

یکونامی الایسروچ خانیکوف

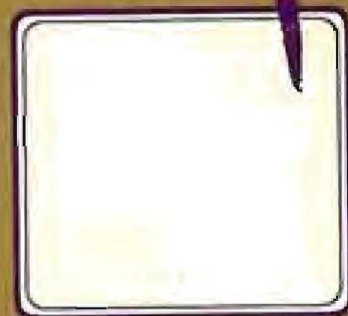
سفرنامه خانیکوف

گزارش سفر بخش جنوبی آسیای مرکزی



ترجمان دکتر آندرسین نیایی . ابرو القاسم آبیان

مقدمه و تعلیقات از دکتر آندرسین نیایی



نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف

سفرنامه خانیکوف

گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی

مترجمان

دکتر اقدس یغمائی - ابوالقاسم بیگناه

مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمائی



مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

۲۷۸

مشخصات :

- نام کتاب : سفرنامه خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)
- مؤلف : نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف
- مترجمان : دکتر آقدس یغمائی، ابوالقاسم بیگناه
- ویراستار : علی سالیانی
- ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی،
مشهد، صندوق پستی ۹۱۷۳۵/۱۵۷
- تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
- تاریخ انتشار : ۱۳۷۵
- نوبت چاپ : اول
- امور فنی و چاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

توزیع

مشهد: تلفن و فکس ۷۱۵۷۵۴، صندوق پستی ۹۱۷۳۵/۱۵۷
تهران: شرکت به نشر، تلفن ۶۵۰۶۲۰ - ۶۵۲۳۰۱، فکس ۶۵۵۹۸۲

فهرست مندرجات

| صفحه | عنوان |
|------|--|
| ۷ | - پیشگفتار |
| | - نقد مؤلف بر سفرنامه های سیاحان یونانی، رومی، عرب و ... که قبل از او به این |
| ۱۳ | نواحی سفر کرده اند |
| ۸۰ | - سفر هیأت اکتشافی روسیه به ایران به سرپرستی خانیکوف «ورود به استرآباد» |
| ۸۴ | - عزیمت خانیکوف به تهران از طریق دامغان و سمنان به منظور دیدار شاه |
| ۹۱ | - بازگشت به شاهرود و حرکت به سوی مشهد از طریق سبزوار و نیشابور |
| ۱۰۸ | - ورود به مشهد - توصیف شهر مشهد - حرم مطهر و دیگر آثار باستانی |
| ۱۲۳ | - حرکت از مشهد از طریق طرق، فریمان و تربت جام به سوی ایالت هرات |
| ۱۳۲ | - ورود به ایالت هرات و بازدید از آثار تاریخی و مناطق سوق الجیشی این ایالت |
| ۱۳۷ | - ورود به شهر هرات و توصیف این شهر |
| ۱۴۲ | - حرکت از هرات به سوی او به وکروخ و اعزام همراهان سفر به طیس |
| ۱۵۵ | - بازگشت خانیکوف و همراهان به هرات و گذراندن زمستان در این شهر |
| | - بازگشت از هرات به خراسان از طریق سبزار و لاش و جوین - توصیف سیستان از |
| ۱۵۸ | نظر تاریخی و جغرافیایی |
| ۱۷۸ | - عبور از خط سیر لشگریان نادرشاه به هند و ورود به شهر نه - توصیف این شهر |
| ۱۸۳ | - حرکت از شهر نه به سوی کویر لوت و توصیف آن |
| ۱۹۸ | - ورود به خبیص و توصیف این شهر و حومه آن |

- ۲۰۲ - ورود به کرمان - توصیف شهر و آثار باستانی آن
- ۲۱۵ - حرکت از کرمان به سوی یزد و تهران و توصیف شهر یزد از نظر تاریخی و جغرافیایی
- ۲۲۱ - شرح مختصات بخش جنوبی آسیای مرکزی و مفهوم این اصطلاح جغرافیایی
- ۲۳۱ - یادداشتها و افزوده ها
- ۳۲۸ - فهرست منابع و مأخذ

پیشگفتار

ترجمه حاضر بخشی از پژوهشهای نیکولای ولادیمیروویچ خائیکوف، جغرافیادان دانشمند روسی طی سفر او به ایران در سالهای ۵۹-۱۸۵۸ است که زیر عنوان «گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی» در مجموعه آثار این نویسنده راجع به ایران به چاپ رسیده است.

خائیکوف قبل از اقدام به کاوشهای علمی در شرق و مرکز ایران، به کرات به کشور ماسفر کرده و علاوه بر آن سالی چند نیز به عنوان نماینده سرکنسولگری روس در تبریز اقامت گزیده بود. وی در آن ایام وقت خود را صرف مسافرت به شهرهای مختلف، مطالعه اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و تعیین موقعیت جغرافیایی مناطق اطراف حوزه مأموریت خویش می کرد. در سال ۱۸۵۲ از طریق سقز و بانه تا همدان پیش رفت و به اکتشافات جغرافیایی پرداخت و در مراجعت از راه بیجار به پایتخت رهسپار شد. در نقشه ای که با استفاده از روش علمی از وضعیت دریاچه ارومیه تهیه کرد، برخی از کاستیهای نقشه هایی را که جهانگردان قبلی از این محل ترسیم کرده بودند، برطرف ساخت. ضمناً مناطق شمالی و شمال غرب ایران را سراسر در نوردید و در زمینه مختصات طبیعی این نواحی، همواره با به کارگیری شیوه های علمی، به مطالعات گسترده ای دست زد و موقعیت صحیح بسیاری از نقاط را روی نقشه ایران تعیین و شماری از اشتباهات کاشفان پیش از خود را تصحیح کرد، ضمن آن که در زمینه نژاد شناسی بررسیهای ارزنده ای انجام داد. از سوی دیگر طی تمام این سالها به مطالعه خاطرات سفر و گزارشهای جهانگردان و نیز بررسی تحقیقات و کاوشهای آنها در باره

ایران، بویژه شرق و مرکز آن همت گماشته و با علاقه تام و کنجکاوی و وسواس علمی ستایش آمیزی آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده بود، به طوری که در اکتبر ۱۸۵۷، هنگامی که طرحی مبنی بر ضرورت اقدام به تحقیقات همه جانبه و گسترده‌ای در نواحی شرقی ایران را به انجمن جغرافیایی سن پترزبورگ ارائه داد و نظرات خود را در این مورد تشریح کرد، نه تنها با منطقه بیگانه نبود، که در نتیجه سالها تفحص عمیقاً با آن آشنا شده بود.

به این ترتیب خانیکوف با شناخت کافی از ایران، تکیه بر مطالعات و کاوشهای شخصی، آشنایی کامل با دستاوردهای جهانگردان پیشین و نیز ارزیابی کیفیت کار آنها برنامه‌ای مدون و دقیق تنظیم کرد و در اواخر ژانویه ۱۸۵۸ با کوله باری از داده‌ها و اطلاعات مفید، و مجهز به ابزار و وسایل علمی متداول آن زمان، همراه هیأتی مرکب از تنی چند از دانشمندان و متخصصان و دو نقشه بردار سفر علمی خود را از راه تقلیس به سوی ایران آغاز کرد، که شرح مفصل آن موضوع این کتاب را تشکیل می‌دهد.

اما در مورد هدف اصلی یا پنهانی سفر این هیأت اکتشافی علمی روسی به ایران، باید اذعان داشت که در آن مقطع از تاریخ، زمانی که حکومت روس و انگلیس هر یک به نوعی می‌کوشیدند در دربار ایران نفوذ بیشتری پیدا کنند و سیاست داخلی و خارجی این کشور را در دست بگیرند، زمانی که دولت انگلیس برای حفظ منافع خود در هندوستان، دسته دسته از افسران مأمور در کمپانی هند شرقی را برای مطالعه اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی و سوق الجیشی ایران به این کشور گسیل می‌داشت و از حمله احتمالی حکومت تزاری روسیه به هند از طریق ایران بیمناک بود، نه تنها بعید نیست که دولت روسیه نیز به منظور دستیابی به اهداف خاص سیاسی، زیر پوشش تحقیقات علمی، دانشمندانی چند از جمله خانیکوف را به ایران مأمور کرده باشد، بلکه بسیار مقرون به حقیقت نیز می‌نماید، بویژه آن که پیش از این تاریخ نیز خانیکوف مأموریت‌های سیاسی دیگری برای کشورش انجام داده بوده است.

با این همه امروز بعد از گذشت بیش از یک قرن از آن دوران، با توجه به تحول و دگرگونیهای عظیم و عمیقی که در تاریخ سراسر جهان از جمله این بخش از آسیا

روی داده است و با صد دریغ و افسوس از سستی و اهمال دست اندرکاران سیاست وقت و سوء استفاده بیگانگان، آنچه باقی مانده و خواهد ماند، حاصل مطالعات این به اصطلاح جهانگردان - پژوهشگر یا مأموران سیاسی است و از همه مهمتر آنچه حائز اهمیت است، ارزش علمی این تحقیقات، که دست کم در این مورد، خانیکوف در مقایسه با اغلب جهانگردان قبل و بعد از خود، سر بلند بوده است، زیرا این جغرافیادان برجسته روسی نه در قالب جهانگردی عادی، بلکه به عنوان دانشمندی آگاه و مجهز به کلیه تجهیزات لازم دست به این سفر پژوهشی زد و این پژوهشها را با یاری هیأتی مطلع و ورزیده انجام داد. تنها مطالعه بخشی از تحقیقات وی کافی است تا دریابیم که نویسنده از اطلاعات وسیع تاریخی، معلومات گسترده عمومی برخوردار بوده و چه بسا با زبان فارسی آشنایی کافی داشته است. به جرأت می توان ادعا کرد که خانیکوف از هیچ مبسوطی سرسری نگذشته و در بسیاری از زمینه ها، بویژه مباحث جغرافیایی واقعاً حق مطلب را ادا کرده است. وی با دقت نظر و بدون لفاظی و حاشیه پردازی به تشریح مواضع و توضیح اماکن مختلف می پردازد، موقعیت جغرافیایی آنها را تعیین و با توجه به اهمیت محل یا وسعت اطلاعاتی که در دست دارد، گاه در چند سطر و گاه حتی در یکی دو عبارت کوتاه، مارا با آنها آشنا می سازد و حتی الامکان از اطناب خودداری می ورزد.

تحقیقات جغرافیایی او بخصوص چشمگیر است و بسیاری از اشتباهات و کاستیهای کاوشگران قبلی را اصلاح می کند. به عقیده دکتر آلفونس گابریل، جغرافیادان آلمانی که بعد از سفر خانیکوف، چند مرتبه به ایران سفر کرده و در کویرهای داخلی کشورمان به کاوش پرداخته است، در تجسم نقشه بخش مرکزی ایران، مغرب زمین بیش از همه خود را مدیون هیأت اعزامی روسی می داند، زیرا تمامی نقشه هایی که بعد از سال ۱۸۶۰ و حتی پس از آن تاریخ منتشر شد، رشته کوهستان سمت شرق خط شیراز - اصفهان - تهران (تقریباً ۵۲ درجه به سمت شرق) را از شرق به غرب نشان می داد، خانیکوف اولین کسی بود که ثابت کرد در داخله ایران بیش از یک رشته کوهستان مرتبط با یکدیگر وجود ندارد و محور آن بطور کلی از شمال غرب به جنوب شرق متمایل است. ضمناً خانیکوف از کلیه ارتفاعات خط سیر خود در ایران مقاطعی

تهیه کرد و به این نتیجه رسید که این سرزمین در صحرای کمربندی، در ردیف گودال زابلستان و فرو رفتگی مرزی ایران-افغانستان که در شمال آن واقع است، دارای چندین حوضچه بدون در رو می باشد، او تشخیص داد که حوضچه کویر بزرگ یا کویر خراسان مرتفعتر و حوضچه لوت پستتر و صحرای بهاباد چیزی در همان حدود است. خانیکوف به درستی دریافت که پست ترین قسمت حوضچه روی خط «شهداد-نه» واقع است. خانیکوف اولین مسافر اروپایی است که در باره شهر کرمان که اروپائیان تا آن زمان در باره آن اطلاعات چندانی نداشتند، گزارش مشروحی ارائه داده است و موقعیت کرمان را بر نقشه ایران (که تا آن زمان، در جهت غرب و جنوب ترسیم شده بود) تعیین و تصحیح کرده است. در تمام طول این سفر اکتشافی، علاوه بر این که خانیکوف شخصاً همواره از هر فرصتی برای تحقیق استفاده می کرد، متخصصان همراه وی نیز پیوسته خارج از دایره عمل هیأت اصلی به کاوش می پرداختند و به این ترتیب مناطق وسیعتری مورد اکتشاف قرار می گرفت و این امتیازی است که هرگز یک مسافر تنها نمی تواند از آن برخوردار شود.

با این همه، بهتر آن است که قضاوت در باره ارزش کتاب و اهمیت آن را بویژه از نظر جغرافیایی، به ذوق سلیم خوانندگان واگذار کنیم، چه بحث در این زمینه رشته سخن را به درازا خواهد کشاند و تعداد صفحات مقدمه را از میزانی که متناسب با حوصله بسیاری از خوانندگان است، در خواهد گذراند. از این رو در این جا تنها به ذکر نکته ای مهم بسنده می کنیم و خاطر نشان می سازیم که با وجود ارزش این اثر به عنوان یکی از علمی ترین آثار جغرافیایی در زمینه نواحی شرقی ایران که موجب شد در جلسه بیستم مارس ۱۸۶۱ جامعه جغرافیادانان پاریس از نویسنده کتاب تجلیل به عمل آید و برای اثر او امتیازی در نظر گرفته شود، (تجلیلی که رشک مؤلف مطلع الشمس ساخت برانگیخت)، با وجود اطلاع دانشمندان ایرانی از این اثر و با وجود اشاره های مکرر به مطالب آن، ظاهراً این کتاب تاکنون به فارسی ترجمه نشده است.

اما فتوکپی اوراق این بخش از تحقیقات خانیکوف را دوست فاضل، آقای مهندس دانشدوست* حدود چهار سال پیش در اختیار اینجانب قرار دادند. در آن تاریخ

* این نسخه به خواهش ایشان از روی نسخه اصلی متعلق به انستیتوی تحقیقات ایرانی فتوکپی شده است.

ترجمه دیگری در دست داشتم که تمام وقت سرا به خود اختصاص داده بود، تا حدود دو سال پیش که تصمیم بر این کار گرفتم. ضمناً چون آقای بیگناه ابراز علاقه می کردند که کتاب دیگری را همراه اینجانب ترجمه کنند، برگردان متن به فارسی را به اتفاقاً انجام دادیم، اما در جریان ترجمه، به علت وسعت موضوعهای مطرح شده در کتاب و نیز تنوع آن و نیز از نظر رفع ابهام از متن فارسی یا روشتر شدن آن، مطالعه بسیاری از کتابهای دیگر یا مراجعه به آنها ضرورت پیدا کرد، که این بخش از کار را شخصاً عهده دار شدم. حاصل این مطالعات رفته رفته به صورت سلسله یادداشتهایی در آمد که روز به روز بر حجم آن افزوده می شد، فشرده مطالب این یادداشتها با عنوان افزوده ها به متن کتاب افزوده شد تا شاید راهنمایی باشد برای دریافت بهتر مطالب کتاب، و در این مورد روی سخن بیشتر با جوانان دانشجو بوده است، چرا که اهل مطالعه را به طور اعم و استادان دانشمند را به طور اخص، نیازی به این مطالب ساده نیست، همانطور که چه بسا نیازی به ترجمه فارسی متن نیز نباشد.

در برگردان متن به فارسی سعی شده است حتی الامکان بی آن که به مفهوم اصلی آن لطمه ای وارد آید، عبارتها به فارسی روان ترجمه شود و مفاهیم ساده و قابل درک در قالبهای فکری زبان اصلی گرفتار نماند و به صورت جملات پیچیده و نامفهوم موجب سردرگمی خوانندگان نشود. در مورد اسامی جغرافیایی و نیز نام افراد که ضبط آنها با املائی فرانسوی که در بسیاری از موارد نیز با تلفظ صحیح آن چندان نزدیک نیست و باعث اشتباه می شود، سعی بر این بوده است که از طریق مطالعه و مراجعه به کتب مختلف حتی الامکان املائی صحیح و تلفظ دقیق آنها ردیابی و شناسایی شود. با این همه در برخی موارد به علت عدم دسترسی به مراجع مطمئن یا ابهام و پیچیدگی بیش از حد، ناگزیر همان تلفظ فرانسوی اسامی حفظ شد تا از یک سو در هر حال یکنواخت و یکسان عمل شده باشد و از سوی دیگر صاحب نظران آگاه بتوانند تلفظ صحیح اسامی همچون و کشف نشده را باز یابند و اشتباهات احتمالی مترجمان در این موارد را به آنها گوشزد کنند و موجبات سپاس و امتنان آنها را فراهم آورند، و در نهایت با علم به دشواری کار، به این گونه کاستیها به دیده اغماض بنگرند. ضمناً ترجمه معانی اصطلاحات فارسی به زبان فرانسوی که بارها در متن آمده است و در ترجمه زائد به نظر

می‌رسد، برای رعایت امانت و نیز تأکید بر دقت نظر و کنجکاری نویسنده بوده است. شرح و توضیحات مربوط به اسامی افراد و تا حدودی اسامی جغرافیایی از دائرةالمعارفهای لاروس، چمبرز و نیز دائرةالمعارف فارسی مصاحب، لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ فارسی دکتر محمد معین استخراج شده است و پاره‌ای از اسامی جغرافیایی از روی نقشه‌ها ردیابی گردیده است. در سایر موارد فهرست منابع و مآخذ مورد استفاده در پایان کتاب خواهد آمد. در این جا ذکر نکته‌ای را ضروری می‌دانم و آن این که فتوکپی مورد استفاده مترجمان فاقد نقشه کرمان و یزد بود، اما این نقشه‌ها از روی نسخه اصلی موجود در کتابخانه ملی پاریس، سفارش داده شده و امید است که در آخرین لحظه‌ها دریافت و ضمیمه ترجمه حاضر شود.

اکنون جا دارد مراتب سپاس و حق شناسی خود را از کلیه سروران و دوستانی که در این کار به نوعی ما را یاری داده‌اند، ابراز دارم: دوست ارجمند، آقای مهندس یعقوب دانشدوست که فتوکپی متن کتاب را در اختیارمان قرار دادند.

استاد فرزانه و دوست محترم آقای دکتر سیروس سهمی که با محبت بسیار رنج بازخوانی متن ترجمه را از ابتدا تا انتها بر خود هموار داشتند و نظرات ارزنده ایشان در موارد بسیار بویژه مسائل جغرافیایی راهنما و مددکار ما بوده است.

سرورانی که راهنمایی‌های ارزشمند ایشان در زمینه ادب پارسی و تاریخ ایران در تهیه حواشی، بسیاری از مشکلات را بر ایمان آسان کرده است.

بانوان صدیقه شهریاری، زری رفوگران، لاهوتی، شهناز رادان، راضیه غراب و آقایان شاکری و جواد یغمایی که در فراهم آوردن کتابها و یا امانت دادن آنها، صمیمانه یاریمان داده، ما را شرمنده محبت خویش ساخته‌اند.

چاپ کتاب به همت و مساعدت مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی انجام شده است که موجب سپاسگزاری است.

نقد مؤلف بر سفرنامه های سیاحان یونانی - رومی - عرب - اروپایی که قبل از او به این نواحی سفر کرده اند

بخش جنوبی آسیای مرکزی یعنی ایالت‌های خراسان، یزد، کرمان، سیستان و بخشی از افغانستان از دیرباز صحنه رویدادهای مهم تاریخی بوده است، در نتیجه جغرافیادانان و مورخان عهد باستان، قرون وسطی و عصر جدید نمی‌توانسته‌اند از این منطقه پنهانوار قاره آسیا بکلی بی‌اطلاع بوده باشند. با این همه در مقایسه با سایر مناطق آسیا که از نظر سابقه تاریخی در جهان در ردیف پایینتری قرار دارد، در باره این منطقه به مراتب کمتر مطالعه شده است. این ناهماهنگی را می‌توان تا اندازه‌ای ناشی از دوری این مناطق از مراکز تمدن، کهن یا جدید دانست.

در گذشته جنوب آسیای مرکزی دوره‌ای را سراغ نداریم که پیشرفت و ترقی آن تداوم داشته و با ثبات همراه باشد، این منطقه هرگز صحنه سلسله رویدادهای منسجم و به هم پیوسته‌ای نبوده است که بتواند توجه دنیا را به خود جلب کند. گذشته این منطقه دورانی پر آشوب بوده و در فاصله‌های طولانی تکان‌هایی شدید و عظیم روال عادی زندگی مردم آن را بر هم زده است: موج خون در دشتهای خشک آن جاری می‌شده، شهرها از میان می‌رفته و بر وسعت بیابانهای آن، که در روزگار صلح و آرامش، بر اثر تلاش و کوشش مردم آباد شده بود، اضافه می‌شده است؛ اما آن گاه که طوفان فرو می‌نشست، زندگی مسیر عادی خود را باز می‌یافت و نیروی فعال جامعه صرف مبارزه با گسترش کویر و نتایج ناشی از هرج و مرجی می‌شد که با تاریخ این سامان عجین شده

است. طبعاً در این هنگام توجهی که موقتاً به این منطقه جلب شده بود، دلیل وجودی خود را از دست می داد و قرن‌ها از پی هم سپری می شد، بی آن که دنیای متمدن کمترین نیازی به آگاهی از سیر رویدادهای این سرزمینهای دور افتاده احساس کند.

افزون بر آن چه گذشت، موقعیت جغرافیایی این مناطق نیز سبب شده است تا توجه و حتی همدردی دنیای متمدن از آن سلب شود. طی قرن‌ها مراکز تمدن جهان از نقطه‌ای به نقطه دیگر تغییر مکان داده است: از هند به بین‌النهرین، سپس به مصر، یونان، رُم و به قسمت غربی اروپا. با این همه حتی در دوره‌ای که این مراکز تمدن بیش از سایر ادوار به بخش جنوبی آسیای مرکزی نزدیک شده، بُعد مسافت به قدری زیاد بوده که تأثیر مثبت تمدن بر این نواحی چندان محسوس نیست. به همین جهت نویسندگان یونانی و رومی عهد باستان تنها به مناسبت جنگهای اسکندر کبیر از این منطقه سخن رانده اند. پیشینیان آنها، یعنی نویسندگان هخامنشی، تنها به تصادف از این مناطق یاد کرده اند و آن نیز بدان سبب بوده است که با افزودن چند نام کم و بیش آشنا از ایالات این بخش از قاره آسیا در فهرست کشورهای مغلوب بتوانند عناوین پادشاه خود را درخشانتر و شرح فتوحات او را پرآب و رنگتر جلوه دهند.

آثار مکتوبی که در دسترس قرار دارد از منازعه طولانی اعراب و ایرانیان، که منشأ آن به گذشته‌های دور می‌رسد، اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. به هر صورت این منازعه در نهایت به پیروزی اعراب انجامید و راه را برای نفوذ اسلام هموار کرد که از ۱۲۰۰ سال پیش تاکنون همچنان باقی است. به همین جهت آگاهی واقعی از جغرافیای قدیم این سرزمینها تنها از این تاریخ برای ما آغاز می‌شود، زیرا در آثار مکتوب یونانی و رومی شرح جغرافیای این سرزمین همواره با ابهام همراه است؛ مورخان عهد کهن همچون نویسندگان عصر جدید، در همه موارد دور اندیشی لازم را نداشتند تا تنها رویدادهایی را که از نظر علمی تأیید شده است؛ بپذیرند و به همین جهت اغلب وقایع را به طور تقریبی شرح و بسط داده اند؛ یعنی این وقایع به همان اندازه که برای ما مبهم است برای آنها نیز گنگ و نامفهوم بوده است.

قبل از پایان قرن اول هجری، سلطه اعراب بر خراسان، جنوب ایران، سیستان

سغدیان و مناطق میان آمودریا و سیر دریا و قسمتی از افغانستان کاملاً تثبیت شده بود . فاصله زیاد این سرزمینها از مرکز خلافت بغداد ایجاب می کرد که حکام عرب ، رؤسای هیأت‌های اعزامی ، کارگزاران مالیاتی و بازرسانی که گهگاه ، برای روشن کردن مسائل اداری و حکومتی ، از دارالخلافه بدان سو گسیل می شدند ، در گزارشهای خود در باره این سرزمینها ، در مقایسه با گزارشهای حکومت‌های محلی ، با وضوح بیشتری سخن گویند . شرح مفصل تمامی خط سیرهایی که تقریباً در تمام آثار جغرافیایی عرب به چشم می خورد ، ریشه در این گزارشها دارد . توجه مقامات رسمی خلافت به این سرزمینها و نیز مسافرت‌هایی که تنی چند از خلفا شخصاً برای بازدید از این مناطق دورافتاده تحت تسلط خود انجام داده اند و بالاخره نیازهای تجاری شوق سفر را در مردم عادی نیز برانگیخت ؛ بدین جهت ادبیات عرب ، بدون شک ، قدیمی ترین ادبیاتی است که گزارش‌هایی کم و بیش صحیح و مشروح در زمینه این گونه تجسسها را برای ما حفظ کرده است . ما به یاری مطالعات آقایان اربلو^(۱) ، سیلوستردو^(۲) ساسی ، دوکینی^(۳) ، رنو ، ژُبر^(۴) ، دو فر مری^(۵) و دیگر پژوهشگران ، که تقریباً همگی فرانسوی بوده اند ، با ترجمه و یا تلخیص مهمترین آثار جغرافیایی اعراب آشنا شده ایم ، تا آنجا که از نظر کلی می توانیم در باره آنها به داوری بنشینیم .

هر چند در مقایسه با نویسندگان عهد باستان ، نویسندگان عرب ، از مناطق مورد بازدید خود به تفضیل بیشتری سخن گفته اند ، با این همه اطلاعاتی که در اختیار ما قرار داده اند از وضوح کافی برخوردار نیست . نویسندگان عرب طبیعتاً به تعمیم قضایا گرایش کمتری دارند و همین امر موجب شده است تا فیزیكدانان و طیبعدانان آنها از افتادن به دام گمراهی‌هایی که گریبانگیر علمای یونانی بوده است رهایی یابند ، علمایی که با در دست داشتن کمترین مصالح قابل اطمینان شتابزده قوانینی کلی ارائه داده اند . اما همین ویژگی نیز توصیف‌های جغرافیایی نویسندگان عرب را از نظرات کلی و موجزی که در آثار جغرافیادانان عهد کهن می بینیم عاری می سازد . هر چند بطور کلی ، در مقایسه با آثار پیشینیان ، آثار جغرافیادانان عرب از نظر شرح جزئیات صحیحتر است ، با این همه حتی در آثار نام آورترین آنها همچون مسعودی^(۶) ، استخری^(۷) ، ادرسی^(۸) نمی توان به شرح و

توصیفی بر خورد که از نظر ایجاز و فصاحت با آثار نویسندگانی همچون استرابون^(۹)، سزار^(۱۰) و تاسیت^(۱۱) قابل قیاس باشد. اما نقص عمده جغرافیادانان عرب - که در مورد جغرافیادانان یونانی و رومی نیز صدق می کند - نبود مطلق و سایل ارزیابی دقیق فاصله ها و موقعیت‌های نسبی محللهای است که برای تعیین عرض جغرافیای آنها به اندازه کافی در آن جا اقامت نگزیده اند تا بتوانند طول سایه را به هنگام ظهر اندازه بگیرند و یا به معنی واقعی کلمه به بررسیهای نجومی پردازند.

این نقص در تعیین مختصات جغرافیایی در مورد شرح مناطقی که از مراکز تمدن آنها دورتر بوده، ملموستر است. بدین معنی که در مناطق نزدیک، بواسطه مسافرت‌های مکرر آنها به ایالات مختلف، این نقص کاهش یافته است. به همین جهت داده‌های جغرافیادانان عرب در مورد مناطق واقع میان اسکندریه و مکه و بغداد را بهتر از مناطقی که خارج از محدوده این مثلث قرار دارد، می توان روی نقشه منتقل کرد.

در قرون وسطی جغرافیادانان اروپائی برای تصحیح رساله‌ها و گزارشهای جغرافیادانان عرب عهد کهن و قرون وسطی تلاش چندانی به عمل نی‌آوردند. تعدادی انگشت شمار از مسافران اروپایی مانند مارکوپولو، کشیشی از فرقه بندیکتن به نام گوتز^(۱۲)، شیلپرگر^(۱۳)، کلاویخو^(۱۴) و غیره... در فاصله‌های طولانی با عزیمت به این مناطق میهمان ناپذیر جان خود را به مخاطره انداختند. اما شرح محرومیت‌هایی که تحمل کرده و خطرهایی که با آن رو به رو شده بودند، جهانگردان را به پیروی از آنها تشویق نمی کرد. این سیاحان ضمن شرح ماجراهای شخصی بر سبیل اتفاق، جسته و گریخته مطالبی نیز در زمینه جغرافیایی محل ذکر می کردند، که برخی واقعی و برخی دیگر افسانه‌آمیز بود، به طوری که مدت‌های مدید ایران به طور اعم و بخش شرقی آن به طور اخص برای اروپائیان ناشناخته باقی مانده بود و آشنایی واقعی دانشمندان مغرب زمین با این منطقه از زمان مسافرت‌های آلتاریوس^(۱۵)، تاورنیه^(۱۶) و شاردن^(۱۷) آغاز شد.

آوازه بلند امپراتوری ایران در دوران حکومت پادشاهان صفوی، تمایل آنان به ایجاد رابطه دوستی و تجاری با ملل اروپایی، استقرار دفاتر کمپانیهای هلندی و نیز هیأت‌های مذهبی کاتولیک در ایران، اولین تلاش‌های انگلیسیها برای تحکیم پایه‌های

نفوذ خود در این کشور و بطور کلی دوران درخشان سلطنت نادرشاه و وسعت فتوحات او به خوبی روشن می کند به چه دلیل توجه دول اروپایی در پایان قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی نسبت به مناطقی که طی قرون پیشین به سادگی از آن چشم می پوشیدند، جلب شد و نشان می دهد به چه علت در این دوره دول اروپایی مشوق افرادی شدند که قصد بررسی و کاوش در این نواحی را داشتند. در کتاب: (۱۸) persia, seuregni, persicistatus از مجموعه الزویرین^(۱۹) از کاوشهای علمی انجام شده در ایران در قرن هفدهم خلاصه ای موجز به چاپ رسیده که با دقت بسیار تهیه شده است. ما می توانیم با مطالعه آن، بدون مراجعه به منابع اصلی، به آسانی دریابیم که سیاحان این دوره مانند ریچارد استیل^(۲۰)، جان کراوتر^(۲۱) (۱۶۱۵)، هانری پازر^(۲۲) (۱۶۲۱) و برادر مانریک (۱۶۵۳) و نیز مأموران هوشمندی مانند تکسرا^(۲۳) و دیگران اطلاعات نسبتاً جامعی از تاریخ، آداب و رسوم، اوضاع اجتماعی مناطق مورد بازدید خود در دسترس ما قرار داده اند، اما نوشته های آنها در زمینه بخش جنوبی آسیای مرکزی اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نمی دهد. همین مطلب در مورد شرح مسافرت های تاورنیه و شاردن نیز، که از بسیاری جهات بس آموزنده است، صدق می کند؛ بنابراین ما از پرداختن به شرح جزئیات سفر آنها خودداری می کنیم.

در قرن هجدهم تشکیل حکومت مقتدر افغان پس از قتل نادرشاه و مخاطراتی که از بلند پروازیهای خانواده درانی برای متصرفات انگلیس تصور می رفت (این خانواده در شمال امپراتوری بزرگ مغول کاملاً مستقر شده بود) نخستین انگیزه هایی بود که باعث شد یکی از اروپاییان با خطرهای موجود آن زمان - در روزگار ما نیز این خطر برای یک مسافر عادی وجود دارد - پنجه درافکننده و راه مستقیم میان دره هند و اروپا را طی کند. فارستر^(۲۴) کارمند کمپانی هند شرقی اولین فردی بود که در سال ۱۷۸۳ تصمیم گرفت از این راه نامطمئن و صعب العبور به اروپا برگردد. فارستر از مناطق مختلف آسیای مرکزی، به معنی اخص کلمه، تنها مغرب افغانستان بخشی از سیستان، ایالت هرات، خراسان میانه و سواحل جنوبی دریای خزر را دیده است او پس از دیدار از کشمیر، با عبور از افغانستان در هشتم اکتبر سال ۱۷۸۳ به قندهار و سپس از راه

گرشک^(۲۵) - بکوا^(۲۶) - اکل^۱ در دوّم نوامبر به هرات رسید؛ پس از سه هفته اقامت در این شهر، که در باره آن شرح زیادی ارائه نداده است؛ به سوی ترشیز حرکت کرد. او این کلمه را به تقلید از تلفّظ قاطرچیها، ترشیش نوشته است؛ آن گاه ضمن دیدار از غوریان^(۲۷)، خواف^(۲۸) یا روحی و اشقرا^۲ در سیزدهم دسامبر به ترشیز رسید؛ چون کاروانها، به علت سرمای شدیدی که در آن سال بر خراسان حکمفرما بود، در راه افتادن تعلل می ورزیدند، او تا ۲۸ دسامبر در ترشیز ماند. بدین ترتیب توانست قبل از پنجم ژانویه سال ۱۷۸۴ به شاهرود برسد؛ از آن جا ضمن یک سفر هفت یا هشت روزه از جاده معمولی بال فروش^(۲۹) به بندری در کنار دریای خزر به نام مشهدسر^۳ رسید. نه تنها فارستر با مطالعات قبلی خود را برای این سفر آماده نکرده بود بلکه بسان فردی تصمیم به این سفر گرفته بود که بدون قبول زحمت تهیه سلاح و تجهیزات مناسب، تنها به عنوان تماشاگر در شکاری خطرناک شرکت می جوید. او فقط کمی لباس با خود داشت، اما در مورد ابزار و تجهیزات دقیق اندازه گیری، چون به همراه داشتن آنها را زاید و یا خطرناک می پنداشت، به هنگام ترك هند حتی ساعتی نیز برای اندازه گیری زمان حرکت کاروانها با خود نداشت. بنابراین فاصله ایستگاههای کنار جاده را تنها از روی شاخص افراد محلی یعنی فرسنگ ایرانی می سنجید. ضرورت اختفای نقدینگی و حتی اجبار به تغییر لباس او را بر آن می داشت تا در طول سفر، در همه موارد، از همراهان خود تقلید کند، یعنی از یادداشت برداری در محل خودداری ورزد، شبها طی طریق کند و در نقاطی که چند روز اقامت در آن از نظر کشف مناظر و صحنه رویدادهای قابل توجه تاریخی یا بازدید از بناهای شگفت انگیز تاریخی لازم می نمود، توقف نکند. بطور کلی بی علاقه‌گی نسبت به علوم طبیعی و نبود حال و هوای علمی در او موجب می شد تا در جریان دیدار از نواحی مختلف به شکل زمین و مختصات آن هیچ گونه توجهی نداشته باشد بلکه تنها حوادث و ماجراهای مشخصی را به ذهن بسپارد که در خلال آن نیز به آداب و رسوم این منطقه کمتر اعتنایی شده است، به طوری که انسان پس از خواندن اثر او، می تواند

1- Okel

2- Achkara

خصوصیات فلان تاجر یا ملای ایرانی را، که دست روزگار در سفر رفیق راه او کرده است بهتر در ذهن مجسم سازد تا ویژگیهای جغرافیایی مناطق مورد بازدید وی را. با این همه شرح مسافرت او همه جا با استقبال زیادی رو به رو بوده و کتاب او تقریباً به همه زبانهای اروپایی ترجمه شده است. سرگرد رنل^۱ عضو انجمن سلطنتی و سرپرست بررسیهای توپوگرافی^(۳۰) در هند برای تحقیقات جغرافیایی خود از تجسسات فارستر استفاده کرده است. او در سال ۱۷۹۲ کتاب جالبی در ۴۲۸ صفحه در قطع رقیعی با عنوان نسبتاً دور و دراز «مقاله ای در باب نقشه ای از هندوستان یا امپراتوری مغول همراه با مقدمه ای مشروح و مصور در باره وضع جغرافیایی و تقسیمات کنونی و نقشه ای از مناطق واقع میان سرچشمه رودخانه های هند و دریای خزر»^(۳۱) منتشر کرد. بخشی از این کتاب تحت عنوان «شرح نقشه مناطق واقع میان سرچشمه رودخانه های هند و دریای خزر»^(۳۲) به آسیای مرکزی اختصاص یافته است. او در این بخش به خدمات فارستر در زمینه جغرافیا ارجح می نهد و در صفحه ۱۸۷ آن چنین می گوید: «گزارشی که فارستر از مسافرت خود از قندهار تا دریای خزر به دست داده است نه تنها وضع جغرافیایی این مناطق را روشن می کند، بلکه اطلاعات زیادی در باره دیگر عوامل جغرافیایی، که تا این زمان در پرده ابهام باقی مانده بود، در دسترس ما قرار می دهد». آن گاه در صفحه ۱۸۹ تمجید از فارستر را که تاکنون با الفاظ بسیار کلی بیان داشته بود، کمی روشنتر مطرح می کند: «این مرد محترم در مورد جهت سلسله کوههایی که عموماً تصور می رود با اسامی مختلف از آسیای مرکزی به سوی آسیای شرقی کشیده شده است، برداشت تازه ای ارائه می دهد و یا به عبارت بهتر توجه ما را به نظراتی که جغرافیادانان عهد باستان برایمان به میراث نهاده اند، معطوف می دارد. تردیدی نیست که جغرافیا دانان یونانی رومی در باره جغرافیای خاص ایران اطلاعاتی به مراتب بیش از اروپاییان امروزی داشته اند، هرچند امروزه ما این توانایی را داریم که نواحی شناخته شده از این کشور را با دقتی علمی جهت یابی کنیم. این سلسله جبالی که جغرافیادانان عهد باستان آن را

توروس^۱ می نامیدند، پس از عبور از آسیای صغیر به ارمنستان می رسد و در جهت شرق امتداد می یابد، از آن جا به طرف جنوب شرقی ادامه پیدا می کند و سواحل جنوبی دریای خزر را دور می زند؛ بظلمیوس ادامه این سلسله جبال را با نامهای کرونوس^۲ ساریفی^۳، یا پاروپامیسوس^۴ مشخص می کند که مرز میان هیرکانی^(۳۳)، تاپوری^(۳۴)، پارتی^(۳۵) و سپس مرز میان مارگیان^(۳۶)، آری^(۳۷)، باکتریان^(۳۸) و ایالت پاروپامیزیان^(۳۹) را تشکیل می دهد، آنچه گفته شد در اصطلاح جغرافیایی امروز بدین معنی است که این سلسله جبال، مازندران را از طبرستان، از قومس^(۴۰) و از منطقه دهستان^(۴۱) و از کرکان^(۴۲) و خراسم^۵ و خراسان جدا می کند، ضمن آن که مرز میان بلخ، غور^(۴۳)، سیستان یا سیستان را تشکیل می دهد. و بالاخره بظلمیوس این سلسله جبال را به کوههایی متصل می داند که به نام قفقاز هندی، مرز میان هندو باکتریان را تشکیل می دهد و سپس به نام ایماثوس^۶ یا امودوس^۷ هند را از سیتی^(۴۴) جدا می کند. جغرافیادانان امروز در باره جهت این سلسله جبال در آن سوی دریای خزر اطلاعی ندارند و حتی نمی دانند آیا این سلسله جبال واقعاً به ارتفاعات قفقاز هندی می پیوندد یا خیر؛ البته چنین احتمالی می رود، هر چند ممکن است به شکلی که آقای دانویل^(۴۵) تصور کرده است، نبوده باشد؛ وی این سلسله جبال را در ماوراء دریای خزر به سوی شرق و آن گاه جنوب و پس از آن شرق متمایل می داند و تصور می کند که این کوه از جنوب هرات می گذرد. پس در این صورت می بایست آقای فارستر هنگام عبور از قندهار از آن گذشته باشد، در صورتی که او تا رسیدن به صدمایلی دریای خزر با هیچ سلسله جبالی برخورد نکرده است. با این تفصیل ادامه رشته کوههای قفقاز هندی (اگر چنین سلسله جبالی وجود داشته باشد) در طرف راست او قرار می گیرد، و او آن را در شمال رها کرده است. و من واقعاً بر این باورم که چنین رشته کوههایی، تقریباً همان طور که بظلمیوس شرح داده است، وجود دارد، زیرا رودخانه هایی که فارستر از آنها عبور کرده همگی به سوی جنوب جاری

1-Taurus

2- Coronus

3- Sariphi

4- Paropamisus

5- Korasm

6-Imaus

7- Emodus

بوده اند و همین امر نشان می دهد که ارتفاعات در شمال قرار داشته اند، هر چند از چشم او دور مانده باشد. در نتیجه اگر ارتباطی میان کوههای دریای خزر و کوه های قفقاز هند وجود داشته باشد، باید آن را در شمال خراسان جست.»

من این بخش طولانی از نوشته رنل را از آن جهت در این جا نقل کردم که بروشنی نشان می دهد چگونه یک سلسله اشتباهات متناقض در نهایت به نتیجه درستی منتهی می شود. رنل حق دارد فکر کند که سلسله جبال مهم عرضی آسیای مرکزی از جنوب هرات نمی گذرد. اما این نتیجه گیری بر اساس دو اشتباه فارستر انجام گرفته است: یکی این که این مسافر فراموش کرده است در سفرنامه خود از کوههایی نام ببرد که در فاصله میان قندهار و هرات از آن عبور کرده است، زیرا چنین رشته کوهی وجود دارد و دوم این که فارستر جهت جریان تمام رودخانه های مسیر خود را به سوی جنوب می داند، در صورتی که چنین تصویری نادرست است زیرا به عنوان مثال هریرود به سوی شمال غربی جریان دارد. اشتباه اخیر مدتها روی نقشه های آسیا دیده می شد. مک دونالد کینیر^(۴۶) مانند دیگران، این اشتباه را تکرار کرده است. زیرا آقای کریستی نیز در این مورد صحیح تر از آقای فارستر عمل نکرده است. و این اشتباه روی نقشه های ما همچنان باقی ماند تا زمانی که آرواسمیت^(۴۷) آن را در نقشه ای که برای خط سیر آقای برنز^(۴۸) تهیه کرده بود، اصلاح کرد. آقای رنل بعد از اتمام این بخش از یادداشت های خود به بحث در باره طول و عرض جغرافیایی سمرقند، کاشغر و غیره ... پرداخته است. در این مبحث که بررسی با دقت و وسواس انجام شده، اما پایه درستی ندارد، رنل ضمن اشتباههای دیگر تصور می کند می تواند رقم درشت چهارده مایل جغرافیایی، معادل پانزده درجه فاصله از خط استوا را به عنوان حد متوسط مسافتی ارائه دهد که کاروانها در روز می پیمایند. او رساله خود را با اظهار نظرهای صحیح و منطقی در زمینه چند نام مترادف قدیم و جدید متعلق به چند ناحیه از آسیای مرکزی به پایان می برد. بدین ترتیب به عقیده او بخارا همان سفدیان است نه باکتریان، و احتمال می دهد که ایالت اخیر نیز همان بلخ و گور باشد. سرانجام نظریه بسیار موجز اما نسبتاً درستی را در باره تاریخ قلمرو پارتها به دست می دهد و در صفحه ۲۰۱ کتاب خود نتیجه می گیرد که این امپراتوری در مجموع چیزی

جز امپراتوری ایرانها نبوده که به نام دیگری ذکر شده است. این جغرافیادان انگلیسی مسیر طی شده و سیله اسکندر کبیر، تیمورلنگ، کلاویخو و فارستر را در نقشه ضمیمه رساله خود مشخص کرده است، اما ملاحظه می شود که وسایل و ابزار مورد استفاده او در نقشه برداری به حد کافی دقیق نبوده است، زیرا او مشهد را با نیشابور روی یک نصف النهار قرار داده، در حالی که مشهد در فاصله یک درجه و ۲۵ دقیقه در شمال نیشابور قرار گرفته است.

در قرن گذشته هیچ کس راه فارستر را ادامه نداد، رویدادهای مهمی که شاخص پایان قرن هجدهم بود، توجه حکومت‌های اروپایی را از سیاست مشرق زمین به سوی دیگری معطوف کرد، اما آنها از آغاز قرن نوزدهم باشور و حرارت تازه ای به این موضوع پرداختند. موفقیت انگلیسیها در هند در پایان قرن گذشته و سالهای اول قرن نوزده و بازتاب شهرت آنها در آسیا به دنبال پیروزیهایشان، تفوق آنها را در ترکیه و ایران به حدی تثبیت کرده بود که جز آوازه نام ناپلئون که فتوحات چشمگیر و افسانه وارش افکار ملل شرقی را تحت تأثیر قرار داده بود، چیز دیگری نمی توانست با آن برابری کند. بدین ترتیب دیپلماسی فرانسه، به رغم پول و استعداد سیاستمداران انگلیسی موفق شد سردمداران حکومت در استامبول و تهران را زیر نفوذ خود قرار دهد. میسیون نظامی ژنرال گاردان موفقیت‌های سیاسی چشمگیری کسب کرد. اما خدمات برخی از اعضای این گروه به علم از حد این گونه موفقیتها بسیار فراتر رفته و از آن پیشی گرفته است، این خدمات همواره گواه صادقی خواهد بود بر سهم قابل ملاحظه ای که کاشفان فرانسوی در گسترش آگاهیهای ما در باره جغرافیای آسیا داشته اند.

چهارتن از همراهان ژنرال گاردان^(۴۹) به نام دوپره^۱، ژوبر^(۵۰)، ترزل^(۵۱) و تروئی^۲ لیه نتایج پژوهشهای خود را در ایران کم و بیش به تفصیل بیان کرده اند، اما ما در این جا فقط در باره پژوهشهای نفر اول و چهارم بحث می کنیم، زیرا دو نفر دیگر مناطقی از ایران را مورد بررسی و مطالعه قرار داده اند که در این رساله از آن ذکری به میان نمی آید.

در سال ۱۸۱۹ دوپره وسیله انتشارات^(۵۲) دانتو، کُل بررسیها و مطالعات جالب خود را تحت عنوان «مسافرت به ایران طی سالهای ۱۸۰۷، ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹»^(۵۳) و غیره در دو جلد به قطع ۸ ورقی منتشر کرد. او روز هشتم سپتامبر ۱۸۰۷ از اسلامبول حرکت و ظرف چهل و سه روز تمامی مسیر میان آسیای صغیر تا بغداد را طی کرد. از آن جا از طریق کرمانشاه و همدان راهی اصفهان شد و روز شانزدهم دسامبر به آن شهر رسید و بدون توقف طولانی در این شهر، که پیش از آن قصد داشت یک بار دیگر از آن دیدن کند، روز هشتم ژانویه ۱۸۰۸ از راه ایزد^(۵۴) - خراس، مشهد^(۵۵) ما در سلیمان و ویرانه های پرسپولیس به شیراز رفت. از این شهر راهی بندرعباسی^(۵۶) شد و پس از بیست روز مسافرت از راه داراب و ترون^(۵۷) روز پنجم فوریه به بندر مذکور رسید. از آن جا در فاصله هشت تا دوازده فوریه سفری به جزایر خلیج فارس^(۵۸) اورموز و کیشمیش^(۵۹) انجام داد و روز دوم مارس از راه لار و جرون^(۶۰) به شیراز برگشت. چون دوپره تصمیم داشت با سفری به بندر ابوشیر^(۶۱) بررسیهای خود در باره سواحل ایران در حاشیه خلیج را تکمیل کند، روز ششم مارس شیراز را ترک کرد و روز سیزدهم همان ماه از راه کازرون به بوشهر رسید. سپس طی دوازده روز مسافرت و عبور از فیروزآباد برای بارسوم به شیراز آمد. آخرین توقف او در شیراز تنها پنج روز طول کشید و او این شهر را روز ششم آوریل به قصد یزد ترک کرد. بخش اخیر خط سیرا و بیشتر از آن جهت جالب است که تا روزگار ما او تنها مسافری است که به شرح جاده مستقیم میان این دو شهر پرداخته است. من به خود اجازه می دهم نتایجی را که از مطالعات دوپره به دست آورده ام در این جا یادآور شوم. اولین نتیجه مهم آن است که او در یازدهم آوریل، تقریباً در ۳۶ فرسنگی شیراز در شمال شرقی آن شهر سلسله جبال را مشاهده کرد که - همان طور که بعداً متذکر خواهیم شد - نصف النهار را با زاویه ای ۳۶ درجه قطع می کند و ضمن عبور از سراسر ایران یعنی از اقیانوس هند، تا مدار دماوند برای مناطقی که به آسیای مرکزی به معنی دقیق کلمه تعلق دارند، مرزی طبیعی به وجود می آورد. چون آقای دوپره با این سلسله جبال تنها در منطقه محدودی رو به رو بوده نتوانسته است مشخصات آن را روی نقشه جغرافیای طبیعی آسیا تعیین کند. اما موضوع جالب توجه آن است که او تحت

تأثیر اختلاف در شکل ظاهری دشتهای واقع در دو طرف جبال قرار گرفته است و پس از ذکر این مطلب که این سلسله جبال از یک سو به طرف جنوب و از سوی دیگر به طرف شمال غربی کشیده شده است، می افزاید که در سمت مشرق تا جایی که چشم کار می کند، دشت گسترش یافته است و می توان گفت «دشتی کاملاً خشک و لم یزرع است و چیزی جز خارهای بیابان و شنهای سوزان در آن به چشم نمی خورد.» اما وقتی از دشتهای دامنه غربی این سلسله جبال سخن می گوید، در هیچ جا کلمات فوق را به کار نمی برد. در نقشه ترسیمی آقای لاپی^(۶۲) منضم به کتاب آقای دوپره ویژگیهای این سلسله جبال نسبتاً بهتر ترسیم شده است؛ اما چون او به هیچ وجه رشته کوههای فرعی را از سلسله کوههای اصلی مشخص نکرده است، نقشه هایی که از کوهستانهای ایران رسم کرده است، آن طور که باید و شاید آموزنده نیست و بسیار ثمربختر می شد اگر مختصر تغییراتی را که به آن اشاره کردیم، به آن افزوده می شد. آقای دوپره فاصله میان شیراز و یزد را ۶۸ فرسنگ یعنی حدود ۳۰۰ کیلومتر تخمین زده است. زیرا در جنوب ایران واحد اندازه گیری یعنی هر فرسنگ چیزی بیش از چهار کیلومتر نیست. دامنه غربی کوهستان مزبور از نظر آب بسیار غنی تر از دامنه شرقی آن است و رود پلوار^(۶۳) از آن سرچشمه می گیرد که مسافر ما طول آن را در چند روز طی کرده است. اما در دشتهای دامنه شرقی برای اجتناب از تبخیر آب باید آن را از طریق کانالهای زیرزمینی از راه بسیار دور به مقصد برسانند. آقای دوپره شانزدهم آوریل به یزد رسید و فقط چهار روز در آن جا توقف کرد، سپس از راه مستقیم عقدا، کوهپا^(۶۴) و گلناآباد^(۶۵) راهی اصفهان شد و روز بیست و هفتم آوریل به آن شهر رسید و تا نهم ماه مه در آن جا ماند؛ آن گاه از راه کوه رود^(۶۶) - کاشان و قم عازم تهران شد و روز هجدهم مه به آن جا رسید و تا سیزدهم فوریه ۱۸۰۹ در این شهر مساند. در این تاریخ برای بازگشت به اروپا از راه تبریز، خوی، نخجوان^(۶۷) و ایروان^(۶۸)، با تمامی اعضای فرانسوی هیأت این شهر را ترك گفت. کتاب آقای دوپره اطلاعات ارزشمندی در باره جغرافیای بخش جنوبی ایران، که تا زمان مسافرت او تقریباً ناشناخته باقی مانده بود و نیز در باره قبایل چادر نشین این منطقه از امپراتوری ایران و در باره اوزان و مقادیر رایج در این مناطق در اختیار ما می گذارد،

بدیهی است اگر دوبره با زبان محلی منطقه آشنا تر می بود، مطالعات او در زمینه آداب و رسوم و ویژگیهای بومیان از ارزش بیشتری برخوردار می شد. او در مقدمه کتاب خود به طریقی کلی خاطر نشان کرده است که زبان فارسی را می داند، اما از ظواهر امر چنین بر می آید که او تنها با زبان ترکی آشنا بوده است؛ زیرا هر جا که جملاتی چند به زبان شرقی ذکر کرده، آن زبان ترکی است و مسلماً کسی که زبان فارسی را بفهمد هرگز در کتاب خود (جلد اول صفحه ۳۸۰) این اصطلاحات را به کار نمی برد: «سه نفر ایرانی برای خدمت و پذیرایی از ما تعیین شده بودند، اگر هیزم یا آذوقه ای طلب می کردیم جواب می دادند: باشین، گوزون استنده (روی سر، روی چشم ما) و در صفحه ۳۶۳ وقتی از صدقه به منظور رفع خطر در سفرسخن به میان می آید، به جای پول سلامت «سلامت پاراسی» راه کار می برد. در صفحه سوم جلد دوم کتاب، برای نامیدن دروازه های شیراز به جای کلمه «دروازه» از واژه ترکی «کاپوسی» استفاده می کند. اما تمامی آنچه گفته شد، از صحت و اعتبار مطالبی که در زمینه تاریخ و آداب و رسوم منطقه ارائه داده است، نمی کاهد. آقای دوبره با انتشار عرض جغرافیایی تعدادی از شهرها، که یکی از همسفران او به نام ترزل تهیه کرده، واقعاً به علم جغرافیا خدمت کرده است. به نظر من ارقام ارائه شده صحیح می رسد و چون شمار شهرها از هفت تجاوز نمی کند، درج این جدول کوتاه در این جا موجب رضایت خاطر خوانندگان خواهد شد: (۶۹)

| | | | |
|-------------|---------|-------------|--------|
| ۳۶°-۴۵'-۵۰" | سلطانیه | ۲۹°-۳۳'-۷" | شیراز |
| ۳۶°-۱۳'-۱۵" | قزوین | ۳۲°-۱۴'-۰۰" | یزد |
| ۳۷°-۳۹'-۵۶" | میانه | ۳۲°-۲۴'-۳۴" | اصفهان |
| | | ۳۵°-۴۰'-۴۷" | تهران |

نقشه آقای لاپی که در بالا از آن صحبت به میان آمد، بی تردید سند علمی بسیار معتبری به شمار می آید. نه تنها جهت یابی مختصات جغرافیایی مناطق مختلف روی این نقشه بسیار کاملتر از سایر نقشه های قدیمی، از جمله نقشه مکدونالدکینیر است، بلکه امتیاز و برتری این نقشه بردار برجسته از نظر من در این است

که پرت افتادگی و جدایی حوضه های مختلف داخلی این منطقه از آسیا را درک و آن را روی نقشه خود منتقل کرده است؛ حال آن که ادامه دهندگان راه او این ویژگیهای طبیعی را نادیده گرفته و باعث شده اند تاپستیها و بلندیهایی بخش وسیعی از این قاره قدیمی مشخص نشود.

دومین مسافر فرانسوی یعنی مهندس نظامی تروئی لیه، شخصاً موفق به انتشار نتایج پژوهشهای خود نشد، زیرا بلافاصله پس از بازگشت به فرانسه، مأموریتی در اسپانیا به او محول شد که دیگر از آن بازنگشت. یادداشتهای سفر او به خراسان که خود او به آقای برکهارت^(۷۰) سپرده بود، به احتمال زیاد بواسطه اشتغالات نجومی بی شمار این دانشمند مشهور تا سال ۱۸۴۱ یعنی سی و چهار سال بعد، که مرحوم دوسی^(۷۱) این مهم را به انجام رساند، در دسترس علاقه مندان قرار نگرفت. در عوض این ناشر دانشمند برای جبران تأخیر طولانی و زیاتی که از این رهگذر به دوستداران علم جغرافیا وارد آمده بود، داده های گرد آوری شده توسط آقای تروئی لیه را چنان منتشر کرد که شاید اگر خود او - که وظایف مربوط به مأموریتهايش برای انجام کارهای علمی محض حواسی باقی نمی گذاشت - آن را انجام می داد - تا این حد از نظر علمی مفید و مؤثر واقع نمی شد. آقای دوسی نه تنها تمامی خط سیر آقای تروئی لیه را روی نقشه منتقل نمود، بلکه بار دیگر کلیه محاسبات نجومی این افسر را محاسبه و نتایج آن را همراه با تفسیری عالمانه و آموزنده منتشر کرد که بدان وسیله می توانیم میزان صحت و دقت این نتیجه گیریها را ارزیابی کنیم. آقای تروئی لیه جاده کاروانرو تهران - مشهد و مشهد - یزد از راه طبرستان با دقت بسیار توصیف کرده است. بخش اخیر خط سیر او از نظر علم جغرافیا اهمیت بسیار دارد، زیرا طبیعت منطقه وسیعی را روشن می کند که تا آن زمان (برای اروپاییان) ناشناخته مانده بود و پس از تروئی لیه نیز تا بیش از نیم قرن بعد هیچ مکتشفی قدم در این مسیر نگذاشت. به این ترتیب تنها از روی خاطرات سفراوست که ما برای اولین بار با ویژگیهای کویر داخل خراسان آشنا می شویم و به مورد جالبی بر می خوریم که دانشمندان عرب قبلاً در باره وضع طبیعی کره زمین عنوان کرده بودند، یعنی گستردگی رویش غیر منتظر درخت خرما در داخل این ایالت؛ با توجه به این

امر می توان در مرزهای شمالی مناطق آسیای بالاترین نقطه ای را که از آب و هوای استوایی برخوردار است تعیین کرد. آقای تروئی لیه علاوه بر آن که از مناطق مورد بازدید خود، توصیف بسیار دقیقی ارائه داده، به ابتکار جالب دیگری نیز دست زده است، بدین معنا که در باره جاده هایی که به آبادیهای سمت چپ و راست مسیرا و منتهی می شود، بر اساس گفته های افراد محلی، اطلاعاتی بدست داده است. از نظر من مهمترین امتیاز این مسافر فرانسوی در مورد اخیر، گزینش صحیح و منطقی مطالب و رعایت حد اعتدال در بیان و ارائه آنهاست. وی از گردآوری شایعات در باره مسافتهای زیاد میان آبادیهای بسیار دور از هم - کاری که بعدها فریزر و بسیاری از کسان دیگر انجام دادند - خودداری کرد و تنها به ضبط شهادت مردمانی پرداخت که در نزدیکی آبادیهای مورد نظر زندگی می کردند و در نتیجه امکان سفر مکرر به این نقاط را داشتند و طبعاً گفته های آنان به احتمال زیاد به یقین نزدیک بود.

بنابراین ملاحظه می شود که طی دو سال و چند ماه دولت فرانسه به کمک تلاش پیگیر کاشفان خود، که به روشی ماهرانه رهبری می شدند، توانست اطلاعاتی را در باره تقریباً سراسر ایران گردآورد که از نظر درستی اطلاعات هیچ کشور اروپائی آن عصر قابل قیاس نبود. نتایج به دست آمده از این مطالعات، که سطح وسیعی را مشتمل بر ۱۲ درجه طول جغرافیایی و ۱۴ درجه عرض یعنی فاصله تا خط استوا را در بر می گیرد، تنها مدیون فعالیت چهار نفر است: بخش چاپ شده این پژوهشهای جغرافیایی بویژه تأخیر زیاد در قرار دادن آن در دسترس عموم، این گمان را بر می انگیزد که هنوز هم در آرشیوهای حکومتی فرانسه مواد و مصالح ارزشمند، اما چاپ نشده ای وجود دارد؛ و من در این جا به خود اجازه می دهم آرزوی قلبی خود را بیان کنم و آن این که کشور فرانسه روزی تمامی این تحقیقات را در دسترس عموم قرار دهد، کاری که واقعاً شایسته فرانسه یعنی کشوری است که از نظر علمی مقام شامخی را در اروپا احراز کرده است.

پس از آن که توجه دولت فرانسه به این کشورهای دوردست جلب شد، دیری نگذشت که دولت انگلیس نیز به اقداماتی دست زد و من ناگزیر باید عین کلماتی که

پاتینجر^(۷۲) گزارش سفر بلوچستان خود (ترجمه ژ. ب. ب. ایریس^۱ چاپ پاریس ۱۸۱۸ ص ۹ و ۱۰) را با آن شروع کرده است، در این جا ذکر کنم تا علت شروع سلسله سفرهای تحقیقاتی سیاحان انگلیسی که در این رساله از آنها نام خواهم برد، روشن شود: «از مدتها پیش بناپارت همه جا از نقشه های خصمانه خود علیه مؤسسات انگلیسی در هند سخن می گفت، اما در سال ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ او این طرحها را به حدی آشکارا و چنان مصممانه و فعالانه دنبال کرد که دولت انگلیس جداً لازم دانست، برای مقابله با این تلاشها، چه در اروپا و چه در آسیا از هر حیث اقداماتی معمول دارد.» در فهرست سیاحان انگلیسی پاتینجر و کریستی^(۷۳) اولین کسانی هستند که به بخش جنوبی آسیای مرکزی سفر کرده اند. این هر دو که افسر مأمور در کمپانی هند شرقی بودند، در سال ۱۸۰۹ از سوی سر تپ ملک^(۷۴) از بمبئی به بلوچستان مأموریت یافتند و قرار بر این شد که پس از جدا شدن از یکدیگر در تهران یا تبریز به ژنرال ملحق شوند. آنها تا کلات^(۷۵) و از آن جاتانوشکی^(۷۶) با هم سفر کردند. قرار بود کمی بعد کریستی از راه سیستان به هرات و پس از آن به کرمان برود تا در آن جا، طبق قرار قبلی به آقای پاتینجر، که بنا بر توصیه کریستی، می بایست، چه از طریق شمال یعنی از راه کویر، چه از ساحل دریا و چه از راه بمپور خود را به این شهر برساند، ملحق شود. کریستی بعد از خاتمه مسافرت، به عنوان افسر آموزش دهنده در خدمت عباس میرزا ماند و در برخورد با سربازان روسی در سال ۱۸۱۲ در اصلاندوز کشته شد. او از مسافرت خود گزارش مشروحی برجای نگذاشت و تنها پنج سال بعد از مرگ او بود که پاتینجر یادداشت های فرمانده خود را در باره مناطقی که او از آن بازدید به عمل آورده بود، منتشر کرد.

کریستی پس از عبور از کویر بلوچستان که تا هیلمند^(۷۷) گسترده است در محل پُل اتک^(۷۸) به این رودخانه رسید، در رودبار^(۷۹) از رودخانه گذشت و از طریق پولکی^۲ به ماندار^۳ و پس از آن به جلال آباد^(۸۰) رسید. جالب آن که کمی دورتر، ضمن عبور از پیشاوران^(۸۱)، جوین^(۸۲)، اوهیچ جا از دریاچه هامون ذکر می به میان نیاورده است، به

1- J.B.B.Eyrie's

2- Poulky

3- Mendar

همین جهت در نقشه ضمیمه سفرنامه پاتینجر محلّ دریاچه به غلط مشخص شده است. در نقشه مزبور دریاچه هامون با جاده مسیر کریستی فاصله بسیار زیادی دارد، این برداشت را در صورتی می توان درست پنداشت که تصور رود به هنگام مسافرت او، این سفره آبی کم عمق تا آن حدّ خشک شده بوده که سطحی به مراتب کمتر از امروز را اشغال می کرده است. کریستی از جوین از راه فراه^(۸۳)، آناردره^(۸۴)، اُکل به هرات آمد و به مدت یک ماه در این شهر، که در آن زمان در اوج شکوفایی خود بود، اقامت گزید. با این همه او در باره هرات اطلاعات چندان مشروحو به دست نمی دهد و افزون بر آن تمامی مطالبی که در یادداشتهای او آمده همواره مقرون به حقیقت نیست. مثلاً در کتاب او، در مورد مصلاّی هرات چنین می خوانیم: «در آن نزدیکی چهار مناره از مسجدی را می بینیم که به آرامگاه امام علی بن موسی الرضا(ع) اختصاص یافته است» اما این امام در مشهد فوت می کند و آن طور که تمایل داشته است نمی تواند به هرات برسد. من ضرورتی نمی بینم که برای خوانندگان فرانسوی ثابت کنم که در این یادداشت کوتاه شمار اشتباهات او از تعداد کلمات به کار رفته تجاوز می کند؛ زیرا کریستی به سادگی پذیرفته است که مسجد مورد نظر در زمان امام معاصر مأمون پسر هارون الرشید ساخته شده است که در این صورت الزاماً باید یکی از قدیمی ترین بناهای دوران اسلام به شمار آید، حال آن که در واقع مسجد مزبور در سال ۸۶۰ هجری یعنی حدود ششصد سال بعد به پایان رسیده است. مسافر انگلیسی می توانست با توجه به سبک بنا و سلامت این نمونه زیبای عصر تیموری، که به فرمان همسر شاهرخ ساخته شده است تاریخ تقریبی این بنای مذهبی را به آسانی کشف کند، بنایی که سلامت آن بیشتر مدیون رعایت گذشت زمان بوده است تا رفتار سربازان ایرانی که در دو نوبت در آن جا اردو زده بودند. البته واقعیت این است که تا به امروز در هرات چنین نقل می کنند که شاهرخ قصد داشت پیکر [مبارک] امام (ع) را به مصلاّی هرات انتقال دهد، اما کمی بعد از اتمام بنای مسجد متوجه شدند که مناره های آن به سوی مغرب، یعنی در جهت مشهد خم شده است، لذا شاهرخ نشست بنا را نشانه ای از خواست و اراده آن مقام مقدس، مبنی بر برهم نزدن آرامش او در آرامگاه ابدیش تلقی کرد و از قصد خود منصرف شد. کریستی از طریق

خواف، چارده مستقیماً به اصفهان می‌رود و بنا بر آنچه به او گفته می‌شود، [در این مسیر]، طبس در ۸ مایلی جنوب شرقی جاده قرار داشته است. مسیر او از چارده به بعد همان راهی بوده که سروان تروئی لیه پیموده است. این هر دوسیاخ تنها یادداشتهای بسیار کوتاهی برای ما باقی گذاشته‌اند، اما مشاهدات آقای تروئی لیه آموزنده تر از نظرات آقای کریستی است. در این مورد ماتنها یک نمونه را ذکر می‌کنیم؛ سیاح فرانسوی جاده پست بادام^(۸۵) به کاروانسرای الهه آباد^(۸۶) را چنین وصف می‌کند: «از پوشتی بادون تا کاروانسرای ایلاآباد نه فرسخ (تقریباً ۲۷ کیلومتر) راه است. سراسر راه بیابانی است بی آب و علف که، مانند جاده قبلی به طرف جنوب غربی کشیده شده است. در یک فرسخی پوشتی بادون از کوهستانهای کم ارتفاعی عبور می‌کنیم. این جاده راهی است سنگلاخی که تا ایلاآباد شیب نامحسوسی دارد. کاروانسرا نسبتاً وسیع است و در نزدیکی آن کلبه‌هایی به چشم می‌خورد؛ زمین زراعتی آنجا را چند قطعه زمین کم حاصل تشکیل می‌دهد. آب نهر آنجا، همچون آب دریا، تلخ و شور است. اما چاهی وجود دارد که از آن آب نسبتاً خوبی بیرون می‌کشند.» آقای کریستی همان جاده را چنین وصف می‌کند: «امروز با طی سربالایی نسبتاً ملایمی به سوی جنوب به راه افتادیم، در فاصله ۵ مایلی نهری را مشاهده کردیم و شب را در ایلاآباد واقع در چهارده مایلی پوشت بادام (تقریباً ۲۱ کیلومتر) بسر بردیم. این دهکده با این که در کویر واقع شده است کاروانسرائی نو دارد که در آن آذوقه کافی موجود است.»

پاتینجر در جاده نوشکی به کرمان ابتدا از حاشیه کویر بزرگ، واقع میان بلوچستان، سیستان و کرمان عبور می‌کند، مشاهدات او بسیار کاملتر و ارزش علمی آن به مراتب بیشتر از مشاهدات فرمانده اوست و هر چند در کتاب او در باره مسائل جغرافیایی مسامحه شده و به جای آن ماجراهای شخصی و پاسخهای بیش و کم ماهرانه‌ای مطرح شده که به نام یک سید (او خود را با این عنوان معرفی کرده بود) به مسلمانان می‌داده است، اما شرح مسافرت او حاکی از آن است که خشکی و بی حاصلی خاک در این ناحیه آسیا او را متأثر کرده است. ضمناً اگر توصیفی که پاتینجر از چند پدیده جوی معمول در این مناطق به دست داده است با توضیحاتی همراه نبود که بی اطلاعی

نویسنده را از چنین مواردی بر ملا می سازد، شرح و بسط او از ارزش بیشتری برخوردار می شد. به این ترتیب وقتی می خواهد از علل تشکیل ابرهای خشک و بی باران، که در این مناطق بسیار معمول است، سخن بگوید در صفحه ۲۵۰ از جلد اول کتاب خود چنین می نویسد: «اجزاء درشت شنهایی که بر اثر وزش باد به هوا بلند می شود، تماماً به زمین فرو می ریزد، اما اجزاء بسیار کوچکتر آن به سبب حرارتی که آفتاب سوزان بر این خاک سرخ ایجاد می کند، به حدی منبسط می شود که به صورت ذرات معلق و موّاج در فضا باقی می ماند(عبارات سیّاح عیناً نقل شده است) تا آن که درجه حرارت به حال اوّل برگردد و این ذرات وزن طبیعی خود را باز یابند. آن گاه بر حسب قانون تغییر ناپذیر طبیعت دوباره به زمین می ریزد(عین عبارت نویسنده)» پاتینجر جز در فاصله میان خاران^(۸۷) و ویرانه های ریگان^(۸۸) هرگز داخل کویر به معنی اخص کلمه نشده است. اما چون تا این تاریخ او تنها جهانگرد اروپائی است که در باره منطقه واقع میان بلوچستان و بمپور، و یا بنا به نوشته او بنپور اطلاعاتی به دست می دهد، این بخش از کتاب او که به توصیف منطقه مزبور اختصاص دارد، و نیز اطلاعاتی که در باره بلوچها گردآورده، بسیار سودمند است. متأسفانه نظرات کلی که ابهام آن واقعاً تأسف بار می باشد و در پی یک سلسله داده های روشن و ملموس ذکر شده است، تأثیر مثبت این داده ها را بر خواننده خنثی می کند. بدین ترتیب در صفحه ۴۲ از جلد دوم می خوانیم: «شباهت بلوچها و ایرانیها نشانه ای است مطمئن دال بر نژاد غربی این مردم» سپس در صفحه بعد اظهار می کند که عدم آگاهی او از لهجه های ترکی و تاتار سبب می شود که نتواند از این وسیله بسیار مؤثر برای پی بردن به معمای اصل و نسب آنها استفاده کند. و بالاخره در صفحات دیگر سعی می کند ثابت کند که این مردم از ترکمنهای سلجوقی و یا از مغولان هستند و گاه برای اثبات ادعای خود از آثار نویسندگان مشرق زمین مثال می آورد، و با این کار ثابت می کند که با تاریخ اسلام در آسیا آشنایی چندانی ندارد. زیرا ضمن بحث از خلفای بغداد در سال نودهجری ناگهان به سال ۹۲ هجری و به سلطان محمود غزنوی می پرد و از وی سخن می گوید و پس از چنگیز خان از خصومت تسکین ناپذیر پادشاهان خوارزمی صحبت می کند، که باعث فرار تعداد بی شماری از

چادرنشینان مغول از ایران می‌شود. خلاصه او در هر مرحله از بخشهای فرعی تاریخی، موضوعی را که فی نفسه چندان روشن نیست، با چنان ابهامی در هم می‌آمیزد که نمی‌توان گفت بر اساس چه دلایلی چنین اظهار نظر کرده است.

پس از این دو مسافرت، وضع سیاسی اروپا به گونه‌ای در آمد که انگلستان دیگر از نقشه‌های فرانسه در آسیاترسی نداشت. این حکومت معتقد بود که از طریق گزارشهای الفنیستون^(۸۹)، کریستی، پاتینجر، ملکم اطلاعات کافی در باره این مناطق دور افتاده به دست آورده است و هزینه این چهار نفر به تنهایی برای انگلستان بیش از هزینه یک هیأت کامل از دانشمندان اروپائی که ده سال مداوم در این مناطق سفر کنند، تمام شده است.

تا سال ۱۸۲۱ هیچ مسافری را سراغ نداریم که به تجسس در خراسان و یا بخش شرقی جنوب ایران پرداخته باشد. با این همه سه اثر ارزشمند توجه انگلیسیها را به این مناطق جلب کرده بود: ۱- شعر مور^(۹۰) با عنوان «لاله رخ»: و به طوری که می‌دانیم این شعر با عبارت «پیامبر نقابدار خراسان»^۱ آغاز می‌شود؛ ۲- رمان موریه^(۹۱) با عنوان «حاجی بابا»^۳ «تاریخ ایران»^۲ اثر ملکم، هر چند هیچ یک از این سه کتاب اثری جغرافیایی نیست، مع هذا از این که چند کلمه‌ای را در این رساله به آنها اختصاص می‌دهم، مرا خواهید بخشید، زیرا این کتابها بیشتر به نشر اطلاعات در باره این بخش از آسیا کمک کرده‌اند تا آثاری که منحصرأ به شناساندن این منطقه اختصاص یافته است.

شاید شگفت بنماید که شاعری را تنها بخاطر زیبا نمایاندن سرزمینی که ماجرای درام یا حماسه‌اش در آن رخ می‌دهد، گناهکار بدانیم، اما تصور نمی‌کنیم بتوان به سبب درک بسیار اندک مور از طبیعت سرزمینی که قهرمانان حماسه‌اش در آن می‌زیسته‌اند و نیز بر اثر عدم آشنایی او با ویژگیهای ساکنان آن سرزمین، وی را بکلی از سرزنش معاف دانست. البته از نظر پژوهش تاریخی نمی‌توان بر این شخص خرده گرفت. اثر او مشحون از نظرات اربلو، شاردن، قرآن مجید، ابوالفداء^(۹۲)، ابن حوقل^(۹۳) نیبور^(۹۴) و گیون^(۹۵) و دیگران است که تمامی آنها در زیر صفحه پانویس شده است. کمبود

1- The Veiled Prophet of Khorassan

2- L, Histoire de la Perse

نویسنده در این اثر ، فقدان الهام یعنی آن گونه نبوغی است که گاه شعرا از آن برخوردارند . این نبوغ بدانها اجازه می دهد تا گذشته ای افتخارآمیز را ، باتمام شکوه و جلال فراموش شده آن ، دوباره مجسم کنند . بدین جهت اشعار او حکایت صحنه های پر طول و تفضیلی است که تنها از نظر سجع و قافیه صحیح است ، اما از نظر قدرت تجسم فاقد ارزش است و واقعی به نظر نمی رسد . به عنوان مثال در صفحه ۱۸۵ کتاب او (چاپ لاپزیک) توصیف آمودریا را بخوانید . این همان نوشته های آقای ژوبر در باره بستر قدیمی رودخانه است که به شعر درآمده است . بنابراین ما بیهوده به دنبال مناظر و صحنه های جذاب کوهستانهای پوشیده از برفی می گردیم که این رودخانه با عظمت از آن جا سرچشمه می گیرد و نیز بیهوده در جستجوی نقاط دورافتاده و غم انگیزی هستیم که جریان این رودخانه در آن جا به پایان می رسد . به جای همه اینها در این اشعار شماری الفاظ جغرافیایی به چشم می خورد که طبق قوانین عروض و قافیه اشعار انگلیسی به ردیف در آمده است . هر چند موکانا^۱ و زلیکا ، شخصیت‌های خیالی اوگاه بسیار گویا و هیجان انگیز هستند ، اما تنها از نظر لباس شرقی می باشند . من سخت بر این باورم که ابراز تعجب آن مورخ انگلیسی تاریخ هند در برابر مکین تاش^۲ ، زمانی که پی برد توماس مور هرگز به مشرق زمین پانتهاده است ، تنها تعریفی مبالغه آمیز از شاعر و مجامله ای غیر صادقانه بوده است . اما چون این اثر از شهرت بسیاری برخوردار شد ، به انتشار مفاهیمی غلط در باره شرق ایران دامن زد و به طور غیر ارادی موجب شد تا افکار عمومی مردم انگلیس گرفتار وحشت از شبیحی خیالی گردد که بزودی از آن صحبت خواهیم کرد ، و این وحشت نیز چون ترس از حمله ناپلئون به هند ، در زمینه شناخت جغرافیای مناطقی که موضوع بحث ما را تشکیل می دهد ، تأثیر مفیدی بر جای گذاشت .

ارزش اثر آقای موریه به مقوله ای دیگر مربوط می شود . این اثر بدون تردید^(۹۶) بهترین کتابی است که تاکنون در باره ایران نوشته شده است . این اثر تابلوی دقیقی از خصوصیات طبقه متعین ایرانی آغاز قرن است که با قلمی توانا ترسیم شده است . جالب

آن که توصیف طبیعت در رمان به مراتب صحیحتر از سفرنامه نویسنده^(۹۷) انجام گرفته است. حتی مناطقی که موریه هرگز از آن دیدن نکرده در رمان بسیار استادانه و با آب و رنگ حقیقی به وصف در آمده است، در حالی که توصیف مناطق مورد بازدید او در سفرنامه اش از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیست. بی تردید ذوق نویسنده بیش از پژوهش‌های شخصی او چراغ راهش بوده است و من تردیدی ندارم که بگویم رمانهایی تا این حد ممتاز از نظر علمی به مراتب بیش از آثار پر حجم و اختصاصی مفید است. «تاریخ ایران ملکم» اثری جدی نیست. نویسنده تنها تکلم به زبانهای شرقی را می دانسته و زبان فارسی را کم و بیش درست حرف می زده است؛ ضمناً اگر آثار مورخانی را که در کتابت از زبان فارسی استفاده می کردند، برای او می خواندند، می توانست آن را بفهمد. اما تخصصی در شرقشناسی نداشت و تنها کاری که می کرد این بود که وقتی میرزای او آثار میرخوند^(۹۸)، خوند میر^(۹۹) و دیگر مورخانی را که در کتاب خود از آنها نام می برد برای او می خواند، از آنها یادداشت‌هایی بردارد، به این ترتیب کتاب ژنرال ملکم بویژه در حال حاضر که با منابع تاریخ ایران بهتر آشنا شده ایم، نمی تواند و نباید، چیزی جز طرح مقدماتی یک اثر به شمار آید. اما اهمیت و امتیاز این اثر در زمان خود این بود که توانست خلاء بزرگی را که در شناخت تاریخی اکثریت مردم روشنفکر وجود داشت، پر کند. کتاب ملکم برای کسانی که حرفه آنها شرق شناسی نبود، فرصتی فراهم آورد تا با توجه به یک سلسله رویدادهایی که بر اساس داده های تاریخی نسبتاً صحیح تنظیم یافته است، فضای خالی اطلاعات خود در باره گذشته آسیا یعنی سراسر دوره ای که حکومت اسکندر را از دوره جدید جدا می کند، تکمیل کنند، خلاصه او برای اولین بار راه به سرزمینی گشود که هر چند ورود به آن چندان دشوار نبود، اما به سبب عدم آگاهی محض اروپائیان چنین می نمود.

انگلیسیها، این وارثان نفوذ فرانسویان در ایران، در دربار عباس میرزا و نقاطی چند در شمال ایران دست به ایجاد کانونهایی متشکل از اروپائیها زدند که به تصحیح نظرات و مفاهیم موجود در باره طبیعت این کشور کمک بسیار کرد. عوامل این گروه منحصرأ از میان افسران نامور در هند انتخاب می شدند؛ به همین جهت در شیوه تحقیق

و کاوشهای این گروه در ایران یکنواختی زیادی به چشم می خورد، این یکنواختی به رغم امتیازاتی چند، نقاط ضعف بسیاری نیز داشت و نتایج مثبت آن بسیار اندک بود. افسران ارتش هند در نوجوانی اروپا را ترک می کردند؛ آنها از نیمکتهای برخی از مدارس ابتدایی به جرگه ای می پیوستند که فعالیتهای گوناگونی در آن انجام می گرفت، بنابراین اغلب لازم می شد اطلاعات ناچیزی را که در کشور خویش به دست آورده اند، با سلسله مسائلی سخت و پیچیده انطباق دهند؛ می بایست نقشه برداری کنند، به تحقیقات نجومی و جوئی دست زده، به کاوش در تاریخ طبیعی، باستانشناسی و زبانشناسی بپردازند. اما این کاوشهای علمی بدون تکیه بر پایه های محکم، تنها نتایج بسیار اندکی به بار می آورد که البته از هیچ بهتر بود، اما در اصل ارزش چندانی نداشت. تمامی این فعالیتها تحت تأثیر برداشت علمی خاصی قرار داشت که هنوز هم به طریقی جابجانه بر جامعه انگلیس حکم می راند. بدین معنی که اگر در شرح واقعه کم ارزشی از تاریخ رُم و یونان عهد باستان اشتباهی رخ دهد، گناهی غیر قابل بخشش مرتکب شده اند، در صورتی که اگر رویداد مهمی از تاریخ مشرق زمین با دقت و صحت کافی گزارش نشود، فقط اشتباه کوچکی صورت گرفته است. اگر از چگونگی تشکیل کوههایی که مدعی عبور از آن هستند، با شناختی کافی صحبت نشود، گویی گناه عظیمی نسبت به ساحت علم مرتکب شده اند، اما اظهار نظر سطحی وبدون مطالعه درباره رستنیهای یک منطقه، همراه با اشتباه در گونه های مختلف آن و نظریه پردازیهای بی محتوا درباره اوضاع جوئی، بی آن که از این رستنیها سخن به میان آید، خدشه ای به شهرت یک کتاب وارد نمی آورد.

تصوّر می کنم نظرات فوق با چند کلمه ای که باید در این جا به اثر مک دونالد کینیر اختصاص دهم مورد تأیید قرار خواهد گرفت. این اثر تحت عنوان «رساله ای در باب جغرافیای ایران و نقشه ضمیمه»^۱ در سال ۱۸۱۳ منتشر شده است. نویسنده اظهار می دارد که تمامی تحقیقات هموطنانش را، در باره ایران خلاصه کرده است. این اثر جزوه ای نیست که تنها به عنوان توضیحی برای نقشه جغرافیای [ضمیمه آن] به کار

رفته باشد، بلکه کتابی است ۴۸۶ صفحه‌ای با قطع رُفعی مشتمل بر توصیف ۲۸ ایالت که پانزده ایالت آن متعلق به کشور ایران می‌باشد، ایالات دیگر عبارتند از کابل، سند، پاشانشین بغداد، اُرفا^(۱۰۰)، ارمنستان، گرجستان، مینگرلی^(۱۰۱)، داغستان قفقاز و شیروان. یعنی کلیه مناطق همسایه امپراتوری ایران. افزون بر آن این رساله شامل شصت خط سیر است که توسط اعضای هیأت‌های مختلف بریتانیایی که طی سیزده سال اوّل قرن نوزده در ایران جانشین یکدیگر شده بودند، تعیین و مشخص شده و یا وسیله آنها از گفته‌های افراد محلی قابل اعتماد گردآوری شده است. بنابراین انتظار می‌رود که در این اثر اطلاعات جدید و مفیدی در باره مناطق ذکر شده ارائه شده باشد، اما متأسفانه کتاب سرشار از کلیاتی است که نوشتن آن بدون دیدن این کشور نیز ممکن بود. به این ترتیب در بخشی که به توصیف آب و هوای ایران اختصاص دارد، نویسنده به ذکر این نکته اکتفا می‌کند که آب و هوای این کشور نه تنها گرم نیست بلکه برحسب ارتفاعات نیز تغییر می‌کند و در نقاط کوهستانی، هوا، حتی در تابستان، خیلی سرد است. نظرات جغرافیایی محض او نیز از آنچه در باره آب و هوا گفته شد، آموزنده‌تر نیست. مثلاً در صفحه ۱۴۸ وقتی می‌خواهد اختلاف میان ویژگی‌های خاک آذربایجان و فارس را شرح دهد، مطلب را به طریق زیر بیان می‌کند و چون من به ناتوانی خود در ترجمه آن، به گونه‌ای قابل فهم و روشن، اذعان دارم بنابراین آن را عیناً نقل می‌کنم^(۱۰۲)

«The character of the country, in this province, differs materially from that of Fars and Irak. Here we have a regular succession of modulating eminences partially cultivated and opening into plains, such as those of Oujan, Tabreez and Urumea. To the south, the mountains of Sahund raise, in an accumulated mass, their towering heads to the clouds, and on the north, the black rocks of the Karabaug disappear in the luxuriant vegetation of Chowal Moghan.»

البته اگر کینیر به جای این عبارات پر طمطراق و خنالی از محتوا توصیفی ساده‌ اما روشتر ارائه داده بود، ارزش آن به مراتب بیشتر می‌شد. زیرا در کمال حسن نیت نیز نمی‌توان درک کرد چگونه امکان دارد کوهستان قره‌باغ^(۱۰۳) در میان انبوهی از گیاهان چوال مغان گم شود. البته چوال مغان همان چولی مغان یادداشت مغان است که یکی از

دشتهای بسیار حاصلخیز و پوشیده از علف ماوراء قفقاز به شمار می آید. شگفتی ما از این شرح و بسط مبهم بیشتر از آن است که به منطقه ای مربوط می شود که سیاحان انگلیسی در باره آن مطالعه کرده اند و توصیف آن در چند کلمه کاری بس آسان است. زیرا این ایالت چه از طرف مشرق و چه از طرف مغرب به دو سلسله جبال شمالی جنوبی (طولی) محدود می شود که اوکی آن را از گیلان و دومی از بین النهرین جدا می کند. در شمال ارتفاعاتی شرقی غربی (عرضی) این دو سلسله جبال را به یکدیگر پیوند می دهد که از کوه سبلان^(۱۰۴) (۴۵۷۲m) شروع شده در کردستان به رشته کوههای قندیل داغ^(۱۰۵) منتهی می شود، در سمت جنوب پیوستگی بین این دو سلسله جبال از طریق ارتفاعاتی صورت می پذیرد به موازات ارتفاعات شمال به نام کوه بزگوش^(۱۰۶) که به سهند^(۱۰۷) (۳۵۰۵m) منتهی می شود. فضای میان سبلان و سلسله جبال گیلان را دشت مغان اشغال می کند، در حالی که دریاچه ارومیه فضای میان کوههای قندیل داغ و سهند را پر کرده است؛ بالاخره فضای میان تمامی این کوهستانها را دشتهایی اشغال کرده است که به صورت طبقه طبقه رویهم قرار دارند و خاک آنها کم و بیش حاصلخیز یا مملو از نمک است. نقشه ضمیمه کتاب آقای کینیر به مراتب بهتر از رساله اوست، بویژه بخش مربوط به غرب آن ارزش مطالعه را دارد، زیرا خلاصه ای دقیق از تمامی نقشه برداریهای انجام شده در ایران توسط انگلیسیها تا سال ۱۸۱۳ را در اختیار ما قرار می دهد. بخش مربوط به شرق این نقشه کاستیهای بسیار دارد، زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد، با این که خط سیرهای شمال خراسان در نقشه رنل را تا حدودی اصلاح کرده، اما اشتباهات او را در زمینه آب نگاری عیناً تکرار کرده است. بی تردید نمی توان نقص اخیر را به حساب آقای کینیر گذاشت، زیرا این اشتباهات مستقیماً به عدم دقت کافی در ابزاری مربوط می شود که در اختیار داشته است.

هدف اصلی رساله حاضر که به بررسی بخش جنوبی آسیای مرکزی اختصاص دارد، مانع از آن است که من به تحلیل سفرنامه فوق العاده آقای اوسلی^(۱۰۸) پردازم. این سفرنامه از نظر غنای اطلاعات مستدل و بر آثار تمامی جهانگردان انگلیسی پیش از او برتری دارد و جای تأسف است که اوسلی نتوانسته است از مشرق ایران دیدن کند.

حال به تحلیل سفرنامه آقای فریزر^(۱۰۹) می پردازیم:

فریزر، نه به عنوان کارمند کمپانی، بلکه به صورت یک سیاح به هند سفر کرد؛ وی پس از پیمودن ایالات غربی این کشور وسیع، به فکر دیدن ایران افتاد. اما چون نمی خواست به تکرار مکررات پردازد، تصمیم گرفت تجسس خود را در مسیرهای تازه ای دنبال کند که تا آن زمان پای هیچ یک از هموطنانش به آن نرسیده بود. از این جهت در صدد برآمد از ایالات شرقی ایران دیدن کند و حتی مسافرت خود را تا بخارا ادامه دهد. در بمبئی با دکتر اندرو جیوکس^۱ که کمی بعد به عنوان فرستاده فوق العاده کمپانی هند در دربار تهران برگزیده شد، برخورد کرد. فریزر همراه با او با کشتی عازم بوشهر شد. ما به آن قسمت از خاطرات سفر فریزر که به مناطق واقع میان ساحل خلیج فارس و پایتخت اختصاص یافته است نمی پردازیم، بلکه تجسسات فریزر در خراسان را به طور خیلی خلاصه مورد تحلیل قرار می دهیم.

فریزر در نوزدهم دسامبر ۱۸۲۱ پایتخت ایران را ترك گفت و همراه کاروانی از زائران عازم مشهد از راه معروفی که قبلاً تروئی لیه وصف کرده است به نیشابور رسید. این راه از کبودگنبد^(۱۱۰)، ایوان کیف^(۱۱۱) (فریزر آن را به نادرست ایوانی کی^۲ نوشته است، گردنه سرده، ده نمک^(۱۱۲) (فریزر آن را دیناموک^۳ ذکر کرده است)، لاسگرد^(۱۱۳)، سمنان و دامغان می گذرد. او از نیشابور به دیدن معادن فیروزه رفت و باز به نیشابور بازگشت؛ از آنجا از راه کوهستان به سوی مشهد حرکت کرد و روز دوم فوریه ۱۸۲۲ به این شهر رسید. چون اقامتش در این شهر تا ۱۱ مارس طول کشید از مسافرت به بخارا صبر فتنظر کرد و از راه خبوشان یا قوچان^۴ (خود او قوچون^۵ نوشته است) و سپس شیروان، بجنورد، شیروان^(۱۱۴)، کلاه خان^(۱۱۵) و رباط عشق به استرآباد رسید. و برای این که سفر او تا حد امکان در زمینه دانش جغرافیا مفید واقع شود، یک سدس یاب که می توانست بر پایه ای پیچ شود و دو کرومتر و یک تلکوب و یک قطب نمای

1- Andrew Jukes

2-Eiwanekey

3-Dinnamuk

4 -Koutchan

5 -Cochoon

کوچک ساخت اسمالکالدن^(۱۱۶) و چند کرونومتر، که یکی از آنها دارای تقسیماتی بودومی توانست به عنوان ارتفاع سنج نیز به کار رود، با خود به همراه برداشت. اما با این همه به خود زحمت نداده است مشخص کند هر درجه از درجات این ارتفاع سنج به چند قسمت کوچکتر تقسیم شده و یا به هنگام آزمایش چگونه از این وسیله استفاده کرده است، به طوری که امکان ندارد بفهمیم که تشخیص او در مورد نقطه جوش آب در مناطق مختلف تا چه حد صحیح است. او با تلاشی پیگیر به بررسیهای نجومی پرداخت، اما چون هرگز آنها را به طور مشروح منتشر نکرد، ما نمی‌توانیم، جز از طریق نتایجی که او خود به دست داده است، در باره این تحقیقات به قضاوت به نشینیم. پس از بوشهر فریزر در مجموع طول جغرافیایی ۴۲ نقطه را مشخص کرد که ۳۴ نقطه آن از طریق انتقال زمان به وسیله کرونومتر و ۸ نقطه دیگر از طریق مشاهدات کسوف قمرهای مشتری بود. افزون بر آنچه گذشت شش بار نتایج کرونومتری را از طریق رصد های کسوف قمرهای مشتری و ۱۲ بار با اندازه گیری فواصل قمری این دسته و یا آن دسته از نتایج به دست آمده کنترل کرد. اما ما تنها طول جغرافیایی دو نقطه را در اختیار داریم که برای محاسبه آنها، در عین حال از هر سه شیوه استفاده شده است.

| دامغان | ۵۴° ۳۳' ۵۰" | ۵۱° ۴۸' ۴۵" | ۵۴° ۲۰' ۰۰" | با استفاده از کرونومتر | از طریق رصد کسوف | از طریق اندازه گیری | فواصل قمری |
|---------|-------------|-------------|-------------|------------------------|------------------|---------------------|------------|
| نیشابور | ۵۸° ۴۶' ۳۸" | ۵۸° ۴۸' ۱۵" | ۵۸° ۵۶' ۳۰" | | | | |

۴۶ دقیقه اختلاف در مورد نقطه اول و ده دقیقه در مورد نقطه دوم ما را در باره درستی نتایج این بررسیها دچار تردید می‌کند. در تمام موارد، این عدم تطابق تردید آقای آرو اسمیت را توجیه می‌کند و نشان می‌دهد به چه دلیل وی در تغییر مختصات جغرافیایی چند نقطه که آقای فریزر با بررسیهای نجومی مشخص کرده بود، با توجه به فاصله های ارزبایی شده توسط خود سیاح و زاویه هایی که وی به کمک قطب نما اندازه گیری کرده بود، تا این حد با احتیاط عمل کرده است. با استفاده از این فرصت یادآور

می شویم که هرچند عجیب به نظر می رسد که طولهای جغرافیایی به دست آمده از طریق عملیات توپوگرافی صحیحتر از اندازه هایی باشد که با بررسیهای نجومی محاسبه شده است، در عین حال اگر بررسی کننده منجمی خبره نبوده و ابزار دقیق مورد نیاز برای به دست آوردن نتایج صحیح و دقیق در اختیار نداشته باشد، باز هم چنین ادعایی قابل قبول خواهد بود. آقای فریزر به علت ارائه بررسیهای بسیار در زمینه توپوگرافی، که قبلاً نیز به آن اشاره شد، و نیز به سبب برخورداری از اقبال بلند دریافتن مفسری به مهارت آقای آرو اسمیت برای تبیین نظرات خویش، واقعاً به علم جغرافیا خدمت کرده است. به این ترتیب فریزر اولین کسی است که مفهوم صحیحی از مختصات جغرافیایی نقاط مختلف جنوب خراسان و نیز شکل خارجی نواحی واقع میان دریای خزر و مشهد به دست داده است. در سفرنامه فریزر علاوه بر شرح مبسوط در باره ماجراهای شخصی همراه با توصیفهای کم و بیش مشروح از شهرهای محل عبور او، دویخش دیگر نیز وجود دارد، فصل یازدهم و ضمیمه B که منحصراً به توصیف جغرافیای خراسان اختصاص یافته است. این اثر به عنوان اولین رساله توصیفی در باره منطقه ای کاملاً ناشناخته سزاوار توجهی خاص است. اما چون نویسنده خود تنها بخش کوچکی از منطقه را دیده و در مورد بخش اعظم آن مشاهدات دیگران را منعکس کرده است، بسیاری از ویژگیهای خاک به غلط تعبیر شده است؛ مثلاً او به کویر نمکی که در جنوب سلسله جبال شمالی جنوبی (طولی) شمال خراسان قرار دارد، Table Land یا فلات نام داده است؛ در حالی که اگر پیرامون این کویر را می پیمود و یا به خود زحمت مطالعه نقشه لابی را می داد به آسانی متقاعد می شد که حواشی این کویر از مرکز آن مرتفعتر است، بنابراین اطلاق کلمه حوضه، یا فرورفتگی به آن مناسبتر بود. او در هر موردی که سعی کرده است نظرات خود در زمینه توپوگرافی و بررسی علمی کوهها را تعمیم دهد، ناموفق مانده است. در فصل دوازدهم او در باره قبایلی از ترکمنها که فرصت مطالعه آنها را از نزدیک داشته و نیز قبایلی که تنها افواها در باره آنها چیزهایی شنیده است، مطالب عجیبی حکایت می کند و از این راه تازه هایی در زمینه قوم شناسی به آنچه سروان موراوویف^۱ در

سفرنامه اش در باره ترکمنها نوشته است، می افزاید. نظر سیاح انگلیسی در باره مسائل باستانشناسی و تاریخی، جز در مواردی که مشاهدات افراد محلی را عیناً ذکر کرده است، صحیح نیست؛ در مواردی که تاریخ را باتکیه بر تصورات خود می نویسد، نظرات او بندرت درست از آب در می آید: مثلاً به هنگام صحبت از توس می گوید که این شهر مشهور به فرمان چنگیز خان ویران شده و از آن پس تاکنون نتوانسته است رونق گذشته خود را بازیابد، در حالی که ابن بطوطه^(۱۱۸) که صد سال بعد از چنگیز در آن جا بوده از این شهر به عنوان «یکی از مشهورترین شهرهای خراسان» نام می برد (به ترجمه این سفرنامه وسیله آقایان دفرمری و سانگی نئی^۱ جلد سوم صفحه ۷۷ مراجعه شود).

میرخوند در باره بازدید شاهرخ از این شهر در سال ۸۲۲ هجری مطالبی در اختیار ما قرار می دهد؛ و من شخصاً در این شهر سنگ قبری را مشاهده کردم که در سال ۹۸۳ برگوری نهاده شده بود و افزون بر آن پی بردم که نام این شهر، بعد از سال ۱۱۰۰ هجری از فهرست موقعیتهای جغرافیایی حک شده بر لوحهای اسطراب ایرانیان محو شده است و چون توس هرگز به عنوان مکانی مقدّس شهرت نداشته است، نمی توان پذیرفت که کسی، پس از ویرانی این شهر، درین فکر بوده باشد که در آنجا دفن شود. ضمناً فهرست موقعیتهای جغرافیایی حک شده در اسطرابها جهت تسهیل محاسبات نجومی مانند سالگردها و دیگر محاسبات به کار می رفته، که مسلماً تنها برای نقاط آباد کاربرد داشته است. از آن چه گفته شد نتیجه می گیریم که نه تنها این شهر به دست چنگیز کاملاً نابود نشد، بلکه فقط در آغاز قرن پیش سکنه خود را از دست داد. سفرنامه آقای فریزر به رغم کاستیهای ناچیزش برای علم بسیار مفید بوده است و ستایش ما بیشتر بدان جهت است که او این مهم را به تنهایی انجام داد و از تلاش پیگیر و شایسته تحسین او، چه در آغاز این اکتشافات طولانی و پُر زحمت و چه در پایان آن، چیزی کم نشد: شرح و توصیف او از بعضی نقاط، مثلاً معبر کوهستانی واقع میان نیشابور و مشهد بسیار دقیق است و ویژگیهای چشم اندازهای منطقه را به درستی مجسم می کند. حتی در اغلب موارد، این

سیاح انگلیسی صحنه های مختلف زندگی خصوصی ایرانیها را با موفقیت توصیف کرده است، اما در بسیاری موارد نیز به علت عدم شناخت کافی از زبان فارسی مفهوم واقعی صحنه هایی را که در آن حضور یافته، درک نکرده است. در این زمینه سروان کانولی^(۱۱۹) هموطن و ادامه دهنده راه فریزر، که در صفحه های بعد از سفرنامه اش سخن خواهیم گفت، از او موفقتر بوده است. اما تصور می رود قبل از ارائه نظرات خود در مورد این کتاب باید چند کلمه ای در باره گرایش عقاید عمومی انگلیس نسبت به سیاست شرق آن روزگار یعنی زمان کانولی را بیان کنیم.

انگلیسیها، که در ایران جانشین فرانسویان شده بودند، با توجه به قدرت ناشی از واریز کمکهای نقدی سالیانه خود به خزانه شاه و نیز وجود هیأت مربیان نظامی انگلیسی که دوستانه به حکومت ایران تحمیل شده بود و بویژه به اتکا برتری خاصی که عباس میرزا برای آنها قایل بود و علاقه وافر که نسبت به آنها ابراز می کرد، طی سالهای ۱۸۱۵ - ۱۸۲۵ توانستند قدرت بی حد و حصری در دربار این شاهزاده به دست آورند. موفقیتهای روسیه در سالهای ۱۸۲۹ - ۱۸۲۷ در ایران و ترکیه و زیانهایی که ایرانیها با پیروی از نصایح و توصیه انگلیسیها تحمل کرده بودند ضربه مؤثری به نفوذ آنها در ایران وارد آورد و حتی موجب شد که در انگلستان نیز در باره فایده حفظ نفوذی چنین پُر هزینه، تردید ایجاد شود. بنابراین دولت انگلیس می بایست برای مردم خود بهانه ای تازه بترشد تا با همان خوشبینی گذشته به تحمل چنین هزینه گزافی بدون هیچ گونه سودآوری تن در دهد. در این جا بود که شیخ حمله روسها به هند در مخیله دیپلماتهای انگلیسی جان گرفت و شیوع این خیال واهی موفقیت زیادی کسب کرد. توده مردم در انگلیس این ترفند را جدی گرفتند. از آن پس برای مردم انگلیس، اعزام گروه دیگری از جهانگردان برای بررسی هجوم روسها و احتمال آن، همان طور که قبلاً نیز در مورد حمله احتمالی فرانسویها عمل شده بود، بسیار طبیعی می نمود. در این مرحله نام سروان آرتور کانولی در سطر اول فهرست سیاحان عازم مشرق زمین قرار می گیرد.

او در آخر تابستان ۱۸۲۹ از لندن حرکت کرد و پس از رسیدن به سن پترزبورگ از سرزمین روسیه و قفقاز عبور کرد و زمستان سال ۱۸۳۰ و ۱۸۲۹ را در تبریز گذراند. تبریز

مرکز آذربایجان در آن زمان محل سکونت عباس میرزا وارث مسلم تاج و تخت و نایب الحکومه امپراتوری ایران بود، زیرا پدرش در میان درباریان پرطمطراق و پُر هزینه احاطه شده و از قدرت تنها حق استفاده از لذات زندگی و مراقبت از خزانه پادشاهی را حفظ کرده بود. شاهزاده که هنوز تحت تسلط انگلیسیها قرار داشت برای مسافرت کانولی انواع تسهیلات رسمی را فراهم ساخت؛ افزون بر آن کانولی موفق شد همسفری وفادار و مسلمان بیابد که متعهد شده بود او را تا هند همراهی کند. کانولی بخش اعظمی از موفقیت خود را در این سفر پرخطر مرهون همراه مسلمان خویش است. نام این شیعه هندی سید کرامتعلی بود که به قصد تجارت به ایران آمده بود، ضمناً چون در گذشته با اروپائیان تماس بسیار داشت تا حدی از تعصبات سرسختانه مذهبی او کاسته شده بود؛ تعصبی که در مشرق زمین ایجاد روابط مودت آمیز میان یک جهانگرد مسیحی و افراد مسلمان محلی را دشوار می کند و ارزیابی صحیح وضع اجتماعی کشورهای آسیایی، یعنی جایی را که همه چیز آن با آنچه در کشور خود دیده است تفاوت دارد، برای او ناممکن می سازد. در این کشور جز در صورت اقامتی طولانی و دانستن کامل زبان و برخورداری از اراده ای قوی، نمی توان برای نفوذ به اسرار جوامع مسلمانان از وجود راهنمایی با تجربه و صادق بی نیاز بود. بنابراین وجود سید کرامتعلی برای سروان کانولی بسیار مفید واقع شد. نه فقط بدین خاطر که او را از موقعیتهای خطرناک و نامطلوب نجات داد، بلکه بویژه به سبب راهنماییها و گفتگوهای روزمره او که سبب می شد این جهانگرد انگلیسی بتواند در باره مردم و مسائل مربوط به مناطق مورد بازدید به مراتب صحیحتر از سیاحان انگلیسی پیش از خود قضاوت کند. بنابراین سفرنامه کانولی را باید همچون تصویری گویا و درست از وضع اجتماعی شرق ایران در نظر گرفت، تصویری که مسلماً شیوه پرداخت و آب و رنگ آن به نویسنده انگلیسی و اما خطوط برجسته و سایه روشنهایش تا حدود زیادی به تجربه همسفر هندی او تعلق دارد. این سفرنامه به رغم کیفیت بالای آن که در نوع خود بی همتاست، در اروپا چندان مورد استقبال قرار نگرفت، زیرا اروپائیان در این کتاب به دنبال علم جغرافیا می گشتند که کم توجهی به آن دقیقاً نقطه ضعف آن به شمار می رود. سروان کانولی که به منظور بررسی احتمال «هجوم

به هند از طریق ایران» قدم در این راه نهاده بود مناطق مختلف مورد بازدید خود را تنها از نظر سوق الجیشی توصیف و نتایج بررسیهای خود را با مهارت بسیار در یادداشت ضمیمه ای بیان می کند که به نظر من روشن بینانه ترین بحث در باره موضوع فوق یعنی موضوعی است که سیا حان و مبلغان انگلیسی اغلب بدان پرداخته اند.

کانولی روز ششم مارس سال ۱۸۳۰ تبریز را ترك کرد و در چهاردهم همان ماه به

تهران رسید. پس از آن که سه هفته وقت خود را به مطالعه اوضاع پایتخت و تکمیل تدارکات قطعی سفری طولانی اختصاص داد، روز ششم آوریل از تهران حرکت کرد و از مسیر دره جاجرود، ساری، اشرف به استرآباد رفت. به این امید که در آن جا بتواند وسایلی برای رفتن به خیره بیابد. او به وعده و وعیدهای ترکمنها اعتماد کرد و به سیر

و سفر در میان این قبایل پرداخت، اما نه تنها ناگزیر شد از اجرای برنامه اولیه خود صرف نظر کند، بلکه بعد از مواجهه با آزار چادرنشینان و غارت اموال خویش، از این که پس از چند هفته اقامت در چادر ترکمنها صحیح و سالم به استرآباد بازگشته است خود رافوق العاده خوشبخت یافت. این سیر و سیاحت پر خطر موجب شد که او بتواند نکات

جالب چندی به آنچه که قبلاً در سفرنامه سروان موراویف در باره بخش جنوبی ساحل

شرقی دریای خزر آمده بود بیفزاید. کانولی روز دوازدهم ژوئن، از راهی که قبل از او از

آن توصیفی نشده بود، یعنی از طریق زیارت^(۱۲۱)، گردنه جیلن بیلن^(۱۲۲) و هفت

چشمه^(۱۲۳)، استرآباد را به قصد شاهرود ترك کرد. او از شاهرود تا مشهد جاده عادی

کاروانها و زائران را پیمود. در این قسمت از شرح مسافرت او جز توصیف صحیح و

دقیق و پرهیجان مسافرانی که برای ادای نذر به زیارت می رفتند، موضوع مهمی دیده

نمی شود. توضیح این که زیارت به منظور ادای نذر در آداب و رسوم مسلمان شرقی

رواج بسیار دارد؛ من در تبریز به پیرمردی برخورددم که در مارگیلان^(۱۲۴) در فاصله میان

خجند^(۱۲۵) و یارقند^(۱۲۶)، واقع در مرز چین ساکن بود. او که سخت تحت تأثیر شرح و

توصیف سفر پسر از مکه برگشته اش قرار گرفته بود طی ۲۴ ساعت ناگهان تصمیم

گرفت که با تمامی اعضای خانواده پرجمعیت خود عازم مکه شود و پسر نیز که به منظور

استراحت از رنج سفر سه ساله خود تنها یک شب را زیر سقف خانه پدری آسوده بود،

برای زیارت خانه خدا همراه با پدر، باردیگر رخت سفر بست.

فقدان پول و دشواری تهیه آن، اقامت کانولی را در مشهد بیش از حد انتظار طولانی کرد. جای تأسف است که او از بیم افتادن به دام تکرار مکررات، در مورد توصیف این شهر، خواننده را به سفرنامه فریزر ارجاع می دهد، در حالی که اعتقاد راسخ دارم که این شخص به کمک راهنمایهای سید همراه خود می توانست جزئیات بسیار دقیقتر و صحیحتری از سیاح پیش از خود، در باره این شهر ناشناخته در اختیار ما قرار دهد. در واقع به رغم این فروتنی، همان شرح و بیان مختصر او در باره مشهد برداشتی بمراتب صحیحتر از توصیفهای دور و دراز فریزر در باره وضع زندگی ساکنان مرکز خراسان به دست می دهد. سرانجام پس از فراهم آوردن امکانات لازم برای ادامه سفر، از عزیمت گروه کوچکی از سوار نظام افغان [به سوی] هرات، استفاده کرد. این گروه بعد از انعقاد صلح ایرانیان با روسها، از طرف فرمانده خود از هرات به خراسان اعزام شده بود. اما اعضای این گروه حضور خود را در سرزمینهای شاه جز با یک سلسله چپاول و غارت بروز ندادند، تا آن جا که وقتی ایرانیان پی بردند که بالاخره آنها تصمیم به مراجعت گرفته اند، قلباً از آن خوشنود شدند. جاده ای که این گروه طی می کرد، جاده کاروانرو نبود و اگر کانولی تمام این مسیر، یعنی فاصله میان مشهد و تربت شیخ جام را به تفصیل بیشتری شرح داده بود شاید واقعاً به علم جغرافیا خدمت کرده بود؛ اما خواه به علت رعایت آداب و رسوم شرقیها که فقط در طول شب سفر می کنند، خواه به واسطه نداشتن فرصت کافی برای یادداشت برداری دقیق در محل، تعیین مختصات جغرافیایی این مسیر با اطلاعات ناچیز و مبهمی که در اختیار ما می گذارد، بسیار دشوار است. بالاخره کانولی روز بیست و دوم سپتامبر از راه تربت شیخ جام، تومان آغا^(۱۲۷) و تیرپول^(۱۲۸) به هرات رسید و این دهمین روز حرکت او از مشهد است. مطالبی که او در باره توپوگرافی و باستانشناسی هرات ارائه داده، چندان مفصل نیست، اما آنچه در این زمینه بیان داشته صحیح است و توصیف او از ویژگیهای یارمحمدخان^(۱۲۹) و سایر شخصیتهای برجسته ای که به ملاقات آنها نایل آمده است، بسیار موفقیت آمیز می باشد. کانولی هرات را روز نوزدهم اکتبر سال ۱۸۳۰ ترک کرد. مسیر او تا قندهار از

طریق کاروانسرای میرالله^۱، رودگنز^۲، زیارت خواجه^۳ اوره، کولوا^۴، کوشک جمبوران^۵، سبزار^(۱۳۰)، گرشک با دقت کافی توصیف شده است. مطالبی که آقای کانولی ذر باره تاریخ جدید افغانها گردآوری کرده، از اهمیت زیادی برخوردار است. فرصتی دست داد تا شخصاً بخشی از روایات او را از طریق گفتگو با شهود عینی و حتی بحث با شخصیت‌های داستانهای او بررسی کنم و متقاعد شوم که اطلاعات او بسیار صحیح بوده و وقایع نقل شده از منابع مطمئنی استخراج گردیده است. همان طور که قبلاً گفته شد کانولی اثر خود را با رساله‌ای به پایان می‌رساند که به حمله احتمالی روسیه به هند اختصاص یافته است و نتیجه می‌گیرد که در مقابل این لشگر کشی عملاً مانع و رادعی در پیش نیست. بویژه اگر این لشگر کشی به جای خراسان از طرف آمودریا انجام گیرد و کار آن در دو سال و دو مرحله صورت پذیرد؛ بدین معنی که در سال اول سپاهیان از مرز روسیه حرکت و در مرز افغانستان مستقر شوند و در سال دوم سراسر افغانستان را به پیمانند و به هند برسند. آنچه پایه این نتیجه گیری را سست می‌کند همانا عدم آشنایی کانولی، به هنگام نوشتن این رساله، با سرزمینهایی است که تصور می‌کرد برای وصول به این اقدام مناسبترین موقعیتها را دارد، بدین معنی که او افواهاً با این مناطق آشنا شده بود و تنها ۱۲ سال بعد توانست شخصاً از این سرزمینها دیدن کند. کانولی قربانی تعصب مسلمانها شد و چهل روز پس از عزیمت من در بیست و پنجم مه ۱۸۴۲ به فرمان امیر بخارا^(۱۳۱) به قتل رسید، اما آن طور که خود او برایم گفت آشنایی او با این مناطق از نزدیک و بررسی آن، در نظرات قبلی او تغییرات چندانی به وجود نیاورده است. هر چند کانولی به هیچ وجه به موفقیت اقدامات نظامی روسیه در هند اعتقادی ندارد، اما این موضوع را با چنان عدم اطمینانی بیان می‌کند که نوشته او به هیچ وجه باعث آرامش خاطر مردم انگلیس نمی‌شود. از آن گذشته شاید بی آن که خود خواسته باشد، شیخ احتمالی حمله به هند را بر پایه‌ای استوار می‌سازد که به ظاهر مستحکم می‌نماید. برای

1-Mir Oullah

2- Roudi Ghez

3- Ziareti Khodjeh Oureh

4- Koullah

5- Kouchki DJambouran

مثال در صفحه ۳۲۲ از جلد دوم کتاب خود در این زمینه چنین می نویسد:

«اما ما در تلاش خود برای سرکوبی قدرت ناپلئون، کفه ترازو را به نفع روسها سنگین کردیم و اکنون آنها از مرز مشترک خود با ایران بر این کشور، همان نفوذی را اعمال می کنند که فرانسه از راه دور اعمال می کرد.»^(۱۳۲)

قبل از آن که آقای کانولی فرصت آمدن به کلکته را بیابد، فرمانروای گل هند در این اندیشه بود که فرمان دهد همان جاده [مسیر لشگر کشی احتمالی روسیه به هند]، از جنوب به شمال، مورد بررسی قرار گیرد که بالاخره این وظیفه به کاپیتان الکساندر برنز محول شد.

سفرنامه آقای برنز در سه جلد به وسیله خود او در لندن منتشر شد و شهرت بسیاری کسب کرد. این کتاب که به زبانهای فرانسوی، آلمانی و روسی ترجمه شده، به حدی معروف است که نیازی به تحلیل مشروح آن نمی بینیم. کاپیتان برنز در سال ۱۸۳۰، برای کشف این موضوع که آیا می توان روی رودخانه سند با کشتیهای بخاری به رفت و آمد پرداخت، بدان سو گسیل شد. پس از انجام این مأموریت که موجبات رضایت فرمانده گل را فراهم آورد، برنز به شخص اخیر القا کرد که او را از دهلی به کابل و بخارا بفرستد^(۱۳۳) تا او بتواند این جاده را شناسایی کند و در باره این منطقه، که کشف آن ظاهراً به روسها منحصر شده بود، اطلاعاتی به دست آورد و در اختیار دولت انگلیس و مردم آن کشور قرار دهد. در آغاز دسامبر ۱۸۳۱ با درخواست برنز موافقت شد و او روز بیست و سوم همان ماه دهلی را ترک کرده و چون در کابل از طرف دوست محمدخان^(۱۳۴) و بویژه برادرش، نواب جبارخان از وی پذیرایی شایانی به عمل آمد تا مدتی نسبتاً طولانی در این شهر ماند. شرح و بسط او در مورد افغانستان شاید بهترین بخش اثر او باشد. سپس از راه کندوز^(۱۳۵)، بلخ^(۱۳۶)، کارشی^(۱۳۷) در بیست و یکم ژوئیه به بخارا رسید و پس از دو هفته اقامت در این شهر مسافرت خود را همراه کاروانی که عازم مشهد بود، ادامه داد. ضمن بررسی این راه از خرابه های ییکند^(۱۳۸)، قدیمی ترین شهر سغدیان دیدن کرد و شانزدهم اوت پس از عبور از آمو دریا به بتک^(۱۳۹) رسید و پس از گذشتن از کویر ترکمن و ایالت مرو^(۱۴۰) روز چهاردهم سپتامبر به مشهد آمد. بعد از اقامت کوتاهی در این شهر

به خبوشان رفت تا به تنی چند از هموطنان خود که برای مطیع کردن این شهر سرکش به یاری عباس میرزا آمده بودند به پیوندند. برنز بیست و سوم سپتامبر با استفاده از عزیمت حمزه خان که قرار بود به عنوان حاکم ترکمنها در استرآباد سکنا گزیند، اردوی ایرانیان را ترك کرد و از جاده ای که فریزر قبلاً آن وصف کرده بود، یعنی جاده بجنورد، ساریوان^(۱۴۱)، کیلاخان^(۱۴۲) و شاهباز^۱ به مازندران آمد. و پس از بازدید از اشرف، روز بیست و یکم اکتبر از راه علی آباد به تهران رسید و سرانجام از طریق شیراز و بوشهر به هند بازگشت.

اثر برنز به شیوه ای دلپذیر نگارش یافته و تقریباً مانند یک رمان خوانده می شود، اما در عین حال مطالب آن نیز خیلی زود از یاد می رود. موضوعهای طرح شده در این سفرنامه بسیار متنوع است. او در این اثر نظراتی اجمالی در باره آب و هوا، جهت سلسله کوهها، جریان رودخانه ها، مردم شناسی، آمار، مسائل مربوط به باستانشناسی عهد کهن و دوران اسلام و غیره ... ارائه داده است. اما با کلیه این مباحث بسیار سطحی برخورد کرده است. به این ترتیب مسلم می نماید که معلومات او بر پایه محکم و صحیحی استوار نیست. به همین جهت حتی در مواردی که این مسافر هوشمند و پرتلاش از مشاهدات جالبی نام می برد، شیوه نادرست و عاری از هر نوع وضوح علمی او، آنها را بی اعتبار می سازد، برای مثال برنز متوجه می شود که اختلاف درجه حرارت بین ریگهای بیابان و گرمای هوا در کویر پنجاه درجه فارنهایت می باشد، اما متأسفانه این کشف او هیچ گونه ارزشی ندارد، زیرا فراموش می کند بگوید که گرمای هوا را در آفتاب اندازه گیری کرده است یا در سایه و اصولاً حرارت شنها را چگونه اندازه گرفته است. او حتی فراموش می کند خاطر نشان سازد که این داده عجیب جوی به چه موقع از روز مربوط می شود. در صفحه ۱۰۴ جلد دوم (چاپ دوم) برنز از پدیده مهمی در زمینه جغرافیای طبیعی، بویژه تغییرات سطح آب دریاچه خزر سخن می راند و می گوید:

«اعتقاد راسخ بر آن است که آب دریای خزر در سواحل جنوبی آن عقب نشسته است و طی دوازده سال اخیر مقدار این عقب نشینی به حدود ۳۰۰ یارد رسیده است که

خود من برای العین شاهد آن بوده ام.» (۱۴۳)

اما حتی این زحمت را به خود نمی دهد تا نام محلی را که در آن جا به چنین نتیجه ای رسیده است ذکر کند و یا بگوید شیب ساحلی تند بوده یا ملایم، که این امر در برداشت کلی تفاوت زیادی ایجاد می کند. زیرا به آسانی می توان دریافت که آب دریا در ساحلی با شیب ملایم می تواند ۳۰۰ یارد عقب نشینی کند، بی آن که اختلاف سطح در دریا کاملاً محسوس باشد، در صورتی که اگر این مقدار در شیبی تند تغییر کند پدیده حالت دیگری به خود می گیرد. آشنایی اندک این مسافر با زبان، تاریخ و ادبیات مشرق زمین او را در معرض گمراهیهای بسیار تأسف بارتر از آنچه گفته شد قرار می دهد. ^۱ تنها شماری از این نظرات عجیب و غریب را که تصادفاً با آنها برخورد کرده ام ذکر می کنم. در صفحه ۷۰ جلد سوم کتاب، او از همسر با نفوذ شاهرخ به عنوان مردی از اعقاب تیمور به نام گاهور شاه^۱ نام می برد و در صفحه ۱۰۱ کلمه لعنت نامه، یعنی حکم کتبی برای ممنوعیت در انجام کاری که لعن و نفرین الهی را در بردارد «لانوت نامه»^۲ نوشته و آن را «رگبار لعن»^۳ معنی کرده است. چه بسیار از این گونه اشتباهها در اثر او می توان یافت. از این جهت ضمن ارج نهادن بر تمایل تحسین آمیز این سیاح انگلیسی که سعی داشت که تحقیقات او تا سر حد امکان برای علم مفید واقع شود، برایم غیر ممکن است با تمجید آقای همبولت (۱۴۴) که مختصر طنزی هم در آن احساس می شود، موافق باشم. او در صفحه ۳۵ جلد دوم کتاب «آسیای مرکزی» ضمن تعریف از سفرنامه آقای برنز چنین می گوید: «اثر ستوان برنز علاوه بر غنای مفاهیم باارزش، از ساده لوحی مجذوب کننده و ساده نویسی اصیلی نیز برخوردار است.» البته آقای برنز تحقیقات خود در زمینه توپوگرافی را در اختیار آقای جان آرواسمیت قرار داده و با این کار خطاهای علمی خود را تا حدودی جبران کرده است. شخص اخیر با افزودن این داده ها به سایر اطلاعاتی که قبلاً در باره این نواحی گرد آورده بود، نقشه معروفی را منتشر کرد که

1- Gahur Shah

2- Lanut - Nooma

3- Curse shower

بلافاصله به زبان فرانسه ترجمه شد و سالهای سال به عنوان بهترین و صحیحترین ، سند در باره آسیای مرکزی ، در دسترس همگان قرار گرفت . حتی در حال حاضر که پژوهشهای معتبر تر و جدیدتری ارائه شده است ، این نقشه مرجعی قابل استفاده و سودمند است . برنز نیز مانند کاتولی در کتاب خود حمله به هند را عنوان می کند و بی آن که بخش خاصی را به آن اختصاص دهد ، در بسیاری از صفحات به این موضوع می پردازد اما نتیجه گیریهای او ، همچون قضاوتهای سیاح قبل از او چندان قانع کننده نیست ، بدین ترتیب در بخشی از کتاب که مطالب را قاطعترین داشته است ، پس از شرح دشواریهایی که بیابانهای اطراف مرو برای مسافر ایجاد می کند ، در صفحه ۲۲ جلد سوم چنین می گوید :

« با وجود این همه دردسره‌های ریز و درشت و نیز موانع طبیعی ، جای تردید است که ارتشی بتواند از کویر در این نقطه عبور کند . » (۱۴۵)

انتشار نقشه زیبای آقای آرو اسمیت بیش از هر اثر جغرافیای دیگر ثابت کرد که شناخت ما از شکل کلی سرزمینهای بخش جنوبی آسیای مرکزی برپایه سست و ناقصی استوار است . از تمامی سطح بسیار وسیعی از کره زمین که روی این نقشه ترسیم شده تنها مختصات جغرافیایی چند نقطه در سواحل دریای خزر و خلیج فارس به دقت مشخص شده است . در ترسیم بقیه آن ، بویژه مسیرهای داخل منطقه ، ارزیابیها براساس محاسبات مبهمی انجام گرفته ، مثلاً برپایه محاسبه قدمهای اسب ، شتر و یا آزمایشهای اندازه گیری شده با قطب نما که حتی میزان انحراف آنها از نصف النهار واقعی نیز مشخص نبوده است . در مورد جهت سلسله جبالها و مسیر رودخانه‌های نادر این مناطق خشک و نیز موقعیت دریا‌های داخلی و دریاچه‌ها و حدود بیابانها همین عدم اطمینان وجود دارد ؛ خلاصه هرچه در این نقشه می بینیم بر اساس فرض و گمان ترسیم شده است . در هیچ کجا به اندازه سازمان نقشه برداری ستاد ارتش روسیه به عمق این حقیقت مهم پی نبرده بودند . چون ضرورت ایجاب می کرد که این مؤسسه ، نقشه فلان یا فلان بخش از آسیای مرکزی همجوار با امپراتوری روسیه را در نقشه های خود بگنجانند ، ناگزیر می شد نقشه های مربوط به این مناطق را ، که آشکارا در صحت آن تردید

بود، بی هیچ تغییری تکثیر کند و به این ترتیب داده های گمراه کننده ای را منتشر سازد؛ ضمناً با استفاده رسمی از این داده ها صحت آنها را به نحوی تضمین کند. از این رو مؤسسه فوق الذکر از اولین فرصت به دست آمده برای رفع این مشکل چاره اندیشی کرد. در سال ۱۸۳۸ دولت روسیه تصمیم گرفت هدایایی چند به عنوان نشانه خاص الطاف امپراتور نسبت به شاه ایران و نیز حاکم خراسان برای آنها بفرستد تا مراتب سپاسگزاری خود را به خاطر حمایت دولت ایران از زائران روسی که هر ساله به شمار قابل ملاحظه ای، از ایالات قفقاز به مشهد می آمدند، اعلام کرده باشد. حمل این هدایا به سروان لم^(۱۴۶) سپرده شد. این شخص شاگرد قدیمی منجم مشهور ویلهلم استراو^(۱۴۷) بود که کارآیی خود را در امور محوله قبلاً به اثبات رسانده بود. او در سال ۱۸۲۴ و ۱۸۲۵ به همراه کلنل برگ^(۱۴۸) در لشگرکشی زمستانی به سواحل دریای آرال شرکت کرده بود و در آنجا به رغم سرمای شدیدی که در آن سال در این مناطق نامهمان نواز حکمفرما بود با دقت زیادی طول و عرض جغرافیای بسیاری از مناطق مورد بازدید را تعیین و بیش از هر کس دیگر به تنظیم نقشه های مناطق شمالی آسیای مرکزی، به شیوه ای دقیق و واقعاً علمی کمک کرد. پس از آن بلافاصله به مناطق قزاق نشین^(۱۴۹) ساحل رودخانه دن اعزام شد. ره آورد او از این سفر تعداد بسیاری از مشخصات دقیق جغرافیایی آن مناطق بود. و چون به کاربرد دقیق نجوم در علم جغرافیا به شدت علاقه مند بود، در روشهای تحقیقی قابل استفاده برای تعیین مشخصات جغرافیایی، با دقت تمام از آخرین تحقیقات استراو، بسل^(۱۵۰) و دیگر پژوهشگران در آن سالها استفاده کرد. لم پیوسته در رصدخانه ستاد به مقایسه ابزار مختلفی می پرداخت که برای این هدف در نظر گرفته شده بود. او تمام ویژگیهای مورد نیاز این گونه تحقیقات را در خود جمع داشت، بنابراین ره آورد او از این سفر به هیچ وجه پایتزر از میزان توقعاتی نبود که انتخاب او به این مأموریت در دل دستداران علم جغرافیا بارور کرده بود. در مسافرتی که در پیش داشت دیگر نمی توانست از امتیاز مسافرتها قبلی که برای او کمک قابل توجهی به شمار می آمد، استفاده کند، یعنی نمی توانست مانند گذشته در نزدیکی نقاطی که موقعیت جغرافیایی آنها دقیقاً تعیین شده بود بماند تا بتواند از آن جا به سادگی حرکت

کرونومترهای خود را بررسی کند؛ او می‌بایست منطقه وسیعی را مورد مطالعه قرار دهد که طول جغرافیایی هیچ نقطه از آن دقیقاً تعیین نشده بود. در نتیجه مجبور بود طولهای جغرافیایی مطلق آن مناطق را به دست آورد. برای دستیابی به این هدف به این وسایل و ابزار مجهز بود: وسیله^(۱۵۱) رصد ارتل، دایره منشوری^۱ اشتن هیل^۲، و چهار دستگاه کرونومتر بُرک^۳، بارو^۴، آرنو^۵. افزون بر آنها او با خود دو دستگاه فشارسنج و دو عدد دماسنج، یک افق مصنوعی و یک گام شمار به همراه داشت. بررسیهای آقای لم که پس از مراجعت از سفر، به وسیله خود او محاسبه و در آرشیو ستاد ارتش بایگانی شده بود، برای بار دیگر در رصدخانه پولکوا^(۱۵۲) مورد بررسی قرار گرفت. و چون آقای اُتواستراو^(۱۵۳) تحلیل عالمانه‌ای از این تحقیقات مهم، در جلد پنجم کتاب «خاطرات من از آکادمی علوم سن پترزبورگ»^۶ منتشر کرده است، من از ذکر هر گونه جزئیاتی در باره شیوه‌های پژوهشی مورد استفاده او خودداری می‌کنم و از نوشته این دانشمند عضو آکادمی، جز چند مورد مربوط به سفر کاپیتان لم، چیز دیگری به عاریت نمی‌گیرم. آقای لم در بیست و دوم اوت ۱۸۳۸ پترزبورگ را به قصد استرخان^(۱۵۴) ترک کرد و روز یازدهم سپتامبر به آن شهر رسید. در راه موقعیت جغرافیایی هفت نقطه را تعیین کرد و چون عرض جغرافیای سه نقطه از آنها یعنی، کسلف^۷، نووخورسک^(۱۵۵)، و منطقه استقرار مهاجران آلمانی یعنی سارپتا^(۱۵۶) قبلاً با دقت تعیین شده بود، ارزیابیهای جدید این مختصات جغرافیایی باعث شد تا صحت محاسبه آقای لم مسلم شود. وی روز دوم اکتبر در استرخان سوارکشتی بادیانی شد و چهارم نوامبر پس از مسافرتی طولانی در دریای پرتلاطم، به رشت رسید. طی این سفر موقعیت چهار بندر دریای خزر را که کشتی برای مدت کوتاهی در آن جا توقف کرده بود مشخص کرد. این منجم سیاح سه هفته در رشت ماند. با این همه چون طی این مدت وضعیت ماه نسبت به خورشید اجازه نمی‌داد، بادوربین نجومی ویژه اندازه‌گیری نصف النهار، عبور سیاره‌ها را در اطراف

1- Ertel

2- Steinheil

3- Brockbanks

4- Barraud

5- Arnold

6- Mémoires de l' Académie des sciences de saint - pétersbourg

7- Koslov

خورشید به خوبی بررسی کند. به همین جهت طول جغرافیایی مرکز گیلان را تنها از طریق انتقال زمان، به کمک کرونومتر اندازه گرفت. اما در عین حال نتیجه به دست آمده هم از نظر تطبیق کامل آن با دیگر بررسیهای نسبی و ناتمام از هر جهت قابل اطمینان است و هم از نظر فاصله کم میان رشت و سایر مناطقی که طول جغرافیایی آن شناخته شده بود و آقای لم می توانست در آن مناطق دقت حرکت عقربه های کرونومتر خود را بررسی و کنترل کند. این مسافر روز بیست و پنجم نوامبر گیلان را ترک کرد و روز هشتم دسامبر از راه قزوین به تهران رسید. او در این مسیر موقعیت هشت نقطه جدید را مشخص کرد و چون تصمیم داشت فصل زمستان را در پایتخت ایران بگذراند، در یکی از محوطه های مهمانسرای سفارت روسیه، دستگاه ارتل را بر پایه ای استوار کرده ضمن رصد های مکرر و بی شمار عبور سیارات را از دوسوی ماه بررسی کرد و طول جغرافیایی تهران را دقیقاً اندازه گرفت. وی روز پانزدهم فوریه سال ۱۸۳۹ راهی مشهد شد. در این سفر لم ابزار خاص اندازه گیری زاویه را بر آسبی بار کرده بود و یک ایرانی پیاده کرونومترها را حمل می کرد، این شخص پیوسته در کنار لم حرکت می کرد و او نیز بارومتر خود را بر شانه آویخته بود. لم شبها توقف می کرد و به رصد ستارگان می پرداخت. به این ترتیب لم در اثر احتیاط و ملاحظه کاریهایی که در بالا به آن اشاره شد و نیز تجربیات شخصی خود به عنوان یک منجم توانست در ظرف بیست و نه روز عرض و طول جغرافیایی ۲۱ نقطه را در مسیری که آقایان تروئی لیه و فریزر وصف کرده بودند، تعیین کند. او شانزدهم مارس به مشهد رسید و فقط دوازده روز در این شهر ماند. اما همین مدت کافی بود تا بتواند طول مطلق جغرافیایی و عرض جغرافیایی این شهر را تعیین کند و با محاسبات ساده مثلثاتی، موقعیت رصدخانه خویش را در مرکز گنبد امام رضا (ع) قرار دهد. چون آقای لم علاقه مند بود در این سفر حتی الامکان به نتایج تازه ای دست یابد و آن را با خود به ارمنستان ببرد، به رغم خطراتی که پس از هجوم ترکمنها برای مسافران وجود داشت، در بازگشت راه شمال را انتخاب کرد. این همان راهی بود که برنز و فریزر قبل از او پیموده بودند. او این راه میان مشهد و تهران را طی ۴۵ روز پیمود و در این فاصله موقعیت سی توفقگاه از جمله شهرهای خوبشان یا قوچان، بجنورد، شیروان و

استرآباد را مشخص کرد؛ چون طی این مدت ناچار برای اندازه گیری طول جغرافیایی تنها از کرونومتر استفاده می کرد، قبل از هر چیز لازم بود حرکت کرونومتر را با دقت کامل تنظیم و مشخص کند. روز دوازدهم مه به تهران رسید و ۲۸ ساعت را به این کار اختصاص داد. ضمناً از این فرصت برای تعیین موقعیت آرگوانی^۱ و اندازه گیری ارتفاع دماوند^(۱۵۷)، از طریق محاسبات مثلثاتی استفاده کرد که ارتفاع این قله با این محاسبه به ۶۳۷۵ متر یا ۲۰۰۸۵ پا رسید. آقای لم برای بازگشت به روسیه راه آذربایجان را پیش گرفت و پس از پانزده روز اقامت در تبریز و گذراندن چهل روز در قرنطینه جلفا، واقع در ساحل ارس و ۱۵ روز در تفلیس روز نوزدهم اوت این شهر را ترک کرد و بیست و دوم سپتامبر از جاده نظامی قفقاز که از ولادی قفقاز^(۱۵۸) و نووچرکاسک^(۱۵۹) می گذرد به پترزبورگ برگشت. خاطرات سفر او نشان می دهد که همه شبها به رصد ستارگان پرداخته و به این طریق موفق شده است طول و عرض جغرافیایی ۳۰ نقطه میان تهران و تفلیس و ۱۷ نقطه میان تفلیس و پترزبورگ را تعیین کند. نتیجه بررسیهای نجومی این مسافرت که ۱۳ ماه طول کشید، تعیین عرض و طول صحیح جغرافیایی ۱۲۹ نقطه با حداکثر اختلاف ده دقیقه در عرض و ۱۵ دقیقه در طول جغرافیایی بود که ۲۲ نقطه آن به روسیه اروپائی و ۲۴ نقطه آن به ایالت قفقاز و ۸۳ نقطه آن به ایران تعلق دارد. قبلاً گفتیم که آقای لم دو دستگاه بارومتر به همراه داشت؛ هر چند که او آنها را با خود برداشته بود تا برای تعیین عاملی ضروری در محاسبه زاویه شکست نور ستاره ها استفاده کند، اما چون طی اقامت در تهران کلنل بلارامبرگ^(۱۶۰) را پژوهشگری دقیق یافت که خود با کمال میل حاضر شده بود در تمام مدت غیبت او از این شهر، بطور منظم و در تمام ساعات معین، داده های این ابزار را یادداشت کند، یکی از بارومترها را برای او باقی گذاشت؛ بعدها آقای او تو استرا و موفق شد ضمن مقایسه بررسیهایی که خود او با بارومتر انجام داده بود با مشاهدات آقای بلارامبرگ، ارتفاع مطلق یک سلسله از نقاط واقع در مسیر آقای لم در خراسان را محاسبه کند. لازم به ذکر است که هر چند ارقام منتشر شده توسط آقای استرا و

به مراتب بیش از محاسبات آقای فریزر - که بدون مقایسه با بررسیهای دیگر و تنها به وسیله یک ترمومتر ساده که از آن برای تعیین نقطه جوش استفاده می کرد، انجام شده - قابل اعتماد است، اما صحت این دسته از ارقام را نیز باید به طور تقریب پذیرفت. زیرا با این که اطمینان داریم ابزار به کار رفته برای این اندازه گیریها بی نقص بوده و بررسیها نیز با کمال دقت انجام گرفته است، با این همه بُعد مسافت از تهران بیش از آن بوده است که بتوان بررسیهای آقای بلارامبرگ را از نظر دقت در اندازه گیری دقیقاً با بررسیهای آقای لم مطابق دانست. مع هذا آقای بلارامبرگ اولین سیاحی است که با خود بارومتر به مشهد آورده است.

بدین ترتیب، زمانی که تقریباً کلیه ملل اروپائی، با کشفیات پراکنده اما بسیار صحیحتر از آنچه تاکنون در باره مناطق آسیای مرکزی ارائه شده بود به دنیای علم کمک می کردند، متفکرانی چون کارل ریتر^(۱۶۱) و بارون دوهمبولت سعی می کردند این گونه بررسیهای مجزا و پراکنده را به صورت نظرات کلی دسته بندی کنند تا از مجموعه آنها قوانینی چند در باره وضع طبیعی کره زمین و علم جغرافیا بیابند.

جلد هشتم کتاب «توصیف آسیا»^۱ اثر ریتر، در باره بخشهای جنوبی آسیای مرکزی، در سال ۱۸۳۸ منتشر شده است؛ چون از یک سو باید این کتاب را به حق اثری به شمار آوریم که در این تاریخ در زمینه علم جغرافیا حرف آخر را می زند و از سوی دیگر نویسنده دانشمند آن توانسته است در تحقیقات خود از تمامی مطالبی که سیاحان، مورخان، زیانشناسان، باستانشناسان و طبیعی دانان در باره حال و گذشته این منطقه تهیه کرده اند، سود جویید، لذا ضروری است فشرده ای از عقاید او را در این کتاب ذکر کنیم.

این جغرافیا دان اهل برلن نه تنها به خاطر تحقیقات گسترده خویش بلکه به سبب شیوه ای که در پژوهشهای علمی به کار گرفته مقام والایی را در میان جغرافیا دانان معاصر کسب کرده است. دانشمندان قبل از او همچون گیوم دویل^(۱۶۲)، دانویل، مالت

برن (۱۶۳) به علت آثار مهم و چشمگیرشان معروف شده بودند، اما می توان گفت که افتخار خلق جغرافیای توصیفی به کارل ریتز بر می گردد؛ پیش از او توصیف جغرافیایی بر اساس شیوه ای معین و مشخص انجام نمی شد چون نظریه ای علمی در زمینه جغرافیا وجود نداشت دلیلی نیز در دست نبود تا روشی را بر روشی دیگر ترجیح دهند. ریتز اولین کسی بود که تحت تأثیر این اندیشه قرار گرفت که سطح سخت کره زمین طبعاً و الزاماً به قسمتهایی متمایز از یکدیگر تقسیم می شود که هر یک مختصات ویژه ای دارد و تنها ذکر این مختصات کافی است تا تفاوت آن از سایر قسمتها مشخص شود؛ لذا بی فایده است که علائم و نشانه های این مختصات را در رویدنیهها، ساختمان خاک، مشخصات نژادی، ویژگیهای سیاسی و تمامی نشانه هایی که به منطقه ای خاص مربوط می شود، یعنی وضع ظاهری آن، جستجو کرد؛ بنابراین اگر مطالعه پستی و بلندیهای منطقه ای از کره زمین ما را به این نتیجه برساند که این منطقه دارای ویژگیهای خاص و منحصر به فردی است، می توان اطمینان داشت که این منطقه از نظر مختصات جوئی، زمین شناسی، گیاه شناسی و جانورشناسی از سایر مناطق متمایز است. سراسر زندگی پُر تلاش این دانشمند برجسته مصروف انطباق این اصل شده است. در توصیف جغرافیایی مربوط به آسیا و افریقا پژوهشهای نوین باعث می شود که امروز این کار را آسانتر، صحیحتر و به طریقی کاملتر انجام دهیم. اما اصل اساسی شیوه تحقیق در جغرافیا، یعنی اصلی که ریتز پایه های آنرا بنانهاد، همواره همچون اثری برجسته از سرعت انتقال، ژرف بینی و استعداد فوق العاده او در امر پژوهش به یادگار خواهد ماند. در بخشی از اثر که ماقصد تحلیل آنرا داریم، این جغرافیادان مشهور برلینی ابتدا کلیه ارقامی را که در محاسبه ارتفاعات ایران به دست آمده بود، دسته بندی کرد؛ اما چون در مورد بخش شرقی این امپراتوری جز ارقامی که فریزر به دست داده بود چیزی در اختیار نداشت (همان طور که می دانیم این ارقام، قسمتی از مرزهای غربی و شمالی خراسان را در بر می گیرد) برای آن که بتواند از شکل کلی زمین در این بخش از آسیای مرکزی مفهوم صحیحی ارائه دهد، فاقد داده های لازم بود، به همین جهت نظرات او در باره نیمرخ بخش داخلی خراسان و مرزهای شرقی و جنوبی این منطقه با ابهام بسیار همراه

است. مع ذالک روش ریتز که همیشه عادت داشت از طریق مقایسه مشخصات ویژه مناطق مختلفی که فقط در بعضی موارد با هم شباهت داشتند به نتایج درستی برسد، باعث شد متوجه شود که احتمال زیادی وجود دارد که چگونگی تشکیل خاک در سیستان شبیه به ساختمان خاکی باشد که آقایان فاس (۱۶۴) و بنگه (۱۶۵) در صحرای گبی (۱۶۶) بررسی کرده اند، یعنی امکان دارد در فلات ایران، فرورفتگی بزرگی در ناحیه سیستان وجود داشته باشد، بی آن که بتوان آن را با فرورفتگی میان دریاچه آرال و بحر خزر مقایسه کرد. محاسبات ما نشان می دهد که این نظریه کاملاً صحیح است. اما در صفحه ۸ از جلد هشتم کتاب، جایی که ریتز ادعا می کند ارتفاع خاک ایران از سطح دریا در هیچ نقطه کمتر از ۲۰۰۰ پا نیست، در واقع نسنجیده نتیجه گیری کرده است که بر سبهای ما خلاف آنرا ثابت می کند. (۱۶۷)

ریتز در فصل دوم تحت عنوان «نظرات تاریخی» سعی می کند مفهوم اساسی نسبتاً مهم آری، آریا، ایرانی و ایران را روشن کند، او برای این کار تحقیقات سیلوستردوساسی، بورنف (۱۶۸) و کریستین لاسان (۱۶۹) را اساس کار خود قرار می دهد. اما پس از دست یازیدن به بحثی عالمانه، موفق نمی شود جز محدوده واقع میان دو منطقه بسیار دور از هم یعنی سواحل سند در مشرق و کردستان در مغرب، منطقه ای بیابد که بتواند نام آری را به آن اطلاق کند. در بخش دوم همان فصل سعی دارد معنی اصطلاح جغرافیایی ایران - به معنی اخص کلمه را - با توجه به مرزهایی که اشعار فردوسی برای آن تعیین کرده است مشخص کند، لازم به ذکر است که اشعار فردوسی بر پایه روایات باستانی و حتی روایات کتبی قدیمی سروده شده است. جالبترین نتیجه ای که از این تحقیق به دست آمده است ثابت می کند که دشمنی میان نژاد سامی عربی، نژاد ایرانی و نژادهای ترك از قدیم الایام به همین شدت وجود داشته و هنوز هم کاملاً از بین نرفته است. به همین دلیل می بینیم که ایران فعلی نیز زیر سلطه سلسله ای از نژاد ترك اداره می شود. در فصل سوم عنوانهای زیر ارائه شده است: نظرات باستانشناسی، ایران از دیدگاه روایتیهای اولیه؛ مفهوم مذهبی این کلمه، کشور اورمزد (۱۷۰) Eeriéné Védjo، میهن اجداد اولیه، Eeriéné Védjo کشور محل

مهاجرت اقوام مختلف به رهبری جمشید، کشور مقدس با توجه به منابع زند^(۱۷۱). اگر بخواهیم در باره تحقیقاتی که این جغرافیادان دانشمند برای حل مسائل گوناگون مطرح شده در کتاب عنوان کرده است، شرح مبسوطی ارائه دهیم بحث ما به درازا خواهد کشید. بنابراین برای بیان نتیجه قطعی تمامی این تحقیقات کافی است عین گفته های او را در این جا نقل کنیم: «به این ترتیب با توجه به تحلیل قدیمی ترین متون زنداوستا از نظر دستوری نیز آنچه در باره قدیمیترین مهاجرتها گفته شده است، چنین بر می آید که مهد نژاد ایرانی در نزدیکی گره بزرگ سلسله جبال قفقاز هندی است.» فصل چهارم قسمتهایی از جغرافیای قدیم ایران را که در منابع زند و کتیبه های میخی آمده است، در بر می گیرد. در این مورد نیز رتبه داده های ضروری را منحصرأ از تحقیقات اوژن بورنف و کریستین لاسان استخراج کرده و بدین وسیله یازده منطقه از ایران را که در کتاب زنداوستا از آن نام برده شده است، به ترتیب قدمت اشغال آنها به وسیله این نژاد شناسایی کرده است. سفیدان^(۱۷۲) یا خانان بخارا؛ مارگیان^(۱۷۳) یا سرزمین مرو؛ باکتریان^(۱۷۴) یا سرزمین بلخ، نیسایا^(۱۷۵) یا سرزمین نیشابور، آریان^(۱۷۶) یا سرزمین هرات؛ واکرتا^(۱۷۷) سرزمینی که آقای ریتز تصمیم نگرفته است با هیچ یک از ایالات شناخته شده کنونی تطبیق دهد؛ هیرکانی^(۱۷۸) یا جرجان عربها؛ آراخوزیا^(۱۷۹) یا آروخاج کنونی، هائه تومایا^۱ حوضه هیلمند، راگا^(۱۸۰) یا سرزمین ری قدیم واقع در نزدیکی های تهران و بالاخره هپتا- هندو^(۱۸۱)

بخش دوم همان فصل به شرح و توصیف اسامی و موقعیت جغرافیایی مناطقی اختصاص دارد که اقوام ایرانی الاصل در آن جا ساکن و بنابراین نوشته های میخی پرس پولیس، خراجگذار داریوش بودند؛ همان طور که می دانیم تعداد این محلها ۲۶ منطقه است که ۱۰ منطقه آن در غرب و ۲ منطقه آن در مرکز و ۱۴ منطقه آن در مشرق ایران قرار دارد. این پژوهشهای جغرافیایی محض ناگهان با دو بحث مجزأ و بسیار گسترده در زمینه کشف رمز سنگ نوشته های میخی و نتایج کلی پژوهشهایی که هدف

اصلی آن مطالعه زیانهای قدیمی ایرانی و ریشه یابی نژاد ایرانی بوده است، قطع می شود. این دو مبحث عالمانه هر قدر هم پرکشش و جالب توجه باشد، بازهم باید اعتراف کرد که عادت ریتز در گنجانیدن مباحث بسیار مفصل در زمینه انواع موضوعهای مختلف در اثری که موضوع اصلی آن با این مباحث ارتباط چندانی ندارد، باعث می شود گاه مطالعه اثر او تا حدودی کسالت آور گردد. فصل پنجم کتاب او موضوع تقسیمات کشوری ایران را با توجه به نظرات نویسندگان یونانی، عبرانی، لاتینی مانند هرودوت، آریان^(۱۸۲)، افلاطون، دانیال نبی^(۱۸۳) کتاب استر^(۱۸۴)، استرابون، پلین، آمین مارسلن^(۱۸۵)، ایزودور دوشاراکس^(۱۸۶) مطرح می کند. در این جا ریتز در زمینه ای به مطالعه می پردازد که بسیاری از دانشمندان قبل از او بدان پرداخته بودند. اما او به عنوان یک استاد خلاصه ای بسیار کوتاه از پژوهشهای آنها ارائه می دهد و از، تحقیقات بی شمار، حدسیات و یا نتایج قاطعی که در زمینه این موضوع به دست آمده است، از ذکر هیچ یک از مطالب اساسی فروگذار نمی کند.

در فصل ششم ریتز همان موضوعهای قبلی را با توجه به منابع اسلامی مطرح می کند و چون در این فصل تنها به ارائه خلاصه ای از تحقیقات دو هامر^۱ که در سالنامه وین منتشر شده، اکتفا کرده است، این بخش از کتاب او، در حال حاضر که منابع فارسی و عربی بی شماری در دسترس همگان - حتی آنها که شرق شناس نیستند - قرار دارد به هیچ وجه کامل به نظر نمی رسد.

تمامی این تحقیقات که ما در این جا به طور خلاصه از آن یاد کردیم، تنها مقدمه ای است بر جغرافیای ایران که از صفحه ۱۲۹ کتاب با توصیف حد شرقی این کشور، یعنی فلات افغانستان شروع می شود. به نظر این جغرافیا دان برلنی افغانستان از چهار فلات تشکیل شده است: فلات کابل، فلات هزاره فلات غزنه و بالاخره فلات قندهار. این مجموعه فلاتها در شمال به هندوکش^(۱۸۷) و در جنوب به کوههای^(۱۸۸) سلیمان محدود است. رشته های فرعی سلسله^(۱۸۹) جالی که در مغرب مرز این منطقه را

تشکیل می دهد، تا بیابانهای سیستان امتداد می یابد. دقت و روشن بینی ریتز در ترسیم منطقه ای وسیع با پستی و بلندیهای بسیار پیچیده تنها با چند حرکت قلم و بطور اجمالی، یکی از بزرگترین امتیازات او به شمار می آید. اما توصیف ریتز از افغانستان بیشتر از آن جهت شایسته تحسین است که از یک سو او آن را مدتها قبل از انتشار نتیجه بررسیهای انگلیسیها در زمینه توپوگرافی افغانستان ارائه داده و از سوی دیگر توانسته است از سه اثر که از نظر بررسی پستی و بلندیهای منطقه کاستیهای بسیار دارند، خلاصه نسبتاً روشنی استخراج کند؛ این سه اثر عبارتند از ترجمه خاطرات سلطان بابر^(۱۹۰) به وسیله ارسکین^۱، کتاب الفنیستون و سفرنامه برنز. توصیف مشروح هر یک از این تقسیمات فرعی نشانگر بی محتوایی منابعی است که ریتز اطلاعات خود را از آنها گرفته است. با این همه او تنها به استخراج مطالب واقعاً آموزنده آثار فوق اکتفا نکرده بلکه افزون بر آن توانسته است مسائل مهمّ چندی را جمع به قومشناسی و جغرافیای طبیعی که قبل از او چندان مورد توجه قرار نگرفته بود از آنها استخراج کند. بدین ترتیب به نظر من او اولین کسی است که به این نکته توجه داشته است که نویسندگان شرقی هزارهها^(۱۹۱) را ترك دانسته اند، در صورتی که ریتز احتمال می دهد که این قوم به نژادی خاص و مشخص تعلق نداشته و شاخه ای از نژاد مغول باشند. مع هذا با این که ریتز چنین احتمالی را (که در واقع صحیح نیز هست) مطرح می کند، باز هم نمی تواند فکر ایرانی بودن این قوم را از ذهن خود بزداید، زیرا در صفحه ۱۳۶ کتاب به این ادعای عجیب بر می خوریم که می گوید هزاره ها همان هوزواره اردشیر هستند، یعنی همان نامی که در زبان زند به جنگجو و قهرمان اطلاق می شد. بخش دوم این فصل به مطالعات قومشناسی این منطقه و رابطه متقابل قبایل ساکن آن، بنابر روایات تاریخی، اختصاص یافته است. کوشش ریتز در این قسمت از کتاب برای روشن کردن اصل و نسب تاجیکها^(۱۹۲) و افغانها^(۱۹۳) و رفع ابهام در این زمینه چندان موفقیت آمیز نبوده است. اما ظاهراً ریتز ویژگی افغانها را بهتر از خصوصیات تاجیکها بیان کرده است. این بخش از تحقیقات ریتز با مبحثی فرعی تحت عنوان «بررسی تضادهای موجود میان بخش شرقی و غربی آسیای مرکزی»^۲ به پایان

می رسد. محتوای این عنوان گسترده و فریبنده چندان چشمگیر نیست، زیرا نویسنده فقط به مقایسه اقوام هندی و افغان پرداخته است. وقتی جغرافیا دان مشهوری مانند ریتر موضوعی با این ماهیت را مطرح می کند، انتظار می رود الزاماً به نظرات اصیل، تازه و آموزنده ای دست یابد، اما باید خاطر نشان کرد که ریتر به علت گرایش به تعمیم قضایا گاه - هر چند بندرت - به فراسوی احتمالی منطقی کشیده می شود و چون بر اساس و به استناد مطالب و داده های بسیار نتیجه گیری می کند، گاه حتی از یاد می برد که قبلاً چه گفته و پس از آن چه خواهد گفت. بدین ترتیب در صفحه ۲۰۷ و ۲۰۸ کتاب او می خوانیم که: «هندو به عنوان یک جنگجو به نظر افغانها موجودی مسخره می نماید» نظریه ای که بطور کلی صحیح نیست، زیرا هر چند تاجر آرامی که به خاطر ثروتی که با تلاش به دست آورده است، دست و دلش می لرزد و توهینهای ناشی از خشونت افغانها را با شکیبایی تحمل می کند، اصولاً چهره آرمانی یک جنگجو را ندارد، اما سبک پرتحرکی که در یک سلسله کشمکشهای خونین قدرت خود را به افغانها ثابت کرده و سرانجام ایالت پیشاور را از آنها باز ستانده است، نمی تواند مایه مسخره آنها باشد. ریتر کمی بعد در صفحه ۲۰۸ کتاب می نویسد: «درخت خرما در آن سوی مرز افغانستان به چشم نمی خورد و این درخت سلطنتی نیز مانند تعداد فراوانی از گیاهانی که در شرایط مشابهی رشد می کنند، از حدود پیشاور به بعد در ایران دیده نمی شود.» در حالی که از یاد می برد که چند صفحه بعد خواهد گفت که در کشور ایران درخت نخل تا طبرس کشت می شود. در صفحه ۲۱۱ چنین می خوانیم: «بر سلطنتی جز در بنگال و مناطق چینی - هندی در جای دیگری یافت نمی شود و نواحی هندی - ایرانی به کلی با این جانور بیگانه است.» بلی، اما کمی به طرف شمال بر سواحل جنوبی دریای خزر، این حیوان دوباره ظاهر می شود و حتی در جنگلهای لانکوران (لنکران) به تعداد نسبتاً زیاد به چشم می خورد.

عنوان بخش دوم این جلد «مرزهای شمالی ایران»^۱ است. ریتر برای تعیین مشخصات شکل گیری خاک این قسمت از آسیا، مطالب کلی چندانی در اختیار نداشته

است و همین موضوع روشنگر اختصار فوق العاده ای است که در شرح جزئیات در فصل ششم کتاب دیده می شود. در این بخش کوشش دارد طبیعت منطقه مورد نظر خود را با خطوط کلی ترسیم کند. او آنچه در این باره می داند در اولین عبارت این فصل گنجانده است؛ عبارتی که به یازده خط می رسد و به ما می آموزد که فلات مرتفع ایران در شمال به سلسله جبالی محدود می شود که از کوههای هندوکش و پاروپامیز جدا شده و یکسر تا ساحل مصرس جنوب دریای خزر پیش می رود؛ آن گاه از نصف النهار بلخ و هرات، کوهستانهای این سلسله جبال ناگهان ارتفاع زیاد خود را ازدست می دهد و با ارتفاعی متوسط و نه چندان در خور اعتنا به محلی می رسد که به دماوند و سرچشمه های قول اوزن^(۱۹۲) می پیوندد، اما با وجود این ارتفاع دشتهایی که در شمال غربی این سلسله جبال گسترده می شود، در هیچ نقطه ای کمتر از ۱۵۰۰ پا نیست و در مشرق، شیب شمالی این سلسله جبال در هیچ نقطه ای به صورت دره های وسیع با رودخانه های پر آب نیست بلکه به شکل نهرهای کم عرضی است که برای جریان تندآبهای باریک بطور طبیعی آبراهه هایی را تشکیل می دهد مانند: رود بلخ^(۱۹۵)، هریرود^(۱۹۶)، تجن^(۱۹۷)، مرغاب^(۱۹۸) که همگی به سوی جیحون جریان دارند و در انتهای بخش غربی این شیب دو رودخانه قابل توجه، یعنی اترک^(۱۹۹) و گورگان^(۲۰۰) به چشم می خورد که به سوی مغرب در جریانند.

اولین فصل این بخش تحت عنوان «بخش شرقی مرز شمالی^۱، ایالت خراسان» شامل چهار قسمت مرکب از یک نظریه کلی و اجمالی و سه تعریف یا تفسیر می باشد. ابتدا نویسنده در باره تغییراتی که در زمانهای مختلف در مرزهای خراسان روی داده است، به بیان جزئیاتی چند می پردازد و پس از تجلیلی سریع در باره علل این تغییرات، در مورد ارزش سوق الجیشی این منطقه برای امپراتوری ایران، ارزیابی صحیحی به دست می دهد و خراسان را در حال حاضر نیز همچون گذشته برای این امپراتوری، دژی مستحکم در مقابل حملات نژادهای ترک محسوب می دارد. تعریف یا

تفسیر اوّل شامل توصیف بلخ و منطقه مربوط به آن است. منطقه ای که ریتر به آن نام اولین پله و یا اولین تراس خراسان را داده است. تعریف دوّم به توصیف دره مرغاب یعنی همان مارگوس^(۲۰۱) و پارادوس^۱ جغرافیادانان عهد باستان و نیز آبادیهای مرو یعنی همان آنتیوخویای^(۲۰۲) آثار قدیم مربوط می شود. و بالاخره در تعریف سوّم اطلاعاتی در باره هرات به دست می دهد که از دوران اسکندر کبیر تا قرن حاضر را در بر می گیرد. من به تحلیل مشروح این سه قسمت نمی پردازم، زیرا در آن صورت از چهارچوبی که ماهیت این رساله ایجاب می کند، تجاوز خواهم کرد؛ و تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنم که ریتر واقعاً در تهیه این گونه تک نگاریها حق مطلب را ادا کرده است؛ او به کمک معلومات گسترده خود موضوع مورد نظر را دقیقاً بررسی می کند و آنرا می شکافد و اهم مطالبی را که مسافران و سیاحان و جغرافیا دانان قبل از او بیان داشته اند به شکلی موجز ارائه می دهد. به همین دلیل هر مسافری که قصد دارد از مناطقی که این جغرافیادان برجسته برلنی توصیف کرده است، دیدن کند، باید اثر او را به همراه داشته باشد، اثری که مطالب آن با تمامی کتابهای یک کتابخانه برابری کرده و کمبودهایی را که باید روزی جبران شود، مشخص می کند.

فصل دوم این بخش ادامه بخش اوّل است؛ اما ریتر قبل از آغاز به توصیف مرز شمال غربی خراسان سعی دارد مطالبی در باره شکل ظاهری زمینهای منطقه ای که مرز جنوبی این ایالت را مشخص می کند، ارائه دهد. او پس از آن که در مقدمه این فصل با استفاده از سفرنامه فریزر و جغرافیادانان عرب به توصیف تربت شیخ جام، ترشیز و طبس و از روی سفرنامه این سیاح انگلیسی و آقای دوپره به توصیف یزد می پردازد با کمال صراحت به محدودیت اطلاعات ما در باره این منطقه وسیع از ایران اعتراف می کند و می افزاید که «تصور می کند لازم است تمامی داده ها و اطلاعات گردآوری شده در باره این موضوع را در جدول کوتاهی بگنجانند تا مسافر جسوری که به خاطر عشق به علم با مسافرت به این منطقه به پیشواز خطر می رود، بتواند به آسانی مطالعات انجام نشده را به انجام برساند.» این مقدمه با یادداشت مفصلی درباره یزد و آتش پرستان

ایرانی به پایان می‌رسد که بخش اعظم آن از تحقیقات با ارزش آقای اوسلی به امانت گرفته شده است. ریتزر در قسمت اول این بخش، شهر سرخس و دره تجن را توصیف کرده است. شرح دره این رودخانه چندان روشن نیست و این ابهام بیشتر به سهل‌انگاری فریزر و برنز مربوط می‌شود تا ریتزر؛ زیرا این سیاحان [در سفرنامه‌های خود] نگفته‌اند که رودخانه اخیر تنها پس از پل خاتون^(۲۰۳)، محلی که هریرود یا به عبارت دیگر رودخانه هرات به آب مشهد^(۲۰۴) یعنی رودخانه جاری در مرکز خراسان می‌پیوندد، نام تجن به خود می‌گیرد و پس از آن تا زمانی که در نقطه‌ای از شترارهای بیابان ترکمن فرو می‌رود، همچنان نام تجن را حفظ می‌کند. بخش دوم به توصیف مشهد و حومه آن اختصاص دارد. در این جا نویسنده از جاده‌های کاروانرویی که به این شهر منتهی می‌شود، نام می‌برد و اطلاعاتی در باره توس، پایتخت قدیمی خراسان، و نیز مشهد به دست می‌دهد و کلمه «مشهد» را به غلط «محل دفن» معنی می‌کند، در حالی که همگان می‌دانند که معنی این کلمه «محل شهادت» است. سرانجام این فصل با توصیف آرامگاه امام رضا(ع) به پایان می‌رسد. در قسمت سوم ریتزر از نیشابور و منطقه اطراف آن سخن می‌گوید و در باره معادن فیروزه توضیحات نسبتاً مفصّلی به دست می‌دهد. در قسمت چهارم ریتزر ابتدا به توصیف منطقه کوهستانی هیرکانیا می‌پردازد که رودهای گرگان و اترک از آن سرچشمه می‌گیرند و سپس دشتهایی را وصف می‌کند که این دو رودخانه موازی با هم از آن می‌گذرند و به سوی دریای خزر جریان می‌یابند. بالاخره قسمت پنجم که از سایر قسمت‌ها مفصلتر است شامل بخش فرعی بسیار جالبی است که به مردم‌شناسی قبایل صحرائشین ایران اختصاص دارد؛ و اگر من این موضوع را در این جا به تفصیل تحلیل نمی‌کنم برای آن است که قصد دارم در رساله‌ای ویژه به مردم‌شناسی نژاد ایرانی بپردازم که بخش دوم این اثر را تشکیل خواهد داد. در فصل سوم و فصل‌های بعدی، ریتزر مازندران و ایالات دیگری از ایران را توصیف می‌کند که جزء بحث ما به شمار نمی‌آید.

اثر آقای همبولت تحت عنوان «آسیای مرکزی»^۱ که در سال ۱۸۴۱ در

پاریس (ژید^۱، در دو جلد، قطع، $\frac{1}{8}$) منتشر شد، بیش از هر اثر دیگر توجه دانشمندان را به تجسسات انجام شده در این منطقه از کره زمین - منطقه ای که در آن زمان به علت شکست انگلیسیها در افغانستان در اذهان اروپائیان خاطره تلخی بر جای گذاشته بود - جلب کرد. این کتاب که به قلم دانشمندی بحق مشهور مانند بارون دو همبولت به زبان فارسی نوشته شده بود و از نظر علمی در هر زمینه، توضیحات مفصلی به همراه داشت شهرت زیادی کسب کرد، اما به اطلاعات ما در باره بخش جنوبی آسیای مرکزی چیزی نیفزود. با وجود این که این کاشف مشهور آمریکای جنوبی شخصاً در بخش شمالی آسیای مرکزی به کاوش پرداخته و در جوانی نیز کلیه مطالب مربوط به وضع طبیعی مرز شرقی این منطقه از آسیا را دقیقاً مطالعه و بررسی کرده، باز هم توصیف بخش جنوبی این منطقه وسیع از دنیای قدیم را بکلی از نظر دور داشته است. او در کتاب خود دو یا سه بار از فلات ایران نام می برد و حتی تصور می کند ثابت کرده است که سلسله جبال عرضی که از ایران می گذرد، ادامه کوههای کونن - لوتن^(۲۰۵) است نه هیمالایا، اما تحقیقات او از این حد فراتر نمی رود. چنین است قدرت نبوغ او و غنای پژوهشهایش و نیز چنین است مهارت او در طرح انبوهی از مسائل بی آن که راهی برای حل آنها ارائه کند؛ به طوری که خواننده به هنگام مطالعه اثر همبولت از این که او درباره بخشی اساسی از موضوع مورد مطالعه خود سکوت کرده است چندان تعجبی نمی کند، یا به عبارت دیگر فرصت نمی یابد تا متوجه گسیختگی مطالب شود. نقشه ضمیمه کتاب آقای همبولت نیز، به آنچه تا آن زمان درباره مشرق ایران کشف کرده بودند، چیزی نمی افزاید، زیرا بخشی از نقشه که به این منطقه از آسیا مربوط می شود، رونوشتی است نسبتاً دقیق از نقشه آرو اسمیت، اما در مقیاسی بسیار محدودتر. حتی آقای همبولت همان طور که خود او در یادداشت ضمیمه نقشه اش متذکر شده است، از تحقیقات علمی که انگلیسیها در افغانستان انجام داده و نتایج آنرا در اختیار او قرار داده بودند، نیز برای اصلاح این نقشه کاملاً استفاده نکرده است.

وقایع سیاسی هم زمان با این تحقیقات به گسترش آگاهیهای ما در مورد آسیای مرکزی به طور اعم و جنوب این منطقه به طور اخص، کمک کرده است. لشگر کشی پادشاه ایران^(۲۰۶) به هرات، روسها به خیوه و انگلیسیها به کابل که هیچ یک از نظر نظامی چندان موفقیت آمیز نبود، موجب شد تا تحقیقات علمی سودمندی در زمینه جغرافیا انجام گیرد.

هر چند تمامی اعضای هیاتهای اروپائی مقیم دربار ایران^(۲۰۷) در جنگ هرات شاه را همراهی می کردند اما مسافرت حدود بیست اروپائی به سرزمین خراسان، جز گزارشی در باره معادن نیشابور و سیله آقای شودزکو^(۲۰۸) و نیز اثری در زمینه آمار و جغرافیای ایران که ژنرال بلارامبرگ به زبان روسی منتشر کرد، برای علم جغرافیا دستاوردی نداشت. اما پس از رفع محاصره هرات، انگلستان لازم دانست هیاتی را با افرادی بیشتر به فرماندهی سرگرد تاد^(۲۰۹) به آن شهر گسیل دارد. اعضای این هیأت به مدت سیزده ماه در هرات اقامت گزیدند و ما شماری از اطلاعات مفید مربوط به این شهر را مدیون این هیأت هستیم. تا جایی که من اطلاع دارم رئیس این هیأت شخصاً در زمینه جغرافیا مطلبی، جز شرح مسیر خود از هرات به سیملا^(۲۱۰) منتشر نکرده است. اما او در آغاز کاپیتن آبوت^۱ و سپس کاپیتن شکسپیر^۲ را به خیوه فرستاد که نفراولک سفرنامه ای در دو جلد منتشر کرد و نفر دوّم مقاله ای در «نشریه» انجمن جغرافیایی لندن^۳ به چاپ رساند. این آثار به اصلاح برداشتهای غلطی که تا آن زمان در مورد جریان رودخانه های شمال هرات و مرو وجود داشت کمک کرد و در مقایسه با اطلاعات گردآوری شده و سیله آقای برنز در زمینه شکل ظاهری زمینهای میان این شهر و ساحل چپ جیحون مفهوم صحیحتری به دست داد. جای تأسف است که هیچ یک از اعضای این هیأت به رغم پول و فرصت زیادی که در اختیار داشتند، در صدد برنیامدند تا توصیف مشروحی از هرات و مناطق اطراف آن به دست دهند، زیرا همراهان آقای تاد برای انجام چنین مطالعاتی در شرایطی استثنائاً مساعد قرار داشتند. بسیاری از بناهای مهم هرات در

1-Abbot

2-Shakes peare

3- Journal de la société géographique de Londres

آن زمان در شرایط بهتری قرار داشت، زیرا بعد از عزیمت هیأت انگلیسی از این شهر، چندین انقلاب خونین این منطقه نگون بخت را ویران کرده است. وقتی من از هرات دیدن کردم، دیری نمی گذشت که این شهر از یک محاصره طولانی نجات یافته بود و آثار گلوله باران روزهای پیشین و نیز نشانه یورش و اشغال نظامی آن وسیله سپاهیان شاه ایران^(۲۱۱) به چشم می خورد. افزون بر آن چون سرگرد تاد مبالغ قابل توجهی پول به عنوان وام میان ساکنان این ایالت توزیع می کرد و در مقابل این وامها اموال غیر منقول را به گرو می گرفت، طبعاً مأموران هیأت با انبوهی از اسناد قدیمی و جدید املاک سروکار داشتند و به سادگی می توانستند از میان آنها در زمینه توپوگرافی، تاریخ، سازمان اداری این منطقه گنجینه هایی واقعی استخراج کنند.

لشگر کشی به افغانستان در زمینه علمی دستاوردهای مفیدی به همراه داشت، پاره ای اطلاعات نجومی و نیز داده هایی چند در زمینه اندازه گیری ارتفاعات به دست آمد که سرگرد هوگ^۱ آنها را در کتاب خود به نام «گزارشی از حرکت و عملیات ارتش هند در لشگرکشی به افغانستان در سالهای ۱۸۳۸ - ۱۸۳۹»^۲ منتشر کرد. هر چند محاسبات انجام شده توسط آقای گریفیث، که این نتایج بر اساس آن به دست آمده است، با بارومتری انجام شده که ترمومتری به آن متصل نبوده، با این همه به عنوان اولین محاسبات علمی شایان توجه است، زیرا در مقایسه با ارزیابیهای دلخواهی که به منظور ترسیم نیمرخ زمینهای این منطقه وسیله جهانگردان انجام شده بود بر پایه محکمتری استوار است. اما نتیجه ای که با این جنگ ارتباط تنگاتنگ دارد و به موضوع اصلی رساله حاضر مربوط می شود، همانا مسافرت ادوارد کانولی به سیستان است. داده هایی که کانولی در باره دریاچه هامون از این منطقه با خود به آرمغان آورد، در نقشه این دریاچه تغییرات اساسی ایجاد کرد که مشابه دگرگونی بود که نقشه ارسالی پترکبیر به آکادمی علوم در نقشه دریای خزر به وجود آورد. این داده ها ثابت کرد که محور بلند این حوضه

1- Hough

2- Narrative of the march and operations of the army of the indus, in the expedition of Afghanistan in the years 1838 et 1839.

کشیده، از مشرق به مغرب نیست، بلکه از شمال به جنوب است. افزون بر این محل دلتای هیلمند با دقت بسیار روی نقشه منتقل شد. از جزایر این دریاچه بازدید شد و نقاطی که از نظر تاریخ این منطقه قابل توجه بود بر نقشه آقای کانولی که «انجمن آسیایی بنگال» منتشر کرد، با وضوح تمام مشخص گردید. در سال ۱۸۴۴ همان انجمن در شماره ۱۴۶ از جلد سیزدهم نشریه اش گزارش ستوان لیچ^(۲۱۲) را در باره سیستان منتشر کرد. این تحقیق کوتاه که اطلاعات جالبی در باره مردم منطقه و رؤسای قبایل آن جا به دست می دهد، شامل پاره ای اطلاعات نادرست در زمینه زبانشناسی است، که وظیفه خود می بینم در این جا به آنها اشاره کنم. ستوان لیچ می گوید: «زبان گفتگو در سیستان فارسی بد(فارسی شکسته) است از میان ۲۵۰ کلمه توانستم تمامی کلمات را به استثنای کلمات زیر به فارسی برگردانم.

«خروس (Kharrou)؛ مادر (Meké)؛ دختر (Kenjé)؛ (پسر) goché» (تخم مرغ پخته) Tour mourgh؛ (گوساله) Meges؛ (نوع، گونه) Keré «سینه Kel)؛ (پشت) Keng؛ (خشت خام) Dokh؛ (تخم مرغ تازه) Khayé «غذای آماده Katic)؛ (خریزه) Gelov؛ (بینی) Demagh؛ (گونه) Lambas؛ (پدر بزرگ) Bepir؛ (خمیده، گوزپشت) Kël؛ (گر) Koudh؛ (صیغه امر، پیز) Pez؛ (سنگین) Gereng؛ (آنجا، در این) Tonin labere (۱۳) Siade؛ (عدد نه) Terterté؛ (صیقلی کن) Leeghan.»

اگر آقای لیچ به خود زحمت داده، فرهنگ ریچاردسون^۱ را باز کرده بود، می توانست به آسانی دریابد تمامی کلماتی که معنی آنها در این جابه ایتالیک نوشته شده نیز کاملاً فارسی است. هر چند برخی از آنها در زبان نوشتاری با معنای اندک متفاوت به کار می رود. بدین ترتیب کلمه Kenj معنی کوچک، قشنگ، و goch معنی کوچک، ظریف ... و غیره را دارد و دیگر کلمات مانند کلمه فارسی Kherousse و gereng که مسلماً همان guiran است، بدرونویسی شده است؛ اما در مورد کلمه فارسی meges به معنی مگس و Touri mourgh به معنی تورشکار پرندگان، این طور تصور می رود که نویسنده در ترجمه آن دچار اشتباه شده باشد. اما اطلاق واژه (Ziad) که معنای

آن در زبان فارسی «خیلی و بیش از حدی معین» است به عدد سیزده، نشان می دهد که ایرانیان قدیم احتمالاً در شمارش از نظام دوازده دوازده تایی استفاده می کرده و یا شاید اصولاً با ارقام بالاتر از ۱۳ آشنا نبوده اند. به این ترتیب نه تنها زبان گفتگو در سیستان لهجه ای محلی نیست بلکه به احتمالی خالصترین بقایای فارسی قدیم است که تا امروز حفظ شده است. اما به عقیده من جالبترین اطلاعاتی که در مقاله آقای لیچ به چشم می خورد این نکته است که قبایل کیانی^(۲۱۳) که به باور من از بازماندگان واقعی پادشاهان قدیم هستند، تا سال ۱۸۴۰ نیز به صورت قبیله ای مستقل و مجزا وجود داشتند.

انتشار اثر ریتز ایجاب می کرد تا برای مناطقی که توصیف کرده بود، نقشه های ویژه ای ترسیم گردد و به اصطلاح از اطلاعات بی شماری که برای توصیف آسیا استفاده کرده بود، نمودار خطی رسم شود. در مورد آسیای مرکزی این وظیفه را سروان زیمرمن^۱ برعهده گرفت. در فوریه سال ۱۸۴۰، پس از لشکر کشی روسیه به خنویه یعنی زمانی که توجه اروپا به سوی استپهای سردشمال این منطقه از آسیا جلب شده بود، آقای زیمرمن اولین نقشه خود را تحت عنوان «شرحی بر صحنه های جنگ روسیه علیه چین»^۲ انتشار داد. اندکی بعد در سال ۱۸۴۱ او «نقشه آسیای میانه»^۳ را منتشر کرد که بخشی از آسیا واقع میان طول جغرافیایی ۵۹ درجه و ۷۷ دقیقه از نصف النهار پاریس و عرض جغرافیایی ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقه و ۴۳ درجه و سی دقیقه را در بر می گرفت. این نقشه با جزوه ای به قطع رقیعی به نام «تحلیلی از نقشه آسیای میانه»^۴ همراه بود زیمرمن در سال ۱۸۴۲ رساله ای با قطع هشت ورقی همراه با نقشه ای تحت عنوان «نگرشی به نقشه های افغانستان و سرزمینهای مجاور شمال غربی هند»^۵ منتشر کرد. و بالاخره در سال ۱۸۴۳ نقشه او در باره غرب ایران و بین النهرین منتشر شد. زیمرمن که شاگرد ریتز، آن مرد به

1- Zimmerman

2- Entwurf des kriegstheaters Russlands gegen Chiwa

3- Karte Inner -Asiens

4-Analyse der karte von Inner -Asien

5- Uebersichts- Blatt von Afghanistan und der ländern an der Nord-West -Gränze Von

غایت پرتلاش بود، در کارهای پژوهشی خویش تمام کاستیهای استاد مشهور خود را داشت بی آن که در ازای آن از ویژگیهای درخشان نبوغ او برخوردار باشد. چون زیمرمن وظیفه خود را بیش از اندازه جدی گرفته بود، فکر می کرد لازم است تمامی آنچه را که ریتز در چند مجلد به تفصیل ضبط کرده است، با ترسیم خطوطی بر نقشه عیناً منعکس کند. بنابراین در نقشه های او نه تنها نیمرخ زمین ترسیم شده است، بلکه کلیه جزئیات دقیق آب و هوا، آثار نباتات و حیوانات قدیمی در زیر خاک، گیاه شناسی، جانورشناسی، آمار، باستانشناسی و غیره ... منعکس شده است. تا آنجا که نقشه های او به عنوان اثری عجیب از افراط در استفاده از تحقیقات گسترده و عشق و علاقه مبالغه آمیز به کار به یادگار خواهد ماند. متأسفانه او از تمام شیوه های معروف نقشه برداری شیوه مرکاتور^(۲۱۴) را برگزید که از نظر محاسبه ساده تر و برای ترسیم نقشه های دریایی بسیار مناسبتر است، اما برای ترسیم نمودارهای خطی داخل قاره از این روش اجتناب می کنند، خواه به سبب تغییر پذیری مقیاسها، خواه به علت تغییری که استفاده از آن در شکل زمین ایجاد می کند. چون ضبط ارقام دقیق بلندیهای مناطق مختلفی که ارتفاع آن نسبت به سطح اقیانوس اندازه گرفته شده است، زیمرمن را راضی نمی کرد و نقشه های خود را با ترسیم نیمرخهای خیالی که آنها را نیمرخهای فرضی می نامد پایه درستی هم ندارد، شلوغ و ضایع می کند. زیمرمن بدون توجه به روش واقعاً آموزنده ای که به گمان من وسیله آقای برگوس^(۲۱۵) برای ترسیم نقشه های جغرافیایی ابداع شده بود و در آن با خطوطی خاص حدود و ثغور توزیع برخی از پدیده های ارگانیک در سطح زمین مشخص می شد، اسامی گیاهان، جانوران وحشی و فسیلهایی را که سیاحی در منطقه ای کشف کرده است، با حروف کامل روی نقشه می نویسد. در ترسیم نقشه قسمتهایی از جنوب آسیای مرکزی، نقشه های روسی را اساس کار خود قرار می دهد و حتی زحمت آن را به خود نمی دهد تا مفهوم رایجترین کلمات مانند کوه، دره، چاه، چشمه و غیره ... را در این اسناد بررسی کند، او به جای ترجمه این کلمات آنها را به طور ناقص رونویسی می کند و با کلمات هندی، فارسی، تاتار، چینی که طبعاً این الفاظ ریشه در آنها دارند مخلوط می کند و به این ترتیب هاله تازه ی از ابهام در اطراف اصطلاحات جغرافیایی این

مناطق که خود گنگ و نامفهوم هستند به وجود می آورد. حال بخشی از نقشه آسیای مرکزی او را انتخاب و برای مثال مربعی از این نقشه را که میان نصف النهار ۶۲ و ۶۳ درجه و مدارهای ۴۱ و ۴۲ درجه قرار دارد، بررسی می کنیم: تقریباً در مرکز این منطقه می خوانیم *Teploikliutsh karaata* که در زبان روسی به معنی «چشمه آب معدنی کارآتا» است و در بالای آن کلمه *Scorpion* و سپس به طور مورب، عبارت *Despotien der Turk*، در کنار آن *Geten* کمی بالاتر به طرف شمال *Lonicera Tatarica*^۱ و *Holcus sorghum*^۲، کمی پایین تر به طرف جنوب *Euphorbia helioscopia*^۳ نوشته شده است؛ در کنار آن عبارت *Russischer kaufmann* یعنی «تاجر روسی» دیده می شود و کمی به طرف غرب نام *Blatta orientalis tarantel*^۴ و دیگر حشرات زهردار مشاهده می گردد.

چنین مبالغه و افراطی در حکم آن است که علم را به مسخره گرفته باشند. نشانه هایی که زیر من برای شرح پستیها و بلندیهای زمین برگزیده است نیز مانند دیگر علائمی که به کار برده، مبهم و نامشخص است. او فلاتها، رشته کوهها، قلل نوک تیز و قلل مدور و بالاخره تمامی این گونه مناظر را با سلسله هاشورهای نشان می دهد که با هم تفاوتی ندارند و در نتیجه نه برای چشم مفهومی دارد و نه برای ذهن. او تصور می کند قادر است با الحاق برگی جداگانه به نقشه هایش نقص اخیر را جبران کند، اما روی این برگ ضمیمه، منحصرأ به ارائه مجموعه داده های مربوط به برجستگیهای زمین اکتفا می کند و با خطوط مستقیم معدل جهت سلسله جبالها را نشان می دهد و به کمک نوارهایی به رنگهای مختلف یک سلسله تراسهای به هم پیوسته را مشخص می کند که بر حسب ارتفاع هریک از پایه هایشان طبقه بندی شده اند. چنین نقشه ای بی تردید آموزنده است، اما آیا ساده تر نبود اگر خواننده را از زحمت در جستجو در دو نقشه مختلف به دنبال چیزی که امکان داشت با استفاده از روشی روشتر روی یک نقشه نشان داده شود، معاف می داشتند؟

در رساله ضمیمه نقشه های سروان زیر من نیز همان آشفتگی و همان اغتشاش در

۱- نوعی قیاق

۱- شمشادبج

۲- نوعی قیاق

۳- نوعی قرفیون

۴- مورک

تحقیق به چشم می خورد . به عقیده من بزرگترین امتیاز این کتاب آن است که از تمامی مطالبی که در زمینه موضوعات مطرح شده در آن منتشر شده است ، برداشت اجمالی نسبتاً کاملی به دست می دهد؛ با این همه هر چند معمولاً مشخصات ارائه شده تا حدی صحیح است ، اما گاه اتفاق می افتد که نویسنده بدون این که کتابی را خوانده باشد از آن سخن می گوید . به این ترتیب در صفحه ۱۱ خاطراتش در باره افغانستان مدعی است که شیلترگر و حتی تروی لیه به این کشور سفر کرده اند .

جای تأسف است که مکتب ریتر برای علم جغرافیا پژوهشگرانی این چنین کم

مایه تربیت کرده باشد . اما آقای کیه پرت^(۲۱۶) نیز تربیت شده همین مکتب است و اطلس جغرافیای او بی تردید یکی از بهترین انتشارات زمان ما در زمینه نقشه برداری به شمار می آید . این پژوهشگر نه تنها منابعی که مواد و مصالح لازم برای ترسیم نقشه های خود را از آن استخراج کرده است ، مورد بررسی دقیق قرار می دهد و نه تنها برای مشخص کردن پستی و بلندیهای زمین ، از نشانه های ساده دقیق استفاده می کند که در نتیجه نقشه های او واضحتر و استفاده از آن آسانتر می شود ، بلکه چون در زمینه زبانشناسی از ریتر بسیار مطلعتر و ورزیده تر است ؛ نام محل های مختلف ، رودخانه ها ، کوهستانها و مناطق گوناگون را با دقت بسیار رونویسی می کند ؛ بدین معنی که یکی از اساسیترین شرایط لازم برای ترسیم یک نقشه خوب را دارا می باشد ، کاری که در بیشتر موارد در انجام آن مسامحه می شود ، زیرا ترسیم نقشه کامل و دقیق ، مستلزم شناخت بسیاری از زبانها و الفباها و نیز مراجعه به اسناد اصیل است تا بتوان نام مکانهای مختلف را که بندرت در سفرنامه سیاحان به درستی بازنویسی و غالباً تنها با شنیدن اسامی آنها نوشته شده است ، تصحیح کرد .

حالا آنچه باقی می ماند شرح مسافرت های جیمز آبت^(۲۱۷) و فریه^۱ است ؛ نفر اول^۱ مرز جنوب غربی منطقه جنوبی آسیای مرکزی و نفر دوم مرز جنوبی و شرقی این منطقه را پیموده اند . اما در مورد مسافرت های آقایان وسترگارد^۲ و پیتر من^(۲۱۸) که هر دو از یزد و

کرمان دیدن کرده اند، با کمال تأسف جز ذکر نام آنها نمی توانم مطلبی بنویسم زیرا تا جایی که اطلاع دارم یکی از این دو زیان‌شناس برجسته، یعنی آقای وسترگارد چیزی در باره مسافرت خود منتشر نکرده است و آقای پیترمن نیز فقط مطالبی کوتاه در باره گبرها در نشریه جغرافیایی «اخبار گوتا»^۱ منتشر کرده است، اما در حال حاضر به نوشتن گزارش مشروح سفر خود اشتغال دارد که جلد اول آن منتشر شده و شامل مطالب بسیار جالبی در باره سوریه و بخشی از آسیای صغیر است. بالاخره تنها فرد اروپایی که از طریق کویر نمک از دامغان مستقیماً به یزد سفر کرده، سیاحی روسی به نام بوسه یا بوهزه^(۲۱۹) است. این شخص که منحصراً به مطالعاتی در زمینه گیاه‌شناسی و جانورشناسی پرداخته در زمینه جغرافیا چیزی منتشر نکرده است و اطلاعات اندکی را که از سفر او در دست داریم، مدیون آقای گرونیک^۲ هستیم که در کتاب خود به نام «توصیف شمال ایران»^۳ از نظر زمین‌شناسی^۳ گنجانده است.

آقای فریه در سال ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و آقای آبوت در سال ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ به ایران سفر کرده اند. با این همه ما ابتدا به تحلیل تحقیقات سیاح انگلیسی می‌پردازیم؛ زیرا او مطالعات خود را قبل از آقای فریه در سال ۱۸۵۵ در جلد بیست و پنجم «نشریه انجمن جغرافیایی لندن» (از صفحه ۱ تا صفحه ۷۸) منتشر کرده است.

آقای آبوت در سفرنامه خویش تنها به شرح مسیر خود پرداخته و در باره حوادثی که برای او پیش آمده، مطالب زیادی ارائه نداده است. ضمناً در زمینه آداب و رسوم مردم منطقه نیز مطالعه چندانی نکرده است، به طوری که شرح و توصیف او به هیچ وجه چشمگیر و جالب نیست. مع هذا کار او یک سند جغرافیایی با ارزش به شمار می‌آید؛ زیرا نویسنده در آن شرح دقیقی از شکل ظاهری زمین، مطالب مشروحو در باب جهات جغرافیایی که روزی چند بار به کمک قطب نما تعیین می‌شد، گزارشهایی در باره مسافتهای طی شده که با ساعت اندازه‌گیری می‌کرد و نیز در باره فواصل نسبی مناطقی که آزیموت^(۲۲۰) آنها را اندازه می‌گرفت، به دست داده است. ضمناً جهت امتداد سلسله

1- Milleilungen de Gotha

2- Grewinck

3- Description géologique du nord de la Perse.

کوهها و جریان رودخانه‌ها را دقیقاً مشخص کرده است؛ خلاصه این که آقای آبوت مجموعه اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد که هر چند جاذبه چندانی ندارد اما فوق العاده مفید است. آقای آبوت به معنی واقعی کلمه نقشه‌ای رسم نکرده و نقشه ضمیمه سفرنامه او در حقیقت از روی مشخصات و داده‌های سفرنامه اش، در لندن، تهیه شده است. ترسیم نقشه بخشهایی از خط سیر او که از سایر مناطق مشکلتر است، برای مثال راه کوهستانی و پرپیچ و خم میان کرمان و خبیص در لندن با چنان دقتی ترسیم شده است که در محلّ تحسین مرا برانگیخت. دل بستگی آقای آبوت نسبت به کار خود و دقت و توجه او موجب شد تا بتواند موقعیت کرمان و یزد را که قبلاً از روی مشخصات مسیر آقای پاتینجر روی نقشه‌های ما به طور دلبخواه تعیین شده بود اصلاح کند، اقامت طولانی آقای آبوت به عنوان کنسول انگلیس در تبریز و آشنایی عملی او با زبان فارسی به او کمک کرد تا نام بسیاری از محلهایی که در مسیر خود از آنها اسم می‌برد، به روشنی رونویسی کند.

آقای آبوت پس از ترك تهران در دوّم اکتبر ۱۸۴۹ طی شش روز از طریق جاده بهرام آباد^(۲۲۱) فیض آباد^(۲۲۲) و ساوه به قم رسید. سپس از راه قم رهسپار اصفهان شد. چون تقریباً کلیه سیاحان اروپایی که ایران را دیده‌اند، این جاده را توصیف کرده بودند، آقای آبوت در باره آن چیزی نمی‌نویسد و دنباله سفرنامه اش را از روز یازدهم نوامبر، یعنی روز عزیمت خود از اصفهان به یزد از سر می‌گیرد. آبوت به مدت نه روز با طی مسیری که آقای دوپره قبلاً توصیف کرده بود، به یزد رسید. او مطالبی چند در باره شهر ناین به توضیحات آقای دوپره که از آن شهر دیدن نکرده بود، افزود. آقای آبوت از نوزدهم نوامبر تا یازده دسامبر در یزد ماند. از یادداشت ضمیمه سفرنامه او متوجه می‌شویم که وی گزارشی برای «وزارت امور خارجه انگلیس» فرستاده است که شامل توصیف مشروحو از این شهر می‌باشد. بسیار جای تأسف است که لردکلیرندون^(۲۲۳) صلاح ندانسته این گزارش را در اختیار انجمن جغرافیایی قرار دهد. زیرا اطمینان دارم در آن اطلاعات ذیقیمتی در باره این شهر ناشناخته وجود دارد. آقای آبوت از یزد سفر کوتاهی به تفت کرد و از این شهر راهی بافق یعنی شهری شد

که قبل از اوپای هیچ اروپایی به آن نرسیده بود. از این شهر که از نظر کشت درخت خرما و محصول خوب آن شهرت دارد، از راه گودران^(۲۲۴) (۱۴ دسامبر) سرز (۱۵) (۲۲۵)، یزدان آباد (۱۶) (۲۲۶)، تزرج (۱۷) (۲۲۷)، خرم آباد (۱۸) (۲۲۸)، زنگی آباد (۱۹) (۲۲۹) روز بیستم دسامبر به کرمان رسید، در حالی که سرزمینی ناشناخته را مورد تجسس قرار داده بود. آبوت تا ششم ژانویه ۱۸۵۰ در کرمان ماند و از آن جا طی سه روز از راه درختگان^(۲۳۰)، فیض آباد^(۲۳۱) به خبیص^(۲۳۲) رسید. بنا بر مسیر آقای پاتینجر، تصور می شد که خبیص واحه ای است وسط کویر و بسیار دور از کرمان، اما آقای آبوت این اشتباه بزرگ را که تا آن زمان در کلیه نقشه های ایران به چشم می خورد، اصلاح کرد. او از راه گوک^(۲۳۳) و تهرود^(۲۳۴) به بم رسید و بعد از بازدید از ویرانه های قلعه دقیانوس^(۲۳۵) که تا آن زمان مورد بررسی هیچ اروپایی قرار نگرفته بود، پس از عبور از دوساری^(۲۳۶)، کهنو^(۲۳۷)، احمدی^(۲۳۸) و قم^(۲۳۹) به شیراز رسید. ضمناً آقای آبوت در زمینه درجه حرارت برخی از مناطق مسیر خود مطالعاتی انجام داده است. اهمیت این مطالعات بیشتر به خاطر آن است که قبل از آن ارقام دیگری در باره درجه حرارت مناطق واقع در حاشیه جنوبی کویر مرکزی ایران در فصل زمستان ارائه نشده است. جای تأسف است که او تنها ارقامی را منتشر کرده که در روزهای حرکت و غالباً هنگام سوار شدن بر اسب مشخص کرده است و نتیجه مطالعات خود در باره درجه حرارت شهرها و مناطقی که مدتی در آن جا اقامت گزیده مانند یزد و کرمان را در اختیار همگان قرار نداده است. جدول زیر ارقام ارائه شده آقای آبوت است که ما از کتاب او استخراج کرده و پس از تبدیل فارنهایت به سانتیگراد در این جا آورده ایم:

| | | |
|--------|------------------------------------|------------------------|
| ۴° ۴۴ | ۱۴ دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۸ صبح | تودشک |
| ۱۱° ۶۷ | » دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۹ بعد از ظهر | » |
| ۱۰° ۵۵ | ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۷/۵ صبح | بنویز ^(۲۴۰) |
| ۱۲° ۲۲ | » دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۱۰/۵ ظهر | » |
| ۵° ۵۵ | ۱۷ دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۸ صبح | عقدا ^(۲۴۱) |

| | | |
|-------|------------------------------------|-----------|
| ۲°۲۲ | ۱۸ دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۸/۵ صبح | مید (۲۴۲) |
| ۳°۶۱ | ۱۹ دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۷/۴ صبح | یزد |
| ۱۰°۵۵ | ۲۰ دسامبر ۱۸۴۹ در ساعت ۹ صبح | » |
| ۱۴°۱۶ | ۹ ژانویه ۱۸۵۰ در ساعت ۱ بعد از ظهر | خییص |
| ۸°۸۹ | ۱۰ ژانویه ۱۸۵۰ در ساعت ۸ صبح | » |
| ۱°۶۷ | ۱۴ ژانویه ۱۸۵۰ در ساعت ۸ صبح | تهرود |

در رساله آقای آبوت برآوردهایی نیز در زمینه اندازه گیری ارتفاعات به چشم می خورد؛ اما این داده ها مانند تمام ارقامی از این دست با حدس و گمان تعیین شده اند. بدین ترتیب او گمان می برد که خییص در ارتفاع ۲۵۰۰ پایی (۹۹ و ۷۶۱m) از سطح دریا قرار دارد. اما در صفحات بعدی خواهیم دید که در اندازه گیری هایی که ما با فشارسنج انجام داده ایم ارتفاع مطلق آن بیش از ۱۳۹۸ پا و یا ۴۲۰ متر نیست. در دشت جیرفت^(۲۴۳) و بم آقای آبوت نقطه جوش آب را اندازه گرفته است که در دشت ۳۳-۹۸ و در بم ۴۱-۹۵ بوده است. ✓

سفرنامه آقای فریه تا سال ۱۸۵۷ به زبان انگلیسی منتشر نشد. در این سال این مهم به همت آقای دنی سیمور^۱ جامه عمل پوشید و او به این وسیله خدمت مهمی در زمینه علم جغرافیا انجام داد. چند ماه پیش این اثر به زبان فرانسه نیز منتشر شده و مورد تحلیل های کم و بیش مفصلی قرار گرفته است به طوری که نقد مشروح آن در این رساله بیهوده می نماید، فقط کافی است بگوییم که آقای فریه پس از ترک خدمت محمدشاه در نظر داشت از طریق ایران به هند برود و در آنجا در ارتش شاهزاده ای مستقل به مال و منالی دست یابد. اما بعد از آن که بیهوده سعی کرد تا از راه شمال یعنی بلخ و بامیان، یا از راه قندهار و سرانجام از طریق سیستان به پنجاب یا بلوچستان برسد، از نقشه خود منصرف شد و راه بازگشت را در پیش گرفت و به کمک حافظه شرح ماجراهای سفرهای دور و دراز خود را به رشته تحریر کشید.

در کتاب آقای فریه سه بخش به چشم می خورد که از نظر اهمیت تفاوت بسیار دارند: شرح ماجراهای شخصی، مطالبی که از سفرنامه سیاحان پیشین گردآوری و یا از آن ها به عاریت گرفته شده است و بالاخره بررسیهای جغرافیایی که نتیجه مطالعات خود اوست. ناگفته پیداست که به توضیح دوبخش [اول و دوم] کتاب نمی پردازیم. توصیف جاده ای که آقای فریه تا هرات پیموده است با شرح مسیرهای طی شده وسیله سیاحان قبل از او تفاوتی ندارد. اما مطالبی که فریه در زمینه ناهمواری در مسیر خود از مشهد به هرات ارائه داده است، بسیار کاملتر و آموزنده تر از مطالب گردآوری شده به دست کانولی است، با این همه او شیخ مقدس جام را با شاعر مشهور جامی اشتباه گرفته است. بخش جالب توجه، بدیع و اصیل اثر او به معنای واقعی از شهر هرات شروع می شود. توصیفی که او از این شهر به دست می دهد مشروحتر و صحیح تر از تمامی گزارشهای منتشر شده قبل از اوست. شاید بهتر آن بود که فریه با تاریخ مشرق زمین آشنایی بیشتری می داشت. به هر صورت از این که بناهای تاریخی هرات را با دقت بسیاری توصیف کرده است باید نسبت به او حق شناس باشیم. اطلاعاتی که فریه در مورد یارمحمدخان و اطرافیانش در دسترس ما قرار می دهد، بسیار مفید و سرشار از واقعیت است. شرح اولین تلاش او برای نفوذ به هند از جاده ترکستان بسیار جالب است. این سیاح فرانسوی اولین کسی است که پس از سلطنت سلطان بابر مناطق واقع در نزدیکی سرچشمه های هریرود را توصیف کرده است. هر چند موقعیت و شرایط او به هنگام پیمودن این منطقه برای انجام این مهم مساعد نبود، اما همان اندک اطلاعاتی که در این زمینه به دست داده تازگی دارد و باید آن را برای علم جغرافیا دستاوردی واقعی به شمار آورد. گزارش سفر او از هرات به قندهار، بویژه توصیفی که از سبزار ارائه می دهد از نظر موضع نگاری صحیح و بسیار آموزنده است. آقای فریه ارزش سوق الجیشی این شهر افغان را به حق ستوده است. اما شرحی که از آجرهای متقوس به خطوط کوفی، کشف شده در نزدیکی فراه، ارائه داده است، بسیار با اهمیت تلقی می شد اگر آقای فریه با سرسری گرفتن مسائل مربوط به باستانشناسی شرق، در مورد صحت خاطرات خود ما را دچار تردید نمی کرد. توصیف او از سیستان در بسیاری از موارد یابا دآوری صدای

شلیک تفنگ و ضربات شمشیر قطع می شود و به این ترتیب از نظر علمی نمی تواند چندان سودمند باشد. با این همه نظرات او در باره دریاچه هامون از نظر جغرافیایی خالی از اهمیت نیست. ضمناً وضع کلی منطقه را نیز خوب توصیف کرده است. اما تأکید او بر این مطلب که ما در ترسیم محیط دریاچه و تعیین موقعیت آن بر نقشه های جغرافیایی دقت کافی مبذول نداشته ایم، رنجی بیهوده بر خود هموار می دارد، زیرا این دریاچه از آن گونه حوضه های آبی است که پیرامون ثابتی ندارند. دریاچه هامون برکه آب کم عمقی است که بر سطح تقریباً صاف و یکنواختی گسترده شده است و در معرض تبخیر شدید قرار دارد. این تبخیر موجب می شود تا پیوسته پیرامون آن تغییر کند و اگر پس از بالا آمدن رود هیلمند^(۲۴۴)، فرارود^(۲۴۵) و ادرسکن^(۲۴۶)، روی نقشه خطی را به عنوان حدود دریاچه رسم کرده و آن را با خطی که در فصل تابستان به عنوان پیرامون دریاچه ترسیم شده است، مقایسه کنیم، امکان دارد این تصور پیش آید که با دو دریاچه کاملاً متفاوت رویه رو هستیم. سواحل این دریاچه تنها در سمت غرب تا حدودی تغییر ناپذیر است، زیرا تنها از این سمت کوهستانها در برابر پیشرفت آب دریاچه در دشت سدی دائمی ایجاد کرده اند، بنابراین از نظر شکل فقط می توان گفت که این دریاچه در جهت طولی از شمال به جنوب امتداد یافته است و در بیشتر اوقات قطعه زمینی به شکل جزیره در داخل دریاچه به چشم می خورد که تا ساحل شمالی آن پیش رفته است.

ادعا نمی کنم که در خلال این تحلیلهای موجز تاریخچه کاملی از مسافرتهایی که به بخش جنوبی آسیای مرکزی شده است، به دست داده ام، بلکه سعی کرده ام نتایج اکتشافاتی را که به نظر من بیش از همه به روشن شدن و تصحیح نظرات ما در باره جغرافیای این منطقه کمک کرده است به ترتیب تاریخ ذکر کنم. از این نتایج چنین بر می آید که:

۱- ما اولین برداشتهای خود در باره مرزهای غربی و شمالی این منطقه از آسیا و نیز شماری از اطلاعات جالب توجه راجع به داخل این منطقه را مدیون تلاش و کوشش سیاحان فرانسوی هستیم.

۲- سیاحان انگلیسی اولین کسانی بوده اند که اطلاعات مفیدی در باره مرزهای شرقی و جنوبی این منطقه در اختیار ما قرار داده و پس از عبور از داخل این محدوده دو

خط سیر را به ما معرفی کرده اند .

۳- آقای لم اولین کسی است که برای ترسیم نقشه مشرق ایران داده های اساسی

در دسترس ما قرار داده است

اما به رغم همه آنها، برای آن که بتوانیم از اوضاع طبیعی این منطقه مفهوم صحیحی در ذهن داشته باشیم، مدارك و داده های کافی در دست نداشتیم . ما در باره ماهیت تراسهائی که اساس کوهستانهای منطقه را تشکیل می دهند، و نیز جهت و ساختار کوهها، مسائل مربوط به آب شناسی منطقه، ماهیت رویدنیها، وجود حیوانات وحشی و مردم شناسی، قوانینی که توزیع گرما و مغناطیس در سطح وسیعی از این منطقه تابع آن است، و خلاصه تمامی اطلاعات اولیه ای که برای شناخت صحیح یک ناحیه لازم است، داده های کافی در اختیار نداشتیم و نمی توانستیم بر اساس معلومات اندك و ناقص خود در این زمینه نظراتی مستدل و محکم ارائه دهیم . بنابراین برای پُر کردن خلأ نامطلوبی که در اطلاعات ما در باره آسیا به چشم می خورد، تنها یک راه وجود داشت : هیأتی را برای اکتشاف به خراسان گسیل داریم و وسایل لازم را برای دیدار همه جانبه این ولایت در اختیار آنها قرار دهیم .

سفر هیأت اکتشافی روسیه به ایران به سرپرستی خانیکوف (ورود به استرآباد)

در اکتبر ۱۸۵۷ هنگام بازگشت به اروپا این افتخار را داشتم که نظرات خود را در این زمینه، در مقابل اعضای انجمن جغرافیایی سن پترزبورگ ابراز کنم و گزارش من توجه دانشمندان این انجمن را به خود جلب کرد. رئیس عالیقدر انجمن به نتایج مفید این اکتشافات علمی بذل توجه کرده، سرپرستی هیأت را به این جانب محول فرمودند. افراد این هیأت عبارت بودند از آقایان ریستوری^۱، ستوان دوم نیروی دریایی سلطنتی؛ بنگه استاد گیاه شناسی دانشگاه دورپات^(۲۲۷) که به خاطر مسافرت به چین و توصیف گیاهان گردآوری شده توسط آقای لمن^۲ در مسافرتی که به اتفاق به بخارا و سمرقند کرده بودیم، مشهور شده بود. گوئل^۳ زمین شناس و شیمیدان دانشگاه دوربات که به سبب تجزیه سنگهای آسمانی و آبهای معدنی آذربایجان شهرت داشت؛ لنز^۴ پسر فیزیکدان معروف و عضو آکادمی علوم سن پترزبورگ مأمور بررسیهای نجومی و فیزیکی. کنت کیزرلینگ^۵، جانورشناس مشهور نیز به خرج خود به اعضای این هیأت پیوسته بود و آقای بینر^۶ شاگرد آقای بنگه مسؤول تحقیقات حشره شناسی بود. ارتش قفقاز نیز دو توپوگراف و دو استوار به نامهای ژارنیف^۷ و پتروف^۸ در اختیار ما قرار داد؛ این دو نفر تقریباً در تمام

1- Ristor i

2- Lehmann

3- Goebel

4- Lenz

5- Conte keiserling

6- Binert

7- Jarinof

8- Petrof

مسافرت‌های من در ایران مرا همراهی و از مسیر طولانی ما نقشه برداری کردند.

تفلیس میعادگاه اعضای هیأت بود؛ آنها در آخر ژانویه سال ۱۸۵۸ در این شهر گرد آمدند و در آغاز ماه مارس به سوی باکو حرکت کردیم. در این شهر شرکت کشتیرانی استرخان بر ما منت نهاد و کشتی تجاری بسیار مجلل سویاتایاروس^۱ را در اختیار ما گذاشت که ما را در مدتی کمتر از سه روز به خلیج استرآباد رسانید. چهارم آوریل، مصادف با شب یکشنبه عید پاک در نزدیکی جزیره آشوراده در زیر نور مهتاب خیره کننده، در برابر ساحل کوهستانی و جنگلی مازندران که غرق در گل بود لنگر انداختیم. هشتم و نهم آوریل را صرف دیدن اشرف (بهشهر)، این بهشت کوچک مملو از درختان لیمو و پرتقال کردیم که شاه عباس سخت شیفته آن بود^(۲۴۸)، شهری که در فصل تابستان به علت تبهای آزار دهنده اش بسیار خطرناک است. با آن که اشرف یعنی شهر باشکوهی که یکی از مشهورترین پادشاهان ایران بنا نهاده است، در حال ویرانی است و با وجودی که کلاه فرنگیهای زیبا توآب نماهای مرمرین آن تقریباً از بین رفته و جای آنرا پیچک فرا گرفته است و نیز آب زلالی که با صرف هزینه ای گزاف از کوهستانهای مجاور به آن جا می رسید، به جای آن که در این حوضچه های مرمرین جریان داشته باشد، از میان بیشه های پوشیده از درختان سرو و لیمو برای خودبستری طبیعی ایجاد کرده است، باز هم یکی از زیباترین باغستانهایی است که نظیرش را کمتر می توان در جای دیگر یافت. در باغ حکومتی و باغهای روستاییان امروزه نیز، درختان پرتقال به حدی محصول می دهد که در بازار محل هر هزار پرتقال به یک فرانک و بیست سانتیم به فروش می رسد. از تمامی بناهای باشکوهی که در گذشته در این محل به چشم می خورد، تنها قصر فوقانی و عمارت ایوان^(۲۴۹) می تواند مسافران را پناه بدهد، حتی از این عمارت اخیر هم جز دیوارها و سقف چیزی باقی نمانده است، زیرا در و پنجره ها و سنگفرشهای مرمرینی که در گذشته زینت بخش آن بود، از مدت‌ها پیش از میان رفته است. تنها در این ویرانه بود که توانستم کتیبه ای در مورد تاریخ بنای اشرف بیابم. این

کتیبه نشان می دهد که بنای ایوان ظهر دوازدهم رمضان سال ۱۱۴۳ هجری به پایان رسیده است.

هنگام ورود ما به ایران ایالت استرآباد در هرج و مرج کامل بسر می برد. حاکم آن جا جعفر قلیخان بجنوردی، به تازگی از لشگر کشی بدفرجامی علیه ترکمنها بازگشته بود، او دو عراده توپ و تعدادی از افراد خود را از دست داده بود و صحرانشینان ترکمن از این موفقیت خود جسارت پیدا کرده، در جنگلهای انبوه اطراف استرآباد پراکنده شده بودند و دهکده های بی شمار این ایالت را غارت می کردند و می سوزاندند. حتی دیوارهای بلند شهر نیز قادر نبود ساکنان بخت برگشته خود را در برابر حمله ترکمنها محافظت کند. روز پانزدهم آوریل، هنگام اقامت ما در استرآباد، صحرانشینان در دروازه شهر به کاروانی حمله بردند، پانزده نفر راکشتند و بسیاری دیگر را به اسارت بردند و بازار را غارت کردند. این وضع ما را مجبور می کرد در مسیر خود جانب احتیاط را رعایت کنیم. از آشوراده شصت ملوان که به ایستگاه دریایی ما تعلق داشتند، ما را همراهی کردند و دشت پردرخت میان استرآباد و ساحل دریا را ظرف دو روز یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم آوریل پیمودیم. به نظر می رسید که جاده کاروانرو شاه عباسی پس از مرگ این پادشاه بزرگ هرگز مرمت نشده است. این جاده وضع اسفناکی داشت، در بسیاری نقاط، روستائیان سنگهای بزرگ سنگفرش جاده را از جا در آورده بودند و حفره های عمیقی پر از آب گل آلود به وجود آمده بود که اسبها اغلب تاشکم در آن فرو می رفتند، به ناچار کاروان کوچک ما لحظه به لحظه توقف می کرد. با این همه زیبایی جنگل چنان بود که ماسخت مسحور درختهای سربه فلک کشیده آن شده و وضع بدجاده را از یاد برده بودیم. تته ستبردرختان پاروسیا پرسیکا^(۲۵۰)، آزاد، گردوی جنگلی و شاه بلوط از گیاهان بالا رونده پوشیده شده بود. انگورهای وحشی مانند مارهایی غول آسا دور این درختان پیچیده و شاخه های آن همراه با برگهای مضرّس سبزشان از درختی به درخت دیگر بالا رفته بود و در زیر آنها بیشه های نفوذناپذیری از درختچه های یاسمن، انار و بویژه زالزالک به وجود آمده بود. اگر خشکی و یکنواختی غم انگیز دشتهای نمکزار ساحل شمالی دریای خزر را بارستیهای فراوان و تقریباً استوایی ساحل

جنوبی آن مقایسه کنیم، از تضاد میان آنها و نیز سایر موجودات طبیعی دوسوی یک دریای داخلی سخت درشگفت می مانیم. در شمال این دریا، الاغ خشونت آب و هوای منطقه را به زحمت تحمل می کند، در حالی که در جنوب ببرنگال حیوانی معمولی به شمار می آید. آب و هوای حوالی استرخان چنان است که در آن جا انگور بندرت شیرین می شود، در صورتی که در خلیج استرآباد^(۲۵۱)، در خشکی جزیره مانند پوتامکین^(۲۵۲) نخل در دل مزارع رشد می کند و نیشکر و پنبه به خوبی کشت می شود. بالاخره هر سال یخهای ضخیمی آبهای دریا در ساحل شمالی را به زنجیر می کشد، در حالی که قبل از آب شدن یخها در این منطقه در سواحل گیلان و مازندران گیاهان غرق در گل شده است. اختلاف عرض جغرافیایی علت منحصر به فرد این پدیده به شمار نمی آید، زیرا اختلاف عرض جغرافیایی میان مونپلیه^(۲۵۳) و اسکندریه تقریباً برابر تفاوت عرض جغرافیایی استرخان و آشوراده است، بی آن که تضاد میان انواع گیاهان و گلها و حیوانات وحشی ساحل پرووانس^(۲۵۴) و آفریقا تا این حد متمایز باشد: فکر می کنم علت این امر را باید در پدیده دیگری جست. بدیهی است در پایان این رساله از پرداختن به این موضوع کوتاهی نخواهم کرد.

عزیمت خانیکوف به تهران از طریق دامغان و سمنان به منظور دیدار شاه

در استرآباد، پس از اطلاع از این امر که اعلیحضرت میل دارند قبل از عزیمت من به خراسان مرا به بیئند، باعجله به تهران رفته و همراهانم را در مازندران گذاشتم تا در این ایالت که در باره آن اطلاعات ناچیزی داریم به تجسس پردازند. روز بیستم آوریل همراه یکی از نقشه برداران خود استرآباد را ترك کردم. سه رشته کوه دشتهای خراسان را از سواحل دریای خزر جدا می کند و طبعاً برای رفتن از استرآباد به شاهرود یا دامغان، هر راهی را که برگزینم، باید از سه گردنه عبور کنیم. من جاده ای را انتخاب کردم که آقای کانولی پیموده بود، با این تفاوت که پس از گذشتن از ده زیارت^(۲۵۵)، که در سمت راست جاده قرار داشت، شب اول را در زیر سقف آسمان در خرابه های دهکده قزلق^(۲۵۶) گذراندم که به علت بسیاری پلنگ شهرت دارد. این پلنگها در غارهایی واقع در مسیل ژرف و پر درختی زندگی می کنند که حد شمالی مزارع دهکده را تشکیل می دهد. فریاد گوشخراش این حیوانات از غروب آفتاب تا یازده و دوازده شب آشکارا به گوش می رسید. روز بیست و یکم آوریل به سهولت از گردنه اول موسوم به علی آباد^(۲۵۷) گذشتم. ارتفاع مطلق این گردنه بیش از ۲۰۰۷ متر نیست. پس از دو ساعت راهپیمایی از میان جنگلی انبوه به گردنه جیلن بیلن رسیدیم. مازندرانیهها ادعا می کنند که نام گردنه تقلیدی از صدای باد است که تقریباً همیشه در این ارتفاع ۲۲۸۱ متری می وزد و عبور از این گردنه را در زمستان بسیار خطرناک می سازد. کاروانیانی که در این محل با

بوران برف غافلگیر می شوند، اغلب زنده نمی مانند. دامنه جنوبی این کوهستان بسیار کم درخت تر از دامنه شمالی آن است. با این همه تا گردنه آخر یعنی ویج مینو^(۲۵۸)، که بعد از یک ساعت پیاده روی به آن رسیدیم، به درختانی چند برمی خوریم، پس از عبور از این گردنه در ارتفاع ۲۸۴۵ متری یکباره به سرزمینی عاری از درخت می رسیم که باشویی بسیار تند و شکافهایی عمیق به دشتهای لم یزرع خراسان سرازیر می شود. تا دهکده تاش^(۲۵۹) که دو ساعت و نیم تا گردنه ویج مینو فاصله دارد، نمی توان از وضع طبیعی این دشتهای وسیع، برداشتی صحیح در ذهن مجسم کرد، زیرا هنوز در تنگه ای کم عرض پیش می رویم که دو رشته کوه بلند دو طرف آن را فرا گرفته است. کمی بعد از دهکده ای که شب را در آن جا گذرانیم، تنگه عریضتر شده و در نهایت به دشت وسیعی منتهی می شود که تا چشم کار می کند به سوی جنوب گسترده شده است. گلهای چتری، بوته های کتیرا و گلهای صلیبی بومی استیهای شمال آسیای مرکزی، کسانی را که با مناظر غم افزای آن دشتهای آشنا می دارند به یاد آن منطقه می اندازد. در سمت جنوب، سفیدی خیره کننده افق اندکی به آبی متمایل است. این اولین فرو رفتگی در فلات خراسان است که به صورت بیابانی شوره زار جلوه گر می شود. از این محل تا تهران چشم انداز منطقه یکنواختی کسل کننده ای دارد. در سمت راست کوههای به هم پیوسته ای وجود دارد و در سمت چپ دشتی بی حاصل و پایان ناپذیر: بر این زمینه سوخته از آفتاب شدید که در ماه آوریل هم سخت سوزان است، شهرها و دهکده هایی به طور پراکنده وجود دارد که همچون واحه هایی سرشار از لطف به نظر می رسند؛ زیرا در تمامی آنها باغهای وسیع میوه به چشم می خورد و در حوالی آنها مزارع سرسبزی وجود دارد.

چون جاده میان شاهرود - تهران را بسیاری از سیاحان به طور کامل و صف کرده اند، من تنها به ذکر جزئیاتی اکتفا می کنم که از چشم سیاحان پیش از من دور مانده و یا به روشنی بیان نشده است و چون از دامغان در دو مرحله، یک بار هنگام رفتن به تهران در بیست و پنجم آوریل و بار دیگر به وقت بازگشت از آن جا، روز نهم ژوئن، دیدن کردم، فرصت کافی داشتم تا بناهای تاریخی این شهر را، که فریزر به طور کامل وصف نکرده بود، بررسی کنم. از این رو به خود اجازه می دهم تا در باره این

شهر مطالبی چند ذکر کنم.

دامغان تا زمان حمله افغانها یعنی سال ۱۱۳۶ هجری یکی از پر رونقترین شهرهای خراسان بود. ویرانه‌های وسیع آن که تا به امروز به خوبی حفظ شده است بر رونق گذشته آن گواهی دارد. پی بردن به این نکته که از آن زمان به بعد به چه علت این شهر اعتبار گذشته را به دست نیاورده، بسیار دشوار است. زمینهای اطراف شهر دامغان حاصلخیز است و رودخانه نسبتاً مهمی آن را مشروب می‌کند. این رودخانه از طریق گردنه چشمه علی^(۲۶۰) به دشت سرازیر می‌شود. آب این رودخانه پس از تأمین کامل و کافی نیاز مزارع به مردابهای شورکویر نمک فرو می‌رود. افزون بر آن دامغان در کنار جاده خراسان واقع شده و هر روز تعداد زیادی از زائرانی را که عازم مشهد هستند و یا از این شهر مراجعت می‌کنند، در کاروانسراهای متعدد نیمه ویران خود جای می‌دهد. آذوقه اندکی که از روستاهای مجاور به شهر حمل می‌شود، در زمانی کوتاه و با قیمت‌های بالا به فروش می‌رسد. با این همه نه تنها بر جمعیت شهر افزوده نشده، بلکه این جمعیت آشکار کاهش یافته است. به طوری که در حال حاضر در این شهر و آبادیهای اطراف آن به زحمت می‌توان یک فوج پانصد نفری را بسیج کرد. شکوه اهالی شهر از امنیت ناکافی این ایالت را، که غالباً مورد غارت ترکمنها قرار می‌گیرد، نمی‌توان توجیهی کافی بر این پدیده دانست، زیرا در واقع آنها بیش از ساکنان شاهرود، که از رونق اقتصادی بیشتری برخوردارند، در معرض چپاولگری صحرائشینان قرار ندارند. در داخل شهر تنها سه بنای تاریخی وجود دارد: مسجد جامع^(۲۶۱) و منار آن^(۲۶۲)، مناری دیگر که در اطراف آن ویرانه‌هایی به چشم می‌خورد و بالاخره مدفن قدیمی مشهور به امامزاده پیر علمدار^(۲۶۳). سبک معماری این بناها نشان می‌دهد که همه آنها در یک دوره یعنی قرن پنجم هجری ساخته شده‌اند. در تمامی این بناها به آثار و بقایای کتیبه‌هایی که کم و بیش از آثار گزند حوادث محفوظ مانده‌اند برمی‌خوریم؛ این کتیبه‌ها به خط کوفی آن زمان نوشته شده‌اند. من نتوانستم تاریخ بنای مسجد را کشف کنم، اما در بالای منار آن کتیبه‌ای دیده می‌شود که دعای خاضعانه و خالصانه‌ایست به درگاه خداوند که با استفاده از اصطلاحات و کلمات قرآن نوشته شده، به طوری که به آسانی می‌توان آن را آیه‌ای از

این کتاب [آسمانی] پنداشت. منار دوم یعنی منار منفرد دارای کتیبه ای سه خطی است. اما این نوشته در چنان ارتفاع بلندی قرار گرفته و به اندازه ای آسیب دیده است که خواندن آن برای من به هیچ وجه ممکن نشد. مسجدی که به نام پیر علمدار شهرت دارد مزین به دو کتیبه^(۲۶۴) با خط کوفی است. یکی از این دو، بالای در ورودی و دیگری در اطراف سردر مثلثی بنا قرار دارد که هر دو با اندک تفاوتی نشان می دهند که این ساختمان برای دفن قدیسی به نام محمد پسر ابراهیم بنا شده و ساختمان زیر نظر معمار علی پسر محمد، پسر حسین، پسر شاه ... در سال ۴۱۷ هجری به اتمام رسیده است. عبارت «خداوند او را بیامرزد و با قدیمان محشور فرماید» که در کنار نام متوفی ذکر شده نشان می دهد که او ملاً بوده است. در حال حاضر آنچه در باره این شخص می توانم بگویم همین است و بس. در دروازه های شمال غربی شهر بقعه امامزاده جعفر^(۲۶۵) قرار دارد. پیکر این امامزاده در یک مسجد زیر صندوقی از چوب مزین به منبت کاریهای بسیار دفن شده، اما تاریخی بر آن حک نشده است. در نزدیکی این صندوق سنگ قبری به چشم می خورد که در سال ۹۰۷ هجری بر گور امیر سعید طاهر^(۲۶۶) پسر سعید شاهمراد نهاده شده است. طرف راست در ورودی مسجد در داخل دیوار، سنگی کار گذاشته شده که بر آن فرمانی^(۲۶۷) مربوط به سال ۸۵۱ هجری از طرف شاهرخ پسر تیمور حک شده است. این سند حکمی است مبنی بر کاهش عوارض از ۷ درصد به ۵ درصد، درباره صابونهایی که در دامغان و اطراف آن ساخته می شد. بر دیوار ضلعی از مسجد می خوانیم: «این بنا به فرمان شاهرخ بهادر که خداوند حافظ و حامی سلطنت او باشد، ساخته شده است». در باغچه سبزیکاری متصل به مسجد، برج کوچکی^(۲۶۸) وجود دارد که بسیار ساده، اما با ذوق و سلیقه بنا شده است. کتیبه ای که بر سر در بیضی شکل این برج قرار دارد، نشان می دهد که این بنا در سال ۴۴۶ هجری به فرمان امیر ابوشجاع عسگر بیک پسر اصفهان، پادشاه ... برپا شده است. بقیه کتیبه زیر گنج کاریهای سالهای بعد پنهان مانده است.

روز بیست و هشتم آوریل به سمنان، مرکز بخشی از خراسان که همسایه عراق^(۲۶۹) به شمار می آید، رسیدیم. انار این شهر را از نظر مرغوبیت فقط می توان با انار

ساوه مقایسه کرد. تجارت سمنان پر رونق است و چنین می نماید که از آینده خوبی برخوردار خواهد شد. از بناهای قابل توجه این شهر یک مسجد جامع قدیمی^(۲۷۰) است که در نگهداری آن مسامحه می شود و روبه ویرانی است، زیرا به دستور فتحعلیشاه^(۲۷۱) مسجد دیگری ساخته شده که هم بزرگتر است و هم موقوفات بیشتری دارد. این مسجد با کاشیهای آبی تزیین شده که رنگ ملایم آن چشم را می نوازد، اما در مقایسه با کاشیهای به کار رفته در ساختمانهای دوران صفویه که آن همه زیبا می نماید، نشانه ای از افول صنعت کاشی سازی است.

لهجه سمنانی تفاوت‌های قابل توجهی با فارسی جدید دارد و چون این لهجه لازگرد کاملاً دست نخورده و خالص مانده است، سعی کردیم در این محل برداشتی، هرچند به تقریب، از آن به دست آوریم. لازگرد که آقایان تروی لیه و هومردو هل آن را لاسکیرت نوشته اند و سیله نفر اول دقیقاً توصیف شده است: «دهکده به طرز عجیبی ساخته شده است. همه خانه ها دو طبقه هستند و تشکیل محوطه دایره مانند به هم پیوسته ای را می دهند که روی شیب تندی با ارتفاع ۲۰ پا بنا شده اند. بدون شک در آغاز دیوارهای این شیب آجر و یاسنگ چینی شده بود، اما در حال حاضر به صورت بریدگی نوک تیزی در آمده که تنها به علت فشردگی فوق العاده خاگ استوار مانده است. به این نکته باید افزود که سراسر زندگی اهالی لازگرد در سوراخهایی دخمه مانند و فوق العاده کثیف می گذرد که با ایوان بدون حفاظی به هم راه دارند و در بسیاری موارد بچه های کم سن و سال از این ایوانها به زمین می افتند و می میرند. ساکنان این روستا به بیگانگان اجازه استقرار در محل را نمی دهند؛ و حتی مردان دهکده بندرت با زنان خارج از روستای خود ازدواج می کنند و به احتمال زیاد می توان دوام لهجه قدیمی را که کاملاً خالص و دست نخورده باقی مانده است ناشی از این امر دانست. برای پی بردن به چگونگی زبان اهالی این روستا دچار مشکلات فراوانی شدم. پیرمردان یا «ریش سفیدانی» که برای پاسخ به سؤالهای من انتخاب شده بودند، پس از یکی دو ساعت سؤال و جواب در زمینه دستور زبان، از خستگی و بی حوصلگی کلافه شدند. به هیچ وجه نمی شد آنها را به صرف فعلی، به خواندن ترانه ای و یا به بیان حکایتی وادار کرد. بویژه

در دو مورد اخیر کشیدن حرف از زبان آنان بس مشکل بود. وقتی به طور جدی از آنها می‌خواستیم چند سطر از شعری را برایم بخوانند سرخ می‌شدند و از روی شرم چشم به زمین می‌دوختند و به من جواب می‌دادند که این کار مناسب حال «جاهلان» یا جوانان تهی مغز است و درشان آنها نیست که در ملأ عام کلماتی تا این حد بی‌معنا را تکرار کنند. من وقت کافی نداشتم تا بتوانم این دغدغه را از خاطر آنها بزدایم؛ اما اگر انسان کوشش کند، سرانجام می‌تواند در این امر توفیق یابد که بی‌شک به زحمتش نیز می‌آورد. لازم است از تهران چندان دور نیست و شاید روزی یکی از بی‌شمار اروپائینی که در پایتخت ایران زندگی می‌کنند به این مهم دست یازد و چند روزی را به بررسی این لهجه اختصاص دهد. بررسیهایی که شخصاً انجام داده‌ام، اجازه می‌دهند تا من گویش لازم‌گردی را گویشی مازندرانی بدانم؛ اما این گویش از نظر حروف صدا دار از گویش مازندرانی غنی‌تر است تا آن‌جا که به نظر من می‌رسد [در این لهجه] H مفلوظ از آخر و وسط کلمات حذف می‌شود. مثلاً «دوتهر»^۱ به معنی دختر «دوت»^۱ و خاهر به معنی خواهر «خواک»^۲ گفته می‌شود. و به همین ترتیب است: زیاه (علف) ژیا؛^۳ درخت (درخت) دار؛^۴ ماهی (ماهی) مایی^۵ و غیره... اوی کوتاه جانشین ب آخر کلمه می‌شود. مانند کلمه آلمانی Auf. بدین ترتیب کلمه آب، «او»^۶ و آفتاب «آفتو»^۷ گفته می‌شود. آوای [در این لهجه بیش از فارسی دیده می‌شود: ضمائر شخصی من، تو، او، ما، شما، آنها، به صورت «آ، تو، ژو، ام، ژوآم، ژون»^۸ گفته می‌شود. اسامی ارقام شباهت بسیاری با فارسی جدید دارد اما با اختصاری که ماهیت این گویش ایجاب می‌کند. مثلاً به جای عدد یک فارسی «ای» و بجای نُه فارسی «نا» و بجای نود «ناوه»^۹ گفته می‌شود و همین‌طور تا آخر، اما رقم سه «هیره» و ده «دَس»^{۱۰} تلفظ می‌شود. در هیچ یک از کلماتی که در برابر من گفته شد به کلمه مختوم به دِ برنخوردیم؛ مثلاً به صد

1- Douther, dout

3- Giah, gia

5- Mahi, mai

7- Aftab, Aftaou

9- I, Na, Navé

2- Hâher, houak

4- Déraakht, dar

6- Ab, aou

8- A, Tou, Jou, Em, Jouâm, Joum

10- Heiré, Das

[۱۰] دست آن (اسم) است

«سی» و به می آید، «ژوآندی» و به بود «بو» و به می کنند، «مکرن»^۱ می گویند. در اغلب اوقات حرف بی صدای د در وسط کلمات حذف می شود؛ مثلاً پدر، «پا» و مادر «ما» تلفظ می گردد برای نام پسر از واژه پارسی کهن «پور»^۲ استفاده می کنند. به نظر من بسیاری از کلمات این گویش با فارسی جدید کاملاً متفاوت است. مثلاً واژه های برادر، «مویرا»^(۲۷۲)؛ خروس، «تلا؛ گاونر، «ورته»؛ دهان «زونجی» و زن، «ژیکی»^۳ و ... می شود.

۴- سیدخان

روز دوم ماه مه مطابق با دوازدهم یا سیزدهم رمضان به تهران رسیدم؛ چون شاه در این ماه مبارک کسی را به حضور نمی پذیرفت، ناگزیر تا آخر ماه رمضان منتظر شرفیابی ماندم. اما در این مدت فرصت یافتم تا چند بار با میرزا آقاخان^(۲۷۳)، صدراعظم وقت، و میرزا سعیدخان^(۲۷۴) وزیر امور خارجه ملاقات کنم و به یاری و پشتیبانی آقای لاگفسکی^۴ کاردار سفارت روسیه تمام تسهیلات لازم را برای تجسس و اکتشاف سراسر خراسان به دست آوردم. مایلیم بگویم که اگر توانستم در کمال امنیت به همراه شش اروپایی، که هیچ یک از آنها تا آن زمان میان مسلمانان مسافرت نکرده بودند، از مناطقی بازدید کنم که تمامی سیاحان پیش از ما مورد چپاول و غارت قرار گرفته، به حبس افتاده و یا به طریق دیگری آزار دیده بودند، این امر را در درجه نخست مدیون پشتیبانی بی دریغ اعلیحضرت شاه بدانم، پس از یک شرفیابی طولانی و محبت آمیز اعلیحضرت عنایت فرموده به من گفتند: «شما در بهترین موقع سال به خراسان سفر می کنید، به شما قول می دهم که سفر در این خطه، همچون سفر در کشور خودتان به راحتی و آسودگی خاطر انجام خواهد گرفت». من با کمال خوشحالی گواهی می دهم که این سخنان پادشاه تنها یک تعارف محبت آمیز برای بدرقه راه نبود، بلکه حقیقتی بود سرشار از خیرخواهی و حسن نیت.

1- SSeif, Jouandi, Bo, Makaron

2-Pa, Ma, Pour

3- Tela, Verèh, Zoundji, Jiki

4- Lagofski

بازگشت به شاهرود و حرکت به سوی مشهد از طریق سبزوار و نیشابور

دوازدهم ژوئن، به هنگام بازگشت به شاهرود تمامی همسفرانم را در این شهر گردهم یافتیم که بی صبرانه منتظر حرکت بودند. اما چون حاکم بسطام، شهر کوچک واقع در ۷ کیلومتری مشرق شاهرود، هنگام ورود من، برای خوش آمدگویی به پیشواز آمده بود، ناگزیر عزیزم را به دو روز بعد موکول کردم تا فرصتی برای بازدید داشته باشم. ضمناً از این موقعیت برای دیدار از شهر قدیمی بسطام^(۲۷۵) که مرکز حکومتی، صحنه وقوع کرامات و مدفن شیخ بایزید بسطامی^(۲۷۶) (متوفای سال ۲۶۱ هجری) است، استفاده کردم. گور^(۲۷۷) این عارف معروف در صحن مسجد زیبایی^(۲۷۸) قرار دارد که بنای آن آسیب فراوان دیده؛ اما در بسیاری از قسمتها گچ بریهایی پرارزش و بسیار پُرکار آن همچنان حفظ شده است، گچ بریهایی که زینت بخش کلیه بناهای آخرین سالهای حکومت خلفای عرب است. در گذشته کتیبه‌ای شامل پنج سطر به خط کوفی دور گنبد این بنا را فرا گرفته بود که اکنون از آن جز چند کلمه ابتر چیزی باقی نمانده است. زیر این گنبد کتیبه‌ای دیده می‌شود که روی آن یکی از آیه‌های معروف قرآن، آیه‌الکرسی با حروف زیبای کوفی درهم پیچیده‌ای نوشته شده که نسبتاً سالم باقی مانده است. محراب مسجد نیز با گچ بریهایی به شکل شاخ و برگ تزئین شده است و تشکیل قابی را می‌دهد که در داخل آن این کلمات خوانده می‌شود: «عمل محمد فرزندان

احمد ... ۶۶۰ ... بقیه کلمات ناخواناست. درهای چوبی کنده کاری شده مسجد با اشکالی به شکل مربع ماهرانه ترین شده، دور این اشکال را شاخ و برگهای درهم پیچیده ای فرا گرفته است و روی هر کدام عبارت «افتخار ابدی بر او باد» با حروف کوفی شبیه به حروف کتیبه های مسجد به چشم می خورد. قبر شیخ به صورت متوازی السطوح ناقصی است که بخشی از آن را سنگهای تراشیده و بقیه را بلوکه هایی از شن و خاک رس معمولی پوشانده است. بلندی این قبر از نظر طول قابل توجه است، زیرا هر زیر پرشور یک یا چند قطعه سنگ به آن می افزاید. خادمان مسجد بالحنی جدی اظهار می داشتند که طول آرامگاه با قامت بی بدیل شیخ تناسب دارد. در جنوب شرقی این مسجد برجی (۲۷۹) دیده می شود که ساختمان عجیبی دارد. درست زیر مثلثی سردر آن، براندودی از سنگ و آهک و گچ که روی شیارهای برج را می پوشاند، مجموعه ای از اشکال مربع شکل به چشم می خورد که دور تا دور بنا را فرا گرفته و در هر یک عباراتی کوتاه به خط کوفی نوشته شده است. چون این نوشته ها در ارتفاع ده متری از زمین قرار داشت. خواندن مطالب آن برایم آسان نبود، از این رو با استفاده از روش میلن از تعدادی از آنها کلیشه تهیه کردم و اطمینان یافتم که ادعیه ای است که هر کلمه آن در مربعی گنجانده شده، اما هیچ تاریخی روی آن دیده نمی شود. در شمال غربی مسجد جامع، مینار جومبو (۲۸۰) یا به عبارت دیگر مناره جنبانی قرار دارد که آن را همچون مناره جنبان اصفهان از بالا تکان می دهند و می جنبانند. من از آنها خواستم تا این کار را در مقابل چشم من انجام دهند. به محض لرزش مناره سنگ واقع در حاشیه گلویی به زمین افتاد و سایه مناره در زمین از وضع اولیه خود ۱/۵ تا دو درجه تغییر کرد. ساکنان بسطام به طور جدی بر این باورند که این آزمایش به شرطی با موفقیت قرین است که مناره را با خواندن زیارتنامه یعنی دعای بزرگداشت و ستایش شیخ مقدس تکان دهند. در حال حاضر بسطام شهر کم اهمیتی است؛ این شهر حدود ۸ تا ۱۰ هزار نفر جمعیت دارد و تقریباً همگی خرده مالکانی هستند که از درآمد محصول باغهایشان زندگی می کنند. کارگران و بازرگانان این شهر در شاهرود مستقر شده اند. شاهرود شهری است در کنار جاده مشهد، در صورتی که بسطام با جاده فاصله دارد.

پس از لشگر کشی ناموفق حاکم استرآباد علیه ترکمنها، امنیت از حول و حوش بسطام رخت بر بست. روزی نبود که دهکده‌هایی چند در آن حوالی مورد چپاول و غارت قرار نگیرد. کاروانها تا زمانی که مطمئن نمی شدند قدرت کافی دارند تا در برابر حمله راهزنان از خود دفاع کنند؛ از چهار منزل اوّل جاده شاهرود به مشهد که تقریباً همیشه خطرناک بود، عبور نمی کردند. چون مدتی قبل از ورود من به شاهرود، کاروانیان خبر یافتند که شاه فرمان داده است دسته‌ای محافظ مرکب از چهل سوار و یک عرّاده توپ در اختیار من قرار داده شود، منتظر ماندند تا به اتفاق ما حرکت کنند. به طوری که روز چهاردهم ژوئن، وقتی که ما به دهکده بدشت^(۲۸۱) میعادگاه دائمی کاروانهای عازم مشهد، واقع در دو فرسنگی مشرق شاهرود وارد شدیم در آن جا با اردوی بزرگی از زایران و بیش از چهار هزار چهارپا مرکب از اسب و شتر و قاطر و الاغ روبه رو شدیم. کاروان حالت یک موزه زنده قوم شناسی را داشت. عربهای بیابان بصره و بغداد، افرادی از تمامی ایالات شاهنشاهی ایران: ترکهای دربند^(۲۸۲)، شیروان^(۲۸۳)، آذربایجان، افغانها، مسلمانهای هند، بربرها، یعنی نژادی از مغول که از مدتها پیش در بندعلی واقع در شمال شرقی کابل مستقر شده‌اند و فارسی حرف می‌زنند؛ ساکنان خجند^(۲۸۴) کاشغر^(۲۸۵)، تاشکند^(۲۸۶) بخارا و هرات و خلاصه تقریباً از تمام مناطق آسیای مرکزی افرادی در این جمع به چشم می‌خورند. بسیاری از زائران پای پیاده سفر می‌کردند، بسیاری از خانواده‌ها تنها یک الاغ داشتند که زنها با بچه‌های شیرخواره در بغل به نوبت سوار آن می‌شدند، پیرمردی نابینا الاغی داشت، اما چون کسی را نداشت که الاغ را هدایت کند، در ازای پرداخت معادل یک فرانک و بیست ساتیم اجازه داشت در طول سفر سرطابی را که به دُم شتری حامل کالا بسته شده بود، بگیرد. چون افراد گروه محافظ تا روز پانزدهم ژوئن آماده نشدند، ناگزیر روز پانزدهم را در بدشت ماندیم؛ اما روز شانزدهم ژوئن هنگام طلوع آفتاب به راه افتادیم. چهل سوار مسلح ما پیشاپیش حرکت می‌کردند سپس گروهی از زایران و پشت سر آنها عرّاده توپ با حدود ۱۵ توپچی سوار بر اسب و بالاخره پسر اولان کاروان. بطور کلی توده عظیم متحرکی از انسان و چهارپا به وجود آمده بود که دست کم سه کیلومتر از جاده را اشغال

می‌کرد. ترس از ترکمنها چنان شرایطی فراهم آورده بود که این جمعیت انبوه و نامتجانس تمام راه دشوار ۹ فرسنگی را، که ۸ فرسنگ آن در زیر آفتاب سوزان طی شد، بانظم و ترتیب کامل حرکت می‌کردند و زایران، که معمولاً کمتر به رعایت نظمی خاص عادت داشتند دقیقاً فرامین فرمانده محافظان را اطاعت می‌کردند؛ بدین معنی که با اشاره او متوقف می‌شدند تا عقب ماندگان قافله فرصت رسیدن به کاروان را بیابند و باز بدون فوت وقت به دستور او راه می‌افتادند تا مبادا طبق معمول برای چاوش خوانی یعنی مدح و منقبت حضرت علی(ع) و پیامبر(ص)، یا دود کردن قلیان و چپق و نیز چراندن حیوانات در مناطقی که کمی سبزه و علف به چشم می‌خورد، وقت را تلف کنند. در تمام طول مسیر در دشتی راه می‌پیمودیم که تپه ماهورهای فراوان داشت و برای حمله ناگهانی راهزنان بسیار مساعد بود. این کویر دشت وسیع بسیار خلوتی است که از نظر وضع زمین و بویژه رستنیها شباهت زیادی با صحرای قزل قوم، بیابان بی آب و علفی دارد که در شمال بخارا واقع شده است. تنهایک فرسنگ قبل از رسیدن به میامی به آب می‌رسیم و در همین محل نیز اولین آبادیها را مشاهده می‌کنیم. دهکده‌های جودانه (۲۸۷)، سیریش (۲۸۸) و کلاته (۲۸۹) که تقریباً به یکدیگر متصل هستند.

این منزل سنگین نه فرسنگی را در ده ساعت پیمودیم بی آن که حدود یک ساعت وقت توقفی را که برای علوفه دادن به اسبها داشتیم در نظر گرفته باشیم. اما شرقیها بطور کلی و بویژه روستاییان عادت دارند که مدتی طولانی بدون احساس خستگی راه بپیمایند، به طوری که نه تنها هیچ یک از مسافران پیاده عقب نمانند، بلکه شب هنگام، ضمن بازدید از قسمتهای مختلف اردو کسی را ندیدم که از پیمودن هفتاد کیلومتر راه از خستگی در مانده باشد. همه سر حال بودند و چنین می‌نمود که هر کس به کار خویش مشغول است، گویی اصلاً راهی نپیموده اند. بایری و بی حاصلی منطقی طی شده بیشتر به کمبود امنیت مربوط می‌شود تا به ماهیت طبیعی خالک آن. در گذشته در این سرزمین دهکده‌های آباد بی شماری وجود داشت که از نظر آبیاری مزارع در مضیقه نبودند، اما هجوم دائمی ترکمنها در طول پنجاه یا شصت سال این دشتهای پوشیده از تپه ماهور و بسیار مستعد برای کشت را به بیابانی غم‌انگیز بدل کرده است. روز هفدهم ژوئن به

دهکده کوچک میانداشت^(۲۹۰) واقع در شش فرسنگی میامی^(۲۹۱) رسیدیم. ساکنان این دهکده بنا بر رسم مردم خراسان شبها در یک قلعه پناه می گیرند، بعد از غروب آفتاب درهای قلعه را می بندند و هیچ بیگانه ای را به آن راه نمی دهند. در گذشته میانداشت به سبب دارا بودن کارخانه های ذوب مس مشهور بود. امروزه در این منطقه در فاصله نسبتاً دور از خانه های مسکونی، ضایعات فلزات گداخته به مقدار زیاد دیده می شود. این وضعیت و ظاهر شیشه ای این ضایعات فریزر را به اشتباه انداخته و او آنها را گدازه های آتشفشانی فرض کرده است. منطقه ای که روز هجدهم ژوئن از آن عبور کردیم شباهت زیادی با مسیرهای روز قبل داشت، با این تفاوت که ارتفاعات نوک تیز واقع در کنار جاده در اغلب موارد پوشیده از صخره هایی بودند با منشأ آتشفشانی که در میان آنها تخته سنگهایی دیده می شد همراه با آثار و بقایای نومولیت^(۲۹۲) که کاملاً سالم مانده بودند و به جزیره های کوچکی شباهت داشتند. بنابه گواهی ساکنان منطقه، کوههای مجاور از نظر معادن مس غنی هستند. تقریباً در میان راه میانداشت و عباس آباد^(۲۹۳) کاروانسرای ویرانه دیده می شود به نام الهاک^(۲۹۴)؛ آب انبار این کاروانسرا تاحدی سالم مانده و مملو از آب خنک بسیار گوارایی است. ماشب هجدهم و نوزدهم را در عباس آباد، دهکده کوچکی واقع در ۶ فرسنگی میانداشت گذراندیم. در این دهکده گرجیها سکونت دارند. شاه عباس چهل خانوار از این قوم را در این محل مستقر کرد و نگهداری از سرحدات را به آنها سپرد و آنان را از پرداخت هر نوع مالیاتی معاف داشت. هر چند از آن پس پادشاهان ایران بکرات گروههای تازه ای از این نژاد را به ایران انتقال دادند، (مایرزی را در این دهکده دیدیم که به خاطر می آورد او را از سنین کودکی به این منطقه آورده اند) با این همه هیچ یک از این روستاییان به زبان گرجی صحبت نمی کنند. شگفت آن که آنها از نظر آداب و رسوم و نیز خطوط چهره هیچ نشانه ای از نژاد یاد شده ندارند. آنها قیافه هایی کاملاً ایرانی دارند، اما زنهایشان به پوشیدن چادر عادت نکرده اند.

در استرآباد پیرمردی ماژندرانی را به نام حاجی بیرکش (یعنی کشته بیر) استخدام کرده بودم که ما را تا مشهد همراهی کند؛ زیرا شهرت داشت که او محل معادن مسیر ما را بخوبی می شناسد و ضمناً شکارچی با تجربه و بیباکی نیز هست. اما هیچ یک از این

مهارتها در محک تجربه درست از کار درنیامد. اطلاعات او منحصر شد به چند قصه و داستان در باره معادن فرضی طلا و سنگهای قیمتی. شکار او همیشه به سبب موانع غیرمنتظره ناموفق و ناکام می ماند. اما روز نوزدهم ژوئن شجاعت او نیز با آزمون سختی روبه رو شد که به شکست انجامید. پس از عزیمت از شاهرود، هر شب بعد از غروب آفتاب خدمتکاران ایرانی ما ناپدید می شدند؛ وقتی به جستجو می پرداختیم، مطمئن بودیم آنها را در حالی می یابیم که دور حاجی پیرچمباتمه زده اند و او زیر لب سخنان نامفهومی زمزمه می کند و گهگاه دستها را به هم می کوبد و به حضار نیز دستور می دهد چنین کنند. هنگام تشکیل این جلسات پنهانی، اوباسهای معمولی خود را در می آورد. این لباسها عبارت بودند از کلاه خود نقره کوب، زرهی که با کمربندی مزین به گل میخهای مسی به کمر بسته می شد و به آن زرادخانه ای از سلاحهای باروتی آویزان بود. در این گونه جلسات، تجهیزات جنگی یادشده جای خود را به لوحه های مشبکی می داد که از تصاویری مرموز و سحرآمیز پوشیده شده بود، حاجی غالباً به آنها نگاهی می انداخت و به نظر می رسید که محتوای نطق خود را از آنها الهام می گیرد. همین که یکی از افراد ما به این گروه نزدیک می شد، لوحه ها به کنار می رفت و حضار وانمود می کردند که از موضوعهای عادی صحبت می کنند. پس از پرسشهای بسیار عاقبت پی بردم که بیرکش علاوه بر دارابودن ویژگیهای با ارزش دیگرش، رمال زبردستی نیز هست. هر شب کاروانیان پیش او می آمدند تا بدانند که آیا روز دیگر به خوبی سپری خواهد شد و آیا مامورد حمله ترکمنها قرار خواهیم گرفت یا خیر؟ شب نوزدهم ژوئن حاجی طبق معمول به کارهای سحرآمیز خود پرداخت و خدمتکاران ایرانی ما از آینده موفقیت آمیز و آرامی که برایشان پیش بینی شده بود با رضایت کامل او را ترک کردند. روز نوزدهم، ساعت ۲۰ و ۵ دقیقه صبح به راه افتادیم. در این محل جاده از کوهستان دور و به کویر نمک نزدیک می شود؛ زمین در صحرا صاف و یکنواخت است و چشم انداز بسیار گسترده و این در صورتی است که سرابی که همواره با گرمای روز شروع می شود دایره افق را تنگ نکرده باشد. سطح کویر در بیشتر موارد پوشیده از مسیلهای کم و بیش عمیقی است که از سیلابهای تند به وجود آمده است. این سیلابها پس از بارش بارانهای شدید در

کوهستانها به سوی دشت سرازیر می شود. یکی از مسیله‌ها همیشه آبی شور دارد و عبور از آن بسیار دشوار است. شاه عباس دستور داد در محلی که جاده از این برکه می گذرد. پلی از سنگ بنا کنند که پل ابریشم^(۲۹۵) خوانده می شود. در تاریخ خراسان متعلق به زمان این پادشاه، اغلب از این محل یاد شده است. نزدیک این پل کاروانسرای ویرانه و چند تپه قرار دارد. چپا و لنگران ترکمن غالباً در پشت تپه‌ها به کمین می نشینند و منتظر عبور کاروانها می مانند. این موقعیت برای چپاول سوار کاران بسیار مناسب و برای کاروانیان که ناگزیر باید از پل به آهستگی عبور کنند نامساعد است.

در ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه هنوز از پل عبور نکرده بودیم که محافظان وجود سه سوار را بر تپه مجاور به اطلاع رساندند. این سوارها به محض پی بردن به وجود ما به سرعت ناپدید شدند. بی شک اینان ترکمنهایی بودند که حرکت کاروان را زیر نظر داشتند و به احتمال قوی بخشی از فوج بزرگتری را تشکیل می دادند که در آن حوالی پنهان بودند. این موضوع برای ایجاد وحشت در دل کاروانیان کفایت می کرد. شترها متوقف شدند، توپ منحصر به فرد ما همراه با تمام مردان سوار بر اسب در جلو کاروان قرار گرفت، اما بیرکش بیچاره علاوه بر این که از فراهم آمدن چنین موقعیتی برای اثبات شجاعت چندان راضی و خوشنود به نظر نمی رسید، مجبور شد سیل لعن و نفرین فریب خوردگان شب پیش را نیز تحمل کند. در این هنگام تردید دشمن نامرئی در نشان دادن خود، بتدریج شهامت را در افراد جسورتر کاروان بیدار کرد و تنی چند از ترکهای شیروان با تاخت به سوی کوهستانها حرکت کردند و چون نه با کسی برخورد کردند و نه کسی را دیدند. بزودی به کاروان بازگشتند. کاروان به راه افتاد اما حاجی بیرکش شهرت خود را از نظر شجاعت و غیبه‌گویی از دست داد. کنفرانسهای شبانه متوقف شد و ده روز دیگر طول کشید تا توانست با کوشش بسیار، بخشی از اعتبار از دست رفته خود را باز یابد.

صدر اعظم در تیررس پُل قلعه کوچکی ساخته و در آن حدود بیست نفر سرباز پیاده مستقر کرده بود تا در مقابل حملهٔ راهزنان از کاروانها دفاع کنند. اما چون حتی این تعداد سرباز کافی نبود تا از اسارت افراد گروه خود به دست ترکمنها جلوگیری کند، بنابراین کاروانها چون گذشته مورد چپاول قرار می گرفتند و نقش سربازها تنها به گزارش رسمی

چپاول انجام شده محدود می شد. پس از عبور از دهکده کاهه^(۲۹۶) و خرابه های وسیع محلی که در گذشته به بهمن آباد^(۲۹۷) معروف بود و در زمان سفر تروئی لیه به ایران هنوز سی خانوار در آن زندگی می کردند، ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه به مزینان^(۲۹۸) رسیدیم. می گویند جمعیت این آبادی در گذشته به ۹۰۰ خانوار می رسیده که در حال حاضر فقط ۱۴۰ خانوار از آن باقی مانده است یعنی ۴۰ خانوار پیش از زمانی که تروی لیه از این دهکده دیدن کرده است. سالها پیش از این مزینان دارای بازاری پررونق بود، اما اکنون وضع چنین نیست. کاروانسرای^(۲۹۹) وسیع آن رو به ویرانی است و نیاز زائران را به زحمت پاسخ می گوید. صنعت عمده ساکنان پرورش کرم ابریشم است؛ آنها سالانه تا حدود پنجاه باتمن^(۳۰۰) (۱۴۷ کیلو) ابریشم جمع آوری می کنند؛ مقدار کمی هم مس ذوب می کنند و به صورت ورقه مس قرمز در سبزوآر با قیمت هر باتمن هشت صاحبقران^(۳۰۱) (۹ فرانک و ۶ سانتیم) به فروش می رسانند. نادرشاه اولین ضربه را به رونق این قصبه وارد کرد. وی به منظور مجازات شورشیان قصبه، آن جا را بکلی ویران کرد. اما الهیارخان جوینی با استفاده از اغتشاشات بعد از حکومت نادر در این منطقه مستقر شد و سلطه فتحعلیشاه را به رسمیت شناخت؛ پادشاه شخصاً با لشگریانش به او حمله کرد، اما پس از هشت ماه محاصره بی نتیجه محل استقرار الهیارخان، باوی قرارداد متارکه جنگ امضاء کرد و او را به حمایت خود امیدوار ساخت. آن گاه او را وادار کرد به تهران برود. در تهران پادشاه دستور داد این شخص را توقیف و خفه کنند. قلعه ویران شد و ساکنانش که زیر بار مالیات سنگین از پا درآمده بودند، بتدریج دهکده شان را ترک کردند و از آن پس این قصبه هرگز رونق گذشته خود را باز نیافت.

صنعت تولید ابریشم که من فرصت مطالعه آن را در مشرق زمین، از سمرقند تا ایالات قفقاز داشتم از زمانهای دیرین به سغدیان و مناطق میان آمودریا و سیر دریا، قسمتی از افغانستان، خراسان، مازندران، گیلان، طالش، ایالت شکلی^(۳۰۲) یا نوخواه^۱ راه یافته است. در این جا به بحث در باره سؤالی که آقای لاتری^۲ به گونه ای عالمانه در

کتاب «مباحثی در حشره شناسی»^۱ و پس از او آقای ریتر در اثری تحت عنوان «جغرافیای آسیا»^۲ مطرح کرده است، نمی پردازم. آنها از خود می پرسند آیا صنعت تهیه ابریشم در اولین سالهای سلطنت ساسانیان در ایران آغاز شده یا قبل از آن، ولی من تنها خاطر نشان می کنم که صنعت ابریشم در ایران ریشه های بس دیرینه دارد و به نظر من پذیرفتن این موضوع ناممکن می نماید که در زمان ژوستینین^(۳۰۳) مردم قسطنطنیه از پرورش کرم ابریشم در جنوب دریای خزر بی اطلاع بوده باشند. و اگر بنا به عقیده آقای لاتری، کشیشهایی که برای اولین بار کرم ابریشم را به اروپا وارد کردند، ترجیح دادند آن را از سرهندو^(۳۰۴) به تحقیق از تورفان^(۳۰۵) وارد کنند تا از ایالات ایران که به بیژانس نزدیکتر است، به نظر من باید دلیل انتخاب این راه دور و پریچ وخم را در شهرت بدابریشم ایران در تجارت آن زمان دانست و یا در امید به تولید کرم ابریشم مرغوبتر یا جستجوی تخم

بهرتر از مناطق نزدیکتر به چین.  بعد از مزینان جاده کم خطر تر می شود، من از توقف بیستم ژوئن، برای مرخص کردن اسکورتی که از بدشت ما را همراهی کرده بود استفاده کردم. اما توپچیها اصرار داشتند ما را تا سوتخر^(۳۰۶)، دهکده ای واقع در چهار فرسنگی شرق مزینان همراهی کنند. روز بیست و یکم ژوئن از جاده ای بسیار زیبا به این دهکده رسیدیم و برای صرف نهار در آن جا توقف کردیم. بهترین دلیل بر این که خطر حمله ترکمنها بکلی رفع شده است، این بود که زایران تصمیم گرفتند از این نقطه به بعد خود به سبزوار بروند. ما آن شب را در کاروانسرای^(۳۰۷) مهر واقع در دهکده کوچکی به همین نام گذرانیدیم. از این دهکده در سال حدود سی باتمن ابریشم به دست می آید. روز بیست و دوم ژوئن را در کاروانسرای شبیه کاروانسرای شب قبل، در ریود^(۳۰۸) واقع در سه فرسنگی مهر و چهار فرسنگی سبزوار گذرانیدیم. هر چه به این شهر نزدیکتر می شدیم، تعداد آبادیها بیشتر می شد. هر چند این ناحیه یکی از قدیمی ترین مراکز تجمع جمعیت در خراسان است، اما بناهای تاریخی چندان در آن به چشم نمی خورد. مناره دهکده خسروگرد^(۳۰۹) از این قاعده مستثناست. این بنا به شکل مخروطی ناقصی است که چندان تفاوتی با یک استوانه

ندارد. ارتفاع آن ۲۹/۹۱ متر (۹۸/۱۳ پای انگلیسی) و در بالاترین نقطه محیط آن ۸/۴۲ متر (۲۶/۶۳ پا) است. کتیبه ای به خط کوفی دورتا دور سر در مثلثی بنا را فراگرفته که ادعیه ای است به درگاه خداوند، اما نام سازنده بنا در کتیبه ذکر نشده و تنها در پایان آن، این کلمات به چشم می خورد: «این بنا در سال ۵۰۵ هجری ساخته شده است.»^(۳۱۰) بدین ترتیب بنا به دوره سلطنت سلطان محمد پسر ملکشاه سلجوقی مربوط می شود، زمانی که سلطان سنجر حکومت خراسان را در دست داشته است؛ اما از متن کتیبه چنین بر نمی آید که به فرمان فرد بلند مرتبه ای ساخته شده باشد، زیرا در این صورت، نام آن شخص در کتیبه ذکر می شد؛ افزون بر آن فقدان ویرانه های قدیمی در اطراف مناره مانع از آن است که این دهکده را در قدیم آبادتر و مهمتر از امروز فرض کنیم. سبزواری دو فرسنگی دهکده قرار گرفته است. شهر ظاهری زیبا دارد، جمعیت آن زیاد نیست (۱۲ تا ۱۵ هزار نفر)، اما بسیار پر رونق و فعال می نماید. فراز و نشیبهایی که سبزواری طی قرون از سرگذرانده است، کمی تعداد بناهای تاریخی آن را توجیه می کند. در این شهر به زحمت می توان از دوینای قابل توجه نام برد: مناره ای^(۳۱۱) در بخش شمالی شهر و امامزاده ای^(۳۱۲) در مرکز بازار. کتیبه ای که در گذشته زینت بخش قسمت فوقانی مناره بوده است، به ظاهر به خط کوفی نوشته شده بود، اما به حدی آسیب دیده است که نمی توان حروف آن را درست تشخیص داد. امامزاده احتمالاً از بناهای سالهای اوّل حکومت صفوی و یا آخرین سالهای سلطنت تیموریان است؛ این بنا کتیبه ای دارد که با حروف رقاع^(۳۱۳) نوشته شده و چندان خوانا نیست و خط کوفی در عبارت «خداوند بخشنده» که چند بار تکرار شده تنها به عنوان زینت به کار رفته است. منطقه سبزواری از نظر مواد معدنی نسبتاً غنی است. در ارتفاعات کوه میش معادن مس و براکس^(۳۱۴) وجود دارد. در خود شهر از آبهای کثیف حمامها آمونیاک استخراج می کنند. در حومه درختان توت بسیاری پرورش می دهند و تعداد قابل توجهی ابریشم تولید می کنند.

۲۶ ژوئن سبزواری را ترک کردیم و از جاده عریض و همواری که از میان دهکده های بسیار می گذشت در ۶ فرسنگی شهر به کاروانسرای زعفرانلو^(۳۱۵) یا زعفرانی رسیدیم. این کاروانسرا که به حق شایستگی تمامی تعریفهایی را دارد که فریزر

در سفرنامه خود عنوان کرده است، در حال حاضر تقریباً به صورت ویرانه ای کامل در آمده است، اما از آنچه باقی مانده می توان دریافت که این بنا در گذشته تاجه اندازه زیبا بوده است. در سمت راست در ورودی، رو به جنوب مسجدی است که در داخل آن، زیر گنبد کتیبه زیبایی به خط کوفی به چشم می خورد که تا حدی سالم مانده است. نوشته این کتیبه تمامی آیه ۲۸۵ قرآن کریم است به اضافه آیه ۲۸۶ از جزء دوم تا کلمات «هااکتسبت». شکل حروف این نوشته از نظرم با شکل نوشته های بناهای قرن چهارم هجری شباهت دارد. تمامی آجرهای دیوار یکی از طاقچه های وسیع حیاط اول به شکلی رویهم چیده شده که نام چهار خلیفه را به صورت ^{ابوبکر}  ^{عثمان}  منعکس می کند. این امر ثابت می کند که نه تنها معمار بنا سنی بوده، بلکه این بنا زمانی ساخته شده که این آیین در خراسان مجاز بوده است. بنابراین، مسجد فوق باید سالها قبل از دوره صفویه ساخته شده باشد، و نه آن طور که تروثی لیه گفته است، در دوران شاه عباس. بر دیوارهای حمام متصل به کاروانسرا که کاملاً ویران شده توانستم در بخشی از یک نوشته کلمات «معمار محمود ... پسر قاسم» را بخوانم. بالاخره بر سطح خارجی دیوار شرقی کاروانسرا سرآغاز کتیبه ای به چشم می خورد با حروف زیبای کوفی که از آن چند کلمه ای بیش باقی نمانده است: «به نام خداوند بخشنده مهربان ... ساختمان در دوره حکومت سلطان بزرگ ...» با توجه به سبک معماری این بنای زیبا و شکل حروف کتیبه آن، می توان ساختمان آن را با احتمال زیاد به دوران حکومت ملکشاه سلجوقی نسبت داد.

چون تصمیم داشتم از زعفرانی به معادن فیروزه بروم، یکی از نقشه بردارها را با بارو بنه سنگیتر به نیشابور فرستادم و خود روز بیست و هفتم ژوئن با سایر همسفرانم به سوی کوهستان رهسپار شدم. پس از یک ساعت و نیم طی طریق دردشت به تنگه ای رسیدیم که با شیبی نسبتاً ملایم به نوك گردنه ای منتهی می شد که کسی نام آن را نمی دانست و در نزدیکی آن باغ بسیار زیبایی قرار داشت. با وجودی که از چند هفته پیش آفتاب سوزان همه گیاهان را در دشت خشکانده بود، اما این باغ همچنان طراوت بهاری خود را حفظ کرده بود. این گردنه نسبتاً مرتفع بود و در گرمای ۲۰ درجه

ساتیگراد فشار هوا از ۵۱۰ میلیمتر جیوه تجاوز نمی کرد. پایین آمدن از سرایشی گردنه هیچ مشکلی نداشت. این گردنه به تنگه نسبتاً وسیعی منتهی می شد. آن گاه به دره ای می پیوست که اطراف آن را کوه فراگرفته و شامل سه دهکده: نورآباد^(۳۱۶)، زرقی^(۳۱۷) و رخ گه^۱ بود. نزدیک دهکده اخیر چشمه ایست که جریان آب آن رسوبهای آهکی بر جای می گذارد که در مقابل هوا بسرعت سخت می شود. بعد از عبور از این دره از گردنه هزارچیل^۲ بالا رفتیم؛ راه سنگلاخی و عبور از آن دشوار است. از این ارتفاع دره وسیعی به چشم می خورد که در شمال آن کوهستانهای جوین واقع شده است و معدن فیروزه در این رشته کوهها قرار دارد. در زمینهای این دشت، جز در مجاورت ارتفاعات که قناتهای بیشتری دارد، کشت و زرع به عمل نمی آید.

ما در دهکده شوراب^(۳۱۸) توقف کردیم. این دهکده را محمدشاه به خانهای شیعی مذهب هرات بخشیده بود؛ زیرا آنها در محاصره هرات در سال ۱۸۳۸ به لشگریان ایران پیوسته و به هنگام عقب نشینی ایرانیان ناچار به جلای وطن شده بودند. در این دشت ما برای اولین بار با اردویی از بلوچها روبه رو شدیم. بیست یا بیست و پنج سال پیش چهارهزار خانوار از این قوم به جرم راهزنی در منطقه کرمان به حوالی خراسان، بم و نرماشیر تبعید شده بودند. این قوم چهره ای پهن و آفتابزده، بینی بزرگ و پخش، اما چشمانی درشت دارند. زنهای آنها چادر به سر نمی کنند. بلوچها در زیر سیاه چادرهای بسیار زمختی زندگی می کنند و بنابر آنچه خود آنها برای من گفته اند، حالا دیگر زبان بلوچی را تقریباً فراموش کرده اند و همه آنها، از مرد و زن، به فارسی سخن می گویند. ضمن نزدیک شدن به ارتفاعاتی که دهکده معدن^(۳۱۹) و معادن مربوط در آن جا واقع است، به تعداد زیادی از حفره های کم عمق به نام معدن حقی^۳ یا «معدن خداوند مهربان» برخوردیم. معادن اصلی رادولت به اجاره داده است و تنها افرادی که دارای اجازه مخصوص از مسؤول مستغلات دولتی هستند می توانند اقدام به بهره برداری کنند. با این همه هرکسی می تواند به مسؤولیت خود و پذیرش تمامی مخاطرات احتمالی

1-Roukghé

2-Hézarchill

3-Madani Hakki

در مجاورت چاههای قدیمی به جستجوی فیروزه پردازد و حفره هایی که ما در آن جا مشاهده کردیم نشان از این گونه بهره برداریهای آزمایشی داشت. سنگ فیروزه معمولاً به شکل لایه و یا به عبارت دیگر ورقه های کم و بیش ضخیمی در سنگهای آهکی آهن دار، که گاه به رنگ سفید و گاه قرمز آجری است، تشکیل می شود. در عمق کم به رگه های فیروزه خوشرنگ کمتر برمی خوریم؛ با این همه وجود رگه های کم رنگ که هیچ ارزشی هم ندارد، اغلب نشانه ای است بر نزدیکی لایه ای پررنگتر که بهره برداری از آن سودآور است. شرحی که آقای فریزر از این معادن به دست داده است، نسبتاً صحیح است، اما آقای شودزکو توصیف دقیقتری ارائه داده است. هنگامی که من از این معادن دیدن کردم شاه آنها را به عنوان تیول به حاکم خراسان بخشیده و شخص اخیر نیز این معادن را به ۸۰۰ یا ۱۲۰۰ اشرفی اجاره داده بود. سرپرست مستغلات، بهره برداری هر چاه را جداگانه به ساکنان دهکده اجاره می داد.

بزرگترین مانعی که برای استخراج و بهره برداری از چاههای قدیمی وجود دارد، عمق زیادی است که این چاهها به مرور زمان پیدا کرده اند. اغلب چاهها را تا نیمه آب فراگرفته است و معدنچیان نمی دانند چگونه خود را از شر آن خلاص کنند. کمبود چوب ساختمانی موجب می شود تا نتوانند دیواره دهلیزهای معدن را چوب بست کنند. ضمناً ماهیت سست و اسفنجی سنگها اغلب موجب ریزش می شود و این امر کارکردن در دهلیزها را با خطر رو به رو می کند و حتی در برخی موارد باعث وقفه کامل در امر بهره برداری می گردد؛ زیرا پاک کردن دهلیزهایی که که بر اثر این ریزش ها مسدود شده است، بدون صرف هزینه ای گزاف که از حدود امکانات روستاییان خارج است، میسر نیست. گاه ریزشها از زمین لرزه ناشی می شود. دو زمین لرزه آخری که برای معادن بسیار خطرناک بود، یکی در اواسط بهار ۱۲۷۱ هجری به وقوع پیوسته است، دیگری در رمضان ۱۲۷۳ بسیار دیده شده است که یک گروه پانزده نفری از کارگران تیره بخت در این گونه ریزشها زنده به گور شده اند، بی آن که از معدنچسانی نام برده باشیم که بر اثر تسامح مقاطعه کارها، وضع بدطابها و چرخ چاههایی که آنها را به ته چاه می فرستد، دست و پایشان شکسته و آسیب دیده است.

نزدیک غروب آفتاب به معدن رسیدیم و اولین چیزی که توجه مراجلب کرد انبوهی علف خشک شده بود که به شکلی غیر معمول نزدیک خانه‌ها رویهم انباشته شده بود. بررسی دقیق آقای بنگه نشان داد که این گیاه از نوع گوندلیا تورنوفورنیا است که شلیپا^(۳۲۰) نامیده می‌شود و آن را برای تغذیه الاغها و گوسفندان در زمستان انبار می‌کنند. این موضوع نشان می‌دهد که زمستان این منطقه سختتر از زمستانهای سایر مناطق ایران است؛ زیرا در جاهای دیگر تا این حد جانب احتیاط رعایت نمی‌شود. چنین می‌نماید که مزه تلخ این گیاه به ذائقه حیوانات خوشایند است و جانوران آن را بسیار دوست دارند و این تغذیه باطبیعت آنها سازگار است. روز بیست و هشتم را در معدن ماندیم تا، زمین شناس ما فرصت کافی داشته باشد و بتواند با دقت بیشتری به بررسی معادن پردازد. به دلایلی که در بالا بدان اشاره شد، در دهلیزهای قدیمی بندرت به کندن تخته سنگهای محکم و مضرّس می‌پردازند بلکه تنها به کند و کاو در توده‌های عظیم خاک، که طی قرون در مدخل چاه رویهم انباشته شده، اکتفا می‌کنند. سپس سنگهایی را که در آن نشانه‌هایی از فیروزه پر رنگ دیده می‌شود انتخاب و باچکش قسمتهای معمولی سنگ را جدا می‌کنند و قطعه‌های انتخاب شده را به دهکده می‌برند و در آن جا آنها را می‌شویند. این شستشو برای نمایاندن پاکی و خلوص رنگها ضروری است. بالاخره پس از انتخاب قطعی بهترین آنها، این قطعات را به کمک یک چرخ چوبی صیقل می‌دهند، گاه نیز سعی می‌کنند با تراش آنها را به شکل بیضی تقریباً مخروطی در آورند که مطلوبترین تراش برای فیروزه به شمار می‌آید. اما چون ضخامت لایه این گونه مینای آبی آسمانی که با رسوب بر سنگ آهکی تشکیل فیروزه می‌دهد در بیشتر موارد چندان زیاد نیست و هیچ وسیله‌ای نیز وجود ندارد که بتوان ضخامت آن را بانگاه تشخیص داد، بنابراین موفقیت در تراش به تصادف بستگی دارد و اغلب باعث ضایع شدن سنگها می‌شود، در حالی که اگر سنگها همچنان صاف باقی بمانند، احتمال دارد نسبتاً خوب به فروش برسند. تا این تاریخ تنها در چهار نقطه از آسیا وجود معدن فیروزه، بطور قطع و یقین شناخته شده است که دو معدن را زمین شناس ما آقای گوبل کشف کرده است، یکی در نزدیکی یزد، در کوهستانهای تفت و دیگری در قلعه زری، در کوهستانهایی که حد و

مرز شمالی کویرلوت را مشخص می کنند؛ معادن سوّم و چهارم عبارتند از معادن نیشابور و معدن نورعطا^(۳۲۱) در یونخاری^(۳۲۲). اما من شخصاً جز معدن عبدالرزاق^(۳۲۳) از معدن دیگری بطور کامل بازدید نکرده ام.

روز بیست و نهم ژوئن معدن فیروزه را به قصد بررسی معادن نمک سنگ ترک کردیم. این معادن تا معدن فیروزه یک ساعت و نیم فاصله دارد و در پای آخرین کوههای سلسله جبال اصلی واقع شده است. لایه نمک سنگی که به هنگام بازدید ما ظاهر و استخراج شد یک صد و پنجاه متر ضخامت داشت. این لایه تقریباً در سطح زمین قرار داشت و نمک آن صاف و یک دست بود و تنها رگه نازکی از خاک رس معمولی در آن دیده می شد. نمک این معدن توده فشرده ای است از بلورهای بسیار ریز به طوری که قطعات این بلورها در ضخامت یک دسیمتر تقریباً کدر می نماید. کارگران ضمن خواندن آهنگی یکنواخت با ضربات چکش نمک این معادن را استخراج می کنند. این نمک به صورت تخته نمک و یا پودر در کیسه به نیشابور حمل می شود. در این قسمت از کوهستان رشته باریکی از آب شور جریان دارد که در دشت ناپدید می شود. کناره این جویبار از لایه نسبتاً ضخیمی از بلورهای نمک پوشیده شده است. ما به همراه جریان این آب شور به دهکده بسیار کوچک و فقیری به نام کورگچولو^۱ رسیدیم که در نزدیکی آن بلوچها اردو زده بودند. پس از چهار ساعت و نیم طی طریق، در ساعت ۲ بعد از ظهر به دهکده بزرگ و زیبای خائلق^(۳۲۴)، واقع در ساحل راست رودخانه ای نسبتاً پرآب به نام بورا^۲ رسیدیم. این دهکده به علت دارا بودن باغ بزرگی که ما چادرهایمان را در آن جا برافراشتیم، شهرت دارد. روز سی ام ژوئن با عبور از جاده صاف و عریضی که از میان دشتی بسیار حاصلخیز می گذشت به نیشابور رسیدیم. در این شهر ما اولین کردهای قبیله آلمالی^۳ را دیدیم. این صحرائشینان بومی خراسان نیستند. پادشاهان صفوی، نادرشاه، سلسله قاجار، اغلب آنها را از مرزهای غربی امپراتوری ایران به حوالی نیشابور و خوبوشان نقل مکان داده اند. در این دو ناحیه تعداد آنها را به چهل هزار خانوار تخمین

1- Kurgatchoulou

2- Bora

3- Almalı

می‌زنند. آنها زمستان را در دهکده‌های واقع در دشت می‌گذرانند، اما در بهار همراه احشام، روستاهای خود را ترک می‌کنند و در کوهستان اردو می‌زنند و تنها سه یا چهار نفر برای مراقبت و آبیاری مزارعی که چندان خوب هم کشت نشده است، باقی می‌مانند.

ما روز اوک و دوم ژوئیه را در نیشابور ماندیم. این شهر رونق خود را نسبت به گذشته کاملاً از دست داده است. شهر نسبتاً وسیع است اما بخش محصور رو به ویرانی آن پر از خانه‌های فرو ریخته و مغازه‌هایی است که به علت عدم وجود کسب بسته هستند. نیازی نمی‌یابد آوری کنیم که نیشابور یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین شهرهای این بخش از آسیاست. مصیبت‌های گذشته طوفانی آن، فقر این شهر را از نظر بناهای تاریخی توجیه می‌کند. از این نظر نیشابور برای بازدید مسافران جز آرامگاه تنی چند از ساکنان گذشته، کم و بیش مشهور خود چیزی ندارد. در نزدیکی برج و باروی زاویه شمال شرقی قلعه نیشابور سنگ قبری وجود دارد که در سال ۱۰۹۴ هجری حجاری و در بقعه‌ای نهاده شده که به افتخاریکی از قدیسان محلی به نام نوروز بنا شده است. کمی دورتر مقبره امامزاده محروق^(۳۲۵) قرار دارد؛ او از بستگان امام جعفر (ع) و دلباخته زنی از خویشاوندان یزیدبود و توانست او را به کیش خود در آورد. خلیفه^(۳۲۶) که دشمن سوگند خورده شیعیان به شمار می‌آمد، پس از آگاهی از این تغییر آیین، که از نظر او ارتداد به معنی واقعی کلمه محسوب می‌شد، دستور داد دو عاشق را در آتش بسوزانند. اخیراً روحانیان نیشابور، با استناد به خواب نما شدن یکی از ساکنان دهکده امامزاده، قبر احتمالی کودکان ابو مسلم، سردار نامی جنبش مردم خراسان علیه بنی امیه را کشف کردند. اما لوحه‌های بزرگ کاشی که گفته می‌شود از این گور به دست آمده است و نوشته‌های آن که باید دلیلی بر ثبوت این ادعا باشد، مرا چندان قانع نمی‌کند. متن این کتیبه‌ها شامل چند کلمه ناپیوسته است که با حروف نسخ آخر قرن هشتم نوشته شده و بی تردید برای تزئین مسجدی که در گذشته در این محل وجود داشته، به کار رفته بوده است.

بر قبر ریاضیدان مشهور عمر خیام^(۳۲۷) هیچ کتیبه‌ای به چشم نمی‌خورد. روی قبر شاعر نامی، فریدالدین عطار سنگ زیبایی از مرمر سیاه قرار دارد که بر آن شعری بلند حک شده است. هر چند این سنگ پس از مرگ این مرد بزرگ بر گور او نصب شده، اما

نوشته آن خالی از اهمیت نیست. من از آن رونوشتی تهیه کردم و در اختیار آقای گارسن دوتاسی^(۳۲۹) قرار دادم. روز سوم ژوئیه ما در باغهای قدمگاه^(۳۳۰) اردو زدیم. این بقعه در سال ۱۰۹۱ به فرمان شاه سلیمان ساخته شده است. در این مسجد سنگ لوحی نگهداری می شود که در همین محل کشف شده و اثر پای امام علی بن موسی الرضا(ع) بر آن نقش بسته است.

در این محل راه به دوشاخه منشعب می شود: راه ویژه چاپار از دشت می گذرد؛ چاپارها پس از پیمودن هشت فرسنگ به شریف آباد^(۳۳۱) و طی شش فرسنگ دیگر به مشهد می رسند. راه دیگر کمی کوتاهتر است و چون از کوهستان می گذرد عبور از آن در این فصل سال دلپذیرتر. پس از ارسال همه باروینه، از راه کاروانرو، به سوی مشهد، خود راه کوهستان را در پیش گرفتیم که فریزر قبلاً آن را به دقت توصیف کرده است. اما فصلی که مسافر انگلیسی این مسیر را دیده، فصلی مساعد نبوده تا راه در بهترین و زیباترین شکل خود جلوه کند. وانگهی این مسیر به عنوان یک راه ارتباطی، وضع بسیار بدی دارد. عبور از آن بواسطه سیلابهای تند و شدید که از هر سو آن را قطع می کند و موجب خرابی راه می گردد، به خاطر وجود درختان و درختچه هایی که موجب تنگی راه می شود و نیز فراز و نشیبهای تند و سنگلاخی که انسان در هر قدم با آن برخورد می کند، کاری بس دشوار است؛ اما در فصل تابستان یکی از جالبترین و خوش منظره ترین جاده های ایران به شمار می آید. کوههای این منطقه یکی از شاخه های فرعی جنوب شرقی سلسله جبال مهمی است که از مشرق خراسان به طرف مغرب کشیده شده است. این کوه در مغرب و جنوب حدود دره مشهد را مشخص می کند و بالاخره در نزدیکی تربت شیخ جام با پیش آمدگی مضرسی به انتها می رسد. در محل عبور ما از این کوهستان دره های عمیقی وجود دارد که تقریباً تمامی آنها از شمال به جنوب کشیده شده و اطراف آن را کوههای بلند فراگرفته است. این موقعیت سبب می شود تا در مقایسه با مناطق بازی که در معرض هوای خشک دشت قرار دارند، در این دره ها رطوبت مدّت زمان بیشتری باقی بماند. بنابراین با آن که در همه جا رویدننها بر اثر آفتاب سوزان خشک شده، این منطقه هنوز طراوت بهاری خود را حفظ کرده است.

ورود به مشهد - توصیف شهر مشهد - حرم مطهر و دیگر آثار باستانی

برای آن که فرصت داشته باشیم مقامات دولتی مشهد را از ورود قریب الوقوع خود به این شهر مطلع سازیم، روز پنجم ژوئیه را در جاغرق ماندیم؛ جاغرق (۳۲۲) دهکده ای است زیبا واقع میان کوهستان که اهالی مشهد برای فرار از گرمای تابستان به آن جا پناه می‌برند. روز ششم از میان دهکده‌های غنی به هم پیوسته‌ای عبور کردیم که در مسیر رودی واقع شده‌اند که یکی از شاخه‌های ساحل راست رودخانه مشهد را تشکیل می‌دهد. وجه تمایز این دهکده‌ها نسبت به سایر روستاهای ایران وجود قهوه‌خانه‌های فراوانی است که بدون استثنا در یک طرف در ورودی آن تعدادی قلیان سقالی ردیف شده که با اشکال گوناگونی به شکل شاخ و برگ زینت یافته است و در طرف دیگر آن تعدادی سماور و یا به عبارت دیگر کتری روسی از جنس برنج صیقل یافته که در برابر نور خورشید می‌درخشد. دور این سماورها سرویسهای چایخوری ساخت انگلیس یا آلمان چیده شده است. اما همین که دره این رود به پایان می‌رسد، دوباره وارد بیابانی می‌شویم که زمین خشک و رُسی آن بر اثر حرارت و خشکی هوا قاچ قاچ شده است؛ بخش وسیعی از زمینها را پاره سنگهایی پوشانیده که بر اثر ریزش باران از کوهستانهای مجاور جدا شده است. از نظر گیاهان جز چند نمونه نادر چیزی به چشم نمی‌خورد که آن هم بر اثر حرارت آفتاب سوخته است. به طور خلاصه در این منطقه هیچ نشانه‌ای دال بر وجود زمینهای حاصلخیز در مجاورت آن دیده نمی‌شود. راه سربالایی طولانی و

دشواری مارا بالای آخرین گردنه ای می رساند که از آن به سوی مشهد سرازیر می شویم. نام این گردنه تپه سلام^۱ یا کوه سلام است. در مواقعی که مه خشک هوا را تیره و تار نکرده است، از این تپه گنبدهای طلایی بقاع متبرکه مشهد مشاهده می شود که بر فراز کمربندی از باغهای شهر سربرافراشته است. رسم بر این است که زائران در این محل توقف کنند تا دعای کوتاهی بخوانند و عبور خود را با افزودن چند سنگ به هرمهای بی شماری که زائران پیشین رویهم انباشته اند و اکنون پناهگاه تعدادی موش صحرائی است، مشخص سازند. در هفت کیلومتری شهر نمایندگان شاهزاده سلطان مراد^(۳۳۳) میرزا عمومی شاه و حاکم خراسان به استقبال ما آمدند. پیشواز کنندگان یا به گفته بهتر اعضای اسکورت تشریفاتی عبارت بودند: از رئیس تشریفات دربار شاهزاده، برادر سامی خان حاکم قوچان، کلنل محمدباقر خان همراه با تعداد زیادی سوار نظام مجهز، افسری از اهالی ناپل به نام جانوزی^۲ که در ارتش شاه سمت مربی داشت و از نظر لطف به کارمندان ایرانی خویش پیوسته بود. ما با چنین تشریفاتی باشکوه وارد شهری شدیم که از نظر شیعیان بسیار مقدس است. در این شهر برای ما متزل و وسیعی آماده کرده بودند متعلق به خان نایب، آجودان حاکم که خود در این زمان در تهران بسر می برد.

حد و مرزی که برای این اثر تعیین شده است به من اجازه نمی دهد تا توصیف مفصلی از مشهد به دست دهم، اما گمان می کنم لازم است به طور خلاصه از دیدنیهای عمده این شهر نام ببرم. همان طور که آقای کانولی به حق خاطر نشان کرده است، این دیدنیها به سبب اصالت و شگفتیهایش، حتی سیاحان اروپایی را که به دیدن پایتختهای بزرگ عادت دارند تحت تأثیر قرار می دهد، چه رسد به شرقیهای ساده دل که هرگز آسیا را ترک نکرده اند و هریک از این دیدنیها در چشم آنها چون افسانه پریان جلوه می کند.

این شهر در منتهی الیه خراسان^(۳۳۴) در فاصله ۹۵۰ کیلومتری تهران، ۱۱۵۰ کیلومتری بخارا، ۵۴۰ کیلومتری خیوه و ۸۵۰ کیلومتری قندهار و ۴۳۰ کیلومتری هرات قرار دارد. شهر مشهد را از هر طرف مناطق خشک و غم انگیزی احاطه کرده است. در تابستان، خورشید سوزان درجه حرارت این دشتهها را تا میزان گرمای مناطق حاره بالا

می برد. در زمستان بورانه‌های وحشتناکی که از شمال به این سو می وزد زمینهای این شهر را از برف می پوشاند. بهار و پاییز مشهد بسیار زیبا امامدت آن بسیار کوتاه است. به طوری که زائر مسلمان در هر فصل سال و از هر راهی که به این شهر سفر کند ناگزیر با یک سلسله محرومیتها، خستگی و خطرهایی رو به رو می شود که جاذبه های مشهد را به چشم او زیباتر جلوه می دهد. این شهر حکم واحه ای را دارد که دور تا دور آن را باغهای زیبا فرا گرفته و از نظر آثار متبرک بسیار غنی است. زائر به علت اعتقادات خالصانه مذهبی خود در هر قدم با اثر و یادبودی از مبارزات نخستین شهدای مذهب شیعه رو به رو می شود. پس از گذراندن روزهای متوالی در بیابان اوخود را در شهری پر جمعیت و در میان بازارهای وسیع و کاروانسراهایی انباشته از اجناس ضروری و تجملی می یابد. گروهی از روحانیان، دراویش و مرثیه خوانان پرصلابت با کلماتی آتشین و پر استعاره در باره اصالت و اهمیت مذهب او که برایش آن همه گرامی است، داد سخن می دهند و در هر لحظه تارهای حسّاس وجود او را مرتعش می سازند [...]. هر شب همین که پرتو انوار خورشید از شهر رخت می بندد، مناره های طلایی دوطرف درهای آرامگاه امام علی بن موسی الرضا(ع) با فانوسهای فراوانی روشن می شود. مؤذنها با خواندن دعایی طولانی و آهنگین، که تنها در خراسان متداول است، مسلمانان را به نماز شب فرا می خوانند و قلبانچپها که در این جا جانشین قهوه چپهای قسطنطنیه هستند، با برخاستن بانگ اذان چراغ مغازه های خود را روشن می کنند و در آنجاست که جمعیت پس از چشیدن طعم عوالم روحانی آئینی سستی به جستجوی عوالم و هیجانات دیگری می رود که برای رستگاری و سلامت روح سود چندانی ندارد و گاه مواد مخدر نیز چاشنی آن است.

شهر مشهد در خطی مستقیم و به شکل مستطیل گسترش یافته و محور بزرگ آن از مغرب به مشرق کشیده شده است. کانال نسبتاً عریضی در همین جهت طول شهر را طی می کند. دو طرف این کانال درختکاری شده و کنارهای آن دوخیابان از زیباترین خیابانهای شهر را تشکیل می دهد. پس از پیمودن دوسوم این خیابان از دروازه غربی به محله مقدس می رسیم که با حصار محصور شده و سطح مربع شکلی را در برگرفته

است که هر ضلع آن ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر است. این بخش از شهر به حدّی مورد ستایش و احترام است که خود مسلمانها نیز جرأت ندارند با اسب داخل آن شوند. ورود به این محوطه برای مسیحیان، یهودیان، هندوها ممنوع است. غنی ترین بازارها، کاروانسراها، و مشهورترین حمامها و بالاخره مدرسه هایی که از موقوفات بیشتری برخوردار است، در این بخش از شهر قرار دارند. در مرکز آن بقعه و بارگاهی به چشم می خورد که امام علی بن موسی الرضا (ع) در آن آرمیده اند و خلیفه هارون الرشید^(۳۳۵) نیز آن جا دفن شده است. در جنوب آن مسجد گوهرشاد آغا قرار دارد، بقیه منطقه را منازل خصوصی و موسسه های عمومی مانند خسته خانه ها، دارالایتامها و منازل خادمان و مدرسه ها و غیره ... فرا گرفته است.

محلّه مقدس نوعی حکومت در حکومت است. این محلّه سازمان اداری و پلیس و دادگاههای ویژه خود را دارد؛ به طوری که حیطة نفوذ مأموران دولتی در پای حصار این منطقه قطع می شود. حتّی افراد مجرم، دزد و یا قاتل، پس از راه یافتن به این مکان مقدس دیگر هیچ ترسی از تعقیب قانونی ندارند. امّا چون رئیس این سازمان یعنی متولی باشی مأموری غیرنظامی است که از سوی شاه منصوب و یا معزول می شود «راهی برای ساختن کلاه شرعی» می یابد. مجرم را سه روز در آنجا نگاه می دارد و پس از آن اگر فرد مزبور وسیله بسیار مؤثری برای جلب توجه حامیان روحانی خود نیابد و یابی سروصدا فرار نکند، به حاکم تحویل داده می شود. عجیب آن که چنین می نماید امام (ع) که حدود هزار سال پیش وفات یافته است، هنوز هم در مسائل این دنیا شرکت فعال دارد. و عریضه هایی را که زائران به داخل ضریح می اندازند، می پذیرد. این نامه ها با مهر او که پلاکی است بزرگ و مربع شکل که در همین زمان ساخته شده است، جنبه قانونی می یابد. شماری از روحانیان رده پایین از پولی که بابت تحریر این احکام و اسناد دریافت می دارند، زندگی می کنند.

تعیین تعداد دقیق زائرانی که هر سال به مشهد سفر می کنند، به علت تغییر این رقم در هر سال و نیز آزادی فوق العاده زائران در ورود به این شهر و خروج از آن، بی آن که در هیچ یک از دفاتر رسمی اثری از آن برجای بماند، غیر ممکن است، امّا اگر آنچه برایم گفته شده است درست باشد و هر روز در آشپزخانه های حضرتی ۱۵۰ باتمن مشهد یعنی

حدود ۷۵۰ کیلو برنج پخته میان زائران مستحق توزیع شود، می توان گمان برد که میزان نوسان ورود و خروج زائران بیش از ۵۰ هزار نفر در سال است، جمعیت ثابت شهر مشهد از ۶۰ هزار نفر تجاوز نمی کند.

در توصیف حرم امام رضا(ع) بی آن که داخل جزئیات شوم (در این زمینه اطلاعات زیادی گرد آورده ام که احتمالاً در مقاله ویژه ای منتشر خواهم کرد) تنها به شرح و بیان مشاهداتی که در گزارش سیاحان پیش از من نیامده است اکتفا می کنم؛ بویژه در باره کتابخانه امام و زمان دقیق وقوع رویدادهای تاریخی که از متون کتیبه های منقوش بر دیوارهای حرم امام به دست آورده ام، مطالبی عنوان می کنم.

تاریخ تأسیس کتابخانه امام از دوران حکومت شاهرخ فراتر نمی رود، هرچند، در زمان این پادشاه، بیش از یک جلد قرآن به این مؤسسه ادبی اهدا نشده است. این نسخه خطی را نوه تیمور به نام بایسنقر میرزا^(۳۳۶) خطاط مشهور و حاکم مشهد رونویسی کرده است. از این نسخه که بگذریم قدیمی ترین کتابهای هدیه شده، از طرف شاه عباس و شاه سلطان حسین بوده است. تنها آخرین متولی باشی^(۳۳۷) (صدر دیوانخانه) که در تحقیق شهرتی به سزا دارد و به هنگام سفارتش در روسیه از کتابخانه سلطنتی سن پترزبورگ دیدن کرده است در صدد برآمد تا برای این مجموعه غنی فهرست جامعی تهیه کند. او با کمال لطف و مرحمت این فهرست را در اختیار من گذاشت و حتی به من لطف کرد و اجازه داد تا آثار مورد توجه خود را از نزدیک بررسی کنم که نتیجه آن به طور خلاصه از این قرار است.

در کتابخانه امام تعداد ۲۹۹۷ اثر در ۳۶۵۴ مجلد و ۶۴ سند در یکصد طومار موجود است که شامل هبه نامه ها، وقفنامه ها و غیره ... است. تعداد ۱۰۴۱ جلد از این کتابها قرآن است که ۱۸۹ جلد آن چاپی و ۸۵۲ جلد دیگر به صورت نسخه خطی است. شهرت دارد که ۴۲ جلد از این قرآنها را امامان به خط خود نوشته اند که تنها پنج جلد آن با حروف کوفی^(۳۳۸) نوشته شده و در تحریر بقیه آنها از حروف نسخ^(۳۳۹) و ریحانی^(۳۴۰) استفاده شده است. برخی از این نسخه های خطی از نظر ابعاد بسیار بزرگ و از لحاظ زیبایی کم نظیر هستند. نادر شاه و شخصی به نام اسدالله العاتونی^(۳۴۱) بیش از

دیگران به غنای این کتابخانه کمک کرده اند: هریک از آنها تعداد ۴۰۰ نسخه خطی به این کتابخانه هدیه داده اند. از این دوتن که بگذریم شیخ صفی احمد تونی^(۳۴۲) مشهور به Ahen با اهدای ۲۳۲ نسخه خطی و آقا زین العابدین خادم^(۳۴۳) با اهدای ۱۴۷ نسخه و غیره ... در ردیف بعدی قرار دارند. این آثار از نظر موضوع به شرح زیر طبقه بندی شده است:

| | |
|--|----------|
| قرآن | ۱۰۴۱ جلد |
| کتابهای دعا و کتابهای راهنما برای زایران | ۲۹۹ جلد |
| رساله های فقهی و حقوقی مربوط به تمام آینهها | ۲۴۶ جلد |
| رساله های فقهی و حقوقی مربوط به مذهب شیعه | ۲۲۱ جلد |
| آثار دیگری مانند: رساله هایی در زمینه تکالیف ظاهری | |
| وضو، نماز و غیره، ستها، تصمیمات قضایی در موارد | ۹۳۱ جلد |
| خاص، و غیره | |
| آثار مربوط به فلسفه و آموزه صوفیگری | ۴۷ جلد |
| رساله هایی در باب منطق | ۵۰ جلد |
| کتاب فلسفه و ماوراء الطبیعه | ۱۸۹ جلد |
| ریاضی | ۴۹ جلد |
| طب | ۸۱ جلد |
| فرهنگهایی در زمینه علم معانی و بیان و هنر قرائت قرآن | ۱۶۶ جلد |
| تاریخ | ۳۹ جلد |
| دیوان اشعار عربی- فارسی- ترکی | ۴۳ جلد |
| عروض و قافیه | ۱۰۵ جلد |
| دائرة المعارف | ۹ جلد |
| مجموعه هایی از متون مختلف ادبی و علمی | ۱۳۸ جلد |

به علت فرصت کمی که برای بررسی این مجموعه عظیم نسخه های خطی داشتم، ناگزیر تنها به مطالعه سه گروه از آنها اکتفا کردم: رساله های ریاضی، کتابهای تاریخی که شامل جغرافیا نیز هست، دیوان اشعار. در میان گروه اول دو ترجمه از رساله های قدیمی به زبان عربی توجهم را جلب کرد یکی اسفیریکای تشودوزیوس^(۳۴۴) و دیگری مخروطات آپولونیوس^(۳۴۵)، بقیه آنها به نظر من چندان با ارزش نیامد. در زمینه آثار تاریخی می توان از این نسخه ها نام برد: نسخه خوبی از فتوح الشام^(۳۴۶)، جلد اول تاریخ طبری^(۳۴۷) به زبان عربی، تاریخ مقریزی^(۳۴۸)، جلد اول فرهنگ بزرگ اعراب گذاری شده یا قوت^(۳۴۹) که مقدمه آن ناقص است، عجایب المخلوقات اثر شیخ محمد شافعی^(۳۵۰)، تاریخ مشروح جنگهای شاه عباس دریلخ و غیره... دربخش شعر عربی می توان از دیوان متنبی^(۳۵۱) عبدالعلی معاذی^(۳۵۲)، ابراهیم اکسوس^(۳۵۳) و تقاسیری چند از اشعار این شعرا که به نظر من نادر می رسد، نام برد. مجموعه نسخ خطی مشهد دارای اهمیت بسیار است، اما بسیاری از کتابخانه های اروپایی مانند کتابخانه پاریس، لندن، آکسفورد، سن پترزبورگ و غیره نیز چیزی از این کتابخانه کم ندارند. دربخش احکام و قوانین و «مجموعه ها» موضوعهای جالب و منتشر نشده ای وجود دارد، اما برای کشف آنها باید چند ماهی در مشهد اقامت گزید. اسنادی که در صحن (واژه ای که به حرم [مطهر] و تمامی متعلقات آن اطلاق می گردد) نگهداری می شود، نه از نظر قدمت قابل توجه است، و نه از نظر تنوع محتوی، قدیمترین وقفنامه به سال ۹۳۸ هجری تعلق دارد که زایری به نام حسام الدین دهکده ای موسوم به احمد آباد را وقف کرده است. این وقفنامه ها را می توان بر حسب دوره سلطنت پادشاهان یعنی ادواری که به آن تعلق دارند طبقه بندی کرد: دووقفنامه به دوره سلطنت شاه طهماسب (۹۴۸-۹۳۰)، سه سند به دوره شاه عباس کبیر (۱۰۳۷-۹۹۰)، یک سند به دوره شاه صفی (۱۰۵۱-۱۰۳۷) یک سند به دوره سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۱-۱۰۳۷)، چهارده سند به دوره شاه سلیمان (۱۱۰۶-۱۰۷۷)، هشت سند به دوره شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۶) و یک سند به دوره تسلط افغانها بر ایران تعلق دارد. سه وقفنامه به دوره نادرشاه

(۱۱۶۰-۱۱۴۵) مربوط می‌شود که هرسه آن به قبل از سال ۱۱۴۵ یعنی زمانی تعلق دارد که نادرشاه مشهد را به عنوان پایتخت ایران تعیین کرد. یک سند به دوره عادلشاه (۱۱۶۲-۱۱۶۰)، یک سند به دوره سلطنت کریمخان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۴)، چهار سند به دوره سلطنت آقامحمدخان مربوط می‌شود، از چهل سال سلطنت فتحعلیشاه تنها هفت وقفنامه و از چهارده سال سلطنت محمدشاه، ده سند و نیز شش سند از دوازده سال از سلطنت ناصرالدین شاه در این کتابخانه موجود است و در مجموع تعداد این وقفنامه‌ها به شصت و چهار می‌رسد.

در کتیبه‌هایی که بر دیوارهای صحن نوشته شده، تاریخهایی ضبط شده است که به نوعی تاریخچه این بنای مشهور را بیان می‌کند. این تاریخها از عصر صفویه^(۳۵۴) فراتر نمی‌رود. هرچند از سفرنامه ابن بطوطه بر می‌آید که این بقعه در زمان او وجود داشته و مورد تکریم و ستایش بوده است، اما چون سلسله‌ای که شاه اسمعیل تأسیس کرد، اولین سلسله سلطنتی در ایران بود که به مذهب شیعه رسمیت بخشید، سعی داشت نام پادشاهان این سلسله را به نوعی با تمامی یادبودها و بناهای مورد تکریم این مذهب پیوند دهد. کتیبه‌ای که گرداگرد گنبد آرامگاه امام نقش بسته، نشان می‌دهد که این گنبد به همت شاه عباس به پایان رسیده، اما تاریخ اتمام آن محو شده است. بالای ایوان طلا کتیبه‌ای قرار دارد که تاریخ اتمام آن را سال ۱۰۸۵، در زمان سلطنت شاه سلطان حسین ذکر کرده است. اشعار مندرج در وسط ایوان حکایت از آن دارد که این ایوان به فرمان نادرشاه در سال ۱۱۴۵ با طلای به غنیمت گرفته «از هند، قیصر و خاقان» طلاکاری شده است. دیوارهای ایوانهای شرقی و غربی صحن تنها به کتیبه‌های مذهبی زینت یافته، اما کتیبه‌های ایوان جنوبی نشان می‌دهد که در آن به سال ۱۰۵۹ به فرمان شاه عباس دوم ساخته شده است؛ بالاخره قسمت پایین دیوار تمام ایوانها در سال ۱۲۶۲ با کتیبه‌هایی مزین شد که آیه‌های مختلف قرآن با قطعات کوچک کاشی نوشته شده است. در قسمت جنوب حرم امام مسجد زیبا^(۳۵۵) و وسیعی دیده می‌شود که به فرمان همسر محبوب شاهرخ، گوهر شاد آغا ساخته شده است. بالای سر در این مسجد می‌خوانیم که ساختمان آن در دوره سلطنت شاهرخ پسر تیمورگورکان، در سال ۸۲۱ هجری^(۳۵۶) به

اتمام رسیده است. بر حاشیه شرقی دیوار رو به رو حدیثی از پیغمبر (ص) نقش بسته است: «مؤمن در مسجد مانند ماهی در میان آب است.»^(۳۵۷) بر حاشیه غربی همین دیوار در ارتفاعی هم سطح زمین حدیثی دیگر را می خوانیم: «کافر در مسجد چون شاهینی^(۳۵۸) است در قفس» ایوان جنوبی^(۳۵۹) این مسجد در سال ۱۰۸۷ به فرمان شاه حسین مرمت شده است. اشعاری که در پایین این ایوان نقش بسته است، خبر از زلزله ای می دهد که «زخمی بر این مسجد وارد آورد»^(۳۶۰) و این که «شاه دستور داد در سال ۱۰۸۸ این زخم را التیام بخشند.»^(۳۶۱) اختلاف موجود میان تاریخ قسمت بالا و پایین این دیوار نباید ما را به شگفت وا دارد، زیرا زیبایی و تنوع تزیینات ایوان نشان می دهد که کار آن طی یک سال به پایان نرسیده است.

ارک مشهد^(۳۶۲) در جنوب غربی مشهد قرار دارد. جلوی آن میدان وسیعی به چشم می خورد. ساختن خانه های شخصی در این محوطه ممنوع است. پس از آخرین شورش^(۳۶۳) در خراسان، ارک مشهد مرمت شد خانه های شخصی بطور کلی وسیع نیستند. بندرت اتفاق می افتد که بیش از دو حیاط داشته باشند و چون تقریباً در همه جا سطح خیابانها و کوچه ها بالاتر از سطح حیاط منازل است، راه ورودی خانه ها به صورت راهروهای دراز و باریکی است که باشیب به حیاط می رسد. شهر مشهد در دشت بنا شده است، در اطراف شهر تپه ماهوری به چشم نمی خورد مگر تپه ای واقع در شمال شرقی که به گمان من تپه ای دست ریز است. نزدیکترین کوه به شهر ارتفاعاتی است ناچیز از جنس سنگهای کوارتزی که در دو یا سه کیلومتری جنوب غربی شهر قرار گرفته است. در این سنگها رشته های بسیار نازک و باریکی از طلا دیده می شود که برای استخراج آن تلاش فراوانی صورت گرفته، اما هزینه بیش از درآمد حاصله بوده است. در محله مقدس تقریباً تمامی خیابانها و کوچه ها سنگفرش است، اما در دیگر نقاط شهر بندرت چنین است که این خود جای خوشوقتی است، زیرا چون سنگفرشها مرمت نمی شود، در بسیاری از نقاط به جای آن که در رفت و آمد مردم تسهیلی به وجود آورد، تولید اشکال می کند بعد از آخرین شورش خراسان، در تمام شهر به ویژه در مجاورت محله مقدس نگهبانانی گماشته اند. دو هنگ سرباز به طور دائم در ساخلوهای

مشهد مستقر شده اند که اکثر آنها از ترک‌های آذربایجان هستند، زیرا سربازان این قوم هرگز با خراسانیها پیوند دوستی برقرار نمی‌کنند. در شمال محله مقدس گورستان وسیعی به نام قتلگاه^(۳۶۴) وجود دارد. زمینهای آن که به نفع صندوق آستانه امام به فروش می‌رسد، یکی از درآمدهای عمده این سازمان را تشکیل می‌دهد، زیرا شمار اجسادى که از تمامی مناطق شیعی مذهب به مشهد حمل می‌شود، بسیار قابل توجه است. هر کاروانی که از دربند، هند، بغداد و نیز افغانستان به این شهر می‌رسد، با خود جنازه‌ای چند به همراه دارد. روحانیان اجازه نمی‌دهند که در محل دفن این اجساد بنای یادبود مستحکمی برپا کنند، زیرا به محض این که گذشت زمان و شرایط نامناسب جوئی این متوازی السطوحهای گلی را، که در این شهر جانشین آرامگاه و مقبره است، ویران می‌کند، زمین رابکر به شمار می‌آورند و در مقابل دریافت پول، اولین جسد را در آن به خاک می‌سپارند، بی آن که در باره بقایای جسد قبلی دغدغه‌ای به دل راه دهند. (۳۶۵)

داخل شهر از نظر باغ و بستان غنی نیست. در مرکز شهر فقط یک باغ نسبتاً وسیع وجود دارد که به متعلق به خان نایب^(۳۶۶) است. در شمال ارك نیز چند باغ به چشم می‌خورد که در میان آنها باغ امام جمعه از همه وسیعتر است. با این همه در حیاط هر خانه‌ای چند درخت سایه افکنده است. در حومه شهر، به ویژه در شمال، درختکاریهای بسیار دیده می‌شود. آب مشهد خوب نیست. در تابستان، هنگام شدت گرما، در کلیه حوضها کرمهای ریزی مشاهده می‌شود. اما انسان چندان متوجه این نقیصه نمی‌گردد، زیرا قیمت یخ ارزان و میوه عالی و فراوان است و بهای چندانی هم ندارد.

به رغم تهاجمات بی شمار و انقلابهای خونینی که طی سالها به کرات در مشهد رخ داده است، در این شهر افزون بر بناهای محله مقدس چند ساختمان قدیمی دیگر نیز خارج از آن وجود دارد. در بازار قدیمی واقع در مرکز شهر، مسجدی است به نام مسجد شاه^(۳۶۷)، بالای ایوان مسجد بقایای آیه ۳۹ از جزء دوم قرآن دیده می‌شود که در پایان آن سال ۱۱۱۹ نوشته شده است. حاشیه‌های دیوار، در طرف راست و چپ، در گذشته به کتیبه‌هایی مزین بوده که اکنون آثار کمی از آن بر جای مانده است؛ در کتیبه سمت راست می‌توان این کلمات را تشخیص داد: «اثر احمد پسر شمس الدین محمد معمار تبریزی»

در سمت چپ چند کلمه از آخر جمله ای به چشم می خورد که ابتدای آن محو شده است، پس از آن این کلمات را می خوانیم: «در سال ۸۵۵» در شهری چون مشهد که بنای متبرکی مانند حرم [حضرت] امام علی بن موسی الرضا(ع) در آن ساخته شده است. انسان انتظار ندارد با بقاع متبرک دیگری روبه رو شود. با این همه ایمان زایران موجب برپایی بنایی چند از این دست گردیده است. مثلاً در شمال محلّه مقدس، بقعه کوچک ساده ای برپا شده که به نام پیرپالاندوز^(۳۶۸)، یعنی «پیرمردی که پالان شتر می دوخت» شهرت دارد. کتیبه این بنا نشان می دهد که ساختمان آن به فرمان سلطان محمد خدابنده^(۳۶۹) در سال ۹۸۵ هجری ساخته شده است. چون از سویی در عنوانی که قبل از نام این شاهزاده آمده است، وی را سلطان بزرگ و خاقان اعظم و محافظ ممالک اسلامی و محافظ آیین الهی خوانده اند و از سوی دیگر معمولاً این صفات را در مورد پادشاه وقت به کار می برند، گمان من آن است که این شخص باید محمد میرزا، پادشاه قبل از شاه عباس کبیر باشد که در سال ۹۸۵ به تخت نشست. تقریباً در همین حول و حوش در انتهای خیابانی که از صحن به گورستان قتلگاه منتهی می شود، در سمت راست سنگ قبرزیبایی را مشاهده می کنیم که نزدیک مسجد بقعه کوچکی قرار دارد و روی آن این نوشته به چشم می خورد: «طبق آیه قرآن که همه زنده ها محکوم به مرگ هستند (کل نفس ذائقه الموت) زایر حرمین [شریفین] تقی کرمانی درگذشت و به سال ۱۰۷۸ در عهد شاه سلیمان در این نقطه به خاک سپرده شد.» رو به روی ارك در سمت مشرق میدان بزرگ بقعه کوچکی قرار دارد موسوم به گنبد شیخ مؤمن^(۳۷۰) که محل رفت و آمد دراویش است. در این مسجد کتیبه ای دیده نمی شود، اما هنگام بازدید من یکی از دراویش که در آن جا حضور داشت، به من گفت که با توجه به شرح احوال شیخ، وی در سال ۹۰۴ هجری وفات یافته است. بالاخره در کنار کانال مشهد، نزدیک دروازه غربی مسجدی به نام مسجدشاه^(۳۷۱) عباس وجود دارد که به سال ۱۰۳۲ بنا شده است. در گذشته تقریباً رو به روی این بنا، مقبره نادرشاه^(۳۷۲) قرار داشت که خود او در زمان حیات با صرف هزینه ای گزاف برپاداشته بود، اما خواجه آغا محمدخان^(۳۷۳) این بنا را به کلی ویران کرد و استخوانهای این پادشاه پیشین را از گور بیرون کشید و در آستانه

در ورودی قصر پادشاهی در تهران دفن کرد تا هر روز با پناهادن بر بقایای جسد دشمن، آتش انتقام خود را فرونشاند.

مشهد چهارده مدرسه دانشگاهی دارد: قدیمترین آنها مدرسه دودر^(۳۷۳)

است. کتیبه آن نشان می دهد که این مدرسه در دوره سلطنت شاهرخ به سال ۸۲۳ هجری تأسیس شده است؛ مدرسه خیرات خان^(۳۷۵) که در زمان شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۸ بنا شده است، مدرسه میرزا جعفر^(۳۷۶) واقع در محله مقدس که در سال ۱۰۵۹ ساخته شده است؛ مدرسه معروف به نواب^(۳۷۷) که در زمان سلطنت شاه سلیمان به سال ۱۰۷۶ ساخته شده است. شش مدرسه دیگر نیز در دوران سلطنت این پادشاه تأسیس شد که عبارتست از: مدرسه های عباسقلیخان^(۳۷۸) و پایین پا^(۳۷۹) در سال ۱۰۷۸، مدرسه ملا محمد باقر در سال ۱۰۸۳، مدرسه های امیر ناصر^(۳۸۱) و بالاسر^(۳۸۲) که به فرمان میرزا سعدالدین در سال ۱۰۹۱ ساخته شد و بالاخره مدرسه حاجی حسن^(۳۸۳) که تاریخ بنای آن مشخص نیست. تاریخ بنای سه مدرسه دیگر یعنی مدارس سلیمان خان^(۳۸۴)، میرزا تاج^(۳۸۵) و علینقی میرزا^(۳۸۶) نیز معلوم نیست. این مدارس رونق چندانی ندارند، تعداد شاگردان آنها خیلی زیاد نیست و هیچ یک از مدرسان آنها نیز از شهرت زیادی برخوردار نیست. تنها تفاوتی که در تعلیم و تدریس در مدارس مشهد مشاهده کردیم این است که در مدارس این شهر بیش از مدارس شهرهای دیگر به علم نجوم می پردازند. آخوند عبدالرحمان^(۳۸۷) نماینده اصلی این علم در خراسان مردی است برخوردار از هوش و ذکاوت بسیار که اگر در جوانی به درستی تعلیم می یافت، می توانست در این علم مصدر خدمات بسیار مهمی باشد.

شهر مشهد شانزده کاروانسرا دارد که عبارتند از کاروانسرای کاشانیها، دروڈیها، قزوینیها، سالار، رضاقلی میرزا، گمرک، زنبورکچی، بدلیخان، امام جمعه^(۳۸۸) گندم آباد، زغال (یعنی کاروانسرای زغال فروشها). چهارباب از این کاروانسراها در محله مقدس واقع شده اند از این قرار: کاروانسرای سالار که در دوره سلطنت شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل ساخته شده است؛ کاروانسرای میرمعین رضا^(۳۸۹)؛ کاروانسرای دارالزوار که با توجه به کتیبه آن در دوره حکومت شاه سلیمان به سال ۱۰۹۱ ساخته شده

و تاریخ بنادر عبارت «دارالزوار امام ثامن» با حروف ابجد نشان داده شده است و بالاخره کاروانسرای شاهوردیخان که آن هم در زمان سلطنت شاه سلیمان در سال ۱۰۹۱ بنا شده است. شهرت این کاروانسرا به سبب کتیبه ای طولانی است که بر سنگی حک شده است در این کتیبه بنیانگذاران کاروانسرا خواسته خود را، مبنی بر تقسیم عایدات ملک میان خادمان حرم امام و زایران مستمند ضبط کرده اند. آخرین و قدیمترین کاروانسرای مشهد کاروانسرای سلطان است.

در اطراف مشهد بناهای قدیمی زیادی وجود ندارد. تنها بنای قابل ذکر ویرانه های ساختمان باشکوه مصلی^(۳۹۰) است که در زمان سلطنت شاه سلیمان در سال ۱۰۸۷ ساخته شده است. این بنا از نظر شکوه و جلال طاقها و هماهنگی دقیق و ظریف کاشیهایی شهرت دارد که سر در آن را با اشکال مختلف زینت داده است. بنای این مصلی که به برگزاری مراسم نماز دو عید بزرگ اسلامی یعنی عید قربان و عید فطر اختصاص داشته، از روی مصلاهی طرق که به سال ۸۳۷ به پایان رسیده بوده است، ساخته شده. بقعه خواجه ربیع^(۳۹۱)، محل دفن معلم علی بن موسی الرضا در فاصله یک ساعت راه در شمال مشهد قرار دارد. این بقعه در سال ۱۰۳۱ به دستور شاه عباس در محل خرابه های مسجدی قدیمتر بنا شده است. صندوق حجاری شده زیبایی در صحن داخل بقعه قرار دارد که از هند آورده شده و محل دفن شیخ را مشخص می کند. نه چندان دور از آن سنگ قبری از مرمر وجود دارد که محل دفن فتحعلیخان قاجار^(۳۹۲) پدر آقامحمدخان را نشان می دهد. وی به مجازات شورش که میان اقوام چادرنشین شمال مازندران برانگیخته بود، به فرمان نادرشاه گردن زده شد. مسجد و باغی که این آرامگاه را احاطه کرده است به مسجد و باغ قدمگاه نیشابور شباهت دارد، اما درختهای این باغ به کهنسالی درختان باغ قدمگاه نیست، زیرا درختهای قدیمی آن در جریان یکی از شورشهای اخیر مشهد از بیخ و بن کنده شد و به جای آن درختی کاشته نشد تا سال ۱۲۵۴ که موسی خان، حاکم مشهد دستور غرس درختهای تازه ای را در این باغ صادر کرد.

اوّل ماه اوت به سوی ویرانه های شهر توس^(۳۹۳) و یا به عبارت بهتر به محل سابق این ویرانه ها رهسپار شدیم. از دروازه های غربی مشهد خارج شدیم و به طرف شمال

پس از حدود نیم ساعت راه از میان باغهای حومه شهر، یک مرتبه وارد دشتی بسیار خشک شدیم. گردبادهای معمول خراسان روی خاک رُسی این دشت لم یزرع به آسانی شکل می‌گیرد و ابعاد وسیعی می‌یابد. ارتفاع چهل یا شصت متری این گردباد، رنگ سیاه خاکی که بر اثر جریان باد از زمین بر می‌خیزد و بالا می‌رود و نیز شکل آن که در اغلب موارد به صورت مخروطی واژگون در می‌آید، باعث می‌شود که این گردباد از دور شبیه ستونهای دودی جلوه کند که از دهانه آتشفشان خارج می‌شود. در هفت کیلومتری مشهد از میان دهکده معتبری می‌گذریم که از نظر تاکستان و کشت خربزه شهرت دارد؛ هفت کیلومتر بعد در همان مسیر شمال اما با اندک انحرافی به سوی غرب، رودخانه مشهد را مشاهده می‌کنیم که سالها پیش شهر توس در ساحل چپ آن قرار داشته است. نیازی به یادآوری این نکته نیست که توس در قدیم یکی از شهرهای معروف مشرق زمین بوده است. خلیفه هارون الرشید^(۳۹۴) سوار بر شتر، باخاطری پریشان و نگران اوضاع ناپایدار قلمرو وسیع خویش به این شهر سفر کرد و در انزوا بمرود. دو قرن بعد بزرگترین شاعر ایران^(۳۹۵)، فردوسی برای فرار از خشم سلطان مقتدر محمود غزنوی^(۳۹۶) که به سبب شعرهای کوبنده و هجویات این شاعر داغ ننگی بر پیشانی‌اش خورده بود، در شهر توس در منتهای فقر درگذشت، بی آن که حتی یک نفر از همشهریان نمک شناس او شهادت این را داشته باشد که به یاریش بشتابد. اما دیری نگذشت که این شهر لگدکوب شده در زیر سم ستوران لشگر چنگیز خان بار دیگر سربلند کرد و نفوذ یکی از فرزندان آن، منجم مشهور نصیرالدین^(۳۹۷) بر هلاکو^(۳۹۸) تا بدان جا رسید که نه تنها او را وادار کرد قاتلان^(۳۹۹) یعنی پروان حسن صباح^(۴۰۰) را قلع و قمع کند، بلکه بخش اعظمی از غنایم بغداد را به تأسیس رصدخانه مراغه اختصاص دهد، رصدخانه‌ای که خدمات شایانی به علم نجوم کرده است. اکنون در محل سابق شهر وسیع و قدیمی توس که آثار حصاری در اطراف آن به چشم می‌خورد، گندم کشت می‌کنند و تنها دو ویرانه مشاهده می‌شود: بقایای^(۴۰۱) برجی که به احتمال قوی مأمن نگهبانان بوده و دیگری خرابه‌های مسجدی که می‌بایست در گذشته بنای معتبری بوده باشد. حتی محل دفن فردوسی جز به اتکای روایات مشخص نیست، بقعه کوچکی که در زمان سفر فریزر محل

قبر فردوسی را مشخص می‌کرد، دیگر وجود ندارد و این شاعر بزرگ زیر مزرعه‌ای از گندم آرمیده است. در فاصله یک فرسنگ و نیمی شمال غربی توس سرچشمه‌های رودخانه مشهد قرار دارد. این آبها از لابلاهی صخره‌ای بیرون می‌آید که منظره زیبایی دارد و تشکیل استخر نسبتاً بزرگی از آب زلال و گوارا را می‌دهد که در آن ماهی و خرچنگ فراوانی وجود دارد. این استخر به چشمه گیلاس^(۴۰۲) معروف است و کناره‌های همیشه سرسبز جویبارهای آن به این منطقه خشک، لطف و صفای خاصی می‌بخشد. طی روزهایی که من از بناهای تاریخی مشهد دیدن می‌کردم همسفران من به کوهستانهای غربی و شمال غربی سفر کردند؛ یکی از آنها آقای گوبل به همراه یک نقشه بردار بدون ترس از گرمای شدیدی که در آن روزها بر خراسان حاکم بود به مسافرتی طولانی دست زد. او از راه تربت حیدریه و ترشیز به ارتفاعات کوه میش رفت و از آن جا به سوی سبزوار سرازیر شد و پس از عبور از سلسله جبال شرقی غربی خراسان از خبوشان دیدن کرد و دو روز قبل از عزیمت ما به هرات، به مشهد بازگشت.

حرکت از مشهد از طریق طرق، فریمان تا تربت جام به سوی ایالت هرات

پس از مواجهه با هزاران اشکال، موفق شدم اسب و قاطر و شتر مورد نیاز برای ادامه سفر را کرایه کنم. در مشهد معمولاً کاری ساده تر از کرایه کردن چهارپایان نیست. اما همین که قاطرچیان پی می بردند که مقصد سفر به افغانستان را داریم به حدی دچار اهمه می شدند که بیعانه را پس می دادند و از تهیه اسب و استر خودداری می کردند. عاقبت روز بیست و ششم اوت توانستم کاری را که در ایران «نقل مکان» می نامند انجام دهم، یعنی به خارج از شهر بروم و در حوالی آن اردو بزنم. به عنوان اولین توقفگاه محوطه وسیع مصلی را انتخاب کردم. به واسطه غفلت خدمتکاران ایرانی که هرگز قادر نیستند زاد و توشه سفر را یکجا تهیه و تدارک ببینند، این توقفگاه اولیه ضروری می نماید. آنها تازه در اولین اردوگاه متوجه می شوند که هزاران وسیله ضروری را فراموش کرده اند. پس از اجازه رخصت از شاهزاده سلطان مراد میرزا حاکم خراسان، یکی از فرزندان عباس میرزا، که بیش از دیگر پسرانش از نظر لطافت طبع و علاقه صادقانه به آموختن به پدر با کفایتش شباهت دارد و پس از تشکر از متولی باشی دانشمند و قوام الدوله^(۴۰۳)، به خاطر توجهات بی شمار آنها و کوششی که در جهت دلپذیر ساختن مدت اقامت ما در مشهد (تا آن جا که به آنها مربوط می شد) معمول داشته بودند، روز بیست و هفتم یک مسافت کوتاه دوفرسخی را تا ویرانه های مصلائی طرق پیمودیم؛ و چون سید عبدالحسین شاه معتمد فرمانده هرات بود که قرار بود ما را در این

سفر همراهی کند تا روز بیست و نهم در مشهد گرفتار بود، روز بیست و هشتم را در طرق سپری کردم. این منطقه خشک و بی آب و علف که پیرامون آن را دهکده‌هایی فرا گرفته معمولاً توقفگاه کاروانهایی است که عازم هرات هستند. فاصله این نقطه از سلسله جبال کم ارتفاعی که در جنوب دره مشهد قرار دارد سه کیلومتر است. یکی از کوههای این سلسله جبال به کوه یاقوت معروف است؛ در واقع در آن جا انارهای ریزی یافت می‌شود، روز بیست و نهم اوت پس از عبور از مقابل بقعه‌ای که در طرف چپ جاده قرار داشت و صدر اعظم آن را به یاد یکی از قدیسان که از اجداد او به شمار می‌آمد بنا کرده بود، وارد کوهستان شدیم. عبور از این کوهها دشوار نیست و گردنه‌ای که از آن گذشتیم چندان مرتفع نبود، اما منطقه کاملاً خشک و بی حاصل است. در بریدگیهای عمیق شیبهای جنوبی قطره‌ای آب وجود ندارد و تنها کاروانسرای کوچکی به نام خاکستر (۴۰۴) واقع در پای سراسی، آب انبار محقوری دارد که از آب شور و بدمزه‌ای پُر شده است. با این همه این محل میعادگاه الاغهای وحشی است که به تعداد زیاد برای رفع تشنگی به آن جا می‌آیند و جان خود را در معرض تهدید شکارچیان قرار می‌دهند. تقریباً در تمام طول راه زمین خشک و بی حاصل است و منظره‌ای غم‌انگیز دارد. فقط در کهریز دمه، دهکده کوچک واقع در پنج فرسنگی طرق باردیگر چشمان به اندک سبزه‌ای افتاد. هر چند راه طی شده تا حدی خوب و حتی اراهه رو بود، اما شترها دو ساعت پس از ورود ما به آن جا رسیدند.

روزی ام برای اجتناب از پیمودن پیچ و خمهای طولانی، دوباره راه کوهستان را در پیش گرفتیم؛ از گردنه‌ای گذشتیم که ارتفاع آن به حدی کم بود که انسان متوجه آن نمی‌شد. سپس به سوی دشت سرازیر شدیم و در فراگرد (۴۰۵) فرود آمدیم. این منطقه معروف به دشت بند فریدون (۴۰۶) یا به تلفظ اهالی دهکده فریمون است که به سبب چراگاههایش شهرت دارد. این دشت نام خود را مدیون سد دریچه‌داری است که در زمانهای پیشین به خاطر جمع‌آوری آب باران و آب نهر کوچکی که در آن جا جاری است، در یکی از گلوگاههای کوهستان ساخته شده است. در پشت سد برکه و وسیعی به وجود می‌آید که آب آن برای آبیاری مزارع اطراف کفایت می‌کند. در دروازه دهکده

فریمون مورد استقبال پسر رئیس قبایل هزاره قرار گرفتیم. افراد این قبایل ناگزیر شده بودند هنگامی که ارتش پادشاه ایران هرات را تخلیه می کرد، پشت سر آنها به راه بیفتند. تمامی دشتهای حاصلخیز واقع میان تربت جام و مشهد به رغم نارضایی مالکان آنها و بدون در نظر گرفتن تمایل مهاجران جدید، که به از دست دادن چراگاههای زیبای خود در دشت بادغیس سخت افسوس می خوردند، از طرف حکومت ایران به این قبایل واگذار شد. شکل و شمایل این قوم صحرائشین که تقریباً سراسر منطقه شرقی خراسان را تا کابل اشغال کرده اند و زبان فارسی خالصی که بدان تکلم می کنند، به عقیده من از نظر قوم شناسی یک معمای واقعی محسوب می شود. اما این موضوع خیلی ساده توجیه می شود. هزاره های بادغیس^(۴۰۷) از نژاد ازبک^(۴۰۸) هستند؛ در گذشته این قوم جزو قبیله برلاس^(۴۰۹) بوده اند که هنوز هم در حوالی شهر سبز،^(۴۱۰) واقع در جنوب شرقی بخارا چادر می زنند. این شهر را محل تولد تیمور ذکر کرده اند. هنگامی که این سردار فاتح در سال ۷۹۹ هجری، پسر خود شاهرخ را به حکومت خراسان منصوب کرد هزار خانوار (یک هزاره) از این صحرائشینان را که مورد اعتماد وی و به سلطنت او وفادار بودند، به عنوان محافظان شخصی همراه او گسیل داشت. این قبایل پس از این که در میان مردم ایران جا افتادند، خیلی زود زبان خود را فراموش کردند. گروهی دیگر شامل هزار خانوار از همان قبیله اندکی بعد به بدخشان^(۴۱۱) منتقل شدند که هنوز هم در همان محل ساکنند؛ و بنابر آنچه برایم گفته شد، این گروه زبان خود را حفظ کرده اند و به نام هزاره - برلاس شهرت دارند. این گونه مهاجرتهای اجباری به احتمال زیاد در زمان مغولها متداول بوده است، زیرا در فرماتی که در سال ۶۹۴ هجری از طرف غازان خان^(۴۱۲) صادر شده است به واژه «هزارجات» بر می خوریم که منظور تمامی هزاره ها می باشد. طبق این فرمان، خان، رسیدگی به امنیت جاده های هرات، مرو و نیز تمامی راههای خراسان را به مظفر واگذار می کند. در آثار نویسندگان مشرق زمین، من برای اولین بار در این متن به نام قوم فوق برخورده ام. به احتمال زیاد، این گونه جابه جایی قبایل از سوی حکومتها، قبل از چنگیز نیز معمول بوده است. با این همه در میان هزاره ها دیده ای به چشم می خورد که اگر منحصر به فرد نباشد، دست کم از نظر

قوم شناسی نژاد ترك تا حدی نادر می نماید و آن رها کردن زبان اصلی خود و پذیرش زبان متداول مردم محل استقرار جدیدشان است. در مناطق شمالی ایران، در ایالات واقع در جنوب قفقاز و نیز در آسیای صغیر و روسیه جنوبی، اقوام ترك زبانهای بومی را حذف کرده اند و یا اگر در این کار توفیق نیافته اند، دست کم زبان اصلی خود را با سماجی قابل توجه حفظ کرده اند. در جنگ میان زبانها، این زبان فارسی است که زمینه خود را از دست داده است: مردم شیروان، آران^(۴۱۳)، آذربایجان و حتی همدان که تا قرن ششم هجری هنوز به فارسی تکلم می کردند، زبان ترکی را پذیرفته اند. این دگرگونی بتدریج صورت پذیرفت؛ تسلط ترکان سلجوقی این مهم را به آخر نرساند، زیرا یاقوت، معاصر چنگیز خان خاطر نشان کرده است که در آذربایجان به زبانی به نام آذری سخن می گویند و نیز به طوری که مؤلف صفه الصفا^(۴۱۴) گفته است تقریباً صدسال بعد شیخ صفی الدین اردبیلی^(۴۱۵) به زبان پهلوی شعر می سروده است و در آغاز قرن هشتم هجری هنوز مردم اشعار او را درک می کرده اند.

روزی و یکم اوت و اول سپتامبر را در قلندرآباد گذراندیم. قلندرآباد دهکده ای است واقع در همان دشت و دریای همان کوهستانها. زمین این محل را بوته هایی فراگرفته که قسمت اعظم آن از نوع ارس است. روز دوم سپتامبر از منطقه ای عبور کردیم که زمینهای آن به علت وجود رشته های فرعی همان سلسله جبال از پستی و بلندیهایی پوشیده شده است. این منطقه تا دهکده بردو^(۴۱۷) واقع در چهار فرسنگی قلندرآباد همین وضع را دارد. از آن پس دشت گسترده تر می شود اما مسیلهای بی شماری در آن به چشم می خورد که مسیر جریانهای ناشی از ریزش برف و باران است. در این جا تعداد دهکده ها بیشتر از ناحیه مجاور و نیز از مشرق مشهود است. پس از طی یک فرسنگ از بردو در فاصله سه کیلومتری جاده دهکده حسنک^(۴۱۸) واقع در طرف راست را پشت سر گذاشتیم. پس از طی نیم فرسنگ از دهکده دوزنک^۱ عبور کردیم و سه کیلومتر بعد به قصبه معتبر عبدال آباد رسیدیم. اهالی دهکده ابتدا برای پذیرفتن ما مشکل تراشی می کردند، اما پس از آن که پی بردند قصد نداریم از مسکن و غذای رایگان استفاده

کنیم، مثل همیشه عاقبت بهترین باغ روستا را به اردوی ما اختصاص دادند و در این میهمان نوازی تا آن جا پیش رفتند که قسمتی از دیوار باغ را خراب کردند تا اسبها و شترهای ما بتوانند با بار و بنه به آسانی وارد باغ شوند. سومین روز را سراسر در دشت راه پیمودیم و از جادهٔ عریض و صافی به دهکدهٔ لنگر^(۴۱۹) واقع در سه فرسنگی آخرین توقفگاه قبلی خود رسیدیم. این منطقه بسیار قدیمی، لنگر یعنی توقفگاه کشتیها نام دارد و بنا به روایت محلی در گذشته قسمت زیادی از زمینهای این دشت زیر آب بوده و «لنگر» پناهگاه کشتیها به شمار می آمده است. در حال حاضر این دهکده به عنوان مدفن شیخ قاسم انواری^(۴۲۰) شهرت دارد و در آن جا برای او بقعهٔ یادبود نسبتاً زیبایی ساخته اند. بر یکی از دیوارهای این بنا سنگی است که روی آن فرمانی مربوط به سال ۱۰۴۶ حک شده است. طبق این فرمان ساکنان این بخش از برخی مالیاتها معاف هستند. نام پادشاه در این سند ذکر نشده، اما شکی نیست که این فرمان در دوران سلطنت شاه صفی صادر شده است. تقریباً تمامی روستائیان از فرقهٔ نقشبندی هستند، فرقه ای که در قرن هشتم هجری به وسیلهٔ بهاءالدین نقشبندی^(۴۲۱) (۷۹۱-۷۱۸) که در بخارا در گذشته و در همان شهر دفن شده است، تأسیس شد. صبح روز چهارم سپتامبر، پرشورترین این افراد به بقعه ای که در نزدیکی چادرهای ما قرار داشت آمدند تا به ذکر مشغول شوند که مرشد یا شیخ خلیفه، محمد خوجه^۱، پسر پاوند خوجه^۲، ساکن روستای مجاور موسوم به امغان^(۴۲۲) برای آنها تعیین کرده بود. این ذکر که حدود پنج ساعت به طول انجامید، به صورت سرودی دسته جمعی اجرا می شد همراه با نوعی رقص که در پایان آن در حال عبادت زانو به زمین می زدند و پس از آن کلیهٔ حاضران با همه نیرو و توان خود، طی مدتی نسبتاً طولانی دعای «یا هو» را تکرار می کردند.

فاصلهٔ زیاد این منطقه از خیه^(۴۲۳) و استپهای ترکمنستان، مردم این ناحیه را از هجوم قبایل صحرانشین تاتار در امان نگاه نمی دارد. سی سال پیش الله قلیخان خیه ای دو سال پایی به این منطقه هجوم آورد: سال اول تنها تمامی ساکنان روستای امغان را، که در بالا

بدان اشاره شد، به اسارت گرفت؛ سال بعد با ساکنان دهکده های مجاور یعنی راوند و سیمرغاب نیز همین معامله را کرد. بسیاری از این روستاییان نگون بخت تا همین امسال در اسارت بسر می بردند که عاقبت با تلاش کلنل ایگناتیف^۱ فرستاده روسیه آزاد شدند. تربت شیخ جام از این دهکده بیش از چهار فرسنگ فاصله ندارد. جاده منتهی به این شهر عریض است و بسیار خوب ساخته شده. در تمام طول راه، کوههای مشهد در طرف راست جاده به چشم می خورد، کوههای سمت چپ به علت فاصله زیاد و یا به واسطه مه خشکی، که از هنگام حرکتمان از مشهد با ما بود و در عملیات ما در زمینه توپوگرافی مشکلات زیادی به وجود آورده بود، درست دیده نمی شد. ضمن عبور از این منطقه پی بردم که نظریه کانولی، مبنی بر گسیختگی سلسله جبال شرقی غربی خراسان در این منطقه، صحیح نیست، هر چند که ظاهر امر به گونه ای است که احتمال چنین اشتباهی بعید نمی نماید.

چون مجبور بودم در تربت شیخ جام منتظر خبر رسیدن اسکورت افغانها بمانم، که حاکم هرات وعده کرده بود در مرز کشورش به استقبال من بفرستد، چهار روز در این شهر ماندم و فرصت کافی یافتم تا از تنها بنای تاریخی شهر یعنی قبر درویشی که شهر نام خود را از او گرفته است، به دقت دیدن کنم. چون در بیشتر موارد این شیخ را با جامی^(۲۲۴) شاعر اشتباه گرفته اند (از جمله آقای فریه که در صفحات پیش بدان اشاره شد) به خود اجازه می دهم راجع به این شخصیت^(۲۲۵)، که در این بخش از خراسان بسیار مورد تکریم است، چند کلمه ای بنویسم. لازم به ذکر است که بازماندگان شیخ^(۲۲۶) در این شهر نقش مهمی ایفاء کرده و همواره از بانفوذترین خاندانهای این منطقه به شمار آمده اند.

در زمینه زندگینامه شیخ به دو روایت دست یافتم: اولی در کتاب خلاصه المقامات اثر ابوالمکارم ابن علاء الملک جامی که سال ۸۴۰ هجری به شاهرخ تقدیم شده بود؛ دومی نوشته درویشی به نام درویش علی یوزجانی^(۲۲۷). این شرح احوال در ماه

رجب سال ۹۲۹ هجری به پایان رسیده است. این دو اثر مکمل یکدیگرند و اطلاعاتی را که ابن بطوطه در مورد شیخ در اختیار ما گذاشته است تا حدودی تصحیح می کنند. زندگینامهٔ اوّل از نظر رعایت ترتیب زمانی و دیگری از نظر اطلاعات در باره زندگی خصوصی شیخ بسیار غنی است. این تذکره نویسان چون سایرین در شرح احوال شیخ، نسب او را به اعراب می رسانند؛ از نظر آنها شیخ هفتمین سلاله جریر عبدالله بجلی است که خود از نسل سی و یکم ابراهیم بوده است. شیخ به سال ۴۴۰ هجری در نسیق (نامق)^(۴۲۸) روستایی در حومه ترشیز به دنیا آمد و بر او احمدنام نهادند، تا سن ۲۲ سالگی زندگی او توأم با بی بند و باری بود، اما در این سالها پشیمانی بر او غالب شد. ماجرای تحول روحی و دینی او همان داستانی است که ابن بطوطه نقل کرده است: شیخ پس از دست کشیدن از زندگی گذشته در غاری واقع در کوهستان کوه نمک^(۴۲۹) معتکف شد و دوازده سال تمام با روزه گرفتن و شلاق زدن به خود و عبادات مذهبی^(۴۳۰) ریاضت کشید. چون شهرت او در منطقه پیچیده بود، محلّ اعتکاف او معیادگاه مؤمنانی شد که به دیدار او می آمدند و از او می خواستند تا نزد خدا از آنها شفاعت کند. چون این گونه مزاحمتها حالات عرفانی و سیر و سلوک او را بر هم می زد، محل انزوای خود را ترک کرد و به کوهستانی موسوم به کوه بیزد^(۴۳۱) جام پناه برد و شش سال دیگر در آن جا به عزلت نشست. در این تاریخ از آسمان به او ندایی رسید که فرمان می داد تا میان آدمیان بازگردد و مراقب باشد تا آنها از راهی که خداوند در قرآن برایشان تعیین کرده است، منحرف نشوند. می گویند که شیخ در زمان ملکشاه سلجوقی^(۴۳۲) به طور غیرمستقیم از تمایلات برکیارق^(۴۳۳) به نفع قاتلان آگاه شد و چون پیش بینی می کرد که این توجه خاص برکیارق، اعتقاد عامه مردم را نسبت به اوست می گرداند، پیشگویی کرد که تاج و تخت به سنجر^(۴۳۴) خواهد رسید. در مشرق زمین چنین پیش گوییها به مدعیان کمک می کند تا قدرت را به دست گیرند سنجر این خدمت شیخ را فراموش نکرد و او را به اعتماد خود مفتخر ساخت و گهگاه برای مشورت پیش او می آمد. شیخ که بنا به گفتهٔ تذکره نویسان هرگز درسی نخوانده بود، در فاصلهٔ سالهای ۵۱۰ و ۵۳۳ با الهام از خداوند چهارده جلد کتاب در زمینهٔ شریعت، طریقت و حقیقت نوشت. اما نویسنده

زندگینامه دوم تنها نه جلد از این رساله‌ها را دیده است و ادعا می‌کند که پنج جلد دیگر آن در زمان هجوم چنگیزخان از میان رفته است. شیخ پس از تشریف به مکه، روز دهم محرم سال ۵۳۶ هجری در جام درگذشت. از چهل و دو فرزند او، که سی و نه پسر و سه دختر بودند، تنها ۱۴ پسر پس از مرگ او باقی ماندند. تذکره نویسی که در قرن نهم هجری شرح حال او را نوشته است، ادعا می‌کند که به هنگام نوشتن زندگینامه، تعداد اولاد و احفاد شیخ به هزار نفر می‌رسیده است.

بناهای مذهبی که در بزرگداشت شیخ برپا شده‌اند، مانند سایر بناهای تاریخی ایران در حال ویرانی است. در ایران هر حاکم و یا سلطان، مبالغی هنگفت برای ایجاد بناهای جدید خرج می‌کند، اما تعمیر بناهای قدیمی را در شأن خود نمی‌داند. از در زیبایی که در بالای آن برج مربع شکل بسیار بلندی ساخته شده و در دو طرف آن دو مسجد قرار دارد، یکی به نام گنبد سفید^(۴۳۵) و دیگری مسجد کرمانی،^(۴۳۶) وارد محوطه بزرگ و درازی می‌شویم که از شمال به جنوب امتداد دارد. در این محوطه شیخ و چند تن از اعضای خانواده او و نیز افرادی دفن شده‌اند که با وقف و بخششهایی به نفع مسجد، این حق را به دست آورده‌اند که پس از مرگ در جوار این قدیس شهر جام دفن شوند. روبه روی در ورودی، مسجدی قرار دارد که در نزدیکی آن شیخ^(۴۳۷) در سایه درخت پسته فوق‌العاده بزرگی آرمیده است. در اطراف آرامگاه او قبر دو تن از فرزندان او قرار دارد که هر یک بانده‌ای سنگی محصور است. مسجد جامع^(۴۳۸) و سبعمی به دیوار شمالی محوطه تکیه دارد و آن را از محوطه‌ای حدوداً به همان وسعت جدا می‌کند که در گذشته دور تا دور آن تعدادی مؤسسه مذهبی از قبیل خسته‌خانه، زابر سرا و غیره ساخته شده بوده است که در حال حاضر از همه آنها جز توده‌ای خاک چیزی باقی نمانده است. خارج از محوطه اول نزدیک دیوار جنوبی، ویرانه‌های خانقاه کوچکی به چشم می‌خورد و این تنه‌بناهایی است که در زمان شیخ ساخته شده است. این بنا دوبار تعمیر شده و پس از آن به همت نوه شیخ جام، شیخ الاسلام قطب‌الدین و نیز پادشاهی از سلسله تیموری به نام سلطان حسین میرزا^(۴۳۹) متوفاً به سال ۹۱۱ بر وسعت بنا افزوده شده است. مسجد واقع در مقابل قبر شیخ را یکی از اعقاب سلطان سنجر به سال ۶۳۳ بنا

کرده است، اما ملک غیاث الدین محمدبن محمدبن محمدبن ابی بکرکرت^(۴۴۰) در سال ۷۳۰ هجری بر وسعت مسجد و تزیینات آن افزوده است. درست روبه روی مسجد جامع مدرسه بزرگی^(۴۴۱) قرار دارد که در زمان سلطنت شاهرخ در سال ۸۴۶ هجری توسط شخصی به نام امیرشاه ملک ساخته شده است. بالاخره در قمت غربی و خارج از این محدوده ویرانه‌های یک خانقاه دیده می‌شود که در زمان تیمور بنا شده است. زمانی که ابن بطوطه از مقبره شیخ دیدن کرد، بنای آن هنوز آباد بود، اما زمانیکه شاه عباس به قصد محاصره قندهار، از جام عبور می‌کرد، این بنا در حال ویرانی بود و چیزی نمانده بود که شاه آن را، به عنوان بنای یادبود قدیمی سنی ویران کند، اما وقتی به تخریب طاق مقبره پرداختند، طوماری یافتند که به رؤیت شاه رسید. شاه عباس پس از اطلاع از نوشته آن اطمینان یافت که شیخ از شایبه هر نوع کفری مبری است. آن گاه نه تنها فرمان اولیه خود را لغو کرد، بلکه قول داد در صورت پیروزی در جنگ، کلیه بناهای اطراف مقبره شیخ را بازسازی کند، در بازگشت از قندهار به قول خود وفا کرد، به طوری که تمامی بناهایی که در حال حاضر وجود دارد، در زمان این پادشاه مرمت شده است. باغ وسیع و زیبایی در مشرق محوطه اصلی قرار دارد؛ در وسط این باغ حوضی است که بر فراز آن گنبد بزرگی ساخته شده است و حوض مملو از آب زلال پراز ماهی است.

ورود به ایالت هرات و بازدید از آثار تاریخی و مناطق سوق الجیشی این ایالت

بالاخره روز هشتم خبر رسید که اسکورتی افغانی مرکب از چهارصد سوار در مرزدر انتظار من است. و چون می بایست فاصله ای دوازده فرسنگی را بدون آب می پیمودیم، شترها را ساعت یازده شب روانه کردیم و خودیک بعد از نیمه شب به راه افتادیم. افراد هزاره اعضای اسکورت ایرانی نزدمن آمدند و تقاضا کردند در جام بمانند، زیرا شنیده بودند رحیم دادبیک رئیس قبایل هزاره مستقر در مرز جزو اسکورت است. این شخص حدود ده روز پیش به اردوی آنها حمله کرده، تعدادی از احشام آنها را ربوده و چند نفر را کشته بود. افزون بر آن چون روابط آنها با هزاره های هرات تیره بود می ترسیدند میان آنها درگیری پیش آید. ماتمام شب را دردشتی بایر و آفتابزده راه پیمودیم. ساعت هشت صبح یکی از جاده های فرعی را که به آب انباری به نام حوض سفید منتهی می شد و در آن آب موجود بود، در طرف چپ جاده رها کردیم و ساعت شش ونیم به عباس آباد یا به عبارت بهتر به ویرانه های کاروانسرای بزرگ رسیدیم که همان طور که از نام آن بر می آید به فرمان شاه عباس ساخته شده است و در گذشته دارای قنات بزرگی بوده که اکنون از آن آثار چندانی برجای نمانده است. در حال حاضر هیچ کس به فکر آن نیست که بنایی تا این حد سودمند به حال مسافران و بازرگانان را تعمیر کند. در این ویرانه به دوسوار نظام برخوردیم که فرمانده اسکورت افغانها در آنجا به دیده بانی گماشته بود تا نزدیک شدن ما را به اطلاع او برسانند، یک کیلومتر بعد سرتیپ

نصفراه^۱ و رحیم دادبیک به نام سلطان احمد خان^(۴۴۲)، رسیدن ما را به سرزمین هرات خوش آمد گفتند. سرتیپ که لباس افغانی جالبی پوشیده بود و پالتو ملیله دوزی زربفتی به تن داشت بسیار خوش منظر و زیبا به نظر می رسید. از نگاه آرام و مهربان چشمان سیاه و درشت او انسان نمی توانست حدس بزند که این شخص امکان دارد تا چه حد شقی و بیرحم باشد. او ضمن ادای عبارات تعارف آمیزی به من، باصدایی آهسته به یکی از مردان همراه خود تذکراتی داد، در آن لحظه به هیچ وجه نمی توانستم نتیجه مصیبت بار چنین دستور پنهانی را که با این همه آرامش ابلاغ شده بود حدس بزنم. اما دو روز بعد پی بردم که او بدون هیچ گونه محاکمه ای دستور کشتن سواران نظام تاجیکی را صادر کرده بود که لباس نامنظمش خشم او را برانگیخته بود.

پس از ده ساعت و نیم راه پیمایی بی وقفه در هوایی گرم که بتدریج خفه کننده می شد به کهریز رسیدیم. کهریز دهکده ای است آرام اما آبی تلخ و بد مزه و تقریباً غیر قابل شرب دارد. شترها دوازده ساعت راه را (همان طور که آقای فریه نیز نوشته است) در سیزده ساعت پیمودند. هر فرسنگ هرات نیز مانند فرسنگ خراسان کمتر از هفت کیلومتر نیست، به طوری که طبق این محاسبه شترهای ما به طور متوسط هر ساعت ۶/۵ کیلومتر راه پیموده بودند و به نظر من این مسافت حداکثر سرعت برای شتر معمولی یک کوهانه است. اما شترباکتریان یا شتر دوکوهانه به طور متوسط در هر ساعت بیش از چهار کیلومتر راه نمی رود ولی به طور معمول یک سوم بیش از شترهای یک کوهانه بار حمل می کند. بر شتر یک کوهانه هرگز بیش از ۵۲/۵ کیلو بار نمی گذارند، درحالی که شتر دوکوهانه اغلب ۷۲ کیلو بار می برد. شتربانان خراسان که هنوز به مرحله ای نرسیده اند که برای زمان نیز مانند پول ارزش قایل شوند؛ شترباکتریان را به شتر دوکوهانه ترجیح می دهند. هرچند من دقیقاً در مرز میان محل زندگی این دو نوع شتر بودم، اما هرگز نشنیدم که برای به وجود آوردن نسلی تازه که بارورتر و برتر از این دو نوع باشد، آنها را با هم جفت کنند.

خشکی فوق العاده هوا، باد بسیار شدید و یویژه کیفیت بدآب، اقامت در کهریز را برای ما نامطلوب و مشکل می کرد؛ هر چند شبها از راه بسیار دور برایمان آب آشامیدنی می آوردند، باز هم روز دهم به هنگام ترك این روستا بسیار خوشحال بودیم. در دوفرستگی کهریز از کاروانسرای نسبتاً آبادی گذشتیم که آقای فریه در سفرنامه خود از آن نام نبرده است. سه فرسنگ بعد در نزدیکی کاروانسرای توقف کردیم که آب انبار عمیق آن با سنگهای به دقت تراشیده شده ای ساخته شده بود، روی آن سقف گنبدی شکل بسیار زیبایی قرار داشت و از آب گوارایی پُر بود. دشت وسیع مقابل این بنا در زمان فتحعلیشاه، صحنه برخورد خونین میان سپاهیان افغانی و ایرانی بوده است (۴۴۳) این جنگ در میان درگیرهای نظامی در نوع خود منحصر به فرد است. زیرا پس از زد و خوردی شدید میان دو سپاه، هریک به تصور آن که در جنگ شکست خورده است از میدان به سوی گریخت. ما از محل توقف خود، در افق درختان گزی را که در ساحل هریرود رشد می کنند، مشاهده کردیم. کمی بعد به حاشیه بیشه کوچکی رسیدیم و در آن جا برای اولین بار باشنهای متحرک رو برو شدیم. همان طور که از تحقیقات آقای بنگه بر می آید این نقطه در آسیای مرکزی رویدنیهای ویژه خود را دارد. از محل کم عمقی از رودخانه هریرود گذشتیم. در این محل بستر رودخانه پهن اما کم آب است و افزون بر آن در بیشتر جاها آب در زیر توده ای سنی پنهان می شود. رشد درختهای سمت راست رود از سمت چپ آن بیشتر است. در این سمت درختان گز، سُرخدار و چنار به میزان قابل توجهی رشد کرده اند. لذت دیدار جنگل پس از مدتها محرومیت، ما را ترغیب کرد که در ساحل رودخانه چادر بزنیم. اما چون محل از امنیت کافی برخوردار نبود پیشنهاد شد تا کوسان پیش برویم، کوسان، یا آن طور که در اسناد نوشته شده است؛ کوسویه (۴۴۴) در حال حاضر ویرانه ای بیش نیست؛ اما این ویرانه ها فضای بسیار وسیعی را اشغال کرده است. کمتر از سی سال پیش این قصبه از شهر هرات پر جمعیت بود و نام آن غالباً در تاریخ شرق ایران آمده است. کوسان که از نظر قدمت و سابقه تاریخی با شهر فوشنج (۴۴۵) برابر است، در دوران سلطنت آل کرت روتوق به سزایی کسب کرد. تیمور این قصبه را به زن ششم خود تومان آغا، دختر امیر موسی که در سال ۷۷۹ به همسری او درآمد، به تیول

داد. پس از مرگ این سردار فاتح، تومان آغا که در تمام جنگها او را همراهی می کرد، در کوسان گوشه عزلت گزید و سالهای سال در آن جا زندگی کرد. در سال ۸۴۴ هجری، تومان آغا در این قصبه مدرسه ای زیبا بنا کرد و نیز مسجدی که خود او در آن مدفون است. تیزی به یادآوری نیست که این مدرسه و مسجد در حال حاضر ویران شده است. در زمان صفویه این قصبه پر رونق بوده است، اما تا جایی که من اطلاع دارم، در تاریخ به آن اشاره خاصی نشده است. در زمان قاجار این قصبه عرصه جنگهای خونین میان ایرانیان و افغانها بود. محمدشاه ققید که در آن زمان سمت ولایتهدی را بر عهده داشت در این محل به کلی شکست خورد. خاطره تلخ این شکست نظامی تلاش فوق العاده ای را که او به رغم مخالفت شدید هیأت سیاسی انگلیسی برای لشگرکشی به هرات از خود نشان داد، توجیه می کند. طی این جنگ که برای قلمرو هرات بدفرجام بود، کوسان چنان زیر و رو و ویران شد که پس از آن هرگز روی آبادی ندید.

چون مایل بودم غوریان^(۲۴۶)، این قلعه نظامی را که در اغلب آثار چاپی و نسخه های خطی به هنگام ذکر محاصره هرات از آن نام برده شده است بینم، روز یازده سپتامبر جاده کاروانرو را ترک کردیم و در طول تپه های شنی ساحل راست رودخانه هریرود به سوی سواحل بالای آن راه افتادیم. در یک فرسنگی کوسان از دهکده بزرگ و آباد تیرپول به بستر رودخانه هرات، که در این محل خشک بود سرازیر شدیم. در این مسیل درختان گز بسیاری روئیده بود و بنابراینچه برایم نقل شد در این جنگل شکار فراوانی وجود دارد. ادعا می شد که حتی یوزپلنگ هم در این محل دیده شده است، اما ما در آن جا جز خرگوش صحرايي که در هر چند قدم از جلوی پای اسبها فرار می کردند، چیزی ندیدیم.

درست در مقابل محل عبور ما از بستر خشک رودخانه، دهکده بزرگی به نام شمسیه به چشم می خورد. پس از عبور از آن به دشت صاف و همواری رسیدیم که کوههای غوریان در جنوب آن قرار داشت از این محل تا شهر غوریان پنج فرسنگ راه است. دشتی که ما از آن عبور کردیم تا حدی خوب کشت شده بود و در طرف راست و چپ آن دهکده های بسیار و قلاع پراکنده ای دیده می شد. اما در کنار جاده تنها یک

مزرعه و دهکده نسبتاً بزرگی را دیدیم که استیوان^۱ نام داشت. یکی از بزرگترین مقامات هرات و دوست حاکم این ایالت به نام منصورخان از جانب اربابش نزد ما آمد و خوش آمد گفت. از اسبها پیاده شدیم و پس از مبادله تعارفات معمولی دوباره بر نشستیم و ساعتی بیش نگذشت که به غوریان رسیدیم. آنجا برای پذیرایی از ما در باغی وسیع چادرهای بسیار زیبایی بر پا کرده بودند. روی فرش درون چادرها تعداد زیادی سینی به چشم می خورد مملو از شیرینی و تنقلاتی که در این منطقه از مشرق زمین برای مهمانان می آورند. روز دوازدهم سپتامبر را در غوریان که دهکده بسیار بزرگ و به بیان دیگر قصبه ای غنی است ماندیم. البته این قصبه اعتبار و رونق و اهمیت کوسان را در گذشته ندارد. کوچه های تنگ و پر پیچ و خم آن را نهرهای گودی قطع می کند. قلعه قدیمی غوریان که برج و باروی آن تماماً به دست ایرانیها ویران شده بود، متروک مانده و اهالی به ساختن قلعه جدیدی در شمال شرقی دهکده مشغول بودند. روز سیزدهم دسامبر بار دیگر از هریرود گذشتیم و پس از طی دشتی رسی که بخشی از آن را ذرات نمک و بخش دیگر را چراگاههای سبز و خرم پوشانده بود به شکیبان رسیدیم که در چهار فرسنگی غوریان و دوفرسنگ و نیمی هرات^(۴۴۷) قرار دارد. اگر هوا صاف و روشن باشد، پس از خروج از این آبادی و طی مسافتی کوتاه، مناره های مصلاهی هرات از دور دیده می شود.

ورود به شهر هرات و توصیف این شهر

روز چهاردهم سپتامبر، همراه با افواجی از نظامیان و شماری تخت روان پوشیده از زربفت و تعداد زیادی از مأموران سواره هراتی که در دو کیلومتری شهر بایکی از پسران حاکم شهر به پیشواز ما آمده بودند وارد هرات شدیم. من از این شهر بلند آوازه توصیف زیادی ارائه نمی‌دهم. از بداقبالی، من کمی بعد از جنگی به این شهر رسیدم که بیش از یک سال طول کشیده بود و در طی آن ثروتمندان شیعه برای آن که اموالشان به چنگ افغانها نیفتد به دست خود خانه‌هایشان را ویران کرده و تصمیم گرفته بودند همراه نظامیان ایرانی شهر را ترک کنند، وانگهی توصیفی که آقای فریه از شهر به دست داده است، از بسیاری جهات به حدی دقیق و مشروح است که تصور می‌کنم بتوانم به ارائه تصویری مختصر از شهر هرات و اطراف آن اکتفا کنم.

هرات از سالها پیش در مشرق زمین به عنوان قلعه‌ای مستحکم شهرت داشته است. مشکلی که تسخیر این شهر برای فاتحان مغول فراهم آورد و شکستی که محمدشاه در پای دیوارهای شهر متحمل شد و بالاخره محاصره طولانی این شهر در جنگ اخیر، در مجموع عقیده شرقیها را در باره ارزش استحکامات هرات استوارتر کرد. اما این عقیده اکنون چندان اعتباری ندارد. حصار اطراف شهر به شکل مربعی است که هر ضلع آن یک کیلومتر طول دارد و تقریباً با چهار جهت اصلی منطبق است و همان طور که آقای فریه خاطر نشان کرده است، شهر هرات به معنی دقیق کلمه جز یک قلعه نظامی منفرد نیست و دفاع از آن بدان جهت دشوار است که در نزدیکی زاویه شمال

شرقی ارتفاعاتی وجود دارد که قلّه وسیع آن بر این بخش از شهر مسلط و پوشیده از بناهای مستحکمی است که در هریک می توان توپخانه ای را مستقر کرد. این قلّه از دیوار شمالی شهر و برج و باروی شمال شرقی آن بیش از ۶۰۰ یا ۷۰۰ متر فاصله ندارد. درست است که دیوار شهر پایه بسیار محکمی دارد اما دشمن برای تسخیر این شهر نیازی به نفوذ در آن ندارد. زیرا قسمتی از قلعه در شمال محوطه حصار و نزدیک دروازه شمال غربی آن قرار دارد و به استثنای چند خانه چسبیده به دیوار تمام محلات هرات با چند گلوله توپی که از بلندیهای یادشده شلیک شود به سرعت ویران می شود. حصار و برج و باروی قلعه را خندقی پراز آب احاطه کرده است، اما چون این آب از کانالهای خارج شهر بدان جا می رسد، می توان به آسانی جریان آن را قطع کرد؛ آن گاه ساکنان ناگزیر می شوند از آب انبار بزرگ وسط شهر و چشمه ای واقع در محله شمال شرقی که آب کمی دارد، استفاده کنند. هراتیها ادعا می کنند که این آب انبار گنجایش چهارده ماه آب مصرفی ساکنان شهر را دارد. حال اگر چنین ادعایی را قبول کنیم، پس از گذشت هشت ماه، بویژه در تابستان، آب انبار به علت عدم تعویض پر از کرم خواهد شد و آب آن قابل آشامیدن نخواهد بود. افزون بر آن روی این منبع آب سقف گنبدی شکل بزرگی قرار دارد که از ارتفاعات شمال شرقی بخوبی قابل رویت است و در تیر رس توپخانه قرار دارد و با دو یا سه گلوله دقیقاً هدف گیری شده ویران می شود. در چنین وضعی خرابه های گنبد آب انبار را پُر می کند و ساکنان از آب مصرفی محروم می مانند.

حصار شمالی دو دروازه دارد، حصارهای دیگر هر کدام بیش از یک دروازه ندارد؛ هرات در دشتی قرار دارد که از طرف جنوب حدود ده فرسنگ گسترش یافته، اما در شمال و مشرق فاصله این شهر با کوهستان تقریباً نیم تا یک فرسنگ است. این دشت با شبکه ای مرکب از نه نهر بزرگ و نیز تعداد زیادی نهرهای کوچک آبیاری می شود؛ در مشرق زمین، در هیچ جا کانالی ندیده ام که با مهارت کانالهای اطراف این شهر و با این همه دقت حفر و نگهداری شده و به چنین پلهای مستحکمی مجهز باشند. حتی نهرهای بخارا، سمرقند و اصفهان را که از نظر ساختمان در تمام مشرق زمین شهرت دارند، نمی توان از نظر زیبایی و ظرافت کار با نهرهای هرات مقایسه کرد. حاصلخیزی

دره هرات ضرب المثل شده است و اگر این منطقه بار دیگر به مدت بیست و پنج سال در صلح و صفا بماند، تمامی دهکده‌های اطراف که در حال حاضر نه دهم آن از میان رفته است دوباره احداث خواهد شد و از این دشت بیش از مصرف مردم شهر و حومه غلات به دست خواهد آمد. گمان نمی‌کنم روایتی که نقل می‌کند در زمان حکومت مغولها یک سگ می‌توانسته است یک فرسنگ فاصله میان هرات تا گازرگاه^(۴۴۸) را از روی بام خانه‌ها طی کند، چندان اغراق آمیز باشد. هریرود در یک فرسنگی حصارهای هرات جریان دارد. پل بسیار باشکوهی به نام پل مالن^(۴۴۹) که روی بیست و سه طاق بنا شده، در گذشته دو ساحل رودخانه را به هم می‌پیوسته است. این پل در حال حاضر روبه ویرانی است و آب رودخانه در این محل بستر خود را تغییر داده است، به طوری که بخشی از زیر پل خشک مانده است. این امر مشکلاتی در کار تجارت ایجاد می‌کند. زیرا در فصل بهار و پاییز به هنگام افزایش آب، هریرود غیر قابل عبور می‌شود و کاروانهای جاده قندهار و هرات ناگزیر در ساحل چپ رودخانه اردو می‌زنند و منتظر می‌مانند تا پس از کم شدن آب فرصت مناسبی به دست آورند و بتوانند بدون مخاطره از پل بگذرند.

خیابان بلندی از دروازه شمال غربی به دروازه جنوبی کشیده شده است و تنها در یک نقطه میدانی که در مقابل قصر قرار دارد آن را قطع می‌کند و هنگام اقامت من در هرات تمام فعالیتها تنها در همین خیابان متمرکز بود که تمامی بازارها و کاروانسراها در آن قرار داشت. اما در طرف راست و چپ خیابان، در پشت مغازه‌ها جز ویرانه چیزی به چشم نمی‌خورد، بویژه محله جنوب غربی وضعی آشفته داشت تا آن حد که تشخیص جهت خیابان در این محل امکان نداشت. روزها این شریان بزرگ هرات بسیار پر جنب و جوش بود. در این خیابان از ساکنان و اقوام آسیای مرکزی و بخش وسیعی از هند و ایران از هر قوم و گروه، نمونه‌ای به چشم می‌خورد. به رغم گونه‌گونی اقوام و باوجود فروش علنی شراب و بنگ و با این که زنان هر جایی در ملاء عام پرسه می‌زدند در این شهر شمار جنایات کمتر از شهر مشهد بود. طی پنج ماه اقامت در هرات ما فقط با یک مورد دزدی همراه با شکستن در و پنجره و چند مورد نزاع خشونت آمیز و قداره کشی کم و بیش خطرناک روبه رو شدیم. چنین امنیتی را، که در شهرهای مشرق زمین به طور اعم و افغانستان بطور

اخص نادر است، باید مروهون فقدان پناهگاهی مصون از تعقیب برای دزدان و از همه مهمتر هشیاری داروغه و سختگیری گزومه‌هایی دانست که طی شب از شهر مراقبت می‌کنند.

حاکم کنونی هرات، سلطان احمدخان، در زمینه اداره امور شهر استعداد کم نظیر و قدرت زیادی نشان داده و به رغم مشکلات بی شمار آغاز حکومتش توانسته است سلطه خود را بر پایه نسبتاً محکمی استوار کند. بعد از غروب آفتاب گزومه‌ها هر فردی را در کوچه و خیابان به بینند که نتواند با ذکر نام شب حق رفت و آمد خود را توجیه کند به عنوان خطاکار دستگیر و زندانی می‌کنند. در اروپا چنین سختگیریهایی قابل تحمل نیست، اما در افغانستان بازهم این همه سختگیری برای محافظت از زندگی و اموال ساکنان آن جا کافی به نظر نمی‌رسد.

آب و هوای سالم هرات شهرت به سزایی دارد. در تابستان بادهای شرقی گرمای هوا را می‌شکند و چهل روز تمام بدون وقفه ادامه می‌یابد. در زمستان سرما تا ۱۹ درجه زیر صفر پایین می‌آید اما این سرما چند ساعتی بیش دوام ندارد. بهار و پاییز بهترین فصلهای این شهر است. اما ما تنها شاهد پاییز آن بودیم؛ می‌توانم بگویم که صافی آسمان این شهر بسیار چشمگیر و تحسین برانگیز است. ستارگان کهکشان آندرومد (۲۵۰) با چشم غیر مسلح به روشنی دیده می‌شوند. ستاره دنباله داری که در چهارم سپتامبر در آسمان هرات مشاهده شد با نورخیره کننده‌ای می‌درخشید و حتی راه شیری گاه چنان درخششی داشت که به یاد ندارم چنین درخشندگی را در جای دیگری دیده باشم. در این شهر ابرخشک نادر است؛ شبکه نهرهایی که شهر را احاطه کرده است کمک می‌کند تا خشکی این منطقه در مقایسه با دیگر مناطق آسیای مرکزی کاهش یابد.

مردان هراتی در مقایسه با مردان ایرانی و افغانهای قندهار و کابل خوش سیما و خوش قد و قامت نیستند. آنها عموماً کوتاه قد و لاغر اندامند و نشانه‌های مسلمی از اقوام مغول دارند: صورت‌هایشان پهن و پخش و دهان و گوش‌هایشان بزرگ است اما چشمانی بادامی همچون ایرانیان دارند؛ قسمت پایین بینی آنها نسبت به بینی ایرانیها بسیار بهتر، اما در مقایسه با نژاد ترك و مغول برجسته تر است. چهره چندزن هراتی که آن هم به طور تصادفی دیدم با چهره زنان ایرانی تفاوتی نداشت.

هرات از نظر تجارت در مقابل ایران، همان موقعیتی را داراست که بخارا در برابر روسیه، بدین معنی که این شهر توقفگاه اجباری تمام کاروانهایی است که از مشرق و جنوب شرقی عازم ایران هستند و مرکز تمام جاده های اصلی آسیای مرکزی است که از مغرب و مشرق به این شهر منتهی می شوند. از آن زمان که تاراج ترکمنهای مستقر در مرو راه مستقیم میان ماوراء النهر و خراسان را به روی تجار بست، حتی برای حمل مال التجاره بخارا به مشهد نیز بایدیک راه انحرافی و طولانی از هرات به مشهد را طی کرد و برای کالا سه بار عوارض پرداخت: به افغانهای ساکن بلخ، به حاکم میمنه در شهری به همین نام، و بالاخره به حاکم هرات. به رغم روابط بازرگانی نسبتاً فعال میان هند و هرات، اجناس اروپایی منحصرأ از طریق تهران به این شهر می رسد. کاروانهای هندی تنها به تجارت پارچه های حریر، دستمالهای ابریشمی و بویژه نقره می پردازند. این نقره در قلمرو رباخواری، توسط هندیهایی که به تعداد بسیار در هرات به این کار اشتغال دارند، و نیز برای خرید پسته و مازو و شیرخشت و ترنجبین مورد استفاده قرار می گیرد. نتیجه آن که تجارت اروپا با هرات که تنها از طریق ایران انجام می گیرد، رونقی ندارد و در این شهر نیز، همچون تبریز و تهران، توجهم به این نکته جلب شد که محصولات کارخانه های انگلیسی از بازارهای آسیای مرکزی تقریباً رخت برسته و جای ماهوت و پارچه کتانی انگلیسی را که پانزده سال پیش در این جا فراوان بود، ماهوتهای آلمانی و پارچه های کتانی سویسی گرفته است. اجناس فرانسوی از قبیل مخمل، زری، تافته، جواهرات مصنوعی و غیره ... به مقدار کم دیده می شود و چیزی که مایه شگفتی است، این است که اگر قیمت این اجناس در مراکز تجارتی ایران و آسیای مرکزی به ده برابر نیز افزایش یابد، باز به آسانی و با سود بسیار به فروش می رسد؛ اما محصولات روسی موجود در هرات همچون اجناس این کشور در تمام مشرق زمین، عبارتند از شمش آهن، مس قرمز، چدن، فولاد، مس زرد به صورت ظروف آشپزخانه. سهولت در امر حمل کالای روسی از طریق دریای خزر به ایران، حتی اگر شبکه راههای آهن هند نیز به طور قطع به پایان برسد، باز هم روسیه را از گزند رقابتهای زیان آور مصون خواهد داشت.

حرکت از هرات به سوی او به وکروخ و اعزام همراهان سفر به طیس

روز سیزدهم اکتبر عاقبت موفق شدم همراهان خود را به سرپرستی پرفسور بنگه به طیس بفرستم و خود من روز هفتم نوامبر به مسافرتی دیگر به شهرهای او به (۴۵۱) وکروخ، شرقی ترین شهرهای ایالت هرات دست زدم، این راه بسیار کوتاهتر بود، اما در مسیری انجام می گرفت که تا آن زمان مورد بررسی قرار نگرفته بود.

شرح سفر آقای بنگه در زمینه گیاه شناسی، وضع طبیعی زمین و توپوگرافی حاوی مطالب بسیار مفیدی است که بنا به گفته این دانشمند در دفتر ششم نشریه خبرهای جغرافیایی سال ۱۸۶۰ دکتر پیتر من، نشریه ای که به حق مشهور شده است، به چاپ رسیده. اما بررسیهای انجام شده در این سفر در زمینه توپوگرافی، در نقشه ضمیمه سفرنامه حاضر ضبط شده است. وقتی این نقشه را با نقشه های بخش داخلی خراسان که قبل از این کاوش ترسیم شده، مقایسه می کنیم به آسانی به اصلاحات مهمی که در نتیجه این کاوش در ترسیم شکل طبیعی این منطقه حاصل شده است، پی می بریم. من در این جا تنها به ذکر جزئیاتی چند در باره سفر خود به شرق هرات اکتفا می کنم.

روز هفتم نوامبر، اولین توقفگاه من در دوفرسنگی جنوب شرقی هرات، در محلی به نام روضه باغ بود. احمدشاه (۴۵۲) مؤسس سلسله درانی (۴۵۳) در این محل باغ وسیعی احداث کرده و محمود شاه (۴۵۴) نیز در انتهای آن بقعه ای به عنوان مقبره خانوادگی بنا نهاده است. اما دست سرنوشت رقم دیگری زد و تنها او و پسرش

این
دکتر
پیتر
من
→

کامران^(۴۵۵) در این مقبره دفن شدند. بر سنگ گور محمود شاه، مردی که از نظر بداقبالی شهره آفاق شد، دست کم نام او نوشته شده، اما گورشاه کامران کمی بلندتر از زمین و با گل ساخته شده است؛ می گویند پسرش سعید محمودخان قصد داشت بنای یادبود مناسبتری بر گور او برپا کند. اما چنان در شرابخواری و عیاشی غرق شده بود، که قبل از این که برنامه اش را جامه عمل بپوشاند، به دست وزیر مقتدر خود یار محمدخان، سراز تنش جدا شد. در اطراف این باغ دهکده ای به همان نام وجود دارد که ساکنان آن اکثر افغانی و از قبیله الکوزایی هستند؛ آنها از حاکم هرات سخت گله مند بودند، که به علت تعلق به قبیله بارکزیایی آنها را از کار بیکار کرده و بنا به رسم افغانها بدون کمترین دغدغه خاطر، زمینهایشان را به افراد قبیله خود بخشیده است.

روز هشتم پس از عبور از محل کم عمق دو نهر نسبتاً عمیق و طی دو ساعت راه به دو دهکده متصل به هم به نام سیاوشان^(۴۵۶) و کنج جهان^(۴۵۷) رسیدیم که تنها وسیله مجرای آبی که برای آبیاری مزارع استفاده می شود، از هم جدا شده اند. در این محل برای اولین بار با افغانهای صحرانشین غلجائی^(۴۵۸) آشنا شدم. این کوچ نشینان تابستانها را در دره زنگی واقع در کوهستانهای غور و زمستانها را در دشتهای رُسی و نمکی دامنه کوههای قائن می گذرانند. دهکده کنج جهان دارای یک مسجد و یک امامزاده است که اهالی برای زیارت به آن جا می روند. در گورستان این امامزاده چند سنگ قبر به ظاهر قدیمی به چشم می خورد. من پس از بررسی دقیق دریافتم که روی این سنگها جز اسامی افراد عادی، که از مرگ آنها مدت زمانی طولانی نگذشته بود، چیزی نوشته نشده است. ما از حاشیه نهر این دو دهکده به سوی سرچشمه آن حرکت کردیم. از هفت دهکده بزرگ گذشتیم؛ نام یکی از آنها کوریس^۱ بود و سه دهکده دیگر همانام بودند و نی شین^۲ نامیده می شدند و بقیه عبارت بودند از کول^(۴۵۸)، بیچیگان^۳، سلمتی^۴. ساعت دومیم بعد از ظهر پس از طی پنج ساعت و بیست و شش دقیقه راه به منزلی^۵ رسیدیم. ساکنان این دهکده با اقامت ما در داخل قلعه مخالفت کردند و ظاهراً می ترسیدند که حریم منازل آنها در

1- Kourisse

2- Nichin

3- Bitchighan

4- Salmati

5- Menzil

معرض کنجکاوای حریصانه اسکورت افغانی ما قرار گیرد؛ این ممانعت مرا خوشحال کرد. بالاخره اهالی مسجد وسیعی را به اسکان ما اختصاص دادند. من چادر خود را در صحن مسجد برپا کردم، زیرا در آن مکان بیش از خانه های تاریک و سرد و کثیفی که در هیچ یک از مناطق مشرق زمین نظیر آن را ندیده بودم، احساس آرامش می کردم. ظاهراً تنها چیزی که هنگام ساختن این کلبه ها مد نظر قرار گرفته ایجاد پناهگاهی بوده است در مقابل گرمای تابستان؛ در نتیجه اتاقها یا بهتر بگوییم اتاق منحصر به فرد این منازل نسبتاً وسیع، اما فاقد پنجره و بخاری است و تنها یک در ورودی کوتاه دارد. روستایان وسط این اتاقهای انبارگونه آتش می افروزند و دود پس از چند بار دور زدن روی دیوارهای اتاق، عاقبت از روزنه کوچکی که در سقف صاف تعبیه شده است، خارج می شود. در مواقعی که این روزنه مورد استفاده قرار نمی گیرد، آن را با سنگ می پوشانند. دیوار گلی این خانه ها بالا به ضخیمی از دوده پوشانده شده است و چون طاقچه های آن که به چیدن انواع ظروف اختصاص دارد هرگز تمیز نمی شود، پر از گرد و غبار و تار عنکبوت و به ویژه ساسهائی است که برای آزار مسافران تیره روز از گوشه و کنار این طاقچه ها بیرون می آیند. ساعت هشت و نیم روز نهم این دهکده را ترک کردیم، دشتی که در آن راه می پیمودیم بسیار حاصلخیز بود. ساعت نه پس از عبور از قلعه کوچکی به نام سرمست^۱، بار دیگر هریرود را که از روضه باخ به بعد از نظر پنهان مانده بود، دیدیم که در چهار کیلومتری طرف چپ در پای کوه جاری بود. در طرف راست جاده نیز سلسله جبالی قرار داشت که در پای آن ردیفی از دهکده های معتبر به چشم می خورد. در ساعت نه و پانزده دقیقه، از نزدیکی ده آبادی به نام معموره گذشتیم و دهکده های شاه آباد و در خراز^۲ را در سمت راست جاده پشت سر گذاشتیم. و به سوی بلخیان حرکت کردیم و در ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه از این دهکده که اهالی آن مدتها پیش وطن خود بلخ را ترک گفته و در این محل ساکن شده بودند عبور کردیم. در این جا تنها با دو تن از خدمتکاران خود از اسکورت همراهمان پیشی گرفتیم و در نزدیکی قلعه

کوچکی به نام دوست آباد توقف کردیم. مالک کوشک از ما مؤذبانه استقبال کرد و دستور داد برایمان قالی پهن کردند، ما روی آن نشستیم اما بعد از مبادله تعارفات معمول، بالحن تلخ و گزنده خاص افغانها از من پرسید که آیا منظور من از سفر، بنا به عادت انگلیسیها، این است که هر چه را می بینم وصف کنم. من نتوانستم در برابر این پرسش ساده لوحانه او از تبسم خودداری کنم و سعی کردم با توجه دادن او به این نکته که نه کاغذی در دست دارم و نه قلمی خاطرش را آسوده سازم. آن گاه تارسیدن اسکورت دوستانه به صحبت پرداختیم. فرمانده اسکورت برای این مالک شجاع توضیح داد که من به خاطر دل خود و با رضایت حاکم هرات که دوست و میزبان من محسوب می شود، سفر می کنم. دو عنوان اخیر نظر مرد افغانی را به کلی نسبت به من تغییر داد و به گونه ای ناشیانه از کنجکاوای نابجای خود معذرت خواست. این واقعه کوچک نظر و برداشت مرا در باره شرقیها تأیید کرد: من همیشه فکر می کردم در این مناطق که اهالی بندرت چشمشان به اروپائیان می افتد، در معرض دید قرار دادن اشیاء غیر معمول مانند دفتر، آلبوم، مداد، قطب نما، ساعت، میزان الحراره و غیره ... (کاری که بسیاری از سیاحان انگلیسی می کنند) اشتباه محض است. می توان تمامی تجهیزات سیاح تمدن را در برابر چشمان مردم به آسانی حمل کرد، بی آن که این اشیاء به نمایش گذاشته شوند و ترس مردم ساده لوح منطقه را برانگیزند؛ منطقه ای که ساکنان آن با هیچ آداب و رسومی سوای رسوم متداول در روستای خود آشنا نیستند و طبعاً هر نوع فعالیتی را که قادر به درک آن نباشند، بد تعبیر می کنند. شتاب سیاحان انگلیسی، که به محض ورود به یک منطقه، در باره منابع آن؛ اهالی را به باد سؤال می گیرند، باعث می شود تا در مقایسه با سیاحتی که با صبر و حوصله ای بیشتر به بررسی می پردازند، نه به پاسخ صحیحتری دست یابند و نه به اطلاعاتی گسترده تر؛ بلکه این روش آنها را در معرض مخاطرات بی دلیلی قرار می دهد که تا حدودی وجود شمار زیاد قربانیان را در میان آنها در آسیا توجیه می کند و نشان می دهد که این سیاحان چگونه فدای جدیت و عشق به کار شده اند که قابل تحسین ولی نابجاست. مطمئناً دوست بخت برگشته من، سرهنگ استدارت^(۴۶۰) نیز به همین ترتیب اسباب زندانی شدن خود را در بخارا فراهم کرده بود. زیرا همان روز ورود به شهر

بلافاصله در باره تعداد زندانیانی که ترکمنها برای فروش به شهر آورده بودند و طرز رفتار با آن تیره بختان به پرس و جو پرداخته بود.

پس از نیم ساعت راه پیمایی به دهکده بزرگی به نام شاپولانی واقع در حاشیه نهری وسیع رسیدیم و مجبور شدیم یک ساعت و پانزده دقیقه دیگر مسیر آب را به طرف بالادست نهر طی کنیم تا به دهکده چهاربرج^(۴۶۱) برسیم و بتوانیم با عبور از پل سنگی نیمه ویرانی از رودخانه بگذریم. یک ساعت پس از ترك این محل متوقف شدیم تا شب را در دهکده بزرگی به نام پشتکوه^(۴۶۲) اطراق کنیم. متأسفانه در این روستا به مالتف کردند و ما را درون قلعه منزل دادند که در نتیجه مجبور شدیم شب را در یکی از کلبه های آغل گونه که ذکر آن رفت، بگذرانیم. از این نقطه به بعد، دره هریرود آشکارا تنگتر می شود. روز دهم، ساعت هشت و نیم صبح راهی سربالا را به سوی کوه دَوَندر^(۴۶۳) که قله آن در سمت شمال شرقی قرار داشت، در پیش گرفتیم. هرچه از هرات دورتر می شدیم نشانه های جنگ و آشوبهایی که طی بیست یا سی سال اخیر آرامش این منطقه را بر هم زده است کمتر می شد. تعداد دهکده ها بیشتر، ویرانه ها کمتر و رفاه ساکنان منطقه آشکارتر بود. در نزدیکی اغلب کوشکها و دهکده ها سیاه چادرهای قبایل غلجایی به چشم می خورد که سرمای هوا آنها را از اردوی تابستانی به آن جا کشانده بود. در این بخش از دره هریرود اقوام مختلفی زندگی می کنند؛ اکثریت با افغانها است، اما از قبایل الکوژی، غلجایی، پوپلزایی، درانی و بازکزی نیز به تعداد زیاد در میان روستاییان و سایر قبایل چادر نشین به چشم می خوردند. باید به این گروه دوشاخه از نژاد ایرانی یعنی تاجیکها و زوریها^(۴۶۴) را نیز اضافه کنیم که به زبان فارسی خالص سخن می گویند. اما زبان آنها از نظر اصطلاحات قدیمی از زبان کنونی ایران بسیار غنی تر است.

پس از پیمودن دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه راه، یکی از شاخه های سمت راست هریرود که در مصب آن دهکده ای آباد به نام تغاندوآب قرار داشت عبور کردیم: ارتفاع دره به حدی است که در اغلب اوقات یخبندان پیش از موقع مانع رسیدن میوه ها می شود و سرمای شبهای بهاری، که پس از به شکوفه نشستن درختان میوه فرا می رسد، جوانه ها

را از میان می برد. مناره قدیمی سیروان^(۴۶۵) در فاصله کمی از این دهکده در افق مشاهده می شود. مابعد از ۵۵ دقیقه راه پیمایی به آن جا رسیدیم. در ناحیه هرات این مناره تنها بنایی است که کتیبه ای به خط کوفی بر آن نوشته شده است. این مناره برجی است دارای خطوط عمودی با ارتفاع ۲۹ متر (حدود ۹۴ پا) که بر پایه ای به شکل منشور هشت ضلعی قرار گرفته است. در گذشته کتیبه ای کوفی در دو خط دور بنا را فرا گرفته بود. حروف این کتیبه را، مانند مناره خسروگرد سبزوار با آجرهایی که در جهت طولی و کمی برجسته بر سطح دیوار برج کار گذاشته شده، ماهرانه شکل داده اند. گذشت زمان و گچکاریهای مجدد بسیاری از کلمات این کتیبه را از بین برده، و بیشترین صدمه به مهمترین قسمتهای آن وارد آمده است، مانند تاریخ اتمام بنا یا نام حاکمی که این بنا در دوره او ساخته شده است. اما چون حروف این کتیبه از همه جهت شبیه حروفی است که من بر بناهای نیمه دوّم قرن پنجم هجری دیده ام در انتساب این مناره به آن دوره تردیدی ندارم، نوشته این بنا تا آن جا که من توانستم بخوانم چنین است: که بنا به فرمان امیر سپهسالار بزرگ ... ابوالحسن علی ابن احمد (کلماتی که می توان به شکلهای مختلف تعبیر کرد) به وسیله معمار نیشابوری علی ابن عثمان ابن احمد در زمان سلطنت سلطان ابن سلاطین ... به گمان من این برج متعلق به دوران سلطنت سلطان محمود غزنوی و یا پسر اوست.

چون معدن سنگهای مرمر سفیدی که از چند قرن پیش مصالح تمام نشدنی ساختمان مقبره های تمام گورستانهای هرات را تأمین می کند، در فاصله کوتاهی از سیروان قرار دارد، تصمیم گرفتم قبل از رفتن به او به از آن جا دیدن کنم. روز دهم به طرف کوهستانهای ساحل چپ هریرود به راه افتادیم، بعد از سی دقیقه راه پیمایی به طرف جنوب و جنوب شرقی به مدخل تنگه کم عمقی در میان این سلسله جبال رسیدیم. جاده به طور مایل تنگه را قطع می کند و سپس از رشته نسبتاً کم ارتفاعی از سلسله جبال اصلی می گذرد و به تنگه ای دیگر سرازیر می شود که کمی بالاتر به تنگه اولی می پیوندد و به دهکده کوچک زیبایی به نام نارستان می رسد که درختهای سپیدار آن هنوز سبز بود، در حالی که برگ درختهای سپیدار دشت، ده روز پیش ریخته بود. بعد

از بیست دقیقه راه در تنگه به بقعه پیرمحمد^۱ قراولی (؟) رسیدیم که درختانی چند آن را احاطه کرده بود. در جوار این بقعه چشمه آب گرمی وجود دارد که ۲۰ تا ۲۲ درجه حرارت^(۴۶۶) دارد و پر از ماهی است. بنا به گفته خادمان بقعه آب این استخر بندرت یخ می زند و برف در کناره های آن دوام نمی آورد. اما هر بار که هوا به شدت سرد می شود و سطح استخر را یخ می پوشاند، ماهیها می میرند. پس از یکی دو سال باریگر ماهیهای جدیدی ظاهر می شوند که به سرعت تکثیر می یابند. بقعه پیر در ۴۰ قدمی شمال استخر قرار دارد. قبر شیخ بنا به شیوه مقابر اهل سنت با ستون مرمرینی به ارتفاع یک متر و نیم که بر آن عمامه ای حجاری شده مشخص گردیده است. روی ستون می خوانیم: در سال ۱۱۴۰ هجری تحت توجهات زایر حرمین شریفین محی الدین الحسینی ساخته شده است تا تأییدی باشد بر این که بنا بر فرامین دست نویس احمدشاه، تیمورشاه و دیگر شاهزادگان در آنی دهکده نارستان وقف بقعه پیرمحمد است.

معدان سنگ به فاصله ده دقیقه راه از این محل قرار دارد؛ تا این تاریخ تنها لایه های سنگ مرمر همین یک منطقه را استخراج کرده اند. تقریباً از سه سال پیش که بهره برداری از این معدن شروع شده است، تعداد سنگ استخراج شده را می توان به صورت مکعبی تصور کرد به طول ۶۰ تا ۸۰ متر و عرض ۳۰ تا ۴۰ متر و ارتفاع ۲۰ تا ۳۰ متر که در کل حدود ۴۰ تا ۱۰۰ هزار متر مکعب بالغ می شود. مرمر این معدن بسیار زیباست. از این معدن قطعات عظیمی از سنگ مرمر استخراج شده که رنگ آن یک پارچه سفید و بافت آن بسیار ظریف است. اما مرمر کم و بیش خاکستری در همه نقاط این سلسله جبال دیده می شود و بنابر آنچه روستاییان راهنما برابیم تعریف کردند در این کوهستان معدان آهن، سرب و گاوگرد نیز وجود دارد، حال آن که در کوهستانهای ساحل راست هریرود تنها معدن مس وجود دارد. از آن جا به بقعه پیر برگشتیم و بعد از طی یک ساعت و نیم راه خسته کننده که ضمن آن از چهار رشته کوهستان شرقی غربی سلسله جبال اصلی عبور کردیم از راهی با شیب بسیار تند و پوشیده از باریجه^(۴۶۷) خشک شده پایین آمدیم و در راه

به دو یا سه گله غزال برخورداریم. پس از چند دقیقه توقف در دهکده بزرگی به نام گناباد^(۴۶۸)، محل سکونت افغانهای الکزایی بیش از پیش به بستر رودخانه هریرود نزدیک شدیم و از آن جا ضمن عبور از دهکده مسافران و کوشکی متعلق به شیرعلیخان^(۴۶۹)، نایب حاکم ناحیه اوبه، در میان راه به اردوی محل سکونت خوجه های بخارا نزدیک شدیم که از سالهای پیش به این منطقه مهاجرت کرده، اما آداب و رسوم خود را همچنان حفظ کرده اند. باید از معبر رودخانه عبور کرد، در این محل بستر رود نسبتاً پهن است اما در این فصل سال آب زیادی ندارد. آب رودخانه در بستی از سنگریزه جریان داشت و به زلالی بلور بود. او به بیش از بیست دقیقه راه با معبر رودخانه فاصله ندارد. ما برای عبور از میان این قصبه که قلعه بزرگ و مستحکمی در انتهای آن قرار دارد مدت ده دقیقه راه پیمودیم. این قلعه از خارج بخوبی حفظ شده اما داخل آن پوشیده از ویرانه هاست. روز یازدهم پس از بازدید مقامات محلی که روز پیش به پیشوازم آمده بودند و پس از دیدار از وضع وحشتناک خانه های لخت و عوری که روستاییان به آنها قناعت می کنند، برای بازدید چشمه های آب معدنی که از نظر گوارایی شهرت دارند، اوبه را ترک کردیم.

کوهها در فاصله دو یا سه کیلومتری قلعه قرار دارند. ما از طریق گردنه ای عمیق و تنگ که بستر نهر پرخروشی است و از میان انبوهی از خس و خار و جگن به شکل مارپیچ جریان دارد، وارد کوهستان شدیم. این رودخانه اغلب زیر شاخه های درهم پیچیده درخت زالزالک از نظر پنهان می شود و جز با شنیدن صدای زمزمه آب متوجه جریان آن نمی شویم. بعد از یک ساعت راه به سوی سرچشمه این رودخانه که اطراف آن را تخته سنگهای زیبایی فراگرفته بود به حمامهایی رسیدیم، که با سنگهای تراشیده روی اولین چشمه آب معدنی بناشده بودند. دمای آب چشمه ۴۵/۶ درجه سانتیگراد است. چشمه دوم در فاصله ۲۵ دقیقه راه، در بالای دره قرار دارد و دمای آن ۴۵/۸ درجه است. آب هر دو چشمه قلیایی است. حمامهایی که به آنها اشاره شد، مانند تمام تأسیساتی از این نوع در ایران، عبارتند از یک سرسرا و اتاق بزرگی با سقف گنبدی که وسط آن حوض آب گرمی قرار دارد. دورحوض سکوه های سنگی عریضی ساخته اند که

استحمام کنندگان لباسهای خود را روی آن می گذارند. روی این بنا هیچ نوشته ای موجود نیست اما از تاریخ هرات نوشته معین الدین ترجمه آقای باریبه دومینار^(۴۷۰) (نشریه آسیایی دسامبر ۱۸۶۰) چنین بر می آید که این بنا به فرمان سلطان تیموری ابوسعید^(۴۷۱) ساخته شده و سلطان حسین^(۴۷۲) (۸۴۲-۹۱۱) بر وسعت آن افزوده است. در کنار این حمامها ویرانه گوری به چشم می خورد که مورد تکریم اهالی روستاهای اطراف قرار دارد. اما شبانهایی را که در نزدیکی این بقعه دیدم نتوانستند در باره این امامزاده، که به رغم ناشناخته بودن، مورد احترام است هیچ نوع اطلاعاتی در اختیار من بگذارند. سنگ قبری از مرمر روی گور به چشم می خورد، اما نوشته آن به قدری ساییده شده که جز چند کلمه پراکنده نتوانستم چیزی از آن بخوانم: میان این کلمات به عناوینی مانند (سلطان و ملجاء) برخوردیم. اینها صفات و القابی است که تنها در مورد شاهزادگان به کار می رود. بالای این دره، یعنی جایی که این چشمه های آب معدنی قرار دارند به محلی قیفی شکل متهی می شود که اطراف آن را تخته سنگهایی از مواد مذاب سفید رنگ همراه با خالهای قهوه ای فراگرفته است. این محل شباهت زیادی به دره بزگوش در آذربایجان دارد که چشمه های آب گرم سراب در آن واقع شده است. ما از گردنه ای که شرح آن گذشت به دره هریرود برگشتیم و شب را در قصبه گناباد توقف کردیم. روز دوازدهم پس از عبور دوباره از دهکده سیروان و طی پانزده دقیقه راه به قصبه ای معتبر به نام ده دراز در مجاورت مصب جیحون رسیدیم، اهالی این ده را از بکهای قنقرات^(۴۷۳) تشکیل می دهند. صد هزار خانواده از این اقوام در زمان سلطنت محمد رحیم خان خویه ای به این محل مهاجرت کردند. این مردم بدبخت به تلخی از مالیاتهای حاکم اوبه شکایت داشتند. حاکم اوبه از افزایش مالیات آنها از پنجاه خروار گندم به هشتاد خروار راضی نبود، با آنها به بهانه های مختلف بدرفتاری می کرد. در فاصله پانزده دقیقه راه از این دهکده، باردیگر از هریرود عبور کردیم و چهار ساعت تمام در ساحل راست آن راه پیمودیم.

در این منطقه زمینها چندان حاصلخیز نیست؛ این جا و آن جا، در دوردست آبادیهایی چند به چشم می خورد. اما جاده کاملاً خلوت است. سرانجام به دهکده آرامی

رسیدیم که آن را مروه می نامند اما در کتابت مرآباد نوشته می شود. ساکنان آن جا را زوریها، تاجیکها و افغانهای بارکزیایی تشکیل می دهند. من در آن جا به دیدار رئیس یکی از قبایل چادر نشین غلجایی نایل شدم که از میمنه برگشته بود. این شخص هنگام اشغال هرات به دست سپاهیان ایران بدان شهر گریخته بود. وی بتازگی از منطقه چهار ایماق^(۴۷۴) که دچار هرج و مرج عجیبی بود، عبور کرده بود. چهار قبیله ساکن منطقه یعنی قپچاقها^(۴۷۵) (۱۰۰ هزار خانوار)؛ جمشیدیها^(۴۷۶) (۱۲ هزار خانوار)؛ تیمونیها^۱ (۶۰ هزار خانوار) و فیروزکوهیها (۱۰ تا ۱۲ هزار خانواده) با هم در جنگ بودند. کاروانها هفته ها در میمنه^(۴۷۷) می ماندند و جرأت نمی کردند از میان این اقوام خونخوار و حادثه جو عبور کنند. روز سیزدهم به مدت دوساعت و بیست دقیقه در ساحل راست هریرود راه پیمودیم. اما جاده پس از دهکده غوری آباد از هریرود دور و به کوهستانهای طرف راست نزدیک می شود؛ این کوهستانها به سوی شمال و شمال شرقی کشیده شده و مرز شرقی هرات را تشکیل می دهد. منطقه بتدریج شکل کاملاً کوبیری به خود می گیرد. دهکده ها به کلی ناپدید می شوند و زمینها که بیشتر سطح آن را بستر وسیع سیلابها فرا گرفته، هیچ نشانی از کشت و زرع ندارند؛ حتی اقوام چادر نشین نیز از این جاده دور افتاده اجتناب می کنند، جاده ای که در آن هیچ جنب و جوشی به چشم نمی خورد تا خبر عبورگاه به گناه گله های بزرگ گوسفند که برای چرا به کوهستانهای شرقی برده می شوند.

بعد از یک ساعت و بیست و پنج دقیقه راه از نزدیکی زمان آباد عبور کردیم. اهالی این دهکده بزرگ به هنگام هجوم ایرانیها محل را ترک کرده بودند؛ اما به علت آب و هوای ملایم و خشک این منطقه چنین می نمود که این دهکده شب پیش تخلیه شده است. تأثیر غم انگیز بازارهای خالی و کوچه های خاموش این دهکده بیشتر از آن جهت محسوس بود که در فاصله میان زمان آباد و روستای تونیان^(۴۷۸) یعنی مدت سه ساعت راه هیچ آبادی دیگری جز توران تونیان^(۴۷۹) که شب را در آن جا گذرانندیم به چشم

نمی خورد. در این دهکده تاجیکها و افغانهای نورزه‌یی و علی زه‌یی و درانی سکونت داشتند. روز چهاردهم به مدت پنجاه دقیقه به سوی شمال شرقی راه پیمودیم. پس از عبور از مسیل نسبتاً عمیقی، بعد از ۴۵ دقیقه راه پیمایی به بقعه‌ای موسوم به آب گرمک رسیدیم که حوض آن از آبی معدنی با حرارت بین ۱۴ تا ۱۵ درجه سانتیگراد پُر بود و اطراف آن را بیست و چهار کاج شرقی بسیار زیبا احاطه کرده بود. سابقاً در این محل تعداد سی و هشت درخت کاج وجود داشته که تعداد چهارده عدد از این درختهای باشکوه را در کمال بیرحمی و وحشیگری قطع کرده بودند. پس از عبور از این محل وارد تنگه‌ای سنگلاخی شدیم که در عمق آن جوی باریکی از آب تلخ و شور جریان داشت و کناره‌های آن را رسوبهای نمکی پوشانده بود. بعد از پنجاه دقیقه راه پیمایی در طول این گردنه به قلّه کم ارتفاعی رسیدیم که شیب آن به طرف شمال به صورت مسیل نسبتاً وسیعی در آمده بود. ما برای رسیدن به درّه رودخانه کروخ این مسیل را طی کردیم. پس از گذشتن از دهکده مجندوش^۱ واقع در طرف راست جاده، بار دیگر به سمت بالای درّه راه افتادیم که در کناره چپ آن رشته کوه سنگلاخی خشک و لم یزرعی وجود دارد و روی آن نشانه‌های آشکار از لرزه‌های شدید آتشفشانی به چشم می خورد. ما طی این سفر یک ساعته بسیاری از افراد قبیله جمشیدی را دیدیم. چادر این قبایل با چادر افغانها و بلوچها تفاوت دارد و مانند چادر کردها از نی درست شده، اما به جای پوشش کلفت و زبری به نام پلاس، آن را با پارچه‌ای پشمی پوشانده‌اند. زبان مردم این قبایل فارسی خالص است، اما از نظر ترکیب صورت به زیبایی ایرانیهای ساکن غرب نیستند. آنها بینی سریالا، دهانی بزرگ و لبهایی کلفت و بدترکیب دارند. بنابر روایات قومی، این قبایل در دوران سلسله کیانی و قبل از مهاجرت زوریه‌ها سیستان را ترک کرده‌اند. اما هنوز خاطره اصل و نسب مشترک خود با سیستانیها را به یاد دارند. با این همه جمشیدیها، تاجیکها را بومی محل و مالک زمینهایی می دانند که خود تصرف کرده و به زور از آنها ستانده‌اند. در سال ۱۸۴۵-۱۸۴۶ الله قلیخان، خان خیوه، جمشیدیها را به زور در پی ارتش خود به راه

انداخت و آنها را در نزدیکی کهنه اورگنج^(۴۸۰) مستقر کرد. اما پس از مرگ او این قبایل با استفاده از بی نظمی‌هایی که سراسر خانات را در بر گرفته بود، فرار اختیار کردند و اغلب خانواده‌هایی که از خبوه برگشته بودند در مروحق^(۴۸۱) مستقر شدند. به فاصله سی دقیقه راه قبل از رسیدن به کרוخ^(۴۸۲)، از دهکده کوچک نسبتاً تمیزی به نام دهانه غار عبور کردیم که در آن تاجیک‌هایی زندگی می‌کردند که به نظر بدبخت و ستم‌دیده می‌رسیدند. معنای نام این دهکده دهانه برف و وجه تسمیه آن به این علت است که برف فراوانی که در زمستان در این منطقه می‌بارد و به مدت طولانی در دره علیای کרוخ باقی می‌ماند، بندرت در مناطق مجاور، که به محض بارش ذوب می‌شود، به چشم می‌خورد.

کروخ شهری است بسیار قدیمی، استخری نویسنده قرن دهم از این شهر نام برده است (به ص ۱۱۷ کتاب المسالک فی الممالک ترجمه موردمن مراجعه شود). این شهر در حال حاضر مرکز سکونت اقوام جمشیدی است و بنا بر آنچه به من گفته شد، در گذشته پایتخت قلمرو غورنیز بوده است. شهر کרוخ نسبتاً وسیع است و اقوام ساکن در آن عبارتند از: جمشیدیها، افغانها، یهودیها و هندوها. این شهر مدفن دو عارف مسلمان یعنی معروف کروخی^(۴۸۳) دربان امام رضا و صوفی اسلام^(۴۸۴) است. بقعه ای که بر گور کروخی بنا شده روبه ویرانی است، اما هنوز هم مورد تکریم مسلمانان شیعی مذهب قرار دارد. به احتمال زیاد این بقعه از بناهایی است که روحانیان دوره صفویه برپا داشته‌اند، زیرا معین‌الدین در توصیف کوتاهی که از کרוخ ارائه داده، در این باره چیزی نگفته است. زندگی عارف دوم به ما نزدیکتر است و این همان صوفی اسلام است که کانونی زندگینامه کوتاه اما صحیحی از او به دست داده است. این شخص در سال ۱۲۲۲ در حالی که پیشاپیش مریدان خود، فرماندهی جنگ با ایرانیان^(۴۸۴) را برعهده داشت کشته شد. پسرش عبدالقاسم بقعه زیبایی بر گور^(۴۸۵) او بنا و باغ بزرگی در اطراف آن احداث کرد که به سبب دو خیابان مزین به کاجهای شرقی، که ارتفاع هریک به ۲۰۰ پا می‌رسد، شهرت دارد. در داخل شهر شمار بسیاری چشمه آب معدنی (۱۷ یا ۱۸ چشمه) وجود دارد. من دمای دو چشمه را که گفته می‌شد از دیگر چشمه‌ها گرمتر است اندازه

گرفتم که دمای یکی ۱۵/۱۸ و دیگری ۱۴/۵ درجه سانتیگراد بود. ساکنان به پرورش گل و نگهداری گوسفند اشتغال دارند، گوسفندها را برای فروش به بازار هرات می‌برند. پشم این گوسفندان را یهودیها و هندوها خریداری می‌کنند. شهرکروخ با هرات شش فرسنگ فاصله دارد. روز ششم ضمن حرکت همراه با جریان رودخانه به سوی پایین، این راه را یک نفس پیمودیم. این رودخانه در نزدیکی گازرگاه به دشت هرات وارد می‌شود. آب این رودخانه یا به عبارت بهتر آب شاخهٔ منحصر به فرد ساحل راست آن از طریق کانالی طولانی که بخشی از آن میان صخره‌ها و بخشی دیگر آن در زمین خاکی حفر شده است، به حوض بقعه می‌رسد. قبل از من تنها یک سیاح اروپایی از کרוخ دیدن کرده است که آن هم سرهنگ استد دارت بیچاره بود که فقط یک روز در این شهر اقامت کرد و از آنجا به میمنه رفت؛ اهالی شهر از او خاطره خوبی دارند.

بازگشت خانیکوف و همراهان به هرات و گذراندن زمستان در این شهر

همسفران من روز بیست و یکم دسامبر از بازدید طولانی و دشوار خود از خراسان مرکزی بازگشتند. شدت سرمای زودرس بیش از آن بود که بتوانیم به فکر ادامه سفر در منطقه ای باشیم که یک مسافر تنها نیز شبها به دشواری می تواند، در هوای نامساعد برای خود سرپناهی بیابد، بنابراین ادامه سفر با این همه همراه تقریباً غیرممکن بود. علاوه بر آن می بایست نقشه برداریها و مطالعاتی را که روی زمین انجام داده بودیم با مشاهدات خود تلفیق دهیم و به نظریه ای صحیح دست یابیم. ، این کار نه تنها بهتر بود هر چه زودتر انجام شود، بلکه ضروری نیز می نمود. زیرا بدین ترتیب می توانستیم از تمام جزئیات سفر خود که انسان بلافاصله پس از انجام آن به یاد دارد و بعد ها به آسانی فراموش می شود، استفاده کنیم. از این رو تصمیم گرفتیم زمستان را در هرات بمانیم. چند روز بعد از گرفتن چنین تصمیمی به خود تبریک گفتم زیرا زمستانی که در آغاز از هر جهت بسیار ملایم و خشک و مطبوع می نمود، روزهای پانزدهم و شانزدهم ژانویه ۱۸۵۹ به طور ناگهانی تغییر کرد و هوا به شدت سرد شد. برف زیادی باریدن گرفت و حتی بیش از ده روز در دشت باقی ماند. عاقبت اوایل فوریه باردیگر روزهای آفتابی فرا رسید و برفها ذوب شد و با وجود آن که کوهستانها هنوز از بالا تا پایین پوشیده از برف بود مصمم شدیم شهر هرات را که همه ما از آن خاطره خوشی داشتیم ترک کنیم. در تمام طول اقامت ما در هرات محبتها و توجهات سلطان احمدخان حاکم این ایالت

شامل حال مابود و ما جز تمجید چیزی برای گفتن نداریم. اغلب اوقات، زمانی که دوستانه با هم صحبت می کردیم، بویژه وقتی که به سؤالات هوشمندانه او که با روشن بینی و ظرافت و همراه با نزاکت کامل شهرنشینان مطرح می شد پاسخ می گفتم، با خود می اندیشیدم که آیا من واقعاً با آن محافظ خشن و سرسخت زندانیان انگلیسی، یعنی سلطان جان^۱ رو به رو هستم که در خاطرات لیدی سیل^(۴۸۷) بارها از او به زشتی یاد شده است. اطرافیان او در رفتار با ما از اربابشان پیروی می کردند. سردار اکرم خان، منصورخان، شاهنوازخان^(۴۸۸) پسر ارشد سلطان و غیره... همگی می کوشیدند رضایت خاطر ما را فراهم آورند و به ما خدمت کنند. اما پیش از همه باید از طرز برخورد و رفتار همسفر خود بین مشهد و هرات، یعنی سید میرابوالحسن شاه به نیکی یاد کنم، زیرا این مرد که دانش و معلومات شرقی او بر پایه ای محکم استوار بود، در تحقیقات برای من کمک مؤثری به شمار می آمد و من در خلال صحبت های عالمانه او به درک بسیاری از نکته ها و مسائل که کشف آنها در کتابها میسر نبود، توفیق یافتم.

روز دهم فوریه ۱۸۶۰ که تهیه تجهیزات و تدارکات سفر به پایان رسیده بود از سلطان احمدخان اجازه مرخصی خواستیم، وی شخصی به نام محمد عظیم خان قلعه گاهی را با چهل سوار مأمور کرد که ما را تا مرز سیستان همراهی کنند. روزی سلطان شخصاً این شخص را نزد من آورد و پس از معرفی این مرد قوی هیکل که از قدرتی هرکول وار برخوردار بود، او را مرخص کرد و پس از رفتن او خطاب به من اظهار داشت: «من به آسانی می توانستم نفرات بیشتری را مأمور همراهی شما کنم، اما تعداد نفرات در منطقه ای که شما سفر می کنید، هیچ فایده ای ندارد. تنها حضور این مرد در کاروان شما به اندازه وجود یک هنگ مؤثر است، زیرا در جنوب شرقی خراسان هیچ غارتی بدون اجازه و حتی کمک او انجام نمی گیرد. ضمناً برای اطمینان خاطر از حسن رفتار او نسبت به شما در تمام طول سفر، زن و فرزندانش را نزد خود گروگان نگه می دارم.» ضمن راه به این واقعیت پی بردم که حق با سلطان بوده است، زیرا در مورد

نفوذ این راهنما در منطقه و اطلاعات او راجع به وضع طبیعی زمین جای هیچ گونه تردید نبود. اما برای به خاطر آوردن آبادهای مختلف از روشی عجیب متکی بر حافظه استفاده می کرد. آشنایی او با این مناطق بر اساس موقعیت جغرافیایی و مختصات طبیعی آن نبود، بلکه هر نقطه را همراه با ماجراهای دوران چپاولگری خود به حافظه سپرده بود و از آنها به راحتی صحبت می کرد: که در این نقطه مخصوص تمامی بار و بینه مسافران یک کاروان را غارت کرده و در آن نقطه دو شبانه روز در کمین کاروانی حامل کالا نشسته است و غیره ... خلاصه اطلاعات جغرافیایی او حکایت زندگی پرماجرای او بود.

بازگشت از هرات به خراسان از طریق سبزوار و لاش و جوین توصیف سیستان از نظر تاریخی و جغرافیایی

روز یازدهم سرانجام هرات را ترك کردیم و از جاده‌ای که در پیش وصف شد به روضه باغ رسیدیم. روز دوازدهم را برای تکمیل تجهیزات سفر خود در این محل گذراندیم اما جز تهیه کمی مواد خوراکی، تدارک هیچ وسیله دیگری امکان پذیر نبود. برف انبوه آخرزانونیه عبور از گردنه مادری^۱ که می‌بایست ضمن پیمودن شاهراه قندهار از آن گذشت، مشکل کرده بود. این راه به جاده شاه‌ی معروف است زیرا به فرمان شاه عباس کبیر ساخته شده است. راهنمای ما پیشنهاد کرد تا راه گردنه‌ای به نام سنگک سیاه را در پیش گیریم. روز سیزدهم برای عبور از دشت میان روضه باغ و کوهستان وارد شاهراه شدیم، اما در نزدیکی قله‌ای مذکور موسوم به کوه زیارت جاده مزبور را که در گذشته سنگ فرش بود، در سمت چپ رها کردیم و وارد دهنه کم عمقی شدیم که ما را به دره‌ای رساند که شعبه کوچکی از رود هرات در آن جاری بود. نزدیک سرچشمه‌های این رود قلعه‌ای به نام پشتکوه وجود داشت که متعلق به رحمان خان علی کوزه‌ای بود. شب را در این قلعه ماندیم. روز چهاردهم پس از عبور از یک سلسله تراس به قلعه رسیدیم؛ با این که تمام شب پیوسته باران باریده بود جاده خوب بود، اما هر چه به گردنه نزدیکتر می‌شدیم، زمینهای پوشیده از برف بیشتر می‌شد. حدود ظهر وارد تنگه نسبتاً وسیعی شدیم که نهری در آن جاری بود و جگنهای انبوهی در دو طرف آن به چشم

می خورد. این دره کنام گرازان بود و در همه جا آثاری از آنها دیده می شد. پس از طی این گلوگاه که بتدریج تنگتر می شد به گردنه ای رسیدیم که فرود از آن کندتر از صعود به آن انجام شد. در دامنه جنوبی کوهستان تراسها بسیار گسترده تر و به همان نسبت هم برف بیشتر است. به همین جهت نمی توانستیم با سرعت پیش برویم. با این همه یک ساعت قبل از غروب آفتاب به تخته سنگهایی رسیدیم که به علت رنگ سیاه آن به سنگ سیاه معروف است. گردنه نیز همین نام را دارد، چون واژه «سنگی» مخفف کلمه «سنگ» است. شب سردی را زیر سقف آسمان گذرانندیم. روز پانزدهم بعد از عبور از منطقه ای ناهموار وارد گلوگاه دیگری به طول دو فرسنگ شدیم که ما را به خط مستقیم به دره آدرسکن رسانید. در این دره درختان بید، گز، قیچ به تعداد بسیار زیاد به چشم می خورد. در آن جا شب را زیر چادر افغانهای صحرائین قبیله بارکزی گذرانندیم. در تمام طول شب بارانی سیل آسا به شدت می بارید. نزدیک صبح آب رودخانه آدرسکن^(۲۸۹) به حدی بالا آمده بود که تا ساعت یازده نمی دانستیم که آیا می توان از آن عبور کرد و یا باید راه جاده او کال را که، فارستر در سال ۱۷۸۴ از آن عبور کرده بود، در پیش گرفت. عاقبت به ما خبر دادند که محل کم عمقی در رودخانه یافته اند: با این همه عبور از آب آسان نبود و نزدیک بود سه رأس از اسبهایمان را با باروبنه از دست بدهیم. اسبها در نهایت با دشواری بسیار از سیلاب شدیدی که آنها را با سرعتی سرسام آور با خود می برد، نجات یافتند. گذشتن از این آب سه ساعت تمام طول کشید. پس از عبور از گردنه پر پیچ و خم و مضرس و پوشیده از سنگهای تیزی که از صخره های سنگ لوح جدا شده بود از کناره چپ رودخانه آدرسکن به گردنه میهمیناز^۱ رسیدیم. فرود از این گردنه بسیار ساده تر از صعود به آن بود. گلوگاهی که پس از طی آن به دشت سرازیر شدیم نسبتاً عریض و جاده آن صاف و هموار است. خُناکِ رُسی و یکدست این دره وسیع منظره ای شاد و دلپذیر داشت، زیرا در بسیاری از نقاط آن سبزه دمیده بود. در وسط این دره بقعه ای قرار داشت که بر گور امامزاده ای ناشناس بنا شده

بود. بر این بقعه درختی غول آسا از نوع سور شرقی^۱ (آسیایی) سایه افکنده است. آن گاه پس از عبور از یک سلسله تپه های کم ارتفاع به سبزار رسیدیم. این شهر بر فراز تپه ای واقع شده که اطراف آن را مزارع حاصلخیزی فراگرفته است که پوشیده از شاخه های سبزگندم می باشد.

اسبها و مردان همراه من به قدری از این سه مرحله آخر مسافرت خسته شده بودند و هوا برای انجام بررسیهای علمی به حدی نامساعد بود که تصمیم گرفتم تا بهتر شدن هوا در سبزار بمانم. به این ترتیب روزهای هفدهم، هجدهم و نوزدهم فوریه را در این شهر گذراندیم. ما را در عمارتی که از هر سو بر سایر محله های شهر مسلط بود جای دادند. از ایوان بالای محل سکونتمان چشم انداز وسیعی داشتیم که از نظر زیبایی ممتاز بود. قلعه باقصر در مرکز شهر قرار دارد. این قلعه تقریباً مربع شکل است. طول دیوار شمالی آن ۲۶۰ و دیوار شرقی آن ۲۱۱ پا می باشد در منتهی الیه دو طرف دیوار رو به شمال دو برج ساخته شده است و در میان آنها به فواصل منظم برجهای کوتاه تری قرار دارد. برجهایی از این گونه در سمت مغرب و مشرق نیز به چشم می خورد. اما در سمت جنوبی تنها چهار برج کوچک بنا شده که در وسط آنها برج بسیار عظیمی قرار دارد. در ورودی در وسط این برج تعبیه شده است. شهر به دو محله تقسیم می شود: محله شمالی و محله جنوبی. محله شمالی از محله جنوبی کم جمعیتتر است و در هر دو محله بر رویهم بیش از چهار صدخانه وجود ندارد. جمعیت شهر از اقوام مختلف تشکیل شده است. این اقوام عبارتند از افغانهای بارکزیایی، علی کوزویی، علی زایی، تاجیکها، زوریاها، تیموریاها، یهودیها و هندوها. در تابستان شهر تقریباً از سکنه خالی می شود و کلیه اهالی در کوهستان چادر می زنند. این کوچ بیشتر بنا به عادت چادرنشینی صورت می گیرد تا بر حسب ضرورت. زیرا بنا بر گفته اهل محل، در این منطقه هیچ گاه گرما بیش از حد شدت نمی یابد. نظر آقای فریه مبنی بر این که سبزار منطقه سوق العجیشی طراز اولی است، بسیار صحیح می نماید. نه تنها این بخش دارای آب و هوای سالم و از

نظر تولید غلات بسیار غنی است بلکه وضع طبیعی منطقه نیز حالت دفاعی دشت را تقویت می کند. این دشت بیضی به شکلی است که قطر بزرگتر آن از مشرق به مغرب کشیده شده است. دوسوم محیط آن را رودخانه آدرسکن فراگرفته است و اگر از بالای کوشک سبزاز به این دشت بنگریم در چهار کیلومتری جنوب شهر یک رشته کوههای سنگی دیده می شود که ناگهان با شیب بسیار تندی به دشت منتهی می شود. بر روی این رشته کوه ویرانه های قلعه ای به نام سنگ دختر وجود دارد. بی هیچ فاصله ای از این رشته کوه، کوه مرتفع دیگری سربر افراشته که قلّه آن به شکل هرمی ناقص به چشم می خورد. سنگهای رسوبی این کوهستان تشکیل صفتّهای عظیمی را می دهد؛ آرامگاه محمدسربریده روی قلّه این کوه قرار دارد و این محل نام او را گرفته است. افق شرقی دشت به سه رشته کوه محدود می شود که به صورت یک آمفی تئاتر هر طبقه آن روی طبقه دیگری قرار دارد. در سمت شمال دشت، همان طور که پیشتر گفته شد، کوه سنگلاخی ساحل چپ آدرسکن قرار دارد. در سمت مغرب افق بازتر است زیرا سلسله جبالی که حدود این بخش را تشکیل می دهد در فاصله ۱۴ تا ۱۵ کیلومتری شهر واقع شده است. تمام فضای میان این محدوده با کانالهایی که از رودخانه کشیده شده است آبیاری می شود. سراسر دشت را مزارع سرسبز و چراگاههای سبز و خرم فراگرفته است. شهر در وضع کنونی خود چندان قدیمی نیست و هیچ بنای تاریخی قابل ذکری، جز باغ وسیع جلوی قلعه که به فرمان جلال الدین میرزا، یکی از فرزندان کامران شاه احداث شده است، وجود ندارد. اما نباید فراموش کرد که این شهر در محل ویرانه های اسفزار^(۴۹۰) و یا به قول جامی شاعر اسفزار^۱ (چراگاه اسبها) ساخته شده است. به این ترتیب جانشین یکی از قدیمی ترین شهرهای سجستان است که نه تنها استخری در آثار خود از آن یاد کرده، بلکه همان طور که معین الدین^(۴۹۱) نوشته است این شهر بنا بر عقیده ساکنان آن سالها قبل از هرات ساخته شده است. این وقایع نگار که اثرش را در سال ۸۹۷ هجری به پایان رسانده، اهل سبزاز بوده و نقل می کند که در دوران کودکی او

در این شهر بیش از یکهزار ودویست مغازه وجود داشته است و نیز قلعه‌ای که اکنون به سنگ دختر معروف است و در آن زمان به مظفر-کوه^(۴۹۲) شهرت داشت، به علت خشک شدن چشمه آب شیرینی که در گذشته در این قلعه می‌جوشید و به فرمان سلطان سلجوقی آلب ارسلان^(۴۹۳) بناشده بود، در آن ایام هم متروک بوده است.

روز بیستم، عاقبت درجه حرارت بالا رفت و همه ظواهر حاکی از آن بود که هوا رو به گرمی است. حدود ساعت نه سبزوار را ترک کردیم. این بار بدون هیچ مشکلی از رودخانه آدرسکن، که طغیان آن فرونشسته بود عبور کردیم و از میان چمنزارهای حاصلخیز که از آب چشمه‌های متعددی به نام چشمه قیصر سیراب می‌شود به سوی کوهستان رهسپار شدیم. سلسله جبال واقع در جنوب غربی دشت به وسیله گلوگاهی قطع می‌شود که طرف چپ آن را کوه قیصر و طرف راست آن را کوه‌های روباه، زیبا، میل کوه فراگرفته است. یکی از این کوه‌ها یعنی کوه روباه دارای غارهای متعددی است که ساکنان شهر به هنگام اغتشاش اشیای قیمتی خود را در آن جا پنهان می‌کنند و خود نیز در آن غارها پناه می‌گیرند. دو کوه دیگر از نظر شکل قله‌ها، که همچون سوزن باریک و نوک تیز است، توجه انسان را به خود جلب می‌کند. این گلوگاه به قله نسبتاً وسیعی منتهی می‌شود که به فلات کوچکی شباهت دارد. از این نقطه به دشت وسیعی سرازیر می‌شویم. بعد از طی دو فرسنگ و نیم راه به چشمه آب تلخ و بدمزه‌ای می‌رسیم که از زمین می‌جوشد. این محل امروزه بیابانی بیش نیست، اما به احتمال زیاد در گذشته مسکونی بوده است، زیرا آن جا را ده بالامی نامند. ما شبهای بیستم و بیست و یکم را در این مکان توقف کردیم. روز بیست و یکم به طرف دشت به راه افتادیم و تا «حامی گوین»^(۴۹۴) واقع در دامنه کوهستانهای جنوب این دره پیش رفتیم. آب این قریه از چشمه کم آب بدطعم و تلخ و شوری، که در دو طرف آن بوته‌های جگن روییده است تأمین می‌شود. در آن جا اردوی بزرگی از افغانهای نورزایی را دیدیم؛ آنها گروه گروه برای دیدن میمونی که در هرات خریده بودم و جست و خیز و ادا اطوار او آنها را مانند بچه‌ها سرگرم می‌کرد شتافتند. آنها در آغاز به نوازش میمون پرداختند، اما این روابط دوستانه چندان دوام نیافت. زیرا مردی جسور با حرکتی خشن موجب آزار حیوان شد و میمون به

این مرد چنگ زد؛ واکنش حیوان چنان تأثیر بدی در این فرزند طبیعت گذاشت که ابتدا سیلی از فحش نثار میمون بیچاره کرد و سپس با چشمانی گریان به هموطنان خود شکایت برد، توگویی انسانی به او توهین کرده است.

پس از عبور از سلسله کوهی که به آن اشاره شد، از گردنه سنگلاخی که شیب آن چندان نبود وارد درّه وسیعی شدیم که کوههای انار درّه در جنوب آن قرار داشت. انار درّه دهکده آبادی است که ساکنان آن را تاجیکها تشکیل می دهند و در پشت گلوگاه تنگ و خوش منظره ای که در مدخل آن چشمه آب گرمی با دمای ۲۲/۵ درجه سانتیگراد می جوشد، پنهان شده است. نهر نسبتاً وسیعی در سراسر گلوگاه جریان دارد. خانه روستاییان در کناره چپ نهر، در محلی خلیج مانند که دو طرف آن را تخته سنگهای بزرگی فرا گرفته و به علت انعکاس مکرر صدا شهرت دارد، در کنار هم ساخته شده اند. در طرف راست نهر باغهای وسیع و زیبایی قرار دارد پر از درختان میوه که در میان آنها حتی دو درخت خرما نیز دیده می شود. این درختها را که میوه هم می دهد، شانزده سال پیش از دهکده زیگین^۱ واقع در چهارده کیلومتری جنوب انار درّه به این محل آورده اند. کوهستان مشرف بر آخرین باغهای دهکده از پایین تا بالا، شکاف برداشته است. فاصله دو دیواره این شکاف یکنواخت است و در هیچ نقطه ای از نیم متر تجاوز نمی کند و این موضوع باعث شده است تا ساکنان انار درّه این شکاف را به ضریب شمشیر علی (ع) نسبت دهند. ما در این محل برای اولین بار پس از عبور از مازندران، به درخت مورد برخوردیم که همه جا در پای دیوار باغها رویده بود و مانند شمال ایران به آن مورت می گفتند. شب هنگام نور زیبایی را در منطقه البروج که مثل همیشه به شکل بیضی بسیار کشیده ای بود و دست کم ۵۵ درجه بالاتر از افق قرار داشت، رصد کردیم. وسایل لازم را برای اندازه گیری میزان دقیق این نور در دسترس نداشتیم، اما وقتی آن را با چشم غیر مسلح با روشنایی راه شیری مقایسه کردیم، به نظر می رسید که درخشش منطقه البروجی بیشتر است. روز بیست و دوم را در انار درّه ماندیم و آن روز چشمانمان

به دیدن اولین پرستوهای مهاجر روشن شد.

روز بیست و سوم بعد از خروج از کوهستان در دشتی رُسی پوشیده از لایه نازکی از شن راه پیمودیم. گیاهانی که پس از حرکت از هرات به آنها برخوردیم در میان آنها بیش از همه وریکه و شمشاد به چشم می خورد و اکنون بتدریج ناپدید می شدند و جای خود را به درختان بادام و وحشی آماده شکفتن می دادند. اما بطور کلی سبز شدن گیاهان به تأخیر افتاده بود و تنها مراندرا^(۴۹۵) شکوفه کرده بود. پس از بازدید از درختان نخل دهکده زیگین که در آن جا دقایقی چند توقف کردیم به سوی منطقه میان آدرسکن و هارود به راه افتادیم. و پس از عبور از میان انبوهی از درختان گز و قیج در نزدیکی کانال محل التقای دورود که به میانه رود معروف است، توقف کردیم تا شب را در زیر سقف آسمان بگذرانیم. چون وسط جنگل چادر زده بودیم خدمتکاران ایرانی ما، به رغم وحشت از دزد، نتوانستند خود را از لذت افروختن آتش با توده های انبوه و فراوان هیزم محروم کنند. با این همه پرتو آتش مانع دیدن نور منطقه البروج در این مکان، که افقش بازتر از انار دره بود، نشد؛ بلکه تابش این نور در مقایسه با روشنایی دیروز و پربروز درخشانتر می نمود. روز بیست و چهارم از بوته زاری عبور کردیم که هر چه به هارود نزدیکتر می شدیم، انبوهتر می شد. پس از عبور از رودخانه، بیشه تاگهان ناپدید و زمینی آشکارا پوشیده از نمک نمایان شد.

پس از عبور از دهکده 'کوچک کهریزک' واقع در طرف راست جاده که در نزدیکی آن قبیله افغانی نوزده می اردو زده بود، برای بررسی ارتفاع سنج در دهکده متروکی توقف کردیم. ساکنان این دهکده به علت چپاولگریهای افغانهای فراه این آبادی را ترک کرده بودند. ما در حال حاضر در بخش قلعه گاه^(۴۹۶) قرار داشتیم که بنا بر آخرین عهدنامه منعقد میان ایرانیها و انگلیسیها به حاکم لاش و جوین مسترد شده بود، بدین سبب روستاییان نمی خواستند به اسکورت هراتی غذای مجانی بدهند. بالاخره در دهکده 'پر جمعیت کوشکک پیاده شدیم که ساکنان آن را قبایل علی زه می، بارکزایی و نوزده می و نیز تاجیکهای تیره روزی تشکیل می دادند که در زیر بار سنگین مالیات فاتحان وحشی خود رنج می بردند؛ این مردم به خواست سواران ما پاسخ مثبت دادند.

و ما شب را در باغ بزرگی به سر بردیم؛ مالک این باغ از محلیهای قدیمی بود. او پسر مرد کوچک اندام و حيله گری بود که ادعا می کرد از اعقاب مستقیم طاهر ذوالیمینین^(۲۹۷) است، برایم تعریف کرد که سابقاً سندی در دست داشته ممههور به مهر امیر تیمور، اما در جریان آخرین هجوم ایرانیان، هنگامی که با عجله دهکده را ترك می کرده، آن را گم کرده است. چون شایسته تر آن بود که حاکم لاش را از ورود قریب الوقوع خود به آن قلعه آگاه سازم، یکی از خدمتکاران خود را به آن دیار فرستادم و در انتظار پاسخ ناگزیر روز بیست و پنجم را در کوشکک ماندم. در این محل به پدیده نسبتاً عجیب و قابل ذکری برخوردیم که توجیه آن از نظر من تا حدی دشوار است. در طول روز دمای هوا در سایه به ۲۲/۵ درجه سانتیگراد می رسید و شبها هرگز از ۱۲ درجه تجاوز نمی کرد. شمار زیادی هزارپا از لانه های زمستانی خود بیرون آمده بودند، هنگام غروب آفتاب پروانه ها دسته دسته در هوا می چرخیدند، یک هفته بود که پرستوها از راه رسیده بودند، اما به رغم تمامی این نشانه های مطمئن و بارز از بیداری طبیعت، از شکوفایی حیات در درختان که همچون زمستان بی برگ بودند، اثری به چشم نمی خورد. پیش از توجه به این موضوع وضع زار و نزار درختان باغهای دهکده توجهم را جلب کرده بود، دلیلش را از چند روستایی جويا شدم. آنها جواب دادند که در دهکده شان درختها هرگز به سن پیری نمی رسند و باید هر چند سال یکبار به جای این درختان، نهالهای تازه ای غرس کرد، زیرا در این محل، در زمانهای مختلف اما در فاصله های نسبتاً کوتاه، آبهای زیرزمینی به سطح زمین می رسد و نه تنها به درختان میوه صدمه می زند، بلکه بعضی اوقات آنها را به کلی خفه می کند. از هنگام عبورمان از کوهستان تا رسیدن به این محل، همواره مه خشکی در فضا وجود داشت، روز بیست و پنجم این مه به حدی متراکم شد که چند ساعت قبل از غروب آفتاب، می توانستیم خورشید را با چشم غیر مسلح نظاره کنیم، تا این که در چهار تا پنج درجه بالای افق، در میان لایه پودر مانند جوی که اطراف ما را فرا گرفته بود، از نظرها پنهان شد. حتی ستاره قطبی هم درخشش همیشگی خود را نداشت، اما ستارگان بالای سر ما همچنان می درخشیدند.

روز بیست و ششم را در انتظار بازگشت پیک سریعی که به لاش فرستاده بودم تا

ظهر در کوشکک ماندم. بعد از ظهر از آن جا تا لنگر^(۴۹۸) از میان دشت راه پیمودیم. لنگر جایی است که به عنوان مدفن شیخ محمود لوگانی^۱ مورد ستایش مردم است. می گویند در این محل، در نزدیکی آرامگاه شیخ برای شاه احمد، بنیان گذار سلسله افغانی از طایفه درآنی، معجزه ای به وقوع پیوست که آینده درخشان او را بروی آشکار کرد. چنین گفته می شود که وی پس از عبادتی خالصانه و پرشور بر گور شیخ از او خواست که چنانچه نقشه هایش با موفقیت رو به رو می شود، نشانه ای خاص بر او ظاهر سازد. لحظه ای بعد احساس کرد که شمشیرش خود به خود از غلاف خارج می شود. پس از این که شمشیرش را در غلاف جای داد، متوجه شد که شمشیر دوباره از غلاف بیرون می آید. این عمل سه بار تکرار شد و او بناچار پذیرفت که این معجزه از قدرتی مافوق الطبیعه ناشی می شود؛ از آرامگاه خارج شد و با اطمینان به پیروزی به طرحهای خود جامه عمل پوشانید. دهکده در داخل گلوگاه کوتاه و وسیعی قرار دارد که به وسیله رشته کوهی که دشتهای سیستان را از ایالت هرات جدا می کند، قطع می شود. هنوز وارد این منطقه نشده بودیم که عطا محمودخان برادر حاکم لاش جوین و شمس الدین خان پسر دوازده ساله او را دیدیم که با نامه بسیار مؤدبانه ای به استقبال من آمده بودند. در این نامه از من دعوت شده بود که به خانه او فرود آیم.

هنگام خروج از گلوگاه به دشت وسیعی رسیدیم که همچون دریایی آرام در مقابل ما گسترده شده بود. این همان دشت باستانی در انگیان^(۴۹۹) بود. از جلو دهکده کوچک شوشکه^۲ گذشتیم و در مقابل ده آبادی به نام قلعه نو^(۵۰۰) توقف کردیم. در آن جا برای ما مسکن مناسبی تدارک دیده بودند. از زمان حرکتمان این اولین اتاق نسبتاً راحتی بود که شب را در آن بیتوته کردم. بلافاصله بعد از غروب آفتاب باران سیل آسایی شروع به باریدن کرد که تمام شب ادامه یافت. من به هیچ وجه نمی توانستم تصور کنم که این باران در این دشت وسیع چه مشکلاتی برای ما ایجاد خواهد کرد. صبح روز بیست و هفتم وقتی از اتاق به ایوان رفتم، باشگفتی بسیار دیدم که تمام اطراف ما را آب فرا گرفته

است، گویی وسط یک جزیره هستیم. برکه های گسترده آب چون دریاچه هایی وسیع پهنه دشت را پوشانده بود و در بعضی نقاط این گودالها به حدی عمیق بود که شترها تا زانو در آب فرو می رفتند. حتی تصور راه افتادن هم مشکل بود. بنابراین روز بیست و هفتم را در این قصبه ماندیم تا آب به سوی جریان یابد و یابخار شود. بنابر آنچه به من گفته شد این پدیده که در هیچ جای دیگر بدان برنخوردم، در این محل امری عادی است و هر سال در بهار تکرار می شود. در این فصل وقوع رگبارهایی مانند رگبار شب گذشته به هیچ وجه غیر منتظره نیست و چون شیب دشت نامحسوس است اندک فرورفتگی در زمین کافی است تا آب باران در آن جمع شود و این آب تنها بر اثر تبخیر از میان می رود زیرا خاک رُسی این بیابان خشک آب زیادی به خود جذب نمی کند.

روز بیست و هشتم سرانجام به راه افتادیم. عبور از ۲۲ یا ۲۳ کیلومتر اولک راه یعنی فاصله میان این دهکده و مسیل عمیقی که رودخانه کوشکه رود در آن جاری است، با دشواری بسیار صورت گرفت در این فاصله مجبور بودیم دوبار به آب بزیم. اما بعد از گذشتن از رودخانه راه بهتر شد و تنها در یک نقطه، یعنی در فاصله میان کوشکه رود و فراه رود مسیلی خشک و عمیق دشت صاف و یکنواخت راقطع می کرد. فرارود در فاصله بیست کیلومتری کوشکه رود، در دره ای پردار و درخت جریان دارد. طی این مسیر طولانی به هیچ دهکده ای، دور یا نزدیک، برنخوردیم. البته می توان این امر را تا حدودی به خشکی و بی حاصلی زمین مربوط دانست، ولی در عین حال به عدم امنیت در منطقه ارتباط بیشتری دارد. وقتی ما داخل دره فراه رود شدیم خورشید غروب کرده بود آبهای زردفراه رود که میزان آن به علت بارش باران بیشتر شده بود از میان کناره های رُسی و بریده بریده آن کف آلود و سریع پیش می رفت و ما را به یاد رودخانه کور^(۵۰۱) (سیروس) واقع در حوالی تغلیس می انداخت. تاریکی هوا مانع از ادامه راهمان تا لاش بود، به همین جهت ما در دهکده پنج ده^(۵۰۲) واقع بر ساحل راست رودخانه اطراق کردیم. صبح روز اولک مارس به من اطلاع دادند که هرچه زودتر باید این محل را ترک کنیم: زیرا آب رودخانه باچنان سرعتی بالا می آید که لحظه ای غفلت کافی است تا ما را به چند روز توقف در این محل مجبور کند. دو یا سه کیلومتر، راهی که تلاش داشتیم با عجله زیاد

طی کردیم و در نیم کیلومتری دروازه قلعه، سردار احمدخان اسحق زهیی، حاکم آن جا پیاده به پیشواز ما آمد که در نتیجه ما نیز ناگزیر از مرکبهایمان فرود آمدیم. این کار برای ما مفید افتاد زیرا آب جاده منتهی به قلعه را فرا گرفته و فقط باریکه راهی خشک مانده بود که تنها یک نفر پیاده می توانست با زحمت از آن عبور کند.

قلعه لاش مانند سایر قلعه های افغان عبارت است از برج بزرگ دیده بانی که در میان تعداد زیادی از منازل قرار دارد. این منازل روی سینه کش بسیار تند تپه نوک تیز رُسی، طبقه طبقه بر رویهم قرار گرفته اند و دور همه این ساختمانها دیوار گلی نسبتاً بلندی کشیده شده که روزنه ها و نیم برجهایی در آن تعبیه شده است. نبود تجهیزات کافی در اختیار همسایگان قلعه، آن را تسخیر ناپذیر کرده است. قلعه لاش از قدمت چندانی برخوردار نیست و قلعه جوین که رو به روی آن، در ساحل چپ رود، میان ویرانه های وسیعی بنا شده است، در مشرق زمین شهرت بیشتری دارد. با این همه نام این دو قصبه نه در کتاب استخری ذکر شده است، نه در آثار یا قوت. خانواده سردار فعلی که از قبیله افغانی اسحق زهیی است، از اواخر قرن پیش در این منطقه ساکن شده اند. چون کمال خان، جد این سردار نمی خواست تحت سلطه مددخان رئیس دیگر این قبیله که از او قدرتمند تر شده بود، قرار گیرد از قندهار جلای وطن کرد و در زمان تیمورشاه درآنی به هرات آمد. پسر کمال خان به نام رحیمدلخان در امور حکومت نفوذی نداشت، اما پسر او شاه پسندخان که از عنفوان کودکی به محمود شاه وابسته بود به مقام میرآخوری رسید و طرف توجه این شاهزاده قرار گرفت. این شخص در تمامی فراز و نشیب زندگی پرتلاطم شاهزاده باوی همراه و به هنگام فرار او به بخارا و ایران ملتزم رکاب بود. سرانجام وقتی محمود شاه هرات را تصرف کرد، پسندخان به عنوان پاداش و نشان وفاداری، حکومت سرزمین لاش و جوین و قلعه گاه جنوبی را دریافت داشت. پس از آن که ویرانیهای باقیمانده از تیموریان را مرمت کرد به آبادی قصبه همت گماشت و حدود هفتاد سال به طور مستقل در آن جا حکومت کرد و در سال ۱۸۵۰ در سن کهولت درگذشت. پسرش عبدالرسول خان، با یار محمدخان حاکم هرات به مخالفت برخاست؛ حاکم هرات به قلمرو حکومت او حمله برد و او مجبور شد به حاکم فراه به نام

میر آخور احمدخان پناهنده شود. سرانجام عبدالرسول خان در تبعید درگذشت، اما پسرش یعنی حاکم فعلی از مرگ یارمحمدخان استفاده کرد و به لاش برگشت. او نیز نتوانست مدت زیادی آن جا را نگه دارد زیرا در آخرین لشکر کشی ایرانیها به هرات، در دفاع از قلمرو خود شکست خورد و به اسارت ایرانیها درآمد و او را به تهران فرستادند. اما در آن جا نتوانست توجه شاه و صدرالاعظم او را به خود جلب کند. پادشاه باردیگر تولیت حکومت مستقل لاش و جوین و قلعه گاه را بنابر قرارداد منعقد میان ایران و انگلیس به او داد. در این قرارداد شرط شده بود که ایالت هرات باید به وضعیّت قبیل از جنگ برگردد. در میان خدمتگزاران سردار احمدخان مردی را دیدم که به هنگام قتل فارس، دکتر تیره روز انگلیسی به دست ابراهیم خان (۵۰۴) حاکم بلوچ چخانوسوز حضور داشته است. بنابر اظهارات این شخص دکتر به دعوت علیخان حاکم سه کوهه برای معالجه یکی از اقوام بیمارش از هرات به سیستان رفته بود. پس از مداوای بیمار، دکتر تمایل خود را برای دیدن چخانوسوز ابراز داشت. علیخان برای متوقف کردن دکتر از این اقدام خطرناک تا سرحد امکان تلاش کرد. حتی با صراحت به او گفت که ابراهیم خان هرشب بابتنگ مست می کند و در چنین حالتی خلق و خوی تند همیشگی او هیچ حدّ و مرزی نمی شناسد. اما آن گونه که علیخان خود چند هفته قبل از کشته شدنش در مشهد برای من شرح داد، فارس به او جواب داده بود که او فردی انگلیسی است و به این عنوان غیر از خدا از چیز دیگری نمی هراسد. به هر صورت هنگام ورود دکتر به چخانوسوز ابراهیم خان به گرمی از او استقبال کرد. دکتر بعد از اقامت کوتاهی در خانه خان دعوت این سرکرده بلوچ برای شرکت درشکار گراز در جگن زارهای هیلمند را پذیرفت. شب قبل ابراهیم خان بنگ زیادی کشیده بود، به طوری که صبح روز بعد هنوز کاملاً تحت تأثیر این ماده مخدر قوی قرار داشت. وقتی به کنار رودخانه رسیدند، او از فارس خواست که با کلک بزرگی به آن سوی رودخانه برود و قول داد که خود او نیز بلافاصله پشت سر دکتر حرکت خواهد کرد. اما کلک فارس هنوز چند متری از ساحل دور نشده بود که خان تفنگش را برداشت و به طرف او نشانه رفت و خنده کنان به فارس گفت که مواظب خودش باشد زیرا قصد دارد به او شلیک کند. مردی که جزئیات این ماجرا را برایم نقل

می کرد در آن لحظه پشت سر ابراهیم خان بوده است و ادّعا دارد که کلک‌ران به دکتر اشاره می کند که بر شکم روی کف کلک بخوابد تا از گلوله مصون بماند، اما دکتر جواب می دهد که خان شوخی می کند و اصلاً قصد کشتن او را ندارد. بنابراین همچنان روی کلک می ایستد و لبخند زنان فریاد می زند «بزنید، بزنید». گلوله شلیک می شود و او مانند تخته سنگی بر سطح کلک می افتد. ابراهیم خان پس از سؤال درباره درست به هدف خوردن تیر خود، دستور می دهد جسد پزشک بدبخت را ابتدا چند مرتبه در آب فرو برند و بیرون بکشند و بعد آن را به او نشان بدهند تا نتیجه کار خود را ببیند، ضمن آن که با شادی وحشیانه ای اظهار می دارد که این گونه احتیاطها حتی بعد از مرگ این سگهای فرنگی لازم است زیرا آنها همیشه با خود یک ماده جهنمی احتراق آور دارند که به آسانی منفجر می شود. او پس از این که می بیند گلوله به قلب قربانی اصابت کرده دستور می دهد جسد او را دفن کنند. به این ترتیب داستان آویزان کردن جسد و تمامی مطالبی که آقای فریه در باره این حادثه نقل کرده از نظر من ساخته و پرداخته ذهن فردی است که این ماجرا را برای مسافر فرانسوی نقل کرده است، تصور کردم بهتر آن است که این روایت نسبتاً ساده را، که کمی با آنچه در جلد چهارم نشریه جغرافیایی لندن^۱ (ص ۱۸۳-۱۷۹) در دنباله گزارش مسیر پزشک تیره بخت گنجانده شده است، تفاوت دارد، در این جا ذکر کنم.

روز سوم مارس چون سطح آب تا حد قابل توجهی پایین آمده و اسکورت ما نیز برای حرکت آماده شده بود، توانستیم به راه بیفتیم و فاصله کوتاه تا دهکده سمور^۲ را که شاه پسند خان بنا و باغ میوه بزرگی در آن احداث کرده است بپیماییم: بخش جنوبی منطقه لاش تقریباً تمام ساحل شمالی دریاچه هامون را در بر گرفته است. زمینهای این سواحل از مصب فراه رود تا مصب هارود به شکل یک سلسله تراسهای کم و بیش وسیعی است که در دو طرف آن مسیلهای عمیقی دیده می شود که بر اثر آب باران و تعدادی رودخانه در زمینی رسی و نمکی به وجود آمده است. قسمت‌های مرتفع این

تراسها یا به عبارت دیگر فلاتهای کوچک از گیاهان خاص شوره‌زار پوشیده شده که برای شترها و گوسفندها چراگاه بسیار مناسبی بشمار می‌آید. در آن جا به بوته‌های کرته (خارشر) یعنی علفهای پرپشتی بر می‌خوریم که در دشتهای قلعه گاه، سیستان، قندهار به فراوانی می‌روید و اسبها نیز به خوردن آن علاقه دارند. مصب هارود شکل یک دلتای واقعی را دارد. این رودخانه، در فاصله ده کیلومتر از دریاچه به پانزده شاخه منشعب می‌شود. رطوبتی که از این آبیاری طبیعی در زمین نفوذ می‌کند به رشد تعداد بی‌شمار درخت گز، سپیدار، بید و نهالچه‌های زیگوفیلوم کمک می‌کند. اما در عین حال موجب تشکیل باتلاقهایی در این دشت می‌شود که عبور از آنها به دشواری انجام می‌گیرد؛ به طوری که روز چهارم وقتی به دریاچه نزدیک شدیم به زحمت زیاد توانستیم از زمین سست و مرطوب این دلتا عبور کنیم. دریاچه از این سو به شکل برکه و سیعی است که آب شیرین و گل‌آلودی دارد و چندان عمیق نیست. پیرامون این دریاچه همان طور که استخری در قرن دهم و یاقوت در سال ۶۱۲ و ۶۱۷ هجری بدان اشاره کرده‌اند (به صفحه ۸۶ «فرهنگ جغرافیایی ایران» ترجمه باریه دومینارو ص ۱۱۰ ترجمه المسالک والممالک مراجعه شود) اغلب در تغییر است. تصور می‌کنم دیدن این همه پرندۀ دریایی در هیچ نقطه دیگری جز این مکان میسر نباشد. پرندگانی همچون غاز، قو، اردک و غیره نوار مواج و فشرده‌ای را به پهنای بیش از یک کیلومتر به وجود آورده‌اند. فریادهای شکوه‌آمیز و حزن‌آور آنها آهنگ واقعاً شگفتی را به وجود می‌آورد که به هیچ صدایی شبیه نیست. سیستانیه‌ها به من گفتند که آنها با مشاهده ارتفاع لانه پرندگان در میان جگن‌ها، بر فراز آب زمستانی دریاچه می‌توانند میزان طغیان آب را از پیش حدس بزنند. ارتفاع سنج آقای رنو نقطه جوش آب را در این محل ۳۶۱ درجه سانتی‌گراد نشان می‌داد که با فشار ۷۱۸/۱۰ میلی‌متر مطابقت می‌کرد و در دمای ۱۴/۸ درجه سانتیگراد، فشار سنج عدد ۵۶۴/۶۰ (۷۱۷/۰۳) میلی‌متر یا به عبارت بهتر در صفر درجه ۷۱۵، ۳۲ (میلی‌متر) را مشخص می‌کرد. باتوجه به میانگین عددی دوبررسی که در بالای سطح متوسط اقیانوس در این عرض جغرافیایی محاسبه شده است، برای ارتفاع مطلق دریاچه عدد ۴۷۱ متر به دست می‌آید.

شب را میان اردوی بزرگی از سیستانیهای دهکده 'کوگا' گذراندیم که به تازگی اقامتگاه زمستانی خود را ترك کرده بودند. آنها تابستان را در حوالی مصب رودخانه هارود، در زیر زمینهای تاریک و مرطوب می گذراندند و دائم از نیش پشه ها در عذابند که این خود دلیل اصلی فقدان اسب و قاطر در سیستان است، ساده لوحی مردم این ایالت با خرافه پرستی و تعصب آنها همسنگ است. پول را نمی شناسند. معمولاً یک گز پارچه کتانی رایجترین واحد مبادله کالا است. اما اغلب سوزن و نخ و دیگر اشیایی که در منزل به کار می رود، جانشین این واحد می شود. آنها به علت حضور اسکورت افغانی و سنی مان از ما به سردی استقبال کردند. اما وقتی فهمیدند تمام خدمتکاران ما شیعه هستند، رفتاری دوستانه در پیش گرفتند. یکی از خدمتگاران ما در مقابل تنها یک سوزن کاسه ای پراز دگمه خرید. اما فروشنده از بیم آن که بهای کافی دریافت نکرده باشد، بعد از تحویل کالا اظهار داشت که سوزن در مقایسه با دگمه بسیار ناچیز می نماید و آرام نگرفت تا خدمتکار ایرانی به طور جدی به او پاسخ داد که اگر تنها یک سوزن گرفته بود حق با او بود و از او درخواست به تکه نخی که در سوراخ سوزن قرار دارد نیز توجه کند. سیستانی ساده لوح پس از یک کنکاش درونی بالاخره قبول کرد که حق با خریدار است و راضی و خشنود آن جا را ترك کرد.

اگر سیستان را مهد تمدن قوم ایرانی ندانیم دست کم باید آنرا صحنه رویدادهای حماسی تاریخ ایران به شمار آوریم. حتی پس از این دوران، به ویژه در عهد اشکانیان، به رغم مهاجرت دو قبیله بزرگ جمشیدی و زوری، ملی گرای در این منطقه به قدری مورد توجه بود که نطفه جنبشی که ساسانیان را بر اریکه سلطنت نشاند در آن جا بسته شد و رشد کرد. در زمان تسلط اعراب اولین اقدام جدی ایرانیها برای رهایی از یوغ خلفا در این سرزمین، یعنی زادگاه صفاریان سازمان یافت. در دوره حکومت مغول و تیموریان با این که سیستان بیش از پیش تضعیف شده بود، باز هم مردم آن سلاح به دست علیه تسلط بیگانگان مبارزه می کردند و تنها در دوره صفویه، یعنی سلسله ای که بیش از همه ملی گرا

بود، این بخش از امپراتوری ایران پیوسته به تاج و تخت پادشاهان این سلسله وفادار ماند. حدود این ایالت بنا به شرح استخری، همان مرزهای طبیعی آن است زیرا سیستان تمام منطقه فرو رفته خاک خراسان را، که دریاچه هامون پستترین نقطه آن است، در بر می گیرد. در حال حاضر بخش لاش و جوین به صورت ایالتی مستقل در آمده است. بخشهای زمین داور^(۵۰۶)، رودبار و فراه از مدتها پیش جزء افغانستان به شمار می آیند. بالاخره بخش غربی سیستان تشکیل سرزمین بی طرفی را می دهد که به نام سرچیل قائن^۱ یا بخش بندان^(۵۰۷) معروف است: بدین ترتیب سیستان به معنی اخص کلمه یعنی منطقه ای که ایرانیهای فعلی و افغانها به آن سیستان می گویند، به بخش کوچکی واقع در مصب رود هیلمند، در دریاچه هامون یا زیره اطلاق می شود که مساحت آن دویست میل مربع جغرافیایی و جمعیت آن حدود ده تا پانزده هزار خانوار است که نیمی چادرنشین هستند.

هرچند جمعیت سیستان چندان زیاد نیست، اما از نژادهای گوناگونی تشکیل شده که عبارتند از: ایرانیهای بومی منطقه، سرندیها^(۵۰۸) که به فرمان نادرشاه به این ناحیه نقل مکان کرده اند، بلوچها که از آغاز این قرن در اطراف هیلمند مستقر شده اند و بالاخره چند خانوار افغانی که در دهکده های سیستان پراکنده اند. ساکنان قدیمی سیستان در حال حاضر نیز مانند گذشته به دو گروه دهقان یا روستایی و کیانی^(۵۰۹) یعنی نجبا و اعقاب پادشاهان قدیم تقسیم شده اند. فرمانروایان سیستان همیشه از میان گروه اخیر انتخاب شده اند، چه در دوره صفویه، چه در دوره قاجاریه تا زمان سلطنت محمد شاه قاجار. فرصتی دست داد تا فرامینی را دیده و از آن نسخه برداری کنم که نشان می دهند در دوره سلطنت شاه عباس اول حمزه بیک کیانی حاکم سیستان بوده است؛ فرمانروای سیستان در زمان شاه صفی ملک جلال الدین از همان خانواده، در دوران سلطنت شاه عباس دوم، ملک نصرت خان و به هنگام سلطنت شاه سلیمان، ملک فضل علی بیک بوده است؛ اما در دوران سلطنت شاه سلطان حسین ضعیف النفس سه حکمران در

سیستان فرمانروایی داشتند، ابتدا فتحعلیخان، پس از او برادرش ملک جعفر بیگ به سال ۱۱۲۱ و سرانجام در سال ۱۱۲۴ اسداله خان که شاهد هجوم افغانها^(۵۱۰) به ایران بود. نادرشاه امتیاز کهن کیانیان را محترم شمرد، حتی حاکمان درآنی در دوران دوم تسلط افغانها^(۵۱۱) بر مشرق ایران حرمت این سنت را نگاه داشتند. بنا بر رسم دیرین، بزرگ خانواده کیانی پس از مرگ حاکم قبلی به دربار می رفت تا شخصاً حکم انتصاب خود را دریافت دارد. وی معمولاً با این حکم، جامه ای فاخر و نیز ساز و برگی از طلا خلعت می گرفت، گاه سپر یا شمشیری با این هدایا همراه بود که حتماً در فرمان ذکر می شد. فرمانروایان کیانی سیستان پس از صفویه عبارت بودند از حسین خان فرزند اسداله خان سابق الذکر که جای خود را به پسرش سلیمان خان داد. پس از مرگ سلیمان خان، حکومت سیستان به پسر دومش بهرام خان و پس از او به برادر ارشدش ناصر خان رسید. فتحعلیشاه پسر ناصرخان معروف به خان جان خان را به حکومت سیستان منصوب کرد. این شخص در زمان سلطنت محمدشاه در سال ۱۸۳۷ یا ۱۸۳۸ وفات یافت: او آخرین حاکم این ایالت بود. در دوره حکومت بهرام خان گروهی از قبیله بلوچ نارویی زادگاه خود را ترک کردند و به فرمان عالم خان در حاشیه هیلمند اردو زدند. رئیس این گروه که به عنوان خراجگذار پذیرفته شده بود، بتدریج توانست در ارتباط با همسایگان خود مستقل عمل کند. وی پس از مرگ قدرت تحکیم شده خود را برای پسرش دوستمحمدخان به ارث نهاد. دوستمحمد خان اخیراً در سال ۱۸۵۷ درگذشت و مرگ او موجب تأسف هموطنانش گردید. از او تنها یک پسر به نام درویش خان برجای ماند اما ریاست قبیله را شریفخان برادر دوستمحمدخان به عهده گرفت؛ به هنگام مسافرت من این شخص متفدترین فرد منطقه محسوب می شد. دیری نگذشت که قبیله توکی^(۵۱۲) یا به بیان دیگر بلوچههای هارون از قبیله نارویی پیروی کردند. از چندی پیش رئیس آنها خان جان پسر جان بیگ و نوه روشن در ساحل چپ هیلمند به این سو و آن سو کوچ می کرد تا آن که جلال الدین خان پسر ارشد بهرام خان عاشق دختر این سردار بلوچ شد. پس از ازدواج با این دختر قلعه کوچکی به نام بارنگی سیاه را به پدر دختر هدیه کرد که در حال حاضر شهرجهان آباد^(۵۱۳) جای آن را گرفته است. خان جان که قبل از

هر چیز درصدد بود برای خود موقعیت مستقلی فراهم آورد، از هموطنان خویش خواست تا در اطراف قلعه مستقر شوند. سپس به سازماندهی دسته های مختلف راهزنان پرداخت و باغارت دهکده های مرزی ایران و افغانستان ثروت قابل توجهی گرد آورد. در ضمن چه از طریق خرید زمینهای کیانیهای فقیر شده و چه با تصرف آنها به عتف بر وسعت سرزمین خود افزود. چون دهقانان مستقر در این مناطق نمی توانستند زیر بار ظلم مالک جدید بروند، مسکن خود را ترك کردند و جای خود را به قبایل بلوچ هارون دادند. خان جان شش پسر داشت: معین خان - جان بیک - علیخان، ابراهیم خان - شاه پسند خان، شیردل خان؛ اما به هنگام مرگ وی تنها پنج پسرش زنده بودند زیرا پسر دوم او قبل از مرگش در گذشته بود. بنابر آداب و رسوم منطقه سرپرستی قبیله می بایست به پسر ارشد او معین خان برسد، اما علیخان برادرش را به چخانسون محل سکونت خود دعوت کرد و در آن جا خائنه او را به قتل رساند و تمامی اموال او را تصاحب کرد. چون علیخان به انواع فساد رایج در شرق آلوده بود، نتوانست از نتایج جنایات خود برای مدت زیادی برخوردار شود. زیرا در سال ۱۷۴۰ بر اثر ابتلای به بیماری ریوی درگذشت. جانشین او ابراهیم خان که در اروپا به قاتل دکتر فارسی شهرت دارد، مردی است بی باک و پرتحرک، اما خرافه پرستی و بویژه علاقه او به کشیدن تریاک و نیز درنده خویی او در لحظات مستی باعث شده است که در نظر خانواده خود و رعایا و بیگانگان همچون هیولایی جلوه کند. مثلاً برادرش شاه پسند خان از بیم جان جلای وطن کرده است و با دریافت اندک مقرری از حکومت ایران در مشهد زندگی می کند. ابراهیم خان بندرت در چخانسون می ماند. اتمام سال را در جگن زارهای دلتای هیلمند به شکار گراز می پردازد. و چون همیشه با تعداد زیادی سوار مسلح به شکار می رود، برای او آسان است به هر نقطه ای که در آن جا سراغ غنیمی چشمگیر داشته باشد، بدون معطلی گروه گروه سوار گسیل دارد. به همین دلیل به داشتن ثروت زیاد شهرت یافته است.

نادرشاه که مایل بود در مدت زمانی کوتاه بر جمعیت سیستان بیفزاید، از روش کوچ اجباری استفاده کرد. او فرمان داد صدها خانوار از اقوام سربندی، قبایل چادر نشین ایالت شیراز را به آن جا بفرستند. رئیس قبیله میرقنبر تحت عنوان کلانتر در سه کوهه (۵۱۳)

مستقر شد. از آن زمان به بعد، قدرت در خانواده او به ارث باقی ماند. جانشینان او عبارت بودند از: پسرش میر کوچک، سپس نوه اش محمدرضا خان و بالاخره فرزند شخص اخیر میرخان. میرخان به علت کم توجهی حکومت فتحعلیشاه به این تیول دورافتاده شاهنشاهی تقریباً به طور مستقل حکومت می کرد و به پیروی از همسایه های بلوچ خود بیش از پیش بر زمینهایی دست گذاشت که به قبایل کیانی تعلق داشت. پس از مرگ پنج فرزند به جای گذاشت: محمد رضا خان، علیخان، شاهنواز، سردار و محمد. محمدرضا هم از نظر عرف و هم از لحاظ شرع رئیس قبیله به شمار می آمد. بنابراین بدون هیچ مخالفتی میراث پدری را تصاحب کرد. اما چون از هفت پسر خود، برای پسر ارشدش لطفعلیخان ارجحیت خاصی قائل بود، با سلب امتیاز از برادر خود علیخان و برخلاف آداب و رسوم رایج در منطقه، وی را به جانشینی خود منصوب کرد. علیخان این عمل برادر را به حق توهینی به خود دانست و به امید جلب مساعدت صدراعظم قدرتمند محمدشاه، یعنی حاجی میرزا آقاسی^(۵۱۵) به تهران رفت. اما این ملای غیرعادی که در این زمان جز اندیشه اصلاح پیاده نظام ایران به چیزی نمی اندیشید، هیچ گامی به سود علیخان بر نداشت. علیخان تصمیم گرفت به جستجوی بخت و اقبالی به دربار حاکم قندهار به نام کهندل خان، برادر دوست محمدخان مشهور برود. او در آن جا به عنوان جلودار و یا میرآخور به خدمت این سردار افغانی درآمد و سرانجام در ارباب خود نفوذ بسیاری یافت و آرزوی فتح بخشی از سیستان را به او القاء کرد. کهندل به سرکردگی سپاهی عظیم وارد این ایالت شد و قلعه سه کوهه که سربندیها شجاعانه از آن دفاع می کردند به تصرف قشون افغان درآمد. لطفعلیخان اسیر شد. او را به عمویش تسلیم کردند که دستور داد تا چشمان برادرزاده را از حدقه در آورند. علیخان به رغم گرایش باطنی به شیعه تا زمانی که سردار قندهار زنده بود جرأت خیانت به او را نداشت، اما پس از مرگ این سردار به فکر تجدید روابط با دربار ایران افتاد و خود عازم آنجا شد. شاه با حسن نیت از علیخان استقبال کرد و دختر عموی خود، دختر شاهزاده بهرام میرزا را به عقد او در آورد و با وعده مساعدت برای تشکیل ارتشی منظم او را مرخص کرد. علیخان پس از بازگشت به سه کوهه با بی توجهی های خود، غرور زعمای قبیله اش را

جریحه دار کرد و با سماجت از این افراد ساده دل خواست تا در روابطشان با او تشریفات معمول دربار شاهی را رعایت کنند؛ به این ترتیب اطرافیان را چنان از خود بیزار کرد و علیه خویش برانگیخت که عاقبت تاج محمد خان برادر کوچک لطفعلیخان موفق شد عمومی خود را به قتل برساند و قدرت را به دست گیرد.

در این جا به خود اجازه داده ام تا در مورد تاریخ قدیم و جدید سیستان که از نظر قتل و خونریزی و آشوبها و سرکشی ها دست کمی از تاریخ بلوچستان و افغانستان ندارد، مطالبی چند عنوان کنم؛ تا از یک سو اطلاعات مغشوش و درهم و برهمی که آقای لیچ در شماره ۱۴۶ جلد سیزدهم نشریه آسیایی بنگال^۱ (ص ۱۱۸-۱۱۶) منتشر کرده است، جبران کرده باشم و از سوی دیگر نشان دهم که با اطلاعات فعلی ما از ایران، شاید نتوان با این اطمینان و یقین در زمینه تاریخ گذشته هیچ یک از ایالات این امپراتوری بزرگ این همه اطلاعات ذیقیمت و دست اول کسب کرد. اطمینان کامل دارم که سیاحی آماده و مجهز می تواند با کند و کاو در آرشیهایی که تنی چند از اعضای قبیله کیانی عاشقانه حفظ کرده اند، به مدارکی بسیار با اهمیت در زمینه تاریخ قدیم ایران دست یابد. ضمناً مطالعه آداب و رسوم سیستانیها نیز جواب بسیاری از مسائل مربوط به ادبیات، قوم شناسی، باستانشناسی را در اختیار سیاح خواهد گذاشت که بدون آن این مسائل همچنان در پرده ابهام باقی خواهند ماند. البته این کار خطراتی را نیز در بر دارد، اما من تضمین می کنم که این مهم با رعایت احتیاط و برخورداری از حمایت دولت ایران و بویژه انتخاب مسیر مشهد - بیرجند نه و لاش امکان پذیر است. حاکم کنونی شهر لاش قبلاً نیز از یک سیاح اروپایی به نام کانولی حمایت و وی را در سفرش که متأسفانه با شتاب انجام شده همراهی کرده است و مسلماً در ازای دریافت پاداشی مناسب، از انجام چنین خدمتی برای جهانگردی دیگر مضایقه نخواهد کرد.

عبور از خط سیر لشکریان نادرشاه به هند و ورود به شهر نِه «توصیف این شهر»

روز پنجم مارس پس از چهارپنج ساعت راهپیمایی پردردسر از میان گل و لای سیستان که در مشرق ایران همچون گل و لای گیلان در شمال ایران به حق ضرب المثل شده است، عاقبت از دلتای هارود خارج شدیم. مدتی در ساحل شمالی دریاچه راه پیمودیم، سپس وارد گلوگاهی شدیم که کوهستانهای تشکیل دهنده مرز طبیعی میان سیستان و خراسان را قطع می کند. شب را زیر سقف آسمان در محلی به نام اوجگان^(۵۱۶)، واقع در حدود ۴۲ کیلومتری اردوی شب قبل گذرانیدیم. دره های این کوهستانها حاصلخیز و دارای آب فراوانی است؛ حتی در آن جا چوب برای سوزاندن نیز وجود دارد. با این همه کسی از ترس حمله بلوچها جرأت استقرار در این محل را ندارد. جاده ای که طی کردیم کوتاهترین راه ارتباطی با خراسان بود و این همان راهی است که نادر برای رفتن به هند انتخاب کرده بود. کاروانها با وسواس بسیار از پیمودن این راه اجتناب می کنند و برای آن که ضمن عبور از این منطقه از مناطق مسکونی زیاد دور نشوند، راهشان را کج می کنند و مسیری دشوار و طولانی را از طریق بندان،^(۵۱۷) ده سلم^(۵۱۸) می پیمایند بدون این که بازهم از نظر مصونیت از چپاول تضمینی داشته باشند. روز ششم همان گلوگاه را تا گردنه ای سنگلاخی به نام تبرکند، یعنی «کنده شده به وسیله تبر» بالا رفتیم. وجه تسمیه این گردنه از این جهت است که نادرشاه برای تسهیل حمل توپها دستور داده بود، این جاده را تعریض کنند. با این همه جاده تنگ و پر پیچ و خم

است. بدین جهت نه تنها تخت روان مرا روی دست حمل کردند، بلکه مجبور شدیم بیشتر بار و بنه را نیز به همین طریق از آن جا بگذرانیم. فرود به دشتی که در مغرب، در پای کوهستانها گسترده است با شیبی تند انجام می گیرد، اما چون جاده با مهارت و به شکل مارپیچ کشیده شده این فرود هیچ مشکلی ایجاد نمی کند. دشتی که ما وارد آن شدیم جز تپه ماهورهای پراکنده هیچ برجستگی قابل توجهی نداشت. در فاصله بیست کیلومتری، استخر آب شیرینی است به نام حوض جان یک بلوچ که عصر روز ششم در آن جا چادر زدیم. زمین کاملاً صاف و هموار بود. پس از عبور از این استخر، که به همت یکی از دامداران ثروتمند بلوچ با آجر ساخته شده است، جاده با شیبی نامحسوس به سوی سلسله جبال دوّم که شاخص مرز سیاسی خراسان ایران در مشرق است بالا می رود. بالاترین نقطه این جاده، گردنه برج گوراب است که به علت وجود برجی در آن ناحیه بدین نام خوانده می شود. می گویند هنگام عبور سپاهیان نادرشاه از این گردنه، این برج به دستور او به منظور استقرار پادگانی کوچک ساخته شد. فرود از گردنه با شیب کمتری انجام می شود، زیرا شهرنیه در وسط دشت بسیار مرتفعی قرار گرفته است که هنگام عبور ما از منطقه از انبوهی عظیم و غیر قابل تصور از بوته های مراندرای غرق در گل پوشیده شده بود.

شهرنیه که ایزید و رخاراکسی و پس از او استخری و بعدها تمامی جغرافیادانان مسلمان از آن نام برده اند با آن که مرکز اداری دوبخش و محل سکونت حاکم است، اما در واقع دهکده بزرگی بیش نیست. با این همه باید همراه با کریستی و پاتینجر اقرار کنم که پس از اقامتی طولانی در میان افغانها وقتی به ایران بازگشتم چنین به نظر می رسید که به کشوری وارد شده ام که به خوبی اداره می شود. با این که حاکم فعلی هرات در مقایسه با سرداران دیگر افغانی از نظر ویژگیهای اخلاقی و استعداد ذاتی، مردی کاملاً استثنایی به شمار می آید، اما اعتقاد من بر این است که با مجبور کردن شاه ایران در واگذاری هرات به همسایگان وحشی، گامی علیه منافع بشریت برداشته شده است و تردیدی نیست که به نفع این ایالت زیبا بود که تحت سلطه ایرانیان باقی بماند. نبوغ افغانها، دست کم تاکنون نه تنها منشأ اخلاقی نبوده بلکه بسیاری از چیزها را نیز نابود کرده است و

دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم ماهیت آنها به این زودبها تغییر می‌پذیرد. در شهر نه دیدنیهای چندانی که توجه سیاحان را به خود جلب کند به چشم نمی‌خورد، اما من در میان این دیدنیها، آسیاهای بادی آنها را از هر چیزی جالبتر یافتم. در هیچ نقطه‌ای از آسیا که در فاصله میان سمرقند تا آنکارا از آن دیدن کرده‌ام، جز در قاین واقع در سرحد سیستان که در گذشته جزو این ایالت به شمار می‌رفت، به این نوع آسیاها (۵۲۰) برنخوردم. تأکید ما بر اهمیت این ویژگی بیشتر بدین علت است که بنا به گفته رینو، جغرافیادانان قدیم مسعودی و استخری در قرن دهم میلادی، یعنی قبل از ورود و رواج این آسیاها به اروپا آنها را در سیستان دیده‌اند، (به مقدمه جغرافیای ابوالفدا ترجمه رینو جلد اوّل، بخش سوم صفحه ۳۰۲ و کتاب المسالک و الممالک ترجمه آ.د. موردمن ص ۱۱۰ مراجعه شود) به این ترتیب به احتمال زیاد برای اولین بار در این منطقه به فکر استفاده از نیروی باد افتاده‌اند. ساختمان این آسیاها با آسیاهای ما تفاوت دارد چون تنها چندروزی از سال بویژه در فصل پاییز پس از جمع‌آوری محصول این آسیاها را به کار می‌اندازند، آنها را طوری ساخته‌اند که منحصرأز باد شمال شرقی که ظاهراً در این فصل از سال بیشتر می‌وزد استفاده شود: سنگ آسیا به متهی الیه استوانه‌ای چوبی وصل شده است؛ این استوانه نیم متر قطر و $3/5$ تا ۴ متر ارتفاع دارد و به طور عمودی در برجی قرار داده شده که طرف شمال شرقی آن باز است. بادی که از این سو می‌وزد به پره‌های استوانه که از دسته‌هایی از جگن و برگ خرما ساخته و در اطراف محور آن جاسازی شده است برخورد می‌کند و فشار حاصل از باد بر این پره‌ها، محور متحرک را به حرکت در می‌آورد و سنگ آسیا را می‌چرخاند. از ابزار و وسایل خاص این بخش از خراسان می‌توان خاییه^۱ را نام برد که نوعی ساعت آبی است و تنها در این منطقه دیده می‌شود. این ساعت عبارت است از ظرف مسی کروی شکل که به هشت قسمت با ظرفیت مساوی تقسیم شده است. این تقسیمات با هفت خط که بر جدار داخلی آن رسم شده مشخص می‌شود. ظرفیت این ظرف زمانی کامل است که آن را از آب لبالب کنند و آب

بتواند در ظرف بیست و چهار ساعت پنجاه مرتبه یعنی هر ۲۸ دقیقه و ۴۸ ثانیه یکبار از سوراخ پایین ظرف خارج شود به طوری که هریک از این هشت قسمت باید در ظرف ۳ دقیقه و ۳۶ ثانیه خالی شود. از ساعت آبی برای تقسیم و اندازه گیری سهم آب مالکان باغها و مزارع استفاده می کنند. این وسیله نزد میرآب، مأموری که از طرف مردم آبادی منصوب شده است، نگهداری و به منظور نظارت بر تقسیم دقیق آب از آن استفاده می شود. چون ساکنان نه به دقت ساعت آبی میراب خود اطمینان کافی نداشتند، به ما مراجعه کردند تا ساعت را واریسی کنیم. آقای لنگر این کار را بر عهده گرفت و نتیجه بررسی او در باره زمانی که آب از ظرف بیرون می ریخت به شرح زیر است:

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ظرف از آب پر بود تا خط اول در مدت | ۳ دقیقه و ۲۸ ثانیه خالی شد |
| از خط اول تا دوم | ۳ دقیقه و ۴۶ ثانیه |
| از خط دوم تا سوم | ۳ دقیقه و ۳۶ ثانیه |
| از خط سوم تا چهارم | ۴ دقیقه و ۴۲ ثانیه |
| از خط چهارم تا پنجم | ۴ دقیقه و ۵۲ ثانیه |
| از خط پنجم تا ششم | ۳ دقیقه و ۳۶ ثانیه |
| از خط ششم تا هفتم | ۳ دقیقه و ۲۲ ثانیه |
| از خط هفتم تا محل سوراخ (آخر) | ۷ دقیقه و ۳۲ ثانیه |
| و در نتیجه کل هشت قسمت در مدت | ۳۴ دقیقه و ۵۴ ثانیه از آب خالی شد |

بنابراین هر بخش از قسمت‌های هشتگانه به طور متوسط، در ظرف ۴ دقیقه و ۱۹ ثانیه، یعنی با تأخیری برابر با ۴۳ ثانیه روی یک پنجاهم از ۲۴ ساعت خالی می شد، و تنها خطوط سوم و ششم این تقسیم بندی دقیقاً ترسیم شده بود. با توجه به این میانگین کمترین اختلاف هشت ثانیه کمتر و بیشترین اختلاف سه دقیقه و ۵۶ ثانیه بیشتر بود در مقایسه با وسایلی که ما برای اندازه گیری زمان به کار می بریم، این وسیله بسیار ساده و ابتدایی است. اما وقتی فکر می کنیم این وسیله را از روی جابه جا شدن سایه دیوار

مسجد بر زمین ناهموار میدان عمومی شهر تنظیم شده و فقط در موردی کاربرد دارد که ده دقیقه کمتر یا بیشتر در اصل موضوع چندان تأثیری ندارد، باید قبول کرد که به هدف خود رسیده اند و استفاده از آن برای آبیاری مزارع و باغها بر داوری مستبدانه افرادی که این امر را در سایر ولایات اداره می کنند ترجیح دارد. در شمال غربی دشت نه، رشته کوههایی قرار دارد که هفت تاده کیلومتر از شهر فاصله دارد و از نظر چشمه های آب معدنی غنی است و تقریباً آب تمامی آنها از طریق کانالهای زیر زمینی به شهر آورده می شوند. در پای این کوهها چاههای بسیار عمیقی حفر شده است و حتی در خود شهر نیز عمق چاهها کمتر از هجده تا بیست متر نیست. اندازه گیری دمای آب این چاهها برای ما جالب بود. آقای گوبل که مأمور انجام این کار شده بود تأیید کرد که گرمای آب یکی از این چاهها در عمق ۳۳ متر و ۵۲۷ م یلمتری (۱۱۱ p.a.) به ۲۶/۲۵ سانتیگراد (۲۱ درجه فارنهایت) می رسد، در حالی که درجه آب چاهی که ۱۶ متر و ۴۵۹ میلیمتر (۵۴ p.a.) عمق داشت، ۱۴/۵ درجه سانتیگراد بود. تمام کوهستانهای اطراف شهر نه از نظر سنگهای کوارتز غنی هستند، بویژه یکی از آنها واقع در جنوب یا جنوب شرقی شهر که به کوه گلی یا گولینا شهرت دارد؛ در این کوهستانها حتی به قطعه های بسیار بزرگی از لعل کبود بر می خوریم که از نوع مرغوب آن است.

حرکت از شهر نه به سوی کویر لوت و توصیف آن

ابتدا قصد داشتیم از جاده ده سلم کویر بزرگ لوت را بپیماییم؛ این آبادی دهکده معتبری است که از نظر محصول خرما شهرت دارد و در شش فرسنگی جنوب نه واقع شده است. اما هیچ کس حاضر نشد شترهایی را که برای حمل آب و علوفه ضروری بود، به ما کرایه دهد. امتناع شتربانان از این کار، به خاطر کمبود نیروی جسمانی شترها بود که می گفتند به علت تأخیر در رویش گیاهان، هنوز فرصت کافی نیافته اند تا در چراگاهها تجدید قوا کنند و نیروی لازم برای تحمل خستگیهای حاصل از چنین سفری را به دست آورند. بعد از هفت روز توقف در نه و مذاکرات بیهوده با ساکنان آن، ناگزیر به سوی غرب به راه افتادیم تا تجهیزات مورد نیاز برای عبور از کویر را فراهم کنیم. روز شانزدهم به ده چهارفرسخ^(۵۲۱) که با توجه به وجه تسمیه آن در چهار فرسنگی شهر قرار دارد، رسیدیم و شب را در آن جا گذراندیم. کمی دورتر از دهکده وارد تنگی شدیم که به گردنه مرتفعی به نام سردره منتهی می شود. به رغم ارتفاع زیاد این گردنه، با پیمودن دره ای بسیار خوش منظره و پر آب می توان به آسانی به بالای آن صعود کرد، در این گردنه حتی درختان قیچ، پرنده، پسته جنگلی و بادام به طور پراکنده به چشم می خورد. از این گردنه از طریق معبری فرود آمدیم که در آغاز راه نسبتاً تنگ بود، اما بزودی عریض شد، با آن که خاک این ارتفاعات از نمک آکنده است، درخت پسته در آن جا می روید و به خوبی رشد می کند. این تنگ به دشت دهکده میغون^(۵۲۲) منتهی می شود که مزارع اطراف آن با نظم و ترتیب و دقتی کشت شده است که نظیر آن جز در این منطقه از خراسان و حوالی اصفهان در سایر نقاط ایران کمتر به چشم می خورد. روز هجدهم بعد از عبور از

سلسله ای کم ارتفاع به بصیران^(۵۲۳) رسیدیم. روز نوزدهم را در انتظار دریافت پاسخ پیامی که به سرچاه^(۵۲۴) فرستاده بودیم در این دهکده اطراق کردیم، برای اطلاع از رسیدن کاروان بزرگی که عازم خراسان بود و به ماتوصیه کرده بودند برای عبور از کویر به آن ملحق شویم، پیکی پیاده به سرچاه گسیل داشته بودیم. زمین شناس ما آقای گوبل از این فرصت استفاده کرد و به دیدن معادن قدیمی مس و سرب که در محلی به نام قلعه زری^(۵۲۵) واقع در بیست کیلومتری جنوب غربی بصیران رفت. امروزه این محل خالی از سکنه است، اما در گذشته یکی از مراکز معروف استخراج فلز بوده است. همسفر من در آن جا وجود بقایای معادن قدیمی، حفره ها و دهلیزهایی را که با ابعادی وسیع و عظیم در میان صخره ها کنده شده بود، تشخیص داد. باتوجه به عظمت کارهای انجام شده ثابت می شد که در دوره ای خاص کارهای فنی و شیوه بهره برداری از معادن در این منطقه به گونه ای غیر از شیوه های امروزی معمول بوده است. اهالی محل نتوانستند هیچ اطلاع دقیقی در باره تاریخ حفر این دهلیزها در اختیار من بگذارند. آنها این حفاریها را به دوره شداد^(۵۲۶) نسبت می دادند و تا جایی که من فهمیدم، این اصطلاح مبهم را ایرانیان برای مشخص کردن اولین دوره پیروزی قوم سامی بر نژاد ایرانی به کار می برند؛ یعنی رویدادی که خاطره آن به گونه ای مبهم در روایات عامیانه حفظ شده است. به هر صورت معادن این منطقه عبارتند از معدن سرب، مس، منگنز، فیروزه. از سلسله پادشاهان مسلمانی که به مدت هزار و دویست سال بر این منطقه حکومت رانده اند، برای استخراج این معادن ظاهراً هیچ کدام نه از دانش لازم برخوردار بود و نه امکانات مورد نیاز را در اختیار داشت. در آثار اولین جغرافیادانان اسلامی از این معادن سخنی به میان نیامده است و من دریکی از اسناد معاصر دوران صفوی به این نکته برخوردیم که حتی در این دوره نیز با این که خراسان در مقایسه با سایر مناطق پیشرفت زیادی کرده بود، باز هم از ترس حمله بلوچها، این معادن به حال خودرها شده بود. جاده بصیران به سرچاه از میان دشت می گذشت. زمین این دشت رسی و نمکی است و جز در فاصله های زیاد و آن هم به صورت تپه های سنگی کم ارتفاع بلندیهای دیگری در آن به چشم نمی خورد. در طرف راست و چپ جاده کوههای کم ارتفاعی دیده می شود: کوههای جنوب مرز کویر بزرگ

راتشکیل می دهد. در تمام طول پنجاه کیلومتری این مسیر تنها یک چاه وجود دارد که آب آن تا حدی قابل آشامیدن است. از دو رشته کوهی که ذکر آن رفت کوه شمالی مرتفعتر است و مرز جنوبی دره رودخانه بیرجند و خوس^(۵۲۷) را تشکیل می دهد. در شمال، حوضه این رودخانه به کوهی محدود می شود که از میان بیرجند و تون^(۵۲۸) می گذرد و ارتفاع مطلق آن از ارتفاع دو رشته کوه اول بیشتر است. بدین ترتیب ملاحظه می شود که سه رشته کوه ناحیه شرقی خراسان و سطی را از تأثیرات اقلیمی کویر بزرگ محافظت می کند. رودخوس کم آب است و همین مقدار آب نیز تماماً به مصرف آبیاری مزارع اطراف می رسد، اما بستر خشک این رودخانه در طول کویر ادامه می یابد. کسی به یاد ندارد که در کویر لوت، در بستر این رودخانه آبی دیده باشد. حتی در سالهای پُر باران نیز آب رودخانه از حدود مناطق مسکونی فراتر نمی رود. با این همه عمق بستر رودخانه در کویر به حدی است که به هیچ وجه نمی توان چنین پدیده ای را به یک حادثه جوی، مثلاً عبور سیلابهای ناگهانی نسبت داد. مسلماً پیدایش چنین بستری به فرسایش زمین بر اثر جریان آبی مداوم و در درازمدت مربوط می شود، به طوری که می توان گفت در این منطقه نیز مانند نواحی شمال آسیای مرکزی سطح آب به میزان قابل توجهی پایین آمده است^(۵۲۹). در مورد رودخانه زرافشان^(۵۳۰) چنین مطالعه ای را انجام داده است. و در نتیجه کل آبهای شیرین این بخش از دنیای کهن کاهش یافته و بیابانها وسعت گرفته است.

پاسخی که در انتظارش بودیم رسید؛ در واقع کاروانی برای عبور از کویر از سرچاه به راه افتاده بود، ضمناً در این نامه به من اطلاع داده بودند که محمد رضا بیگ رئیس این قصبه از حاکم قاین فرمانی دریافت داشته است که با فوجی مرکب از ۲۵ سوار، شخصاً بازرگانان و مسافران را تا مرز کرمان همراهی کند. چون این کاروان آخرین کاروانی بود که در آن سال حرکت می کرد، من نخواستم چنین فرصت مناسبی را برای بررسی کویر از دست بدهم. روز بیستم حدود ساعت ۷/۵ صبح به راه افتادیم و حدود سه بعد از ظهر، شب عید نوروز، سال نو ایرانی به سرچاه رسیدیم. توضیح این که آغاز سال نو ایرانی با اول بهار یعنی با برابر شدن ساعات شب و روز مطابقت

دارد. دشت میان بصیران و سرچاه رُسی و نمکی است و در میان دو رشته کوه محصور شده است. در بسیاری از نقاط این دشت چراگاههای مناسبی برای گوسفندان و شتران به چشم می خورد. ضمناً در بسیاری نقاط بوپژه در اطراف بصیران خاك روی سنگهای آهن دار را پوشانده است و اگر انسان بخواهد زاویه ها را دقیق اندازه گیری کند، باید از قرار دادن قطب نما بر روی زمین خودداری کند.

عزیمت کاروان هنوز از مرحله طرح خارج نشده بود، اما چون قرار بود با ۲۵ سوار و ۴۲ اسب از کویر عبور کنیم و مسیری که در پیش داشتیم از منطقه ای با هزاران فرسنگ فاصله از هر آب و آبادانی می گذشت و سه روز و چهارشب به طول می انجامید، ناگزیر می بایست مشکهایی فراهم می آوردیم و چند روز آنها را امتحان می کردیم تا مطمئن شویم آب از آنها به بیرون نفوذ نمی کند و نیز برای خود آذوقه و برای اسبها علوفه تهیه و بالاخره تعداد کافی شتر برای حمل این بارهای اضافی کرایه می کردیم. تهیه این همه تدارکات ما را تا آخر ماه مارس در سرچاه معطل کرد. اما این توقف کسالت بار با توجه به هدف اصلی مسافرت وقت تلف شده ای به شمار نمی آمد. همکاران من در اطراف قصبه به کاوش پرداختند و من آقای ژارنیف موضع نگار را به بیرجند فرستادم تا بتواند از طریق محاسبات مثلثاتی صحیح و نقشه برداری مشروح مسیر ما را با تحقیقات توپوگرافی آقای بنگه در طبس پیوند دهد. تأثیر گرمای کویر در این محل به طور مشهودی احساس می شد. در قریه نه جیوه دماسنج، شب هنگام نزول می کرد و به زیر صفر می رسید و روز از ۱۸/۵ درجه سانتیگراد تجاوز نمی کرد. در این محل دمای هوا در سایه در طول ۲۴ ساعت از ۲۰ تا ۲۹ درجه تغییر می کرد. دمای آب رودخانه ای که ما برای آب تنی به آن جا می رفتیم حدود ساعت دو بعد از ظهر ۲۲ درجه سانتیگراد بود. در دامنه جنوبی کوهستانها، در نقاطی که در معرض باد شمال قرار نداشت، این جا و آن جا به طور پراکنده درخت خرما به چشم می خورد.

بالاخره پس از تأخیری طولانی و خسته کننده و شنیدن مشتئ شایعات دروغ در باره افواج خیالی بلوچها که ادعا می شد در حاشیه کویر به این سو و آن سو می روند و مترصد عبور ما هستند، روز اول آوریل شترهایمان را تحویل دادند و اعلام کردند که

اسکورت آماده حرکت است و حتی تعداد نفرات آن به افتخار ما و به فرمان حاکم قاین به پنجاه تن افزایش یافته است. حدود ساعت دو بعد از ظهر پس از توزیع بار و بنه میان شترداران و بارکردن شترها سرچاه را ترک کردیم. پس از عبور از علی آباد، دهکده کوچک مجاور قصبه، وارد دشتی شدید پوشیده از ذرات نمک که مانند دشتی پوشیده از برف زیر نور خورشید می درخشید. جاده تا دهکده سلمی^۱ صاف و هموار بود، اما کمی بعد پر پیچ و خم می شد. بخشی از زمینهای مسیر رُسی و نمکی و بخش دیگر آن شنی بود و از بوته های تاغ، اسکنیل، زیگوفیلوم (در فارسی قیچ نامیده می شود) پوشیده شده بود که منظره غم انگیز و یکنواخت حاشیه شمالی قزل قوم (بیابان واقع در شمال بخارا و سمرقند) را تداعی می کرد. بعد از عبور از تپه ماهورهای کوتاه به دره تنگی سرازیر شدیم که کوههای سنگلاخی آن را احاطه می کرد و راه خروج دیگری نداشت جز گلوگاهی در سمت جنوب غربی. چاهی به نام زردک در این دره حفر شده بود که آبی تلخ و شور داشت. ما برای گذراندن شب در این دره توقف کردیم. سرپرست کاروان برایمان توضیح داد که قصدش از توقف این است تا آخرین آب مصرفی کاروان را به رسم معمول، نه از چاه عنبر^(۵۳۱)، بلکه از چاهی به نام ماهیگیر تهیه کند و از آن جا بلافاصله داخل کویر شود. اما شب هنگام نظرش تغییر کرد، زیرا به او اطلاع داده بودند که این چاه برای رفع تشنگی شترهای ما به حد کافی آب ندارد. من این واقعه را که فی نفسه اهمیتی ندارد از آن جهت نقل می کنم تا بی اطلاعی باورنکردنی ساکنان این منطقه را در باره موقعیت نزدیکترین محل به دهکده هایشان، یعنی جایی که شناخت دقیق آن برایشان سودمند است، نشان دهم.

روز دوم، ساعت یک بعد از ظهر از تنگه ای که در بالا از آن نام بردم گذشتیم و از کوه واقع در جنوب شرقی دره زردک بالا رفتیم. این معبر سنگلاخی و جاده تا حدودی تنگ و کم عرض است، اما برای عبور حیوانات بارکش مشکل چندانی ایجاد نمی کند. این جاده به فلات وسیعی منتهی می شود که پس از عبور از آن به دشت بسیار

گسترده ای می رسیم و از آن جا سه نقطه را ، به روشنی در افق می بینیم که شناسایی آنها آسان است : در طرف چپ شاه کوه ، در جنوب غربی کوهی به نام مه عنبر^۱ که در پای آن چاهی به همان نام وجود دارد و مستقیم به سوی جنوب ، کوه نوک تیز و کم ارتفاعی که در نزدیکی آن چاهی به نام آتش کرده^(۵۳۲) در محلی پوشیده از بوته های خارحفر شده است . آب این چاه تنها از سیلابهای زمستانی و بهاری که از کوهستانهای اطراف سرازیر می شوند و بر سر راه خود شیارهای پهنی بر خاک رسی دشت ترسیم می کنند ، تأمین می شود . کمی قبل از غروب آفتاب راهنمای ما سه رأس شتر بی صاحبی را که در میان بوته های خارسرگردان بودند ، دید . این واقعه که در هر جای دیگر بی اهمیت تلقی می شود ، در این محل دور افتاده اضطراب آفرین بود . این حیوانات بلافاصله دستگیر شدند و تمام سواران قافله در اطراف به جستجو پرداختند تا مطمئن شوند که شترها متعلق به بلوچهایی نباشد که احتمالاً در آن حوالی به کمین نشسته اند . این سوء ظن دوام چندانی نیافت و درست از آب در نیامد ، زیرا شترها به ساکنان دهکده سرچاه تعلق داشت که احتمالاً از آن جا گریخته و از چراگاهی به چراگاه دیگر سرانجام به حاشیه کویر رسیده بودند . آتش کرده به معنی «ایجاد شده به وسیله آتش» است ، به همین سبب انتظار داشتیم در حوالی آن چاه به نشانه هایی از فوران گاز و یا مواد مذاب برخورد کنیم ، اما چنین چیزی ندیدیم . آب چاه نسبتاً خوب بود و عمق آن به یک متر و یک چهارم و تا یک متر و سه چهارم متر می رسید . برای آن که حتی الامکان از تبخیر آب جلوگیری شود دهانه چاه را بسیار تنگ ساخته اند ، به طوری که فقط می توان یک سطل درون چاه انداخت . بدین جهت این محل به عنوان توقفگاه کاروانی بزرگ محل مناسبی به شمار نمی آید .

چون قصد داشتیم وقتی آفتاب پهن می شود به چشمه عنبر رسیده و در آن جا برای آخرین بار به شترها آب بدهیم ، سحرگاهان چادرها را جمع کردیم و در عرض یک ساعت ۴۵ دقیقه هشت کیلومتر راهی را که تا این منطقه مهم در پیش داشتیم ، پیمودیم . اطراف این محل را تپه های شنی پوشیده از درختان گز که تازه به گل نشسته بودند ، فراگرفته

بود. این نوع درخت و نیز بوته‌های انبوه چگن در بستر پهن این چشمه به فراوانی می‌رویند. آب این چشمه جز در سرچشمه قابل شرب نیست زیرا کمی دورتر به علت تماس این آب با خاک نمکی به حدی از نمک اشباع می‌شود که حتی شترها، که در باره کیفیت آب آشامیدنی چندان سختگیر نیستند با نفرت از آن روی بر می‌گردانند. توقف ما در عنبر بیش از سه ساعت به طول انجامید؛ سرانجام یازده صبح به راه افتادیم. پهنه برهنه و غم‌انگیزی جلوی روی ما وسعت می‌گرفت. رشته‌ای از تپه‌های شنی عاری از هر نوع رویدنی در دشتی رسی سر برافراشته بود، زمین دشت زیر سم اسبها صدایی خفه داشت مثل این بود که برمخاکی تیره گسترده شده است. هوا گرم بود و باد شدیدی که از غرب می‌وزید، توده‌ای از گرد و غبار ریز مرکب از خاک رس و شن و نمک را تازیانه وار به صورت ما می‌کوبید. بخصوص وجود نمک این گرد و غبار را برای چشمها غیر قابل تحمل می‌کرد. خوشبختانه این گرد باد بزودی قطع شد. ما داخل دره‌ای بیضی شکل شدیم که اطراف آن را تپه‌هایی فراگرفته و پوشیده از درختان گز و تاق بود. در این دره شیارهایی به نشانه عبور سیلاب دیده می‌شد و با این که از سه هفته پیش در این حوالی بارانی نیاریده بود، با کمال شگفتی متوجه شدیم که هنوز هم آثار رطوبت در برخی از شیارها دیده می‌شود. این دره به گلوگاهی تنگ منتهی می‌شد که در دو طرف آن صخره‌های بلند قرار داشت و به یاد تاجری نگون بخت (گلولی سوداگر) نامیده می‌شد. این سوداگر پس از پشت سر گذاشتن مشکلات کویر و عبور از آن، زمانی که تصور می‌کرد از هر خطری دور شده است، به دست بلوچها به قتل رسیده بود.

هنگام خروج از این گلوگاه که طول چندان نیز ندارد با بیابان هموار و وسیعی روبه‌رو می‌شویم که تا چشم کار می‌کند یکنواخت است، اما در این جا هنوز هم چهره و حشترای سوزان کویری خود را آشکار نساخته است؛ زیرا هر چند خاک این منطقه مانند سراسر لوت یکدست و از یک جنس است یعنی از شن خاکستری رنگ دانه درشتی تشکیل می‌شود که روی لایه‌ای از ماسه که با محلول نمک سخت شده و به هم چسبیده است گسترده شده، باز هم روی آن رستنیهایی به چشم می‌خورد. هر چند این رستنیها بسیار پراکنده و ناچیز است، اما با بررسی آنها گیاه‌شناسان ما با کمال شگفتی متوجه

شدند که انواع رستنیهای بیابانهای ماوراء جیحون که تاکنون ضمن عبور از کویر لوت به آن برخورد کرده بودیم، در این ناحیه از کویر بکلی ناپدید می شود و جایش را به گیاهان بومی عربستان و مصر می دهد. تنها جنبه ای که باعث می شود منظره کویر لوت از بیابانهای ماوراء جیحون کمتر غم انگیز جلوه کند، آن است که افق آن مانند بسیاری از مناطق استپهای قرقیز، در هیچ نقطه، شکل یکنواخت دایره ای بیکران را به خود نمی گیرد که از هر سو کاملاً منظم و یکدست باشد. در این کویر از دور دستها چه در سمت مغرب و چه در سمت جنوب، رشته کوههایی به چشم می خورد، که شبیه به ابرهای آبی رنگی هستند که منظره آنها یکنواختی خسته کننده چشم انداز دشت را تغییر می دهد و در ذهن مسافر این احساس اطمینان بخش را به وجود می آورد که در پهنه بیکران سکوت کویر که همه نقاط آن به یکدیگر شباهت دارد، خطر گم شدن او را تهدید نمی کند. یک ساعت قبل از غروب آفتاب کوه معروف به مه بختو^(۵۳۳) را که بر فراز آن تخته سنگهایی قرار داشت، دور زدیم و بر محلی واقع در نیم فرسنگی سلسله جبال سنگلاخی توقف کردیم. روی این کوه سه حوضچه طبیعی در دل سنگ ایجاد شده است که گاه آب باران در آنها مدتی طولانی باقی می ماند. ما اسبهایمان را به آن جا فرستادیم، به این امید که بتوانیم بدون دست زدن به ذخیره آب کاروان، آنها را سیراب کنیم، اما امیدمان مبدل به یأس شد، زیرا آب به حدی بود که تنها بطریها و سبوهای کوچکی که پس از عزیمت از سرچاه خالی شده بود، پر کرده و دو رأس از اسبها را نیز سیراب کنیم. در محل اردوی ما هنوز نشانه هایی از حیات حیوانی به چشم می خورد. در فاصله ای که بار و بنه خود را از روی شترها بر می داشتیم، نوعی موش صحرائی جست و خیز کنان از جلو ما عبور کرد؛ صدای وزوز جعلها فضا را پر کرده بود. رطیلهای درشتی از هر طرف به سوی شعله آتشی که برای تهیه شام ساده و مختصر کاروان افروخته بودیم، پیش می آمدند. اما دیگر پرستویی به چشم نمی خورد و به خفاش نیز برنخوریم.

ساعت یازده شب به راه افتادیم. هوا تاریک بود، برای مدتی راهمان را گم کرده بودیم. خوشبختانه راهنمایمان سرانجام موفق شد مسیر صحیح را بیابد و بی آن که زیادی بی راهه رفته باشیم به سوی دومین توقفگاه خود که بالا حوض^(۵۳۴) نام داشت پیش

رفتیم. هرچه بیشتر داخل کویر می شدیم زمین خشکتر و بی حاصلتر می شد. صبح زود بازهم به چند بوته خشکیده اسکنبیل و علف شور برخوردیم و در همان نزدیکی ها یک چکاوک و یک پرنده سفید را دیدیم. اینها آخرین موجودات زنده ای بودند که در این کویر غم انگیز مشاهده می کردیم. با درخشش اولین انوار خورشید گرما را احساس کردیم که به سرعت افزایش یافت، تپه هایی که بالا حوض در پای آنها واقع شده بود، خیلی نزدیک و به فاصله یک تیر رس به نظر می رسید، اما ساعتها راه پیمودیم، بی آن که به آن جا برسیم. سرانجام ساعت یازده صبح چهارم آوریل در هوای گرم و خفه کننده ای در بالا حوض توقف کردیم. در این محل بقایای آب انبار ویرانی دیده می شد که از مدتها پیش خشک مانده بود. به گفته اهالی محل، این نقطه از کویر کاملاً ویرانه‌های سرزمین نفرین شده را دارد. نه بوته کوچکی علف به چشم می خورد و نه هیچ نشانه ای از حیات مشاهده می شد. هیچ صدای دیگری جز همهمه ناشی از حضور کاروان سکوت غم انگیز این دیار نیستی را بر هم نمی زند. آرامش عمیق و باشکوهی که در اطراف ما حکمفرما بود مرا به یاد پدیده ای انداخت که نظیرش را در سال ۱۸۵۰ روی قلّه آزارات (۵۳۵) بزرگ مشاهده کرده بودم، در آن جا در ارتفاع ۱۵۰۰ متری یعنی بر فراز ابرهای دائمی، هیچ صدایی از سرزمین آدمیان به گوش نمی رسید.

به علت کندی حرکت شترها و اتلاف وقت در فاصله ای که راه را گم کرده بودیم، در تمام طول شب بیش از بیست و پنج کیلومتر راه نپیمودیم. بعد از توقفی چهارساعته به راه افتادیم و به سوی تپه های مدوری به نام کله پر^۱ واقع در بیست کیلومتری بالا حوض حرکت کردیم. این تپه ها به وضوح دیده می شدند، اما چنین می نمود که آشکارا از جلو چشم ما می گریزند. چون از کاروان جلو افتاده بودم پای تپه ای نشستم. هیچ گاه قادر نخواهم بود احساس غم و درماندگی ناشی از خلوت شومی را که از هرسواحاطه ام کرده بود، بیان کنم. ابرهای پراکنده جلوی تابش شدید نور خورشید را می گرفت اما هوا گرم و سنگین بود. پرتو مه آلود خورشید با یکنواختی ملال آوری زمین

خاکستری بیابان داغ را روشن می‌کرد و درپهنه گسترده جلو چشمان ما هیچ تنوعی از رنگ مشاهده نمی‌شد. سکون مطلق سراسر این چشم انداز غم‌انگیز که با فقدان کامل هرگونه صدایی همراه بود، احساسی از درماندگی در انسان به وجود می‌آورد. تصور می‌شد در بخشی از جهان قرار داریم که برای همیشه سترون شده است و زندگی موجودات جز در پی دگرگونیها و تحولات وحشتناک از سر گرفته نخواهد شد. گویی که شاهد آغاز احتضار سیاره زمین هستیم. مسلمانها که بسیار مایلند نام پیامبرشان را به تمامی حوادث زندگی گذشته ربط دهند، نقل می‌کنند که قبل از تولد محمد(ص) این بیابان از آبی شور پوشیده بود، اما به محض تولد این فرستاده خداوند آب ناگهان بخار شد. آنها باور خود را به استناد وجود صدف در کویر لوت توجیه می‌کنند. ما صدفی در آنجا کشف نکردیم، اما احتمال وجود آن را نیز نمی‌توان نفی کرد. هرچند این افسانه مربوط به قرن ششم نادرست می‌نماید، اما می‌تواند انعکاس یک پدیده واقعی باشد که بسیار قبل از آن زمان اتفاق افتاده است.

تنها چیزی که ما را در این کویر تسکین می‌داد، علم به راهی بود که پیموده‌ایم. کوههای مرغاب^(۵۳۶) که روز پیش در افق، همچون مهی جلوه می‌کرد که شکل مشخصی ندارد، حال با وضوح تمام بر زمینه سربی رنگ آسمان برجسته و نمایان بود. پشت سر این رشته جبال، کوه دربند^(۵۳۷) سر برافراشته بود که گفته می‌شد به مرکز کویر از جانب یزد نزدیک است. پس از عبور از ارتفاعات کله پر دیری نگذشت که به بستر خشک رودخانه خوس سرازیر شدیم. در آن جا شتربانان ما مقداری از آذوقه را که در نظر داشتند در بازگشت با خود بردارند، در زیر خاک در عمق کمی مخفی کردند. آنها مطمئن بودند که هیچ انسان و یا حتی هیچ حیوان درنده‌ای آنها را از دل خاک بیرون نخواهد کشید. در این محل غروب آفتاب ما را غافلگیر کرد و ما بعد از پیمودن بیست و چهار کیلومتر در بعد از ظهر آن روز، در تاریکی شب به مسیله شنی به نام گود نیمه رسیدیم. هرچند این محل در فاصله $\frac{۲}{۵}$ مسافت میان عنبر و ده سیف^(۵۳۸)، یعنی در منتهی الیه دو نقطه محروم از آب قرار دارد، اما از نظر افراد محلی نقطه مرکزی کویر محسوب می‌شود. در این جا بارش چند قطره باران هوا را که به رغم فرا رسیدن شب

هنوز گرم و حتی خفقان آور بود، خنک کرد. در غرب، در افق ابرهای طوفانزا دیده می شد که گهگاه بر اثر رعد و برق روشن می شد اما صدای آن به گوش نمی رسید. ماقبل از نیمه شب این محل را ترک کردیم و تا سپیده دم بیست کیلومتر راه پیمودیم. در آن سوی تپه ای شنی به نام باد ریز (توده شده به وسیله باد) که به احتمال زیاد پیدایش تپه را توجیه می کند، چهره کویر تغییر می یابد و دشت صاف و یکنواخت جای خود را به یک سلسله تراسهای شنی و شیب دار می دهد. اندکی بعد از عبور از آن محل به جسد کاملاً خشک شده رویاهی برخوردیم که بی تردید هنگام عبور از کویر از تشنگی تلف شده بود.

روز پنجم آوریل گرمای شدید ما را بر آن داشت تا در محلی به نام تل قلندر (تپه قلندرها) توقف کنیم. و همان طور که هر نقطه از کویر برای خود افسانه مهیجی دارد که نام آن نقطه را توجیه می کند، در باره این محل نیز داستان زیر نقل شده است: در یکی از صبحهای روشن تابستانی سی درویش عازم کرمان، در حوالی مهی بختو، از دور قله های پر برف کوهستانهای خبیص را مشاهده کردند. چون دراززایی فاصله راه کوهستان دچار اشتباه شده بودند، بدون تعمق تصمیم گرفتند با ذخیره آب ناچیزی پای پیاده کویر لوت را تا آن جا به پیمایند. اما وقتی به این محل از کویر رسیدند، توان خود را از دست دادند و همگی از تشنگی و گرما و خستگی جان سپردند. از محل اردوی ما فرورفتگی وسیعی دیده می شد که عمق آن پوشیده از تخته سنگهایی پراکنده بود. این فرورفتگی در طرف مغرب به فلاتی به نام گندم بریان^(۵۲۹) یا (گندم تفت داده) محدود می شود. اسم اخیر نیز داستان دیگری دارد: راهزنان بلوچ در این محل به کاروانی که از خراسان می آمد حمله برده و اموال آنان را غارت کردند. آنها وسیله کافی برای حمل تمام غنایم نداشتند، لذا برخی از آنها از جمله مقداری گندم روی زمین باقی گذاشتند و تصمیم گرفتند چند روز دیگر برگردند و تمامی آنها را با خود ببرند. اما وقتی برگشتند متوجه شدند که گندمها در زیر حرارت اشعه خورشید سوخته اند. وقوع این داستان غیرمحتمل به نظر نمی رسد، زیرا ساعت دوازده و نیم ظهر در سایه و در ارتفاع سه چهارم متری از زمین، گرما به ۳۹/۵۲ درجه سانتیگراد می رسید. دماسنج مرطوب، ۲۰/۱۰ سانتیگراد و فشارسنج ارتفاع ۷۲۹/۴۸ میلیمتر جیوه را در درجه دمای ۳۹/۲۵ سانتیگراد نشان می داد. اگر

این ارقام را در فورمول رینو^(۵۴۰) $f = \frac{5/48 \cdot (1-t^4)}{610-t^2}$ قراردهیم، فشاربخار ۶/۰۴۵ میلی‌متر و رطوبت نسبی معادل ۱۱/۲ درصد خواهد بود. این نتیجه هشت دهم درصد کمتر از خشکی هوایی است که بارون دو هومبولت در استپ بارابینسکایا^(۵۴۱) اندازه گرفته است و آن را به عنوان بالاترین درجه خشکی هوا در سطح زمین ضبط کرده است. اما شدت حرارت زمین به حدی بود که حتی با کفش هم آن را به سختی تحمل می‌کردیم. حدود ساعت دو بعد از ظهر به راه افتادیم، پس از طی سراسیمبی نسبتاً تندی، به آن فرو رفتگی که در بالا به آن اشاره شد، وارد شدیم. صخره‌های آهکی که در سطح این دشت پست جای گرفته اند اشکال عجیبی دارند، برخی به خانه‌هایی شبیه هستند که بر بالای آن گنبدی دیده می‌شود. برخی دیگر شبیه مناره مساجد و دیوارهای کنگره‌دار و غیره... هستند. به همین جهت به این محل نقاره خانه یعنی جایگاه طبالها می‌گویند که معمولاً به صورت اتاقی است که از همه طرف باز بوده ویر فراز در اصلی قصر قرار گرفته است. لحظاتی چند قبل از غروب آفتاب به حاشیه جنوبی این فرو رفتگی رسیدیم. این حاشیه به شکل دیوار عمودی بسیار بلندی است که حدود بیست متر پهنای آنست. کوره‌های تنگ باشیبی تند و به صورت مارپیچی به نوک این حصار طبیعی منتهی می‌شود. پس از عبور از این راه، در زیر روشنایی روز دوم ماه وارد دره‌ای شدیم که رود پهناوری، با آبی شور و تلخ، به نام شوررود^(۵۴۲) از آن می‌گذشت و به فرو رفتگی دیگری که در جنوب باغ اسد قرار داشت می‌ریخت. در این محل نمک به صورت لایه‌های فشرده ضخیمی ته نشین می‌شود و ساکنان قصبه خییص و روستای ده سیف آنها را جمع می‌کنند. عبور شترها از این نهر گل آلود به سختی انجام گرفت به طوری که مجبور شدیم کمی دورتر از این محل در بیست کیلومتری تل قلندر و پنجاه و پنج کیلومتری گود نیمه توقف کنیم. بنا به گفته راهنمایان می‌بایست سیزده فرسنگ دیگر راه می‌پیمودیم تا به کلی از کویر خارج شویم. بنابراین تصمیم گرفتیم این مسافت را [یک نفس و دو منزل یکی طی کنیم و نه به رسم معمول در دو مرحله]. پس از خوراندن بقیه آب به اسبها آخرین محل توقفمان را در کویر ترک کردیم، در حالی که از عاقبت این تصمیم بی‌پشتوانه خود تا حدی مضطرب بودیم. خوشبختانه ششم آوریل هوا روشن و نسبتاً خنک بود به

طوری که قبل از فرا رسیدن سپیده دم قسمتهایی از راه را که عبور از آن در گرمای روز طاقت فرسا بود پیمودیم، از آن جمله کوچه را (۵۴۳) که به علت محصور بودن جاده میان دوردیف منظم تپه مدّور که به خانه های مسکونی شباهت داشتند، به این نام معروف بود و نیز باغ اسد (۵۴۴)، محلی که جاده ده سلم به جاده سرچاه می پیوندد و بالاخره ریگ پنج انگشت (۵۴۵)، بخشی از کویر لوت که به سبب تپه ماهورهایش شهرت دارد. صبح زود از نزدیکی تپه ای موسوم به دو دوانک^۱ یعنی «بد و دونده کوچک» گذشتیم. وجه تسمیه این تپه به رسمی مربوط می شود که در قدیم میان کاروانیان معمول بوده است و افراد کاروان به هنگام ورود به این محل به نوعی مسابقه دو می پرداختند. شرکت کنندگان ضمن این که سعی می کردند از یکدیگر سبقت بگیرند، دوان دوان از تپه ها بالا می رفتند و کسانی که عقب می ماندند مبلغی پول به برنده می پرداختند و حتی افرادی که به سبب کھولت و یا علل دیگر در مسابقه شرکت نمی کردند. می بایست مبلغ ناچیزی پول به عنوان جریمه پردازند.

تخت روانی که روی آن دراز کشیده بودم و چرت می زدم از کاروان پیشی گرفته بود. هوا داشت روشن می شد. در افق خطی نمایان بود که مرز درختان گز و پایان کویر را مشخص می کرد. در این موقع قاطران من بطور ناگهانی توقف کرد و با داد و فریاد از اسب فرود آمد. این داد و فریاد نشانه خبر ناگواری بود. من جز کلمه بلوچ چیزی از گفته های او نفهمیدم. از تخت زوان پایین آمدم و در مشرق توده متحرک نامشخصی را دیدم که به سوی ما پیش می آید. اما روشنایی روز بسیار ضعیف و فاصله ما بیش از آن که بتوانم این توده مبهم را تشخیص دهم. تنها چیزی که خاطر من را از دیدن این منظره آسوده می کرد، کندی فوق العاده حرکت و حتی نوعی تردید در پیشروی این توده متحرک بود. وقتی که به آن نزدیکتر شدیم، دیدیم کاروانی است مرکب از شماری الاغ با بارنمک و پانزده نفر از ساکنان خبیص که از آن جا برای جمع آوری نمک به کویر لوت آمده بودند. آنها نیز ما را با بلوچها عوضی گرفته و تا زمانی که تخت روان مرا تشخیص نداده بودند، با تردید پیش می آمدند.

حملات بلوچهای صحرائشین در این بخش از کویر به کرات اتفاق می افتد. معمولاً آنها در دسته های هشتاد تا صد نفری که هر دو نفر بر یک شتر سوار هستند، به حمله دست می زنند. امساک فوق العاده این افراد وحشی موجب می شود که با اندک آذوقه ای بسازند و به هنگام کمین کاروانها محرومیتها و سختیهای فوق العاده ای را تحمل کنند. وقتی به محل مورد نظر که در آن جا قصد حمله ناگهانی دارند، می رسند، نگهداری از مرکبها را به پنج یا شش مرد و حتی در بسیاری از موارد به زنهای سپارند و خود به کمینگاه از پیش تعیین شده می روند، درحالی که جز سلاح و مشک کوچکی آب و دو کیسه کوچک، یکی حاوی آرد و دیگری پنیر خشک شده بز چیزی به همراه ندارند. ایرانیها از بلوچها ترس بسیاری دارند و داستانهای وحشتناکی از بیرحمی و سخت دلی آنها در کشتن اسرای خود نقل می کنند. دلیل این بیرحمی آنها بر این اصل متکی است که معتقدند هرگز نباید به دشمن امان داد. نیروی وحشیانه آنها موجب تعجب و وحشت اهالی آرام کرمان است. در بیشتر حملات بلوچها جز نیزه و شمشیر سلاح دیگری ندارند و از هر ده نفرندرت یک نفر تنگ فته ای حمل می کند. اما این تجهیزات ناچیز مانع از آن نیست که در برخورد با محافظان مرزی که از تجهیزات کافی برخوردارند و سلاح بیشتری از آنها دارند، پیروز نباشند. تاکتیک جنگی این صحرائشینان همان حيله های پارتهای کهن است. بدین معنی که در آغاز برخورد همیشه فرار می کنند و تعقیب کنندگان خود را حتی الامکان به وسط کویر می کشانند. در آن جا خستگی اسبها تشنگی مرکب و مرکوب به بلوچها کمک می کند تا بتوانند به شدت به این افراد بتازند. برای جنگیدن و قلع و قمع این سواران، به علت نداشتن سلاحهای مؤثر از چنگ و دندان استفاده می کنند. اخیراً حکومت شاه تصمیم گرفته است افواجی مرکب از توپچیهای سوار بر شتر موسوم به جزایرچی^(۵۴۶) ترتیب دهد و آنها را به کرمان و یزد گسیل دارد. به عقیده من این کار تنها وسیله مؤثر برای حفاظت جدی از امنیت این مناطق است؛ زیرا تنها با سوار شدن بر شتر می توان این راهزنان را در کویر با احتمال موفقیت بیشتر تعقیب کرد.

سرانجام به جنگل گز رسیدیم و دو یا سه کیلومتر دورتر از رودخانه ای به نام جوی

رومی که آب آن شور است گذشتیم. در کنار این رودخانه کاروانی از بندرعباس چادر زده بودند که مدتی دراز چشم به راه کاروان خراسان مانده و عاقبت تصمیم گرفته بودند به تنهایی از کویر عبور کنند. وقتی فهمیدند که نه تنها مایک اسکورت به همراه داریم بلکه فرماندهی آن نیز با شخصیتی چون محمدرضا بیک است که در منطقه محبوبیت بسیار دارد، خیلی خوشحال شدند. دو کیلومتر دورتر به روستای ده سیف رسیدیم. به رغم جاذبه چند دسته درخت خرما که در اطراف محوطه محصور دهکده پراکنده بود، سایه دیوارهای گلی را که خنکتر از گرمای خفقان آور سایه درختان باغها بود، ترجیح دادیم.

یازده ساعت پیاپی راه پیموده و به هنگام ورود به این ده از توقفگاه شب قبل شصت و یک کیلومتر دور شده بودیم. افراد کاروان و حیوانات باربر از خستگی از پای درآمده بودند. بنابراین می توان به سهولت دریافت از این که خود را صحیح و سالم زیر سقف خانه ای مسکونی می دیدیم تا چه حد خوشحال بودیم، آن هم پس از عبور از کویری که از نظر خشکی در تمام قاره آسیا همتایی ندارد، زیرا کویر گبی و قزل قوم در مقایسه با کویر لوت مراتع حاصلخیزی به شمار می آیند. استخری در قرن دهم از صحرای ایران، که در آن زمان با نام کنونی آن آشنا نبود، به عنوان «غیر مسکونی ترین کویر تحت سلطه اسلام» نام می برد. پس از این سفر به کویر لوت با چشم اندازه های غم انگیز دماغه سوئز آشنا و متوجه شده ام که بسیاری از مناطق این ناحیه خشک و سوزان به همان بی حاصلی کویر لوت است، اما وسعت و گستردگی این ویژگی ملال آور به مراتب کمتر از کویر لوت می باشد. در صحرای سوئز گاه به شیارهایی برمی خوریم که بر اثر بارانهای زمستانی در زمین حفر شده است، انواع گوناگون بذر علف در آن جای می گیرد و رشد می کند. و این تنها پدیده حیات ارگانیکی موجب به وجود آمدن پدیده های دیگری از این دست می شود و جانی در کالبد این منطقه لم یزرع می دمد.

ورود به خبیص و توصیف این شهر و حومه آن

ده سیف به حدی فقیر است که نمی توان مدتی طولانی در آن جا اقامت کرد. بنابراین به رغم خستگی روز قبل دوباره به راه افتادیم. پس از پیمودن بیست کیلومتر در منطقه ای پوشیده از تپه ماهور و انبوهی از درختان گز به خبیص رسیدیم. در آن جا باغ بزرگی از درختان نخل، پرتقال، لیمو و انار را برای سکونت ما در نظر گرفته بودند. آقای آبوت، تنها مسافر اروپایی قبل از من نیز در همین محل سکنا گزیده بود. روز هفتم آوریل به خبیص رسیدیم و تا دوازدهم در آن جا ماندیم تا وقت کافی داشته باشیم که از سوی مقامات کرمان را از ورود قریب الوقوع خود به این شهر آگاه سازیم و از سوی دیگر برای اسبهایمان که از خستگی روی پای خود بند نمی شدند فرصتی فراهم آوریم تا اندکی بیاسایند.

ساکنان خبیص نه ثروتمندند و نه برخوردار از رفاه. در منازل مسکونی این منطقه کار گذاشتن در، کاری تجملی به شمار می آید که بندرت انجام می گیرد. به جای پنجره از گل شبکه هایی به اشکال مختلف می سازند. تقریباً تمامی آنها طرحهای اصیل و جالبی دارند که گهگاه با روکشی از مرمر مزین شده است. منافذ این شبکه ها چنان است که نمی تواند مانع ورود خفاش و حتی شغال به داخل خانه ها شود. در اغلب موارد این کلبه های محقر در داخل باغهای وسیع از نظر پنهان می مانند، اما کافی است روی بام خانه ها که همیشه بسیار بلند است برویم تا با تماشای مناظر اطراف کمبود رفاه در خانه را از یاد ببریم. از آن بالا در زیر آسمان لاجوردی، که ظهر هنگام درخشش آفتابش چشم

را آزار می دهد می توان در پایین پای خوددفرش گسترده ای از چتردرختان خرما را مشاهده کرد که رنگ سبز مایل به زردشان همراه با سبزی درختان لیمو و پرتقال کاشته شده در پای آنها مجموعه زیبایی را به وجود می آورد. اگر از طرف جنوب به افق بنگریم رشته کوهها همچون آمفی تاتری باشکوه به نظر می رسند که دامنه شان را سبزه و قلیل آنها را برف زینت داده است، در حالی که در سمت مشرق و شمال همه جا، تا چشم کار می کند کویر لوت را در دیدرس خود می بینیم که از طلوع تا غروب آفتاب همچون فلز گداخته ای به رنگ قرمز روشن، در نورشدیدی غرق شده است که کمترین اثری از سایه ندارد. آب فراوانی که در باغهای این منطقه جاری است رویدنیهای فراوان آن جا را سیرآب و سرزنده نگه می دارد و تقریباً در همه جا، اطراف نهرها و استخرها از خرزهره که به فارسی آن را گیش می نامند، پوشیده شده است. این بوته ها در این فصل از سال به گل می نشینند و با عطر ملایم خود هوا را چنان معطر می کنند که نمی توان هیچ گمانی از خاصیت زهرآلود آن در ذهن تصور کرد. درخت خرما در خبیص به خوبی رشد می کند؛ در این شهر شصت هزارنخل وجود دارد. این درختها مانند درختهای حوالی یزد بر اثر سرمای پیش از وقت پاییزی و یا پایین آمدن ناگهانی دمای هوا در بهار نابود نمی شوند. ارتفاع درختان نخل در این منطقه چشمگیر است. من ارتفاع سه نخل را که از نظر ابعاد ته شهرت داشتند با شیوه مثلثاتی اندازه گرفتم که ارقام زیر به دست آمد (۵۴/۸ p.a.)؛ ۱۶/۷ m (۵۴/۲ p.a.)؛ و ۱۶/۵ m (۵۲/۹ p.a.)؛ اما چون درخت اخیر خمیده بود به احتمال زیاد طول کامل ته آن از ۱۶/۸ m (۵۵ p.a.) کمتر نخواهد بود. حنا (لاوسونیا آلبا)ی خبیص در تمام ایران به حق مشهور است و هرمن و یک چارک آن در محل به یک فرانک و بیست سانتیم به فروش می رسد. مقدار ماده رنگی این گیاه ۵ یا ۶ برابر بیش از حنای نقاط دیگر است. طی اقامت در خبیص همراهان سفرم به کوهستانهای سیرج رفتند و آقای گوبل از چشمه های آب گرم این سلسله جبال دیدن کرد؛ با توجه به مطالعات آقای گوبل حرارت آب این چشمه ها از ۳۳ تا ۳۷ درجه است.

روز دوازدهم به راه افتادیم و فقط شانزده کیلومتر راه پیمودیم تا دهکده چهار فرسنگ^(۵۲۷) که در نزدیکی آن بالای چشمه آب گرم آخرین درخت خرماي حوالی خبیص سربرافراشته است. از این نقطه تا کرمان مسیر ماهمان راهی است که آقای آبوت پیموده است و همان طور که قبلاً اشاره شد این سیاح خط سیر خود را با دقت تمام توصیف کرده است، به طوری که کافی است من به ذکر چند نکته کلی در باره ویژگیهای کوههای منطقه میان خبیص و کرمان اکتفا کنم. سراسر این منطقه کوهستانی است و برای بهبود راههای ارتباطی آن کارهای فنی چندانی انجام نگرفته است. از سه گردنه واقع در این خط سیر، روی سربالایی گردنه اول معروف به گذار به فرمان سردارخان باباخان کمی کار شده است، اما راه فرود از این گردنه و راه دو گردنه دیگر تقریباً به همان صورت اولیه و طبیعی خود باقی مانده است. نه تنها این راه ارابه رو نیست، بلکه یک تخت روان ساده را هم باید در بسیاری از نقاط آن روی دست حمل کرد. این منطقه آبی حومه کرمان از همه طرف به کوهستانهایی محدود می شود که تشکیل حوضه بیضی شکلی را می دهند که قطر بزرگ آن با طول شصت کیلومتر دقیقاً از سمت شمال به جنوب امتداد یافته و خط الرأس سلسله جبال سیرج را تشکیل می دهد و در عین حال آبهایی را که از مشرق به سوی کویر لوت و از مغرب به سوی دشت کرمان جاری است از هم جدا می کند. در یکی از تنگه های این کوهستان در محلی به نام دره سخت^۱ که به سبب رویش خرزهره قابل توجه است، اسبهای کاروان مقداری از برکهای این گیاه زهرآلود را خوردند. یکی از آنها قبل از رسیدن به دانگ و نیم، یعنی توقفگاه روز سیزدهم آوریل مرد، پنج اسب دیگر هم در این دهکده از پای درآمدند. در تمام این حیوانات آثار مسمومیت در آغاز به صورت سستی و ناتوانی پاها ظاهر می گردید، پس از آن مردمک چشم و حتی حدقه آن حدود $\frac{1}{5}$ یا $\frac{1}{6}$ از وضع طبیعی گشادتر می شد و آنگاه بزاق کف آلوده ای در گوشه دهان حیوان ظاهر و فکها همراه با تشنج به هم فشرده می شد و حیوان جان می داد. اهالی ادعا می کردند که اگر بلافاصله بعد از خوردن سم، در گلوی حیوان جوشانده خرما

بریزند حیوان نجات می یابد. ممکن است این دارو مؤثر باشد اما تا آن جا که من می دانم دو یا سه ساعت بعد از مسمومیت این معالجه هیچ اثری ندارد؛ تنها وسیله مؤثر برای پیشگیری از وقوع چنین حوادث ناگوار در منطقه ای که اسب کمیاب است، قرار دادن پوزه حیوان درون کیسه در تمام طول مسیر عبور از منطقه رویش گیاهان مسموم یعنی تا محلی است که راه پیچ می خورد و وارد گردنه ای می شود که در بالا به آن اشاره شد. این گیاه سمّی بی تردید همان گیاهی است که استرابون در بخش هفتم از جلد پانزدهم جغرافیای خود شرح داده و آنرا به درخت غار تشبیه کرده است.

ورود به کرمان - توصیف شهر کرمان و آثار باستانی آن

روز چهاردهم آوریل به کرمان رسیدیم؛ مشکل یافتن اسب و قاطر ما را بر آن داشت تا پنجم مه در این شهر بمانیم شاید شهر کرمان کمتر از تمامی شهرهای بزرگ ایران شناخته شده باشد، زیرا شمار اروپاییانی که به این شهر سفر کرده اند، انگشت شمار است. بعد از مارکوپولو^(۵۴۸) پاتینجر اولین سیاحی است که چند روزی در این شهر اقامت گزید. پس از او وسترگارد از کرمان دیدن کرد، که تا به حال درباره سفر خود به این منطقه از ایران مطلبی منتشر نکرده است. بالاخره آقای آبوت، آخرین سیاح پیش از من که سفرنامه او ما را فقط تا پای دروازه های این شهر می برد. توصیف او از شهر کرمان، که به استناد یکی از یادداشتهای ضمیمه سفرنامه اش بسیار مشروح می باشد، هرگز منتشر نشده است.

شهر کرمان در دشت ویا به عبارت بهتر در دره ای لوزی شکل واقع شده به طول سی کیلومتر که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده است. عرض این دره در سطح شهر از بیست کیلومتر تجاوز نمی کند، اما در سمت شمال وسیعتر می شود و به دشتهای مرتفعتری می پیوندد که راه یزد از آن می گذرد. اگر از مشرق وارد این دشت شویم، کرمان را در فاصله پنج تا شش کیلومتری مشاهده می کنیم و با توجه به ویرانه های بیشماری که آنرا احاطه کرده و نسبتاً سالم باقی مانده اند، این شهر از دور مرکزی معتبر به نظر می رسد، اما همین که قدم به خرابه های اسفبار محله گبریه^(۵۴۹) می گذاریم که در گذشته حومه ای آباد و پر رونق بوده است و همانطور که از نامش

پیداست منحصر آتش پرستان در آن زندگی می کرده اند، این تصور باطل معومی شود. افغانها کرمان را غارت کرده بودند، اما شهر کرمان طی سالهای ۱۲۰۹-۱۲۰۸ به دست آغامحمدخان^(۵۵۰) به کلی ویران و زیر و رو شد. در سمت جنوب شهر ویرانه های وسیعتری به چشم می خورد. اما چون این ویرانه ها به گذشته دورتری تعلق دارد (این خرابیها به دومین حمله افغانها به ایران بعد از قتل نادرشاه مربوط می شود) آثار و بقایای کمتری از آن بر جای مانده و چون این تخریب مهر و نشانه ای از کهنگی و قدمت برخوردار دارد اندکی از تأثیر نامطلوب آن بر بیننده کاسته می شود. در سمت مغرب نیز یک ردیف ویرانه به عرض چهارصد تا پانصد متر به چشم می خورد که از نزدیک شدن دشمن به حصار شهر جدید جلوگیری می کند. این حصار به شکل شش ضلعی نامنظمی است که سمت شمال آن با محاسبه تقریبی به ۵۰۰ متر و شمال غربی آن به طول ۶۰۰ متر و جنوب غربی آن به ۱۱۲۵ متر و جنوب آن به ۵۰۰ و جنوب شرقی آن به ۷۵۰ و شمال شرقی آن به ۶۰۰ متر می رسد. اما طول دقیق حصار ۴۶۲۵ متر است. قلعه ای که در وسط دیوار جنوب غربی قرار دارد تقریباً به شکل مربع است و طول هر ضلع آن به ۳۰۰ تا ۳۵۰ متر می رسد. حصار و برج و باروی شهر از گل ساخته شده است و بسیاری از نقاط آن نیاز جدی به تعمیر دارد. حصار^(۵۵۱) شهر دارای پنج^(۵۵۲) دروازه است: دروازه سلطانی^(۵۵۳)، گبریه^(۵۵۴)، باغ^(۵۵۵)، مسجد^(۵۵۶) و ریگ آباد^(۵۵۷). در شمال و جنوب شهر دو نهر وجود دارد که آب آشامیدنی را به شهر می رساند. کرمان تنها سه مسجد معتبر دارد: مسجد جمعه^(۵۵۸)، مسجد ملک^(۵۵۹)، مسجد کلاتر. این شهر یک مدرسه عالی به نام مدرسه ابراهیم خان^(۵۶۰) و هفت کاروانسرا دارد که عبارتند از: کاروانسرای گنجعلی خان^(۵۶۱)، هندوئه^۱، گبریه، گلشن^(۵۶۲)، میرزا حسین خان^(۵۶۳)، صالح ناظر^(۵۶۴) و خراسانیه. در شهر تنها دو باغ وجود دارد که هر دوی آنها درون قلعه است. باغ اوّل موسوم به باغ گلشن^(۵۶۵) فضای داخلی محوطه وسیع کاخ حاکم را اشغال می کند. این باغ بیشتر به گلکاریهای جلو عمارت شبیه است تا یک باغ واقعی، زیرا جز پرچینی انبوه و

دوسرو نزار درخت دیگری در آن جا به چشم نمی خورد، اما در عوض بوته های گل سرخ و نسترن فراوان دارد. گلهای سرخ از نظر زیبایی و تنوع چشمگیر و بی نظیرند که جا دارد از دو نوع آن در این جا نام ببرم، زیرا نظیر این دو گل سرخ را جایی دیگر ندیده ام: یکی از آنها گل زردی است صدپر و دیگری گل سرخ خیلی کوچک زیبا و پربری به رنگ قرمز روشن؛ در فاصله بوته های گل سرخ یاسهایی کاشته شده که بلافاصله بعد از گلهای سرخ گل می دهد، به طوری که تا ماه ژوئن همیشه در این محوطه گلهای معطر فراوانی می شکند که فضا را با بوی خوش خود اشباع می کند. باغ دیگر نیز از کاخ چندان دور نیست و به باغ نظر^(۵۶۶) معروف است و جز سپیدار و درختان میوه، دار و درخت دیگری ندارد. در فاصله سه کیلومتری شرق کرمان سلسله کوههای سنگلاخی به نام کوه سرآسیاب وجود دارد که در دشت سر برافراشته است. رشته ای از این کوه به شکل سلسله تپه هایی کم ارتفاع اما بسیار مضرّس و سنگلاخی به طرف شمال غربی کشیده شده است. این تپه ها در نزدیکی شهر، در محلی که از مقبره معروف به مزار حسین خان^(۵۶۷) چندان دور نیست یکمتر به قطع می شود. این بقعه رو به روی دروازه مسجد بر تربت درویشی که پیکر یکی از فرقه های دینی است، بنا شده. بر فراز این ویرانه ها آثار قلعه قدیمی^(۵۶۸) دختر به چشم می خورد که آن را بنایی همزمان با احداث شهر می دانند و در آن جا چاه عمیق و وسیعی را که در دل صخره ها حفر شده، نشانه راهی زیر زمینی می شمارند که در گذشته به هنگام محاصره قلعه مدافعان از این چاه به دهلیزی زیر زمینی و از آن به سوی آبی راه می یافتند که در مسیلی جاری بوده است که این رشته کوهها را از باغ محمد اسمعیل خان^(۵۶۹) وزیر فعلی کرمان و باغ آقاخان^(۵۷۰)، یعنی دویاغ از زیباترین باغهای اطراف شهر، جدا می کند.

هوای کرمان اگر تا این حد خشک نمی بود، بسیار سالمتر بود. در ماه آوریل میزان رطوبت هوا از ۱۸ تا ۲۸ درصد تغییر می کند و حتی پس از بارش بارانهای سبک نیز از این حد فراتر نمی رود. با توجه به بررسیهایی که در زمینه گرمای کرمان انجام دادیم، بویژه اگر میزان افزایش گرما را روز به روز در نظر بگیریم، متوجه می شویم که گرمای هوا در تابستان بسیار شدت می یابد. در فصل زمستان هم با این که حیوة دماسنج

تا زیر صفر پایین می آید، اما کاهش درجه حرارت چندان چشمگیر نیست و دوامی ندارد. به این ترتیب میانگین گرمای سالیانه هوا در کرمان بین ۱۶ و ۱۷ درجه سانتیگراد است. فشار هوا بسیار کم تغییر می کند و میزان برف و باران به حدی ناچیز است که من هرگز در ایالت کرمان از کشت دیمه، یعنی زمینهایی که بدون آبیاری فراوان کشت می شود، چیزی نشنیدم.

بنا به روایتی که تاکنون در میان اهالی کرمان شایع است و در برخی از آثار تاریخی نیز ضبط شده، این شهر در زمان اردشیر بابکان، که در سالهای ۲۲۶ و ۲۳۸ میلادی حکمفرمایی می کرد، احداث شده است. تاریخ معجم^(۵۷۱) افسانه معروفی از این محل نقل می کند که بنا بر آن در نزدیکی صخره ای که قلعه دختر بر فراز آن بنا شده است، دهکده کوچکی وجود داشته که یکی از سرشناسترین ساکنان آن هفت آباد^(۵۷۲) نامیده می شد. او هفت پسر و یک دختر داشت. روزی زنان روستایی بنا به عادت همیشگی در جلو خانه هایشان نشسته بودند و پنبه می رسیدند و بنا بر سنت دیرین برای آن کس که کارش زودتر از دیگران به پایان می رسید، جایزه ای تعیین کرده بودند. دختر هفت آباد که در سایه درختی نشسته بود، سببی را که از درخت افتاده بود برداشت و آن را به دو نیم کرد و متوجه شد که قسمتی از سیب کرم خورده است و یکی از کرمها نیز هنوز جان دارد. دختر عهد کرد که اگر موفق به دریافت جایزه شود نه تنها این کرم را نکشد بلکه او را پرورش دهد، اما در غیر این صورت آن را از بین ببرد. او کار خود را شروع کرد و سهمیه پنبه خود را قبل از دیگران به پایان رسانید آن گاه پیش مادر رفت تا بازم از او مقداری پنبه بگیرد. مادر از سرعت عمل دختر سخت در شگفت ماند. دختر در مقابل اصرار مادر برای توجیه این فعالیت غیر عادی پاسخ داد که او نیز دلیلش را نمی داند، اما کار به خودی خود انجام می شود. سرانجام داستان عهد خود را برای مادر بازگفت و او دختر را مجبور کرد تا بدون فوت وقت به آن عهد وفا و از آن حیوان سودمند به خوبی مراقبت کند. کرمی که در خانواده هفت آباد پرورش یافت برای آنها خوشبختی به ارمغان آورد: راهزنیهای پدر و پسران که معیشت آنها را تأمین می کرد با موفقیت قرین شد. کرم آشکارا رشد می کرد و ثروت خانواده هفت آباد نیز به همان نسبت افزایش می یافت، تا آن جا که

این روستایی به مقام پادشاهی ایالت رسید و کرم مورد پرستش رعایای او قرار گرفت. برای کرم مأمنی مجلل میان صخره‌ها بنا کردند، هر روز برای او مقدار زیادی برنج و کره می‌بردند و این خدای شکم پرست همه را یکجا می‌بلعید. دختر هفت آباد محافظ و کاهن معبد بود. اردشیر پس از رهایی از یوغ هخامنشیان به فکر تصرف کرمان افتاد. اما وقتی در این باره نظر منجمان را پرسید، آنها اظهار داشتند تا زمانی که کرم در قلعه هفت آباد باشد، او هرگز نخواهد توانست به قلعه راه یابد. اردشیر ساسانی دست به حيله‌ای زد. او لباس بازرگانان به تن کرد و بر جنگجویان برگزیده خویش نیز همان لباس را پوشانید، پس از آن چند صندوق خالی و مقدار زیادی برنج و سرب بر قاطرها بار کرد و خود را به حوالی قلعه رسانید و در آن جا چادر زد. در بازار دهکده دختر هفت آباد او را دید و یک دل نه صد دل عاشق او شد. دختر پس از تلاش بیهوده برای رهایی از این عشق، عاقبت با پرتاب پیکان نامه‌ای به چادر اردشیر فرستاد و در آن عشق خود را به او ابراز کرد و به او وعده داد که اگر به ازدواج با او رضایت دهد، همه آرزوهای او را برآورد. اردشیر در پاسخ نوشت که بازرگانی بیش نیست و چون در دریای هند بر اثر طوفان جانش به مخاطره افتاده، نذر کرده در صورت جستن از خطر با هزینه خود یکبار کرم کرمان را سیر کند. حال چون به سلامت به خشکی رسیده است، آرزو دارد قبل از هر کار دیگر نذر خود را ادا کند. پس از آن به مسائل دیگر می‌اندیشد. دختر هفت آباد به او اجازه داد تا به داخل قلعه وارد شود. اردشیر جنگجویان خود را در صندوقهای خالی مخفی کرد و صندوقها را پشت قاطرها نهاد و همراه با بار برنج و سرب وارد قلعه کرد. سپس به بهانه پختن غذای نذری آتش زیادی برافروخت و سربهایی را که با خود آورده بود، ذوب کرد و پس از تحریک اشتهای کرم با خوردن مقدار کمی برنج پخته سربهای مذاب را در گلوی او ریخت و خدای حریص نیز آن را بی هیچ سوءظنی بلعید. کرم بعد از آن که یکبار دیگر از آن غذا خورد ناگهان مأوای خود را ترک کرد و به سوی بم رهسپار گردید و در آن جا با چنان صدای مهیبی منفجر شد که در فاصله ۲۴۰ کیلومتری زمین کرمان به لرزه در آمد. اردشیر از اوضاع آشفته حاصل از این انفجار استفاده و قلعه را تصرف کرد. او هفت آباد و پسرانش را کشت و دختر پیمان شکن نیز چون سرنوشت

خانواده اش را فدای هوی و هوس خود کرده بود، از این مجازات معاف نماند. به این ترتیب کرمان پایتخت سلسله جدید پادشاهان ایران شد. اما بطوری که در روایات آمده است، دیری نگذشت که اردشیر از این شهر خسته و دلزده شد. روزی هنگام عزیمت به شکار به سرآشپز خود دستور داد تا غذایش را برای غروب آماده کند و تا بازگشت او به هیچ بهانه ای از این غذا به کسی ندهد. دقایقی قبل از غروب آفتاب مردی خسته و درمانده جلو دروازه قصر ایستاد و از خدمتکاران پادشاه تقاضا کرد برایش کمی غذا بیاورند. او پس از التماس بسیار موفق شد چند لقمه پلو بگیرد. پلو را خورد و ناگهان از نظر ناپدید شد. دیری نگذشت که اردشیر مراجعت کرد و بعد از اینکه پی برد به رغم فرمانی که صادر کرده است، قبل از بازگشت او، از آشپزخانه اش به مسافر فقیری غذا داده اند، فریاد زد: این زائر روتق ویرکت منطقه را با خود برد، منبعده این ایالت برای همیشه فقیر خواهد ماند. اردشیر بر اساس این باور پایتخت خود را به استخر منتقل کرد.

بدون تردید این روایت از نظر شرح جزئیات به هیچ وجه با واقعیت وفق نمی دهد، اما از نظر کلی می تواند درست باشد. زیرا احتمالاً، کرمان اولین پایتخت حکومت ساسانیها بوده است و این پادشاهان پس از اعتقاد به این امر که ایالت کرمان به حد کافی حاصلخیز نیست تا قوت جمعیتی کثیر را تأمین کند، این شهر را رها کردند. بیحاصلی زمینهای ایالت به حدی است که در قرن گذشته، هنگامی که نادرشاه ناگزیر شد طی سه سال پی درپی بخش اعظم آذوقه ارتش خود را از این منطقه تأمین کند، چنان قحط و غلای شدیدی در منطقه روی داد که هفت تا هشت سال متوالی طول کشید و مردم شهر از آن رنج بسیار بردند. این نشانه های برگرفته از روایات به شکلی در سکه های عهد ساسانی منعکس شده است. زیرا به گفته مُردمن روی سکه های شاپور سوم^(۵۷۳) در سالهای ۳۸۳-۳۸۸ برای اولین بار به دو حرف از الفبای پهلوی بر می خوریم که حروف KI را مجسم می کنند. به عقیده او این حروف باید دو حرف اوگ کلمه کرمان باشد. همین علامت اختصاری را بر سکه های بهرام پنجم^(۵۷۴) در سالهای ۴۲۰ تا ۴۴۰ میلادی نیز مشاهده می کنیم. از آن پس چنین می نماید که تا سال سی و یکم سلطنت خسرو دوم^(۵۷۵) مطابق با سال ۶۲۲ میلادی جزیر سکه های ضرب شده در زمان

خلفا که نام کرمان با تمام حروف نوشته شده است، در جای دیگر به این اسم بر نمی‌خوریم. بی‌آنکه برای این گونه داستانها اهمیت زیادی قایل شده باشم، اذعان دارم که بی‌هیچ تردید کرمان در عهد ساسانی به عنوان یک شهر وجود داشته و عربهای مسلمان در آن جا بایکی از کانونهای اصلی آیین زردشت مواجه شده‌اند و با تبلیغات مسلحانه و خشونت آمیز خود نتوانسته‌اند ریشه‌های محکم و استوار این اعتقاد کهن را که به رغم تمام حوادث، مدّت ۱۲۷۷ سال بر جای مانده، از بین ببرند. اما دیری نخواهد گذشت که اسلام بقایای متزلزل دین زردشت را از بین برده و جانشین آن خواهد شد؛ زیرا از تعداد دوازده هزار خانواده زردشتی که در اواخر قرن گذشته در این شهر زندگی می‌کردند، در حال حاضر تنها هفتاد خانوار در کرمان و دویست تا سیصد خانوار در دهکده‌های اطراف مانند فیروزان^(۵۷۶)، جو فار^(۵۷۷) و ماهان^(۵۷۸) (که آن را ماهون تلفظ می‌کنند) باقی مانده‌اند. تعداد گبرهایی که هر ساله مذهب خود را نفی می‌کنند قابل توجه است. با این کار نه تنها خود را از شر ناسزاهای دائمی و آزارهای مداوم خلاص می‌کنند، بلکه امتیازاتی نیز به دست می‌آورند زیرا برای پرجاذبه نمایاندن این تغییر مذهب تا آخرین حد ممکن از هیچ تمهیدی فروگذار نشده است. از جمله اگر فرد صغیری از خانواده‌ای زردشتی به اسلام بگردد، تنها به خاطر همین تغییر مذهب، سرپرست خانواده و مالک منحصر به فرد اموال پدر و مادرش به شمار خواهد آمد. در این مورد بین زن و مرد فرقی قایل نشده‌اند، زیرا اگر دختری زردشتی تغییر مذهب دهد و با یک مسلمان ازدواج کند، با این عمل حق تصاحب تمامی اموال پدر و مادر خود را به شوهرش تفویض کرده است. در یزد سیدی را دیدم که به عنوان ارباب در خانه ثروتمندی زردشتی فرمان می‌راند، وقتی مراتب شگفتی خود را به او ابراز داشتم، در کمال آسودگی خاطر پاسخ داد که چنین حقی را پس از ازدواج با دختر رئیس این خانواده کسب کرده است. پیشوایان زردشتی کرمان، خواه به علت ترس از مسلمانها و خواه به علت عدم آگاهی عمیق از هر چیز از جمله اصول قاطع مذهب خود، در مقابل این فشارها مقاومت چندانی از خود نشان نمی‌دهند. در سراسر کرمان تنها به یک دستور^(۵۷۹) به نام بهروز پسر ملا اسکندر برخوردیم که اطلاعات و معلوماتی داشت. او

می توانست الفبای زندو هوزوارش^(۵۸۰) را بیخواند، اما قادر نبود کلمه ای از کتاب اوستا و حتی وندیداد^(۵۸۱) ترجمه کند. گبرهای کرمان بین خودشان به زبان خاصی صحبت می کنند که با زبانی که اشیگل^(۵۸۲) آترا زبان فارسهای هند می داند، تفاوت بسیار دارد، من نمونه هایی از این لهجه را که در اثر این دانشمند برجسته تحت عنوان «دستور زبان فارسهای هند»^۱ به چاپ رسیده است به آنها نشان دادم. اعتراف کردند که مفهوم متون مترج در این کتاب را به سختی درمی یابند. زردشتیها^(۵۸۳) زبان خود را دری می نامند و ادعا می کنند که اولاً این زبان گویشی ساختگی از زبان فارسی محض است، چیزی مانند بلکه بلان^(۵۸۴) عربها، ثانیاً این زبان پس از اشغال کشورشان به دست عربها رواج یافته؛ ثالثاً علت دست یازیدن آنها به چنین زبان ساختگی این بوده است که بتوانند سخنان خود را از هموطنانی که به اسلام گرویده اند، پنهان دارند. آنها می گویند که در آغاز این زبان را تنها کسانی می فهمیدند که آن را در مدرسه آموخته بودند، اما بتدریج همه آنها با این زبان آشنا شدند. هر چند این روایت چندان دور از ذهن به نظر نمی رسد، اما باید نظرات افراد بی اطلاعی، همچون گبرهای کنونی را در زمینه زبانشناسی با تردید تلقی کرد. با توجه به اندک نمونه هایی که از این زبان در دست داریم، چنین می نماید که این زبان، زبان عامیانه نیست بلکه لهجه ای از زبان فارسی خالص است. بی آن که ادعای تعیین هویت این زبان را داشته باشیم، یادآوری این نکته را ضروری می دانم که استرابون به نقل از ثارک^(۵۸۵) می نویسد که اغلب مجوسها و به ویژه کرمانیها به پارسی و زبان مادی سخن می گویند؛ با توجه به این موضوع می توان حدس زد که در زمان اسکندر کبیر نیز دو زبان متفاوت در این منطقه رایج بوده است.

تعصب مسلمانها در نحو هرگونه آثار و بقایای قبل از اسلام در مناطق تحت سلطه خود، نابودی کامل بناهای دوران ساسانی را توجیه می کند. قدیمیترین بنای شهر مسجدی به نام ملک است. این مسجد در زمین پست چهارگوشی ساخته شده است که با طی پلکانی طولانی به آن جا می رسند. به این مسجد آسیب فراوان وارد آمده بود و هنگام

بازدید من به بازسازی آن مشغول بودند. من نتوانستم، روی این بنا جز قسمتی از یکی از سوره‌های قرآن چیزی ببینم. این سوره با حروفی نوشته شده بود که تا قبل از قرن هشتم هجری بدان بر نمی‌خوریم، با این همه بنای این مسجد را به عهد ملک‌شاه سلجوقی که از سال ۴۶۶ تا ۴۸۵ هجری سلطنت کرده است، نسبت داده‌اند. بنای دوم، به ترتیب تاریخ، مسجد جمعه است که کتیبه آن نشان می‌دهد که به فرمان محمد مظفر در اوّل شوال ۷۵۰ هجری ساخته شده است. مسلماً این شخص کسی جز مبارزالدین^(۵۸۶) محمد پسر مظفر نیست که در سال ۷۰۰ هجری متولد شد. در سال ۷۶۵ وفات یافت. (به مقاله دفرمری «شرحی در باره سلسله^(۵۸۷) آل مظفر»^۱ درج در نشریه آسیایی اوت ۱۸۴۴ و ژوئن ۱۸۴۵ مراجعه شود). جدیدترین بنای تاریخی کرمان که در عین حال کمتر از سایر بناها صدمه دیده، مدرسه ابراهیم خان است که به فرمان حاکم کرمان^(۵۸۸) ساخته شده. این شخص در آغاز حکومت فتحعلیشاه تقریباً به عنوان سلطانی مستقل بر این ایالت حکومت می‌کرد. خارج از دروازه‌های شهر جز دو بنای تاریخی که قبلاً بدانها اشاره شد، بنای دیگری وجود ندارد؛ یکی مقبره درویش حسین خان که بر آن گنبدی کاشی به رنگ آبی تیره ساخته شده و دیگری قلعه کال دختر.

خانه‌های شخصی کرمان به علت دارا بودن برجی بلند و یابه عسارت دیگر دودکش چهارگوشی به نام بادگیر که روی شکافی در سقف قرار گرفته است، از دیگر خانه‌های ایرانی متمایز می‌شود. بالای بدنه این برج منافذ پهنی در چهارجهت اصلی تعبیه شده است. در این شهر نیاز به یخ در فصل تابستان باعث شده است که در هیچ یک از مناطق ایران یخچالهایی به این خوبی و به این تعداد ساخته نشده باشد. معمولاً این یخچالها را به شکل مخروطهای بلندی می‌سازند که از طرف جنوب، مشرق و مغرب در پناه دیوارهای مرتفعی قرار دارند. این دیوارها یخچالها را از انعکاس نور و حرارت قسمتهایی از خاک که بیش از همه در معرض نورخورشید قرار دارند، حفظ می‌کند. در زمستان همین که گرمای هوا به صفر می‌رسد در حوضچه‌های وسیع و کم عمقی آب

می اندازند و سپس یخی را که در آنجا تشکیل می شود جمع می کنند و در این یخچالها رویهم می چینند. این یخ در سراسر تابستان در آن جا دوام می آورد. تعداد زیاد این گونه یخچالها نشانگر سودآوری صنعت یخسازی و نیز موجب فراوانی و ارزانی یخ است.

صنعت عمده کرمان شالبافی است. این شال (۵۸۹) در مقایسه با پارچه هایی از این نوع که در کشمیر بافته می شود از ظرافت کمتری برخوردار است، اما قیمت آن ارزاتر و نقوش آن متنوعتر و رنگ آن به همان زیبایی و ثبات است. به رغم حمایت خاص شاه کنونی از این صنعت، روز به روز از اعتیاد و رونق آن کاسته می شود. در حال حاضر از هزار و دویست کارگاهی که در گذشته در این شهر دایر بود، تنها دویست کارگاه موجود است. علت آن را باید در تولید فراوان و فروش بسیار ارزان شالهای اروپایی دانست که تقلیدی از همین شالها هستند. شالهای اروپایی در واقع بسیار ارزاتر از شالهای شرقی است، اما دوام آنها به مراتب کمتر است و از نظر تنوع و شیوه طراحی و درخشندگی رنگ در سطح بسیار پایستری قرار دارد. هر چند هنر شرقی از نظر طراحی تا مرحله نقش شاخ و برگ بر پارچه پیشرفت بیشتری نکرده است، اما باید قبول کرد که هربار هنرمندان آسیایی به این شیوه دست زده اند، کار خود را بسیار استادانه انجام داده اند.

موقعیت ممتاز کرمان به علت قرار گرفتن آن در کنار شاهراه هند به مغرب باعث می شود که انتظار داشته باشیم، تجارت در این شهر به مراتب از آنچه هست شکوفاتر باشد. اما فاصله کم این شهر به یزد، مرکز معتبر صنعت و تجارت، به ضرر کرمان تمام شده است. لنگه بارها و کالاهایی که از بندر عباسی می رسد تقریباً در کرمان باز نمی شود، به طوری که کاروانهای بی شماری که به کرمان می رسند، شهر را ترک می کنند، بی آن که از خوداثری باقی گذاشته باشند. وانگهی مسلمان کرمانی بیشتر به خوشگذرانی می اندیشد تا به داد و ستد جدی، و زردشتیها که آمادگی بسیار برای اشتغال به این گونه حرفه ها دارند به زحمت می توانند اجازه خروج از شهر را، حتی برای مسافرت به تهران کسب کنند. بویژه، سفر به هند برای آنها ممنوع است. زیرا در آن جا وضع شکوفای اقتصادی جامعه زردشتیها آشکارا، اختلاف موجود میان تعصب مذهبی حکومت مسلمان و رفتار منطقی و خردمندانه حکومتی مسیحی، حکومتی قدرتمند و با

عظمت را که به آزادی عقاید احترام می‌گذارد، به آنها نشان خواهد داد. بی تفاوتی ساکنان کرمان نسبت به سطح درآمد خود که تقریباً عمومیت نیز دارد شگفت‌انگیز نیست. زیرا هزینه زندگی کم و آب و هوای مطبوع و شراب مستی بخش فراوان است. زنها زیبا هستند. روحانیان شهر نیز در مورد مشروباتی که قرآن منع کرده است، سختگیر نیستند. فشار استبداد جز بر دوش افراد مهم و سرشناس سنگینی نمی‌کند. به طوری که در این شهر کلیه شرایط لازم برای گذراندن زندگی شاد از نظر مادی برای اکثریت مردم فراهم است. به همین جهت در مشرق زمین کرمان به شهری شهرت پیدا کرده است که همه شرایط یک زندگی مرفه و بی‌دغدغه رایجاً در خود جمع دارد. برای قبول این ادعا کافی است نوشته‌هایی را بخوانیم که مسافران مسلمان بر حسب عادت جنون‌آمیز هنگام اطراق در یک نقطه بر در دیوار محل اقامت خود می‌نویسند. در سایر نواحی ایران مفاد نوشته‌هایی از این دست عبارتند از: پندهای حکیمانه، سوره‌هایی از قرآن، لعن و نفرین علیه صدراعظم و یا حاکم شهر مجاور و غیره... در صورتی که در جاده کرمان به یزد روی سنگهای مرمر دیوار توقفگاهها جزایات تمجیدآمیز در باره زیبایی زنان منطقه و یا وصف شراب چیزی به چشم نمی‌خورد. با این همه نباید تصور کرد که یک گرماتی تنها به لذات مادی این جهان می‌اندیشد؛ وی به مسائل و مباحثات اغراق‌آمیز مذهبی تمایل بسیار دارد و بویژه به کیمیاگری عشق می‌ورزد. نقطه ضعف اخیر به حدی چشمگیر است که از هر ده نفر سه نفر از ساکنان کرمان همه دار و ندار خود را در راه آزمایشهای توان فرسا و طولانی خرج می‌کنند تا اکسیر اعظم را کشف کنند. آنها اعتقاد راسخ دارند که فلزات را می‌توان تغییر ماهیت داد. من در این باره با آنها بحث بسیار داشتم و به این نتیجه رسیدم که امید جنون‌آمیز آنها را در رسیدن به این هدف از طریق شیوه‌هایی که به کار می‌برند، باید بیشتر به بی‌اطلاعی کامل آنها از فیزیک نسبت داد تا علم شیمی. تا زمانی که آنان نظرات اشتباه خود را در باره ویژگیهای کلی اجسام از قبیل، رنگ، وزن، حجم، انعطاف‌پذیری، قابلیت چکش‌خواری اصلاح نکنند، هرگز از این دور تسلسل خارج نخواهند شد. به این ترتیب برای آنها مشکل ساختن نقره تنها در اختراع وسیله‌ای است که بتواند جیوه را جامد کند، بی‌آن که در رنگ و درخشش آن

تغییری حاصل آید. آنها نمی خواستند باور کنند که جیوه در درجه حرارتهای معینی جامد می شود بی آن که به نقره بدل شده باشد. لزوم دارا بودن قرعهای فراوان برای تقطیر گلاب، که در کرمان بسیار مرغوب است، انجام این نوع تحقیقات را تسهیل می کند. ظاهراً صنعت گلابگیری هزینه های سرسام آوری را که ساده لوحان برای کیمیاگری خرج می کنند، توجیه می کند. متأسفانه اگر یک فرانک از تهیه یک شیشه گلاب به دست می آورند، صدفرانک برای نیل به هدف خیالی خود هدر می دهند.

من از اقامت اجباریمان در این شهر برای بازدید از دهکده ماهان استفاده کردم. این دهکده به خاطر کارگاههای مالش تریاک و آرامگاه شیخ نعمت الله^(۵۹۰)، ستراداموس^(۵۹۱) ایران شهرت دارد. این شخص در ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری متولد شد و در همان روز در سال ۸۳۴ به سن ۱۰۴ سالگی درگذشت. او از خود یک سلسله پیشگویی به صورت شعر برجای گذاشته که یکی از آنها بیش از همه معروف است و آن تصویری است از آینده ایران که در خلال آن پیش بینی دقیق حکومت فتحعلیشاه، محمد شاه و بالاخره شاه فعلی را تشخیص می دهند. به عقیده او شاه فعلی ناصرالدین لقب خواهد یافت، چهار تا پنج سال حکومت خواهد کرد و آخرین پادشاه ایران خواهد بود. افرادی که به پیشگوییهای او اعتقاد دارند برای اثبات درستی گفته های او، که به طور قطع در مورد طول سلطنت شاه فعلی غلط از آب در آمده است، چنین اقامه دلیل می کنند که اولاً شاه لقبی را اختیار کرده که شیخ برای او پیش بینی کرده بوده و این لقب در ایران نادر است؛ ثانیاً در سال چهارم سلطنت خود نزدیک بوده به دست بایبان به قتل برسد؛ ثالثاً محمدشاه و شاه قبل از او درست به تعداد سالهایی که شیخ پیش بینی کرده، سلطنت کرده اند. اما در ارزیابی این گونه پیشگوییها همیشه فراموش می شود که امکان دارد همان اعتقاد به خیالات واهی یک پیرمرد منزوی به تحقق آنها کمک کرده باشد. محمدشاه شخصاً برای شیخ احترام بی حدی قائل بود. زمانی که او بسیار جوان بود و به علت جوانی و سلامت پدرش عباس میرزا و توجه بیشتر او نسبت به دیگر فرزندان خود هیچ گونه امیدی به پادشاهی نداشت با هزینه گزاف مقبره زیبایی^(۵۹۲) بر گور شیخ احداث کرد؛ ضمناً دستور داد قناتی پر خرج و کاروانسرای معتبر بسازند، تا

در آن جا زیران تربت شیخ به رایگان پذیرایی شوند. در گذشته آرامگاه شیخ دارای کتابخانه ای غنی بود، اما اکنون تمام نسخ خطی آن در اتاق مرطوبی قرار دارد که موشها آنها را از بین می برند. من از طریق سیدی که از اعضای سازمان اوقاف آرامگاه بود، چند برگ از یک نسخه خطی قرآن^(۵۹۳) به خط کوفی به دست آوردم و از این که در آغاز اقامتم در کرمان از وجود این مجموعه نسخ خطی بی اطلاع بودم، سخت متأسف شدم. زیرا در غیر این صورت می توانستم چند روزی را به بررسی آنها اختصاص دهم، چه بسا امکان داشت در این کتابخانه آثار نادری وجود داشته باشد. ماهان فقط بیست و شش کیلومتر با کرمان فاصله دارد؛ اما برای رسیدن به آن جا باید از بیابانی به خشکی کویر لوت عبور کرد. در نیمه راه چاهی حفر کرده و در عمق نسبتاً زیاد به آب گوارایی رسیده اند. محافظت از این چاه به پیرمرد فقیری سپرده شده است که میان مسافران آب توزیع و از صدقه آنها امرار معاش می کند.

سرانجام با رسیدن حاکم جدید کرمان، پسر ارشد^(۵۹۴) شاهزاده فقید قهرمان میرزا وسیله حرکت به تهران برایم فراهم شد. زیرا توانستم اسبهایی که زنان او و باروبنه شان را به همراه آورده بود کرایه کنم. ما روز پنجم مه ۱۸۵۹ روز عید رمضان از کرمان عزیمت کردیم یعنی درست زمانی که امیرزاده جوان از درقصر وارد شد، ما از آن خارج می شدیم.

حرکت از کرمان به سوی یزد

توصیف شهر یزد از نظر تاریخی و جغرافیایی

جاده کرمان به یزد چنان یکنواخت و یک شکل است که در باره آن چیزی برای افزودن به جزئیات ضبط شده در نقشه (۵۹۵) خود ندارم. سراسر این جاده از دشتی مرتفع می گذرد و خاک رُسی و نمکی آن در بیشتر مواقع از شن متحرک پوشیده است، در تمام طول این سفر، در طرف راست به یک سلسله تپه برمی خوریم که دشت را از کویر بزرگ لوت جدا می کند. در طرف چپ سلسله جبال اصلی با نامهای مختلف مانند کوه پاریس، کوه مشهد و اسامی دیگر که روی نقشه مشخص شده است، چون دیواری بلند میان شیراز و ایالات کرمان و یزد سربرافراشته است و تا شمال اصفهان همان جهت ثابت خود یعنی ۶۰ درجه شمالی را حفظ کرده است. ارتفاع مطلق این سلسله جبال باید نسبتاً زیاد باشد، زیرا تا آخر ماه مه بسیاری از قله های آن پوشیده از برف بود. تعداد دهکده ها در دشتی که می پیمودیم بسیار اندک است که علت آن تا حدودی به تهاجم بلوچها ولی بیش از همه به کمبود آب در منطقه مربوط می شود. در پانزده نقطه مسکونی که من روی نقشه مشخص کرده ام و دو نقطه آن کاروانسراهایی دور افتاده هستند، آب از راه بسیار دور و با صرف هزینه ای گزاف از طریق دهلیزهای زیرزمینی که از راه چاههای عمیق به آن می رسند، به محل آورده می شود. با این که آب در عمق زمین جریان دارد، در روی زمین نیز وجود گیاهانی بیشتر در مسیر آب این جریان زیرزمینی را مشخص می کند. طبق

بررسی‌های ما فاصله یزد تا کرمان ۳۱۴ کیلومتر است. ایرانیها آنرا ۷۷۱ فرسنگ ارزیابی کرده‌اند. به این ترتیب طول هر فرسخ کمی بیش از $\frac{1}{3}$ کیلومتر می‌باشد. توقفگاههای بین راه برای تعویض اسب عبارتند از: باغین^(۵۹۶) (۷ فرسنگ)، ریاط^(۵۹۷) (۴ فرسنگ)، کبوترخان^(۵۹۸) (۴ فرسنگ)، بهرام‌آباد^(۵۹۹) (۸ فرسنگ)، کوش کوه^(۶۰۰)، (۸ فرسنگ)، بیاض^(۶۰۱) (۵ فرسنگ)، انار^(۶۰۲) (۵ فرسنگ) شمش^(۶۰۳) (۷ فرسنگ)، کرمانشاهان^(۶۰۴) (۵ فرسنگ)، سریزد^(۶۰۵) (۱۱ فرسنگ) و یزد^(۸ فرسنگ).

نقشه یزد منضم به این رساله، مرا از ذکر جزئیات مربوط به توپوگرافی شهر معاف می‌دارد. اما چند کلمه‌ای در باره وضع گذشته و کنونی این شهر بیان خواهم کرد. زیرا حتی آقای پیترمن که در شرح مکانهای مورد بازدید خود بسیار دقیق بوده و از آنها توصیف مشروحی به دست داده، مطالب زیادی در باره این شهر بیان نکرده است.

یزد شهری است بسیار قدیمی. دانویل در صفحه ۲۷۲ از جلد دوم کتاب «خلاصه‌ای از جغرافیای قدیم»^۱ با روشن بینی خاص خود می‌گوید: «می‌توان در نام یزد واقع در مرزک رمان نام Isatichae^(۶۰۶) را تشخیص داد، هر چند بطلمیوس آنرا جزو کارامانی^(۶۰۷) دانسته است. «استخری^(۶۰۸) این محل را جزء حومه محل تولد خود می‌داند. جغرافیادانان دیگر و نیز اربلو آن را جزء شهرهای خراسان ذکر می‌کنند. تردید جغرافیادانان قدیم و جدید در مورد طبقه بندی یزد و منظور کردن آن در زمره فلان یا فلان قسمت از امپراتوری ایران را باید منحصرأ به موقعیت جغرافیایی خاص یزد مربوط دانست زیرا این شهر در مرز سه ایالت کرمان، خراسان و فارس قرار دارد. حتی در حال حاضر نیز پادشاهان ایران اداره یزد را زمانی به حاکم شیراز می‌سپارند و زمانی به حاکم کرمان، حتی گاهی مأمورانی بدانجا می‌فرستند که تنها از تهران دستور می‌گیرند. در زمان سلسله هلاکو خان این شهر اغلب از نظر قضایی تابع کارگزاران سلاطین مغول در خراسان بود. استخری و تقریباً تمام جغرافیادانان شرقی (به فرهنگ جغرافیایی ایران^۲، اثر باریه دومینارد ص ۶۱۱ مراجعه شود) عقیده دارند که مرکز منطقه یزدکته^(۶۰۹) بوده

1- Géographie ancienne abrégée

2- Dictionnaire Géographique de la Perse

است. در حال حاضر هیچ یک از نواحی یزد چنین نامی ندارد. بنابراین با توجه به تعریفی که استخری از کتابها حومه - یزد به دست داده است (به ص ۶۸ ترجمه المسالک والممالک مراجعه شود)، می توان نتیجه گرفت که منظور او از کثاهمان شهر یزد بوده است. استخری می نویسد که قلعه کثایاکشه تنها دو دروازه داشته که یکی به دروازه آبرد و دیگری به دروازه مسجد معروف بوده است. دروازه اخیر در نزدیکی مسجد جامع شهر^(۶۱۰)، واقع در داخل قلعه قرار داشته است و همه اینها در حال حاضر نیز به همان صورت باقی است و مسجد مورد نظر نیز در نقشه ضمیمه با شماره ۴ مشخص شده است. لازم به تذکر نیست که مسجد اخیر از زمان استخری تا به امروز چند بار بازسازی و مرمت شده است؛ کتیبه هایی که در گذشته روی دیوار مسجد نوشته شده، به حدی فرسایش یافته که نتوانستیم روی آن هیچ تاریخی را بخوانیم. قدیمترین بنای شهر که روی آن تاریخی به چشم می خورد، مسجد امیر چخماق^(۶۱۱) است. بر نوشته های روی دیوار مسجد می خوانیم که این بنا در سال ۶۹۹ به فرمان امیر سقتر^(۶۱۲) پسر عبدالله رومی ساخته شده است. حدوداً این کل مطالبی است که می توان در باره بناهای تاریخی یزد که از نظر معماری قابل مطالعه هستند، بیان داشت، زیرا نه گنبد زنگیان^(۶۱۳) کتیبه ای دارد و نه برج افغانی. نام بنای اوّل سلسله ای را تداعی می کند که در شیراز حکومت می کرد و تمام منطقه یزد را زیر سلطه خود داشت؛ بنای دوم قلعه ای است که طی اولین یا دومین تهاجم افغانها ساخته شد و سپاهیان افغان در نزدیکی آن اردو زدند. بدون تردید امروزه دیدنی ترین و چشمگیرترین بخش شهر برای سیاحان بازار سرپوشیده سقف گنبدی آن است که در اطراف آن تعداد زیادی کارخانه پارچه بافی، رنگرزی و کارگاه آب نبات سازی وجود دارد؛ این مؤسسه ها اساس رونق اقتصادی و تجاری یزد را تشکیل می دهند.

قبل از اسلام این شهر یکی از مراکز عمده آیین زردشت بود. اهالی شهر حتی بعد از ترك اعتقادات قدیمی اجداد خود، باز هم همچنان شور و شوق مذهبی خویش را حفظ کرده اند به طوری که از همان اوایل پیروزی اعراب شهر یزد دارالعباده^(۶۰۴) یعنی «شهر عبادت» نام گرفت. اهالی شهر به این لقب سخت مباهات می کنند و سعی دارند با ابراز

تعصّب مذهبی افراط آمیز خود آن را به اثبات برسانند. پیترمن در کمال ناخشنودی تعصّب افراطی^(۶۱۵) ساکنان یزد را شخصاً تجربه کرده است. هر چند از این جهت، من از او خوش اقبال‌تر بوده‌ام، اما در باره واقعیت و شدت احساسات خصمانه یزدیها نسبت به تمام کسانی که مسلمان نیستند، شکّی ندارم. به این ترتیب یزدیها با طرفداران آیین زردشت بسیار بیرحمانه رفتار می‌کنند، برای کشتن یک زردشتی به دست فرد مسلمان مجازاتی تعیین نشده است. حتی اعضای خانواده مقتول از قاتل به دادگاه شکایت نمی‌برند، زیرا می‌دانند که چنین اقدامی آنها را به تحمّل هزینه‌های هنگفت و ادار می‌کند و انتقام حتمی قاتل را نیز بر می‌انگیزد. گبرها برای حفظ اعتقادات قبلی خودبهای گزاف^(۶۱۶) می‌پردازند و موبدان آنها سعی می‌کنند حتی الامکان در محله‌های مسلمان نشین شهر ظاهر نشوند، چون مطمئن هستند که در آن جا علناً مورد تحقیر قرار می‌گیرند و بیرحمانه به آنها توهین می‌شود. بنابر آنچه که خدای گبرها برای من نقل کرد در سال ۱۸۵۹، درپانزده روستای اطراف یزد^(۶۱۷) هشتصد و پنجاه خانواده زردشتی زندگی می‌کردند، اما شمار آنها روز به روز کاهش می‌یابد و من تصور می‌کنم که قبل از به پایان رسیدن این قرن ماشاهدافول کامل این گروه مذهبی در ایران خواهیم بود. گبرها به سبب رقابت مسلمانها نمی‌توانند در صنعت و تجارت یزد نقش فعالی داشته باشند و منحصرأ به باغبانی و زراعت می‌پردازند، بویژه کشت پنبه سفید و رنگی. من در هیچ نقطه‌ای از ایران جز در این ناحیه از این نوع پنبه ندیده‌ام. مسلمانها به کشت پنبه رنگی نمی‌پردازند و پارچه‌های بافته شده از نخ این پنبه برای دوخت لباسهایی به کار می‌رود که پوشیدن آن برای زردشتیان الزامی است. ترس روحانیون مسلمان از این که کفر زردشتیها ایمان مسلمانان واقعی را بیالاید، به حدّی است که در یزد به گبرها اجازه داشتن آتشکده را نمی‌دهند، به زحمت اجازه داده‌اند که آنها در تفت^(۶۱۸) آتشکده‌ای داشته باشند.

این دهکده معتبر در چهارفرسنگی جنوب غربی شهر واقع شده و از نظر معادن و کارگاههای نمدمالی مشهور است. آقای گرویک در کتاب خود در باره زمین شناسی شمال ایران، با توجه به اطلاعاتی که دکتر بوسه در اختیار او گذاشته، شرحی از جاده یزد به تفت ارائه داده است. آقای آبوت و پیترمن نیز مطالبی در باره این دهکده بیان داشته‌اند.

بنابراین من تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که این محل سالیان دراز محل سکونت^(۶۱۹) شیخ نعمت‌اله ماهانی بوده و امروز فقط ویرانه‌های کاخ^(۶۲۰) وسیعی که شیخ در آن جا آیین و اصول صوفیگری را به مریدان بی‌شمار خود تعلیم می‌داده است، مشاهده می‌شود. در این جا مطالب خود در باره تفت را باگریزی به غار آن که به عنوان یکی از مشهورترین معادن سرب شناخته شده است، به پایان می‌برم.

آقای گوبل از این محل عجیب دیدن کرده و در آن جا به لایه‌هایی از سنگ فیروزه برخورد کرده است. در تفت کتاب کوچکی به نام توحید مفصل^۱ به من نشان دادند. در این کتاب آمده است که در زمان تسلط مغولها، یکی از وزراء خاقان که به معدن شناسی علاقه مند بود، مردی معروف به صداقت و درستی را مأمور کرد تا از این غار^(۶۲۱) دیدن کند و مشاهدات خود را به اطلاع او برساند. این شخص به اتفاق دونفر از اهالی تفت به سوی غار رفت. به یکی از آن دوتن دستور داد تا غروب آفتاب جلو دهانه غار در انتظار او بماند و خود با روستایی دیگر وارد غار شد. آنها با پیمودن دهلیزی که با شیبی تند از زیر کوهستان، به مجموعه‌ای از حفره‌های وسیع منتهی می‌شد، رسیدند که تا چشم کار می‌کرد نور خیره‌کننده‌ای از آنها ساطع بود. راهی شبیه به دهلیز اول که یکی از این حفره‌ها می‌رسید و به غار وسیعی راه می‌یافت که از شکاف عرضی دیواره آن آب فراوانی بیرون می‌زد. کف حفره به صورت حوضچه وسیعی در آمده بود و آب از یکی از گوشه‌های آن خارج می‌شد و باصدایی خفه به چاهی می‌ریخت که به ظاهر بسیار عمیق می‌نمود. تجسس کنندگان از راه بسیار باریکی که به زحمت جای پایی برای گام نهادن داشت، قسمتی از حوضچه را دور زدند و به جستجوی خود ادامه دادند و پس از عبور از دهلیزهای پی در پی و کوچک و بزرگی که در هر قدم بیم گم شدنشان می‌رفت به غاری رسیدند که در آن جا چند اسکلت انسان و چند تکه لباس نیمه پوسیده دیده می‌شد، آثار و بقایای تنی چند از جستجوگران بی‌بالک قبل از آنها که در این نقطه زندگی خود را از دست داده بودند. کمی بعد یکی از آنها، یعنی آن که مشعل روشن به دست داشت به زمین افتاد

و مشعل خاموش شد. آنها که در تاریکی عمیقی فرو رفته بودند برای روشن کردن مشعل بیهوده تلاش می کردند و چون این کار را بی نتیجه یافتند تصمیم گرفتند، کورمال کورمال به تجسس خود ادامه دهند. به همین ترتیب به دهلیز چهارگوشی رسیدند که از شکاف آن نورضعیفی می تابید. تخته سنگ عظیمی که از طاق دهلیز جدا شده و روی کف آن افتاده بود، به نظر آن دو، ورودی معبری را که به احتمال زیاد به حفره های زیرزمینی دیگری منتهی می شد، از نظر پنهان و وصول به آن را سد می کرد. پس از این که چند دور گرد این توده عظیم گشتند، بی آن که بتوانند راه دیگری بیابند تصمیم به بازگشت گرفتند بویژه آن که ساعتشان، که تا آن لحظه فرصت نگاه کردن به آن را نیافته بودند، یک بعد از نیمه شب را نشان می داد و به این ترتیب آنها بیش از دوازده ساعت در غار راه پیموده بودند. سنگهایی که به عنوان نمونه با خود آوردند، وجود سنگ لاجورد و رگه هایی از نقره را در غار ثابت می کرد.

البته نمی دانم این گزارش کتبی که از نظر جزئیات تاریخی کم و بیش مبهم می نماید، تا چه حد با واقعیت وفق می دهد، اما بر این باورم که در اصل واقعیت دارد و به همین علت ذکر خلاصه ای از آن را در این جا مفید تشخیص دادم، به این امید که مورد استفاده سیاحان بعد از من، که به این منطقه از ایران سفر می کنند، قرار گیرد.

شرح مختصات بخش جنوبی آسیای مرکزی و مفهوم این اصطلاح جغرافیایی

جاده میان یزد، اصفهان و تهران بارها مورد بررسی قرار گرفته است و شرح مجدد آن را در این جا مفید نمی بینم. اخیراً آقای پیتزین، سیاح دانشمندی که شهر دمشق و منطقه دروز^(۶۲۳) را در نور دیده و مورد مطالعه قرار داده است، این مسیر را به خوبی توصیف کرده؛ بنابراین من رساله حاضر را با شرح مختصری از مختصات طبیعی بخش جنوبی آسیای مرکزی به پایان می برم و ابتدا به تشریح مفهومی می پردازم که به عقیده من باید برای این اصطلاح جغرافیایی قایل شد.

این وجه تسمیه نسبتاً جدید است. مناطقی را که هم اکنون به این نام می خوانیم در گذشته «آسیای بالا»^۱ یا «آسیای بلند»^۲ و یا «تاتارستان مستقل» نامیده می شد. از زمانی که الکساندر دوهمبولت، مرچیسن^(۶۲۴) و رنوی^۳، ارانبرک^(۶۲۵)، رز^(۶۲۶) و غیره ... به تجسس در قسمتهایی از این منطقه وسیع پرداختند نیاز به ابداع نام خاصی برای نامگذاری این منطقه در مجموع احساس شد و اصطلاح آسیای مرکزی مورد تأیید قرار گرفت. در مرحله اول چنین می نماید که با تکیه بر مفهوم هندسی کلمه مرکز از امکان هر گونه اشتباه جلوگیری شده است؛ اما چنین نیست. مرکز یک تصویر نقطه ای است که به آسانی و وضوح بسیار قابل تجسس است. اما در مورد یک منطقه مرکزی، یعنی سطحی که همین

1- Asie supéricule

2- Haute Asie

3- VerNeuil

نقطه مرکزی را در خود دارد و پیرامون آن را نیز تشکیل می دهد مفهوم به روشنی در ذهن مجسم نمی شود، مگر آن که حدود آن کاملاً مشخص گردد. و مشکل در همین بود. احساس می شد نمی توان به تعیین حدود اختیاری، بر پایه فاصله ثابت و قراردادی محض، از پیرامون نامشخص از این منطقه مرکزی اکتفا کرد. زیرا در این جا با سطحی هندسی که تمام نقاط آن نسبت به هم دارای شرایط معین و برابری باشند رو به رو نبودیم، بلکه با سطحی سر و کار داشتیم که بخشهای مختلف آن مختصات طبیعی متفاوتی داشتند. در آن صورت مسلم بود که می بایست بین مناطق مختلف قاره آسیا که در اطراف این بخش از کره زمین واقع است وجوه تشابهی بیابیم تا بتوانیم تمامی آنها را با یک نام کلی بنامیم. با بررسی نقشه آسیای پی بردیم که سرزمینهای وسیعی وجود دارد که رودهای آن به اقیانوس منجمد شمالی می ریزد و سرزمینهای دیگری نیز هست که رودهای آن به سوی اقیانوس کبیر و اقیانوس هند جریان دارد و بالاخره یک منطقه داخلی نیز به چشم می خورد که شامل حوضه هایی منفرد است. اگر سرچشمه رودخانه های کوچکی را که به خلیج فارس می ریزند با خطی مستقیم به سرچشمه رودهای فرات (۶۲۷)، کورا، ولگا (۶۲۸)، اوب (۶۲۹)، لنا (۶۳۰)، آمور (۶۳۱)، شط زرد (۶۳۲)، براهام پوترا (۶۳۳)، گنگ (۶۳۴) و رود هند (۶۳۵) وصل کنیم، دایره وسیعی به دست می آید که شامل این منطقه از حوضه های مدیترانه ای می شود که نه با یکدیگر ارتباط دارند و نه با هیچ یک از اقیانوسهایی که بخشی از مرزهای آبی آسیا را تشکیل می دهند. از نظر من منطقیتر آن است که اصطلاح جغرافیایی «آسیای مرکزی» را به مجموعه مناطق واقع در این محدوده وسیع اطلاق کنیم که دریاچه های وان (۶۳۶)، ارومیه، خزر و آرال (۶۳۷) نیز در آن قرار دارد و این همان طرحی است که ضمن ارائه مقاله ای در روز نهم آوریل ۱۸۶۰ افتخار پیشنهاد آنرا به آکادمی علوم داشتیم. این برداشت وجه تسمیه «بخش جنوبی آسیای مرکزی» را که من برای خراسان به کار گرفته ام، توجیه می کند.

در آثار جغرافیادانان عرب حد و مرز این ایالت کاملاً روشن و مشخص نشده است. تنی چند از آنان تمامی منطقه ماوراء جیحون و افغانستان را جزو خراسان به شمار می آورند، یعنی سراسر مناطقی را که از نظر مختصات طبیعی و ناهمواریها از یکدیگر

کاملاً متمایز هستند، تحت یک نام معرفی می کنند. این اشتباه از یک سو تا حدودی ناشی از فقدان داده های صحیح درباره شکل کلی و ظاهری این مناطق است و از سوی دیگر ناشی از اهمیت کمی که در آن زمان و حتی در دوره های اخیر، برای ناهمواریهای سطح کره زمین قایل بودند. در واقع اگر نگاهی به نقشه ضمیمه این رساله بیفکنیم، می بینیم که خراسان از سمت جنوب غربی از سایر ایالات ایران به کلی جدا می شود. مرز میان آنها راسلسله کوههایی تشکیل می دهد که ما خود میان کرمان و یزدشناسایی کرده ایم و ارتفاع آنها در بیشتر نقاط از مرز برفهای دایمی تجاوز می کند و از اقیانوس هند تا محل برخورد با قفقاز کوچک پیوسته جهتی را دنبال می کند که نصف النهار را با زاویه ۳۰ یا ۴۰ درجه قطع می کند. این ایالت از طرف شمال به ارتفاعاتی که از شرق به غرب کشیده شده و از هندوکش به دماوند می رسد و در طرف مشرق به رشته هایی منشعب از هندوکش که از طرف غرب حد مرزهای تراسهای افغانستان را تشکیل می دهند؛ و بالاخره از طرف جنوب به ارتفاعات بلوچستان محدود می شود که در مورد جهت و ساختمان آنها مطالعات چندانی انجام نگرفته است. این منطقه ذوزنقه ای شکل که مساحت آن از ۳۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع کمتر نیست به طور طبیعی به چهار تراس تقسیم می شود که هر یک از آنها دارای یک فرورفتگی می باشند. تراس اول، تراس شمال غربی است که کویر بزرگ نمک واقع میان شهرهای کاشان، قم، دامغان، ترشیز و طبس را در بر می گیرد. این تراس از دیگر تراسها وسیعتر است. پست ترین نقطه این فلات یعنی منطقه ای که ما از آن دیدن نکرده ایم، با جهت حرکت آب نهرهایی مشخص می شود که از مرزهای تراس به سوی نواحی داخلی آن جریان دارند، و ظاهر آروی خط مستقیمی قرار می گیرد که شهر بسطام و طبس را به یکدیگر می پیوندد. ارتفاع مطلق هیچ نقطه ای از مرزهای این منطقه در شمال و مغرب از ۹۰۰ متر کمتر نیست در حالی که ارتفاع مرزهای آن در جنوب و مشرق حدود ۶۰۰ متر است. در نتیجه شیب متوسط این فلات از شمال غربی به طرف جنوب شرقی است.

تراس دوم شامل کویرلوت است. همان طور که دیدیم این تراس بین شهرهای نه، بندان، طبس، یزد و کرمان گسترده است. پست ترین بخش آن در سمت راست قرار

دارد و منطقه ای است که خبیص را به نه می پیوندد. این فرورفتگی بی تردید عمیقترین فرورفتگی در ناحیه خراسان است. زیرا ارتفاع مطلق مرز شمالی آن بین ۹۰۰ تا ۱۲۰۰ متر می باشد. مرز جنوب شرقی آن در جنوب ده سیف بیش از ۳۸۰ متر ارتفاع ندارد و ارتفاع مطلق و پست ترین نقطه آن نیز به احتمال زیاد بیش از ۱۲۰ تا ۱۵۰ متریست. شیب متوسط آن از شمال - شمال غربی به سوی جنوب - جنوب شرقی است.

تراس سوّم، تراس سیستان است که از طرف شمال به خط تقسیم میان شیبهای شمال و جنوب محدود می شود. این خط تقسیم خط الراس سلسله ارتفاعاتی است که بین سبزوار و بیرجند قرار دارند. گودی این فرورفتگی در دریاچه هامون به پایین ترین حدّ خود می رسد (۴۷۱ متر). شیب این تراس که فوق العاده ملایم می باشد از طرف شمال به جنوب است و به علت دارا بودن آب فراوان با دیگر تراسها تفاوت بسیار دارد.

بالاخره آخرین و کوچکترین تراس که می توان آنرا نوعی درّه نیز به شمار آورد، میان شهرهای خواف، تون، بیرجند و دهکده یزدون و هرات قرار گرفته است. ارتفاع متوسط مرز جنوبی آن ۷۶۰ متر و ارتفاع متوسط شمال آن ۵۱۸ متر و شیب آن از جنوب غربی به طرف شمال شرقی است.

با این همه نباید، با استناد به شرحی که در بالا داده شد، تصور کنیم که این تقسیمات طبیعی خاک خراسان در همه نواحی آن با حدود و ثغور مشخصی از یکدیگر متمایز می شود، بلکه برعکس اغلب اتفاق می افتد که مسافر بی آن که اصلاً متوجه شده باشد، از محدوده ای به محدوده دیگر می رسد و تنها از تغییر شیب مسیلهها و جریان آنها پی می برد که از تراسی به تراس دیگر رسیده است. با وجود این که تقسیم بندی فوق بر اساس وضع طبیعی منطقه انجام گرفته است، باز هم زمانی از نظر علمی مورد تأیید واقع خواهد شد که تمامی نقشه هایی که از این بخش از آسیا تهیه کرده ایم مورد بحث و بررسی قرار گیرد و بر پایه شبکه ای که بیش از ۱۲۰۰ مثلث را در بر می گیرد و اساس تحقیقات توپوگرافی ما را تشکیل می دهد، جهت یابی شود.

سلسله کوهی که از شمال خراسان از شرق به غرب امتداد دارد تنها یک مرز کوهستانی به شمار نمی آید، بلکه با خط هم دمای ۱۲ درجه سانتیگرادی مطابقت می کند

که پس از عبور از دماغه قفقاز از طریق تفلیس و باکو با ۴۱ تا ۴۲ درجه عرض شمالی، همانطور که آقای آبیش^(۶۳۸) بررسی کرده است، ناگهان در نزدیکی باکوبه طرف جنوب متمایل می شود، آن گاه ساحل غربی دریای خزر را طی می کند و در محاذات لنکران و در ۳۸ درجه عرض شمالی وارد دریا می شود. این خط همدمها در مشهد به ۳۶ درجه عرض شمالی و در هرات به ۳۴ درجه می رسد و تنها در بخارا و پکن، بار دیگر آن را به عرض شمالی ۳۹ درجه باز می یابیم. تطابق مرز شمالی خراسان با این خط همدمها باید از بسیاری جهات توجه فیزیکدانان و جغرافیادانان را به خود جلب کند، زیرا این پدیده از نظر توزیع حرارت در سطح قاره آسیا، موضوع نسبتاً شگفتی را به اثبات می رساند. اگر عرض جغرافیایی اورامبورگ یا عرض ۵۲ درجه جغرافیایی را به عنوان حد مرز شمالی دشتهای آسیای مرکزی بپذیریم و توجه داشته باشیم که میزان دمای سالانه نواحی واقع در مجاورت این عرض جغرافیایی و نصف النهار شهر فوق الذکر از ۵ تا ۶ درجه سانتیگراد است، ملاحظه می کنیم که در سراسر منطقه استپهای قریزستان و ترکمنستان به پهنای ۱۶ درجه از خط استوا، دمای سالیانه در مجموع بین ۶ تا ۷ درجه سانتیگراد تغییر می کند. می توان این موضوع را با توجه به اختلاف در عرض جغرافیایی و ارتفاع مطلق این دو حد به خوبی توجیه کرد، چون ارتفاع مشهد ۸۲۳ متر بیشتر از ارتفاع اورامبورگ می باشد. اما این که به چه دلیل در جنوب مشهد شاخص خط همدمها با این سرعت افزایش می یابد، و چه طور می شود که مثلاً در طبس و سراسر مرز شمالی کویر لوت این شاخص به رقم ۱۸ تا ۲۰ درجه می رسد، بدین معنا که در این نوار پهن فقط دو درجه، یعنی فقط کمی بیشتر از منطقه ای که در بالا به آن اشاره شد، تغییر می کند، به مراتب دشوارتر است. حتی اگر اختلاف ارتفاع میان شهرهای طبس و مشهد را که اولی ۳۰۰ متر کمتر از دومی است در نظر بگیریم، باز هم یافتن دلیل برای این وضع غیر طبیعی جوّی آسان نیست. بدیهی است تا زمانی که تمامی مشاهدات و بررسیهایی که طی سفر ما در باره وضع طبیعی منطقه انجام شده است، مدّون نشده و انتشار نیابد، در این باره اظهار نظر نخواهم کرد. اما از هم اکنون با اطمینان کامل خاطر نشان می سازم که فقدان کامل آب و گیاه در کویر لوت و گرمای شدید آن در طول روز، عمق نفوذ حرارت

خورشید در دل خاک، و حتی شاید شکل ظاهری زمین نقش عمده‌ای در ایجاد این پدیده اقلیمی ایفا می‌کنند، به طوری که می‌بینیم در هر منطقه‌ای که تحت تأثیر حرارت این تراس گرم قرار دارد، درجه حرارت سالیانه از نقاط مجاور آن، که به علت وجود برخی پستی و بلندیها از تأثیر آبی این حرارت برکنار هستند؛ بیشتر است. این تأثیر در مازندران کاملاً مشهود است، در این منطقه جریانهای گرم و خشک هوا که از کویر لوت به طرف شمال غربی می‌وزد، در سراسر سواحل جنوبی دریای خزر موجبات تبخیر سریع آب دریا را فراهم می‌آورد. این لایه‌های هوای اشباع شده با بخار آب، در برخورد با بادهای سرد شمالی، موجب بارش بارانهای فراوان و گرمی می‌شود که رشد رستنیها در سواحل طالش، گیلان و مازندران را تا حد مناطق حاره می‌رساند. نمی‌توان حرکت این جریانهای جوی به وجود آمده در لوت را تا باکو و در بند دنبال کنیم؛ در این نواحی، وزش ادواری نوعی باد گرم^(۶۳۹) (سیروکو) سالی دوبار از جنوب و جنوب شرقی به سوی شمال و شمال غربی مورد تأیید قرار گرفته است. و رای این منطقه تأثیر سرمازای آب و هوای شمال غلبه دارد و سواحل شمالی دریای خزر از دربند به بعد، سراسر ویژگیهای اقلیمی آسیای شمالی را دارا می‌باشد. هرچند تأثیر گرمای فزاینده کویر لوت برای مناطق دوراز آن سودمند است، اما در مورد مناطق مجاور چنین نیست. مثلاً در خبیص هیچ کس نمی‌تواند در معرض بادی که از کویر بر می‌خیزد قرار گیرد و صدمه نبیند، زیرا همین که جریان هوای مطلقاً خشک به اندامهای تنفسی برسد، انسان دچار سرگیجه می‌شود و اگر نتواند بلافاصله خود را از شر تأثیر این باد سهمگین نجات دهد، پس از چند لحظه بیهوش می‌شود و می‌میرد.

بی آن که به شرح جزئیات بیشتری در باره وضع جوی منطقه، که با هدف مطلقاً جغرافیایی ما در این رساله هماهنگی ندارد، پردازم، تنها به منظور توصیف گرمای فزاینده تابستان در این بخش از آسیای مرکزی، به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که وقتی به مشهد رسیدیم، ذخیره استارین و سولفات دوسود ما، به علت گرمای هوا، به صورت مایع در آمده بود، به این ترتیب می‌بایست گرمای صندوقهای حامل این مواد از ۶۵/۵ درجه سانتیگراد تجاوز کرده باشد. در ماه آوریل در کویر لوت درجه حرارت سطح

زمین، به هنگام ظهر در آفتاب ۳۸ درجه و در پنجاه سانتیمتری عمق زمین ۳۶ درجه سانتیگراد بود. در مشهد و هرات، در فصل زمستان سرمای هوا تا ۱۸/۷۵ زیر صفر می‌رسد، اما طبق بررسیهای من این سرما مدت زیادی دوام ندارد. همان طور که مشاهده کردیم روز چهاردهم ژانویه، آقای ابوت در نزدیکی کرمان حرارتی معادل ۱/۶۷- درجه سانتیگراد را ثبت کرده است، اما چون همه یخچالهای شهر از یخ حوضچه‌های حفر شده در مجاورت آن تأمین می‌شود، به جرأت می‌توان گفت که در زمستان آب شهر چند بار یخ می‌زند.

در قونیه خشکی هوا یکنواختی بیشتری به چشم می‌خورد. در سواحل جنوبی دریای خزر رطوبت هوا بیشتر است و میزان آن بین ۸۰ و ۹۰ درصد در نوسان است، اما همین که وارد کوهستان می‌شویم مقدار آن کم می‌شود و از ۶۰ درصد تجاوز نمی‌کند و به محض این که از کوهستان می‌گذریم و به دشتهای خراسان می‌رسیم، میزان رطوبت در شاهرود به ۲۰ تا ۲۲ درصد کاهش می‌یابد. تنها یک بار و آنهم پس از بارش بارانی فراوان رطوبت تا ۳۵ درصد افزایش یافت؛ اما آقای لتر در دفتر خاطرات خود رطوبت هوا در این منطقه را ۱۴ درصد ضبط کرده است. در شهر مشهد که ما گرمترین ماههای سال را در آن جا اقامت داشتیم، رطوبت هوا هیچ‌گاه از ۲۰ درصد پایینتر نیامد، اما از ۲۵ درصد هم تجاوز نکرد. در کویر در ماه آوریل رطوبت هوا از ۱۱/۲ درصد بیشتر نبود و در کرمان بین ۱۶ تا ۲۰ درصد در نوسان بود.

جالب توجه‌ترین ویژگی آب و هوایی این منطقه ثبات فشار جو است. فشارسنج در جریان ۲۴ ساعت و حتی در طول سال خیلی کم تغییر می‌کند، زیرا در فصل تابستان در مشهد از فشارسنج همان ارقامی را به دست آوردم که آقای فریزر با قرار دادن فشارسنج در نقطه جوش، در فصل زمستان به دست آورده بود.

این ویژگیهای به اصطلاح استثنایی آب و هوایی این بخش از آسیای مرکزی، باعث پیدایش پدیده‌های جوی بسیاری می‌شود که در سایر مناطق قاره آسیا کمتر به چشم می‌خورد. ما در این جا شرح مختصری در باره برخی از جالبترین آنها، مثلاً ستونهای پیچان گردباد، مه خشک، بارانهایی که به سطح زمین نمی‌رسند و غبارهای ابرمانند ارائه می‌دهیم.

پدیدهٔ اول در هیچ جای دنیا پدیده‌ای نادر به شمار نمی‌آید، اما چون هیچ‌جا در چنین فواصل منظم روی نمی‌دهد و با چنین قدرتی گسترش نمی‌یابد، لازم می‌دانم درباره آن چند کلمه‌ای ذکر کنم: در فاصلهٔ بین ساعت ۹ تا ۱۱ صبح، بسته به میزان گرمای روز، در سطح دشت گردبادهای کوچکی تشکیل می‌شود که تا دو بعد از ظهر با سرعت زیاد ارتفاع و حجم آن افزایش می‌یابد. چون این گردبادهای از قدرت جابه‌جایی ضعیفی برخوردارند، ارتفاع زیادی پیدا می‌کنند و به شکل مخروطی واژگون با قاعده‌ای کم و بیش وسیع در می‌آیند. در این منطقه قدرت بالا روندهٔ باد که خاک را به هوا بلند می‌کند و چون پروانه‌ای دورمحور خود می‌چرخاند، چندان زیاد نیست، اما در بیابانهای ماوراء جیحون، جایی که این پدیده کمتر روی می‌دهد، جریان هوای به وجود آورندهٔ این گردبادهای به مراتب قدرت بیشتری دارد. به خاطر دارم که در قزل قوم در یکی از این گردبادهای گرفتار آمدم، عمامه از سرم بلند شد و تا ارتفاع زیادی همراه با گرد و غبار بالا رفت، حال آن‌که در خراسان، که صدها بار در مرکز این گردبادهای قرار گرفته بودم، هیچ‌گاه چنین حادثه‌ای برایم اتفاق نیفتاد. وقتی انسان درون چنین گردبادی قرار می‌گیرد، همیشه تفاوت محسوسی میان درجه حرارت خارج مخروط و حرارت درون آن احساس می‌کند. آقای ماسون^۱ در کابل این اختلاف درجه حرارت را تجربه کرده است، بدین معنی که همواره چند لحظه قبل از شروع گردباد در این شهر، با کاهش قابل ملاحظه حرارت رو به رو شده است. بنابراین پس از مقایسه این دو امر که اولاً پندایش این گردبادهای همیشه پس از افزایش حد متوسط درجه حرارت ۲۴ ساعت، صورت می‌پذیرد و ثانیاً بین حرارت داخل و خارج گردباد اختلاف وجود دارد و همیشه حرارت داخل بیش از حرارت پیرامون آن است، چنین به نظر می‌رسد که این پدیده مولود جریانهای بالا رونده‌ای است که در قسمتهای مختلف دشت بر اثر گرم شدن نابرابر سطح زمین به وجود آمده‌اند. هرگاه جریانی با این ماهیت با جریان دیگری که در سطح خاک با سرعتی برابر یا کمی بیشتر یا کمتر حرکت می‌کند، برخورد نماید، ضربهٔ مولوکولهای جابه‌جا

شده این دو جریان الزاماً آنها را به حرکتی دورانی می کشاند. این گردبادها اغلب ریزترین ذرات گرد و غبار را تا ارتفاعی قابل توجه بالا می برند. ریزی ذرات این توده عظیم موجب می شود تا سقوط آنها به زمین به آهستگی صورت گیرد. تجمع این ذرات در فضا موجب کاهش شفافیت هوا و ایجاد وضع و حالتی می شود که ما آنرا آبرخشک می نامیم. این حالت بعد از بارش بارانهای شدید از میان می رود. برای آن که خود در باره این موضوع متقاعد شوم از تنها رگباری [که در مدت اقامتم] در مشهد بازدید استفاده کردم و حال از خوانندگان اجازه می خواهم تا در این جا به شرح جزئیات تجربه خود بپردازم.

پس از گذشت چندین روز خشک و گرم پیاپی با آسمانی کاملاً آرام ابرخشکی در فضای مشهد ظاهر و به تدریج غلیظ تر شد. روز بیست و دوم ژوئیه ابر سراسر آسمان مشهد را فراگرفت و ساعت دو بعد از ظهر پس از بارش بارانی طوفانی هوا خنک شد. چون می خواستم لایه های گرد و غبارنشسته بر بامهای منازل مجاور شسته شود، پانزده دقیقه اول شروع باران را صبر کردم؛ سپس کاسه چینی کاملاً تمیزی را روی زمین حیاط دور از دیوار قرار دادم. پس از قطع باران در این فنجان آبی به ارتفاع ۷ تا ۸ میلیمتر جمع شده بود که در ته آن رسوبی به ضخامت یک میلیمتر دیده می شد. این همان گرد و غبار معلّق در فضا بود که همراه بارش تقریباً عمودی باران وارد فنجان شده بود. نیازی به ذکر این نکته نیست که پس از این رگبار طوفانی هوا کاملاً صاف و شفاف شد.

خشکی زیاد هوا، پدیده جوی دیگری را که من تنها در خراسان به آن برخوردم، توجیه می کند. گاه انسان با ابر باران زایی روبه رو می شود که به باران بدل می گردد. اما زمین را مرطوب نمی کند، زیرا تمام قطرات آن قبل از رسیدن به زمین بخار می شود و بندرت چند قطره از این باران که مسلماً درشت ترین آن هستند، با فاصله های زیاد به زمین می رسند، گویی می خواهند ثابت کنند، آنچه چشم می بیند، خطای باصره نیست بلکه قطرات واقعی باران است که در فضا بخار می شود.

بنابر آنچه برایم گفته شد، گرد و غبار ابرگونه در جنوب ایران اغلب مشاهده می شود. اما من فقط دو مرتبه با آن روبه رو شدم: یکی در ماه اوت یا سپتامبر ۱۸۵۴ در نزدیکی تبریز و دیگری روز دوازدهم آوریل سال ۱۸۵۸ در سریز. چون تاجایی که من

اطلاع دارم ، در قاره آسیا چند تن سیاح این پدیده را فقط در کشور هند مشاهده کرده اند ، تصور می کنم توصیف گرد و غبار ابرگونه سریزد که خود شاهد آن بوده ام ، در این جا مفید باشد . با این همه لازم می دانم به این نکته اشاره کنم که توجیه این پدیده برایم بسیار دشوار است و من حتی به خود اجازه نمی دهم که در این باب فرضیه ای ارائه دهم .

حدود ساعت چهار بعد از ظهر روز فوق الذکر گردباد قهوه ای رنگی در سمت شمال غربی افق ظاهر و همچون دیوار بلند و به هم فشرده ای آهسته به دهکده سریزد ، نزدیک شد ، بی آن که فشار سنج هیچ تغییر قابل توجهی را نشان دهد . این دیوار متحرک مانند متوازی الاضلاع بلندی که تنها یکی از زوایای آن دیده می شد ، روی آسمان آبی نقش بست و بتدریج که به نزدیکی ما می رسید ، می توانستیم بر سطح آن مخروط باریک و بلندی را به بینیم که به نظر می آمد جلوتر از توده اصلی گردد و غبار حرکت می کند . وقتی این گرد و غبار ابرگونه به یک کیلومتری دهکده رسید ، هوا کم کم تاریک شد و نور بتدریج کاهش یافت ، به طوری که وقتی قسمت مرکزی این موج گرد و غبار از سریزد عبور می کرد ، شدت تاریکی هوا بیش از زمانی بود که خورشید بطور کامل کسوف می کند . من با زحمت بسیار توانستم روی صفحه ساعت ، وقت رانشخیص بدهم . عبور این گرد و غبار ابرگونه حدود پانزده دقیقه طول کشید و بارومتر طی این مدت تغییری نکرد . شدت باد نسبتاً زیاد ، اما به هیچ وجه غیر عادی نبود و حتی یک درخت از باغهای دهکده را نشکست عاقبت همان طور که در چنین مواقع ، یعنی موقعی که ابرها جلو نور خورشید را می گیرند ، پیش می آید ، دمای هوا کاهش یافت ، پایان این پدیده همان نشانه ها را داشت ، تنها تفاوت در ترتیب و توالی وقوع آنها بود که کاملاً برعکس اتفاق افتاد . مزارع و خانه های دهکده بار دیگر از لایه ضخیمی از غبار بسیار ریز رسی پوشیده شده بود .

حال که در این رساله دستاوردهای عمده ای که طی سفرم به خراسان ، در زمینه جغرافیا کسب کرده بودم ، بیان کردم ، در پی آنم که موضوع قوم شناسی این منطقه را که می توان آن را مهد نژاد ایرانی دانست ، در اثری دیگر مورد بررسی و مطالعه قرار دهم .

یادداشتها و افزوده ها

(۱) Herbelot (Barthélemy D') (۱۶۹۵-۱۶۲۵): مستشرق فرانسوی، استاد زبان

سیریاك در كلژدوفرانس.

(۲) Silvestre de Sacy (Antoine Isaac) (۱۸۳۸ - ۱۷۵۸): مستشرق

فرانسوی، استاد زبان عربی در مدرسه عالی زبانهای شرقی (۱۷۹۵)، استاد زبان فارسی در كلژدوفرانس (۱۸۰۶) بنیانگذار مطالعات و تحقیقات زبانهای سامی در فرانسه. وی کتاب (Mémoires sur les antiquités de la Perse) را به وسیله آکادمی ادبیات و کتبه ها در پاریس منتشر کرد.

(۳) Guigne (Joseph de) (۱۸۰۰ - ۱۷۲۱): دانشمند متخصص در زبان و تمدن

چین، عضو آکادمی ادبیات و کتبه ها (۱۷۵۴)، استاد كلژدوفرانس (۱۷۵۷)، سرپرست اداره حفاظت آثار باستانی موزه لوور (۱۷۶۹).

(۴) Jaubert (Pierre Amédée) (۱۸۴۷ - ۱۷۷۹): مستشرق فرانسوی که

مأموریتهای مختلف دیپلماتیک در کشورهای مشرق زمین مانند ترکیه (۱۸۰۴)، ایران (۱۸۰۵) بر عهده داشت بعد از سال ۱۸۳۰ به مقام استادی در كلژدوفرانس ارتقا یافت و مدیریت مدرسه عالی زبانهای شرقی به او محول شد.

(۵) Defrémery (Charles) (۱۸۸۳ - ۱۸۲۲): مستشرق فرانسوی، استاد زبان و

ادبیات عرب در كلژدوفرانس.

(۶) مسعودی: ابوالحسین علی بن حسین مورخ بزرگ اوایل قرن چهارم (ف. ۳۴۴ تا

۳۴۶ هـ. ق.) از آثار وی «مروج الذهب» و «التیبه و الاشراف» (ه. م. م.) را باید نام برد. وی در سال ۳۴۵ تا ۳۴۶ هـ. در فسطاط مصر وفات نمود.

(۷) استخری: ابواسحاق ابراهیم بن محمد معروف به کرخی که شرح مسافرت

خود (۳۴۰ هـ. ق.) از عربستان تا اقیانوس اطلس را در دو کتاب «صور الاقالیم» و «المسالك والممالک» تحریر کرد. استخری اولین دانشمند اسلامی است که در زمینه جغرافیا مطالعاتی انجام داده است. آثار او سرمشق سایر نویسندگان علم جغرافیا گردید. استخری در سال ۳۴۶ هـ. ق. در گذشت.

(۸) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ادریس معروف به شریف ادریسی (۴۹۳-۵۶۰ هـ. ق.) در شهر قرطبه به تحصیل علوم پرداخت و سپس در دربار روزرو دوم پادشاه سیسیل اقامت گزید که مردی دانشدوست بود و علاقه زیادی به تهیه اطلاعات جغرافیایی داشت. وی کلیه کتابهای جغرافیایی قدیم را جمع آوری کرده و آنها را در اختیار ادریسی گذاشت. ادریسی برای او جهان‌نمایی از نقره ساخت و صورت اطلاعاتی را که تا آن زمان از دنیای شناخته شده قدیم در دست بود، بر روی آن مشخص کرد و کتابی نیز در جغرافیا به نام «نزّه المشتاق» تألیف کرد. این کتاب حاوی مطالب سودمندی در باره بسیاری از کشورهای مسیحی بویژه کشورهای شبه جزیره اسکاندینا و داخله افریقا است.

(کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران تألیف دکتر عزیز اله بیات)

(۹) Strabon (۲۱-۲۰-۵۸ ق. م.): جغرافیادان یونانی که بخش بزرگی از کتاب جغرافیای او باقی مانده است. این دانشمند که در عصر خود چندان مشهور نبود و در قرون وسطی نیز بطور کلی به آثار او توجهی نمی شد، در دوره رنسانس اعتبار خود را باز یافت.

(۱۰) César (Jules) (۴۴-۱۰۱ ق. م.): فیصر روم، خطیب و مورخ، نویسنده «شرح و تفسیر جنگهای اقوام گل».

(۱۱) Tacite (Publius Cornelius Tacitus) (۱۲۰ حدود- ۵۵ حدود): مورخ لاتینی، نویسنده «تواریخ» که شامل چهار مقاله است و «سالنامه‌ها» که از ۱۲ مقاله تشکیل شده است.

(۱۲) Goeze (Johann - Melchior) (۱۷۸۶-۱۷۱۷): عالم علوم الهی، مدافع عقاید لوتر در مقابل نوآوریهای لسینگ (Lessing) که ابتدا در ماگدلبورگ و آن گاه در هامبورگ (۱۷۵۵) وعظ می کرده است.

(۱۳) Schiltperger (Hans): سربازی آلمانی که در اواخر قرن چهارده ضمن عبور از ترکیه به حبس بایزید گرفتار شد و بعد به اسارت تیمور درآمد. وی مدت سی و دو سال به عنوان اسیر میان مردم آسیا زندگی و بخش بزرگی از خاک ایران را سیاحت کرد. این سرباز آلمانی پس از مرگ تیمور در خدمت شاهرخ پسر او و بعد برادر و برادرزاده های او درآمد. تمامی سفرنامه‌ای که شیتلبرگر در بازگشت به مونیخ در خانه والدینش تنظیم کرده و حکایت از

زندگانی پرماجرایی او می‌کند، نمی‌توان از خود او دانست. اطلاعاتی که راجع به ایران در دسترس ما می‌گذارد، اغلب در هم و عاری از تسلسل منطقی است. اما او اولین آلمانی است که ایران را به چشم دیده است.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران تألیف آلفونس گابریل، ص ۷۴-۷۳)

(۱۴) Gonzales de Clavijo (Ruy): سیاح اسپانیایی که در سال ۱۴۱۲ وفات کرد.

در سال ۱۴۰۳ هانری سوم پادشاه کاستیل وی را به سفارت نزد تیمورفرستاد. کلاویخو تا سمرقند پیش رفت و در سال ۱۴۰۶ به مادرید بازگشت. شرح سفر او در سال ۱۵۸۲ به چاپ رسید.

(۱۵) Oléarius (Adam) (۱۶۷۱-۱۶۰۰): که از جانب شاهزاده هلشتاین-گوتورب که بندر فردریک شتاد را تأسیس کرده بود و می‌خواست آن را مرکز حمل و نقل ابریشم از ایران قرار دهد، به سفارت نزد شاه ایران اعزام شد. هیأت اعزامی او اواخر ۱۶۳۵ از هامبورگ حرکت و اوایل ۱۶۳۷ به اصفهان رسید. هرچند این هیأت موفق به انجام منظور خود نشد، اما اولتاریوس با اندازه‌گیری‌های نجومی خود، شکل ایران را که به سمت شمال کشیده شده بود، تصحیح کرد. وی سفرنامه مشروح و جالبی به رشته تحریر کشیده که بخشی از آن به ایران اختصاص یافته است.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۲۹-۱۳۱)

(۱۶) Tavernier (Jean- Baptiste) (۱۶۸۹-۱۶۱۵): سیاح فرانسوی که در سال

۱۶۳۰ به سوی قسطنطنیه به راه افتاد و در سال ۱۶۳۲ به ایران رسید؛ در سال ۱۶۳۸ پس از مدتی اقامت در فرانسه رهسپار هند شد و در سال ۱۶۴۲ از این سفر بازگشت. پس از آن چهار بار در سالهای (۱۶۴۹-۱۶۴۳)، (۱۶۵۶-۱۶۵۲)، (۱۶۶۲-۱۶۵۷)، (۱۶۶۸-۱۶۶۳) به مشرق زمین سفر کرد.

(۱۷) Chardin (Jean) (۱۷۱۳-۱۶۴۳): سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۶۵ به منظور

تجارت الماس راهی هند شد. وی در سر راه خود به ایران، چندی در اصفهان توقف کرد. پس از آن به هند رفت و در سال ۱۶۶۰ به اروپا بازگشت.

(۱۸) امپراتوری ایران، مجموعه قوانین ایران.

(۱۹) Elzévir: نام خانواده‌ای که اعضای آن در قرون شانزدهم و هفدهم در کشور هلند

به کار چاپ و نشر کتاب اشتغال داشتند. شهرت کتابهایی که منتشر کرده‌اند، به خاطر قطع کوچک و وزیری یا دوازده ورقی (in-12) آن است.

(۲۰) و (۲۱) Richard Steel, John Crowter: ریچارد استیل و جان کراوتر به

منظور بازاریابی و ایجاد روابط بازرگانی با ایران در سال ۱۶۱۵ وارد اصفهان شدند.

۲۲) Von Poser (Heinrich): سیاح آلمانی که در سال ۱۶۲۱ قسطنطنیه را ترک کرد و آسیای صغیر و ایران و افغانستان و قسمتی از هندوستان را در نوردید، و سه سال بعد هنگام بازگشت یکمرتبه دیگر از ایران عبور کرد. وی از تمام کمربند صحرای داخلی ایران عبور کرده و در غرب افغانستان به «قراه» رسیده، او اولین اروپایی است که می توان خط سیر او را از طیس از طریق بیرجند و شرق ایران دقیقاً تعقیب کرد.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۸۹)

۲۳) Teixeira (Pedro): طبیب یهودی پرتغالی که شاید اولین یهودی باشد که در قرن شانزدهم دور دنیا سفر کرده، و در مسافرتهاى ماجراجویانه و خستگی ناپذیر خود، چندین بار هم به هرمز آمده و چند سالی را در آن جا گذرانیده است.

۲۴) Forster(G): کتاب فارستر تحت عنوان "Journey from Bengal to England" در سال ۱۷۹۸ در دو جلد در لندن منتشر شد.

۲۵) شهری است در هلمند که در ۴۵ کیلومتری شمال لشگرگاه قرار دارد و تا سال ۱۹۵۷ مرکز اداری و سیاسی ایالت هلمند بوده است. گرشک در ناحیه غربی رودخانه پشته رود در بخش تحتانی استحکامات قدیمی شهر واقع شده است.

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۷۳)

۲۶) یکی از شهرهای ایالت فراه

۲۷) غوریان در نواحی غربی هرات و با فاصله ۵۰ کیلومتر از آن در بخش تحتانی دشت هریرود واقع شده است.

۲۸) Rouhi Khaf: نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان تربت حیدریه که در جنوب خاوری آن شهرستان واقع است... مرکز خواف قصبه رود است...

۲۹) Balfrouch: این کلمه با فروش یا همان بابل فعلی است که به احتمال زیاد نویسنده بد شنیده است.

۳۰) Topographie: تجسم یا تصویر خطی مختصات طبیعی یک منطقه از نظر شکل ظاهری و ناهمواریها و سایر ویژگیهای آن روی نقشه.

(31) Memoir of a map of Hindoostan or Mogul Empire, with an introduction illustrative of geography and present division of that country, and a map of the countries situated between the head of the Indian rivers and the Caspian Sea.

(32) Account of the map of the countries lying betwe

heads of the indien rivers and the Caspian Sea

(۳۳) Hyrcanie: نام قدیمی ناحیه وسیعی در جنوب شرقی دریای مازندران.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۴) Tapurie: در نواحی شرقی گیلان قوم ماردان یا آماردان سکونت داشتند،

سفیدرود از همین قوم نام گرفته است و گذشته از اینها تاپوران بودند که ایرانیها مازندران را به نام همین قوم تاپورستان خواندند، بعدها این کلمه را تحریف کرده تبرستان نامیدند.

(کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۳۴۳)

(۳۵) Parthie: پارت یا پارت یا پَرت و نام خراسان کنونی یکی از چترپت نشینهای

هخامنشی ... این ایالت از شمال به دهستان و از مشرق به (آری) و از جنوب به (کارامانی) و از مغرب به (مادی) محدود بوده است.

(۳۶) Margiane: داریوش اول در کتیبه بیستون مرو را مرگوش نامیده و باختر اسم

برده است. اما جغرافیایان قدیم آن را مرگیانا نامیده و جداگانه ذکر کرده‌اند. مرگیان یا مرو از ممالک تابعه پارت به شمار می‌آمد.

(ایران باستان پیرنیا، ج ۲، ص ۲۱۸۸ و ۲۶۵۱)

(۳۷) Arie: آری یا آریا نام ایالت قدیم ایران که امروز مشتمل بر خراسان شرقی و

سیستان است و نام کرسی آن در قدیم آرتاکوآنا بوده است و اسکندر شهری به نام اسکندریه آره ایا در کنار هری رود بنا کرد و جمعیت و آبادی آن را بدین شهر که شاید هرات امروز باشد تحویل کرد.

(لغت نامه دهخدا)

(۳۸) باکتریان یا باختران: یکی از قسمتهای مهم ترکستان و مرکز یکی از قدیمترین

دولتهای ایرانیان قدیم، و شهر معتبر آن باکتریا یا باختر بوده است (در بخش بلخ کنونی) در سال ۲۵۶ قبل از میلاد باختر باسغد و مرو متحد گشت و از دولت سلوکی جدا شد.

(فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید)

(۳۹) Paropamis: پاروپامیزیان یا قفقاز هندوستان، نام قدیم سلسله جبالی در آسیای

مرکزی، یعنی کوههایی که هندوکش را به جبال خراسان متصل می‌کند. این کوهها عبارتند از: سفیدکوه، کوه بابا، کوههای هرات یا سلسله برکوت، افغانستان کنونی تقریباً از مجموع این کوهها و اراضی کوهستانی آن تشکیل شده.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۰) قومس یا قمس: نام ناحیه وسیعی است واقع در ذیل کوههای طبرستان بین ری و

تیشابور . قصبه مشهور آن دامغان است . شهرهای مهمش بسطام و بیاراست و برخی سمنان را جزء این ناحیه دانسته اند .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۱) Dahistan = دهستان (dah - a(e)Stan) [از : ده Dahae نام قوم + ستان پ

مکان]: ناحیه ای بود در قدیم متصل به گرگان و در شمال گنبد قابوس و بر ساحل شمالی رود اترک، مشتمل بر ۲۴ قریه .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۲) Corcan = گرگان (Gurgan) = (Vurkan) = هیرکانا

(۴۳) گور یا غور: سرزمین کوهستانی تاریخی میان دره ی هیرمند و هرات، تقریباً منطبق با هزارستان کنونی که مسکن طایفه ی هزاره می باشد . ولایت غور قسمتی از قلمرو سامانیان و غزنویان را تشکیل می داد و غوریان (آل شسب) که پس از غزنویان به قدرت رسیدند، از این ولایت نام گرفته اند ...

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۱۸۱۵)

(۴۴) سیتی یا سکوتیا یا سکائیه: کشور سکاها یا سکه ها یا ساکای . قوم قدیم ایرانی نژاد

آسیای مرکزی (ترکستان روس حالیه) که پس از مهاجرت سایر آریاییها به طرف جنوب، در همان نواحی خود باقی ماندند، و زندگی چادرنشینی را ادامه دادند ...

در سال ۱۶۰ ق. م . بسبب هجوم قبایل یوئه چی از جانب شمال، سکاها از آسیای

مرکزی بطرف جنوب رانده شدند . قسمتی از آنان در ۱۴۰ - ۱۳۰ ق. م. به جانب هندوستان

حمله بردند، که گروهی از آنان در ایران شرقی مسکن گزیدند و مسکنشان به نام سکتانه

(سیستان) خوانده شد و گروههای دیگر بر پنجاب، سند و گجرات و مالوا مسلط شدند . در ۵۷

ق. م. سکاها از غرب (بوسیله پارتیان) و شمال مواجه با حملات قبایل دیگر شدند و قدرت

ایشان از میان رفت .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۳۰۹)

α (۴۵) Anville (Jean- Baptiste Bourguignon D') (۱۷۸۲ - ۱۶۹۷):

جغرافیادان فرانسوی که در سال ۱۷۲۷ نقشه ای از قاره افریقا، آن گاه اطلسی از چین منتشر

کرد . از او ۲۱۱ نقشه جغرافیا در دست است که به عنوان بهترین و صحیح ترین نقشه هایی است

که در قرن هجدهم اجرا شده است . کتاب جغرافیای قدیم او تا سال ۱۸۱۵ به زبانهای مختلف

ترجمه شده است . مجموعه ای متشکل از هزار نقشه جغرافیایی از او باقیمانده است که اکنون در

کتابخانه ملی پاریس حفظ می شود .

(۴۶) Mac Donald J. Kinneir: جغرافیادان و سیاح انگلیسی که کتاب او تحت عنوان «رساله‌ای در باب جغرافیای امپراتوری ایران» به سال ۱۸۱۳ منتشر شد.

(۴۷) Arrowsmith (John) (۱۸۷۳-۱۷۹۰): جغرافیادان انگلیسی که اطلس جغرافیای جهان را در سالهای (۱۸۳۷-۱۸۳۲) رسم کرده است.

(۴۸) Burnes (Sir Alexander) (۱۸۴۱-۱۸۰۵): سیاح انگلیسی که در سال ۱۸۳۲ به هند و ایران سفر کرد و ایالت پنجاب را تا بندر بوشهر در نوردید. در سال ۱۸۳۶ مفتخر به دریافت لقب بارون شد و برای انجام مأموریت تجاری و بویژه سیاسی به افغانستان سفر کرد و در آن جا به قتل رسید. از او دو سفرنامه تحت عنوان مسافرت به بخارا (۱۸۳۴) و مسافرت به کابل (۱۸۴۲) باقی مانده است.

(۴۹) Gardanne (Claude Mathieu Conte de) (۱۸۶۶-۱۸۱۷): ژنرال و سیاستمدار فرانسوی که در سال ۱۸۰۴ به سمت آجودانی ناپلئون اوّل منصوب شد. او در سال ۱۸۰۷ میلادی برابر با سال ۱۲۲۲ هجری قمری به عنوان فرستاده ناپلئون، به منظور جلب موافقت شاه ایران (فتحعلی شاه) برای همکاری با فرانسه (در صورت لشگرکشی به هندوستان) و اجتناب از اتحاد با انگلستان به ایران آمد. وی در مأموریت خویش توفیق نیافت و در سال ۱۲۲۳ ایران را ترک کرد.

(۵۰) Jaubert (A): مأمور سیاسی دولت فرانسه که به عنوان اولین واسطه و دلال به ایران اعزام شد تا زمینه جبه طلبی ناپلئون را فراهم کند. او اولین کسی است که مفصلاً فاصله بین تبریز تا اردبیل را شرح داده است.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۹۴)

(۵۱) Trézel (Camille) (۱۸۶۰-۱۷۸۰): مهندس و جغرافیادان فرانسوی که در مأموریت ژنرال گاردان همراه او به ایران آمد. وی در سال ۱۸۱۵ به مقام ژنرال رسید. یادداشتهای ژنرال تره زل، فرستاده ناپلئون به هند را آقای عباس اقبال ترجمه کرده است.

(۵۲) Dentu: خانواده فرانسوی که به کار چاپ و نشر کتاب اشتغال داشتند.

ژان گابریل (Jean Gabriel) (۱۸۴۰-۱۷۷۰) از سال ۱۷۹۵ به کار چاپ کتابهای ادبی، تاریخی و جغرافیایی نویسندگان زمان خود پرداخت و اندکی بعد کتابفروشی نیز تأسیس کرد. پس از او پسرش گابریل آندره (Gabriel - André) (۱۸۴۹-۱۷۹۶) و آن گاه پسر گابریل آندره موسوم به ادوارد (Edouard) (۱۸۸۴-۱۸۳۰) راه پدر و پدربزرگ را ادامه دادند.

(53) Voyage en Perse, fait dans les années 1807, 1808 et 1809 etc.

(۵۴) ایزدخواست یا یزد خواست: دهستانی است جزو بخش حومه شهرستان آباده که

رود یزد خواست از وسط آن می‌گذرد و مرکز آن ایزد خواست سر راه اصفهان به شیراز بر صخره‌ای واقع در دره‌ای قرار دارد. این روستا در زمان سفر ابن بطوطه بسیار آبادتر بوده است: «بعد از صوما به یزد خاص (ایزد خواست) رسیدیم که شهر کوچک و زیبایی است و بازارهای خوب و مسجد جامعی زیبا دارد. این مسجد از سنگ ساخته شده و سقف آن نیز از سنگ است. شهر بر کنار خندقی قرار گرفته و آبها و باغها در داخل آن خندق واقع است. در خارج شهر رباطی هست و در داخل آن دکانهایی وجود دارد که کلیه مایحتاج مسافران در آن فروخته می‌شود. ساختمان رباط از آثار امیر محمد شاه اینجو پدر سلطان ابو اسحق پادشاه شیراز است.

(سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۱۵)

(۵۵) مشهد مادر سلیمان: یکی از قراء دهستان مشهد مرغاب فعلی از بخش زرقان شهرستان شیراز. شهر قدیم مرغاب یا پارساگد یا پاسارگاد یا بازارگاد در دشت مرغاب فعلی بنا شده بود و کوروش کبیر در همین شهر در مقبره‌ای به نام «مقبره مادر سلیمان» دفن شده است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۶) بندری است در کنار تنگه هرمز که خلیج فارس را به بحر عمان متصل می‌سازد و آن تا زمان اخراج پرتغالیها به دست شاه عباس کبیر به نام «گمبرون» خوانده می‌شد. از آن پس به نام «عباسی» و بندر عباس معروف شد و با ترقی بندر بوشهر بتدریج از اهمیت آن کاسته گردید. (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۷) Taroun: احتمالاً «تارم» که در سفرنامه سایکس یکی از بلوک هفتگانه محال بختیاری ذکر شده است. در ص ۱۵۹ فارسنامه ابن بلخی نیز از قلعه تارم سخن به میان آمده: «قلعه تارم در استحکام به قلعه پرك نمی‌رسد.»

(۵۸) جزیره هرمز که در گذشته زرون نام داشته که معرب آن جرون است. این جزیره و نیز بندر هرمز از سال ۶۲۶ ه. ق. به بعد مرکز تجارت بی‌رقیب خلیج بودند. در آخر قرن هفتم ه. ق. پادشاه بندر هرمز به جزیره‌ی جرون (هرمز حالیه) مهاجرت کرد... داد و ستد عظیم هرمز با هند، که مارکوپولو آنرا توصیف کرده است، تا اوایل قرن دهم ه. ق. (شانزدهم میلادی) که پای پرتغالیها باین ناحیه باز شد، در دست مسلمانان بود.

(۵۹) Kichmich: کیش نام جزیره‌ای است در دریای پارس که به هرموز مشهور است و وجه تسمیه اش به این نام آن است که چون بر بلندیهایی اطراف آن برآیند، در نظر مانند کیش

یعنی جای تیر نماید و عربان معرب کرده جزیره قیس نامند. این جزیره غیر از جزیره هرمز است، ولی در زمان اهمیت جزیره هرمز، کیش بار دیگر جزایر خلیج فارس جزو منطقه حکمرانی پادشاه هرمز بود.

(لغت نامه دهخدا)

کیش بواسطه داشتن آب شیرین و موقعیت جغرافیایی از قدیم مسکون بوده است ... در زمان اتابک ابوبکر ابن سعد «دولتخانه» نامیده می‌شد. و در این دوره بود که تسلط امرای محلی بنو قیصر بر جزیره ی کیش پایان یافت، و در اختیار ملوک هرمز قرار گرفت. جزیره کیش خلف بندر سیراف، و سلف بندر هرمز در تجارت شرق بود، و تا قرن سیزدهم بازار عمده بازرگانی به شمار می‌رفت. خرابه‌های شهر قدیم در ابتدا و کرانه شمالی جزیره باقی است.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۳۳۷)

(۶۰) دلایلی هست حاکی از این که بندر عباس در محلّ یا نزدیک یک دهکده ماهیگیری به نام (شهر و) واقع شده است. در اوایل قرن هشتم هجری قمری که نام جزیره ی کنونی هرمز از جرون به هرمز تبدیل گردید، نام جرون به شهر و انتقال یافت ...

و همین جرون پس از آن به نام گمرو نامیده شد. در سال ۱۶۱۵ ایرانیان گمرو را از تصرف پرتغالیان خارج کردند ... شاه عباس صفوی به شرکت هند شرقی مزایای درگمرو، که انگلیسی‌ها آنرا گامبرون می‌نامیدند، اعطا کرد و نیز این محلّ را به نام خود بندر عباس خواند.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۴۵۱)

(۶۱) Abouchir: وجه تسمیه بوشهر معلوم نیست، بعضی آنرا مخفف ابوشهر [= بندر شهر] و برخی (بقیاس نام ریشهر) آنرا مخفف بخت اردشیر [= نجات یافته اردشیر] گفته‌اند، و هر دو قول مورد تردید است. تا سال ۱۱۴۶ هـ. ق. که نادرشاه بوشهر را پایگاه نیروی دریایی ایران در خلیج فارس قرار داد و بر آن نام بندر نادریه گذاشت، بوشهر دهکده‌ای بیش نبود ... بعداً که شرکتهای هند شرقی بریتانیا و هلند تجارتخانه‌های خود را از بندر عباس به این شهر انتقال دادند، بوشهر رونق تجارتی یافت. عامل دیگر در توسعه بوشهر، ارتباط این شهر با شیراز پایتخت کریم خان زند، از راه کاروانرو بود که در نتیجه این بندر جانشین بندر عباس شد و مدت یک قرن و نیم اعتبار آن محفوظ ماند.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۴۶۶)

(۶۲) Lapie (Pierre): (۱۷۷۹-۱۸۵۰) مهندس جغرافیادان و نقشه بردار (کار توگراف) که سرپرستی مقدمات تهیه نقشه فرانسه را به عهده داشت (۱۸۲۸).

(۶۳) پلوار (polvar) یا پرواب (porvab) یا فرواب (forvab) یا سیوند (sivand):

رودی در قسمت شمالی فارس از ارتفاعات جنوبی آباده سرچشمه گرفته از دهستانهای مشهد- مرغاب، کمین و مرو دشت می‌گذرد و در جنوب غربی شهر استخر به رود کر می‌ریزد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۵۵۳)

(۶۴) کوهپایه یا قهپایه: بخشی از شهرستان اصفهان. راه شوسه‌ی اصفهان به یزد از وسطش می‌گذرد، مرکزش ده کوهپایه یا کوهپا یا کوبا در ۷۲ کیلومتری اصفهان و ۶۵ کیلومتری نائین.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۳۲۳)

(۶۵) گلناباد یا گلون‌آباد، دهستان قهاب بخش حومه شهرستان اصفهان واقع در ۲۱ کیلومتری این شهر. محل شکست شاه سلطان حسین از محمود افغان. گلناباد قبلاً آباد و پرجمعیت بود، و ویرانه‌های آن در کنار آبادی کنونی مشاهده می‌شود. مسجد جامع ویرانه‌ای با کتیبه‌های مورخ ۱۱۰۹ ه. ق. دارد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۴۱۰)

(۶۶) قهرود= کهرود= کوه رود: دهستانی است از بخش قنصر، شهرستان کاشان.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۶۷) یکی از شهرهای قدیمی قفقازیه که امروز پایتخت جمهوری نخجوان است.

(۶۸) شهر مهم و پایتخت جمهوری ارمنستان

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۶۹) عرض جغرافیایی چهارشهر تهران، قزوین، سلطانیه و میانه بنا به نظر آقای لم بدین قرار است: تهران ("۴۴-۴۰" ۳۵°)، قزوین ("۲-۱۵" ۳۶°)، سلطانیه ("۲۵-۲۵" ۳۶°) و میانه ("۸-۲۵" ۳۷°). اختلاف میان عرض جغرافیایی دو شهر اخیر بنا بر محاسبات آقایان ترزل و لم را می‌توان تا حدودی مربوط به دوری اجباری محل توقف این سیاحان از مرکز ساختمانهای شهری دانست.

(زیرنویس مؤلف)

(۷۰) BURCKHARDT (Johann Karl) (۱۸۲۵-۱۷۷۳): منجم و ریاضیدان

آلمانی الاصل که در سال ۱۷۹۹ به تابعیت فرانسه در آمد و در سال ۱۸۰۴ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. وی در علم نجوم تحقیقات مهمی انجام داده است.

(۷۱) Daussy (Pierre) (۱۸۶۰-۱۷۹۲) مهندس آبشناسی فرانسوی، مدیر مخزن

نقشه‌ها و طرحهای وزارت نیروی دریایی که نقشه‌های بیشماری در زمینه کشتیرانی ترمیم و جدول موقعیت جغرافیایی مناطق عمده کره زمین را تهیه کرده است.

(۷۲) Pottinger (Elderred) (۱۸۱۱ - ۱۸۴۳): یکی از اجزای توپخانه بمبئی و معاون ناظر سیاسی سند که در سال ۱۸۳۷ بشکل سوداگری در کابل آمد و بقیافت ملای هندی به هرات رفت و همینکه حمله ایرانی‌ها در هرات شروع شد، پاتینجر آشکار گردید و فعالیت‌های نمود. او در ۱۸۴۱ در کوهستان شمالی کابل مشغول فعالیت بود و در ۱۸۴۲ جزو گروگانان انگلیس در دست مبارزین افغانی افتاد. وی توسط جنرال پالک از اسارت رهایی یافت.
(نقل از «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته میر غلام محمد (غبار) ص ۴۵۳)
خاطرات پاتینجر تحت عنوان Travels in beloochistan and sindه در سال ۱۸۱۶ در لندن منتشر شد.

(۷۳) Christie (Charles): یکی از افسران انگلیسی که به موجب توافقنامه بین فتحعلیشاه قاجار و سرجان ملکم برای همکاری با ارتش ایران به این کشور آمد. وی در جنگ اصلاندوز کشته شد.

(۷۴) Malcom (Sir John) (۱۸۳۳ - ۱۷۶۹): ژنرال، دیپلمات و مورخ فرانسوی که از سال ۱۷۹۸ تا ۱۸۳۰ مأموریت‌های بسیار مهمی را در هند بر عهده داشت. ضمناً در همین دوران مأموریت‌هایی چند نیز در دربار ایران به وی محول شد.
(۷۵) منطقه کلات کرسی نشین بلوچستان که جزو ایران بود در دوران سلطنت قاجاریه تحت نام بلوچستان انگلیس ضمیمه هندوستان شد و امروزه بخشی از کشور پاکستان را تشکیل می‌دهد. شهر «کلات» در جنوب «کوئته» قرار دارد.
(۷۶) نوشکی شهری است در پاکستان واقع بر سر راه کوئته به میر جاوه.

(۷۷) هیلمند = هیرمند = هلمند: نام این رود در اوستا (تومانت) و در آثار مورخان کلامیک (ایتامند) و (ایتامندرس) آمده است و جغرافیادانان اسلامی آن را رود هزار شاخه نامیده‌اند.
(جغرافیای عمومی افغانستان، ص ۹۱)

(۷۸) Pelatek: آبادی کوچکی در منطقه سیستان افغانستان. قلعه نظامی اتک در این محل بنا شده است.

(۷۹) شهری در جنوب افغانستان در منطقه نیمروز یا سیستان افغانستان.
(۸۰) جلال آباد: روستایی است از روستاهای سیستان واقع در مغرب رود هیرمند و در چهار فرسنگی آن. جلال آباد قدیمی یکی از نارنج (نارین) قلعه‌های میان شهر باعظمت زاهدان قدیم بوده که به دست تیمور ویران شده است. پس از دویست سال مردم در میان خرابه‌ها بنای زراعت و آبادی را گذاشتند، از جمله ملک جلال الدین خان پسر ملک بهرام خان کیانی قلعه جلال آباد را آباد کرد. جلال آباد مدت‌ها مرکز حکومت پشت آب بود و ۴۲ قریه جزو آن بود.

اکنون قصبه ایست معتبر با ۵۱۸ خانوار جمعیت .

(لغت نامه دهخدا به نقل از مرآت البلدان، ج ۴)

(۸۱) قصبه ای در منطقه لاش و جوین ، واقع در ساحل شمالی هامون .

(۸۲) جوین یا گوین : حکومت اعلاای فراه ، جنوب غربی افغانستان . قریه لاش به

فاصله ی ۳ تا ۵ کیلومتری جنوب غربی جوین است . اهمیت این دو قریه هنوز هم از این جهت است که جاده های مشهد و یزد از طرف ایران در آن جا تلاقی می کنند . جوین در سر راه هرات و زرنج از قلاع مستحکم خوارج محسوب می شده است .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب)

(۸۳) فراه (Farah): شهری است نزدیک به سبزوار هرات (افغانستان) مجاور سیستان

و نزدیک به مرز ایران و آن در قدیم ولایت وسیعی بود که توابع و مضافات بسیار داشت .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

ایالت فراه در بستر عریض فراه رود قرار گرفته است . این ایالت در عهد شیرعلی

خان (۱۸۶۳-۱۸۷۹) جزو استان هرات بود . از آن زمان به بعد استانداری ویژه خود را دارا شد .

شهر فراه تا سال ۱۹۶۵ از مهمترین ایستگاههای جاده کابل - هرات بود . بعد از احداث راه جدید قندهار - هرات اهمیت این شهر کم شد . منطقه مسکونی فراه در قرن نوزدهم درون دیوارهایی چهارگوشه محصور بود . این استحکامات هم اکنون در بخش شمالی شهر که به فراه کهنه معروف است) دیده می شود .

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۶۴)

(۸۴) اناردره : یکی از آبادیهای قدیمی و شهرهای کوچک ایالت فراه .

(۸۵) پشت بادام : دبه مانندی است که همه چیز در آن یافت می شود و کشتزارهای فراخ

و گوسفند بسیار و کاریز پرآب و شتران رهنورد و کمکها و آسایشگرها دارد .

(احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی، ترجمه دکتر علیتقی منزوی، ص ۷۲۶)

(۸۶) کاروانسرای شاه عباسی الله آباد واقع میان رباط پشت بادام و رباط زیرآب .

(۸۷) از نواحی مرزی بلوچستان که امروزه جزو پاکستان است .

(۸۸) بنا به گفته مقدسی ریگان از شهرهای نرماسیر ، واقع در حاشیه کویر در سمت

سیستان بوده است ؛ «ریگان بارودارد و جامعش دم دروازه . است نخلستان و باغ بسیار دارد .»

(احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی، ج ۲ ، ص ۶۸۵)

(۸۹) Elphinstone (George Keith) (۱۸۲۳-۱۷۴۶) : آدمیرال انگلیسی مأمور

در کمپانی هند شرقی ، او در هند ثروت بسیاری اندوخت و در جنگهای آمریکا رشادتهایی از

خودنشان داد.

(۹۰) Thomas Moore (۱۸۵۲-۱۷۷۹): شاعر ایرلندی که با عشق و علاقه‌ای شورانگیز به تاریخ و افسانه‌های ملی وطن خود «ملودیهای ایرلندی» را نوشت که اولین بخش در سال ۱۸۰۸ و آخرین آن در سال ۱۸۲۴ منتشر شد. مورشعر معروف شرقی لاله رخ (Lalla Rookh) را به سال ۱۸۱۷ منتشر کرد.

(۹۱) Morier (James) (۱۸۴۹-۱۷۸۰): نویسنده انگلیسی که در سالهای ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۶ در دربار ایران عهده دار مأموریت سیاسی بوده است و کتابهای حاجی بابای اصفهانی (۱۸۲۴) و حاجی بابا در انگلستان (۱۸۲۸)، زوربا (۱۸۳۲) و عایشه (۱۸۳۴) و میرزا (۱۸۴۱) را در باره مشرق زمین نوشته است.

(۹۲) ابوالفداء، اسمعیل ابن علی ابن محمود ابن عمر ابن شاهنشاه ابن ایوب. و لقب او الملک المؤید والملک الصالح عمادالدین. امیری فاضل از خاندان ایوبی. مولدوی به سال (۶۷۲) بدمشق بود و وفات (۷۳۲) در حماه: از آثار معروف او یکی «المختصر فی تاریخ البشر» در چهارجلد است و دیگر کتاب «تقریر البلدان» در علم جغرافیا که متن عربی آن بارها به چاپ رسیده و به بیشتر زبانهای اروپایی ترجمه شده است...

(لغت نامه دهخدا)

(۹۳) ابن حوقل: ابوالقاسم محمد بن حوقل البغدادی الموصلی معاصر منصور بن نوح سامانی (۳۶۲-۳۵۰ هـ. ق.) از نویسندگان قرن چهارم هجری که پس از مسافرت به نواحی شرقی و غربی آسیا در دره رود سند با استخری ملاقات کرد، آنگاه عازم اسپانیا شد و در نقشه‌ها و متن کتاب جغرافیای استخری تجدید نظر کرد. در سال ۳۶۶ هجری با استفاده از آثار ابن خردادبه و قدامه و جیهانی و استخری و مشاهدات خود کتابی به نام «المسالک والممالک» تألیف کرد که هر ناحیه از آن نقشه مخصوصی به خود دارد، تقسیمات این کتاب مانند تقسیمات اثر استخری به همین نام است، با این تفاوت که ابن حوقل در باره سرزمینهای مجاور قلمرو اسلام نکاتی تازه می‌افزاید، اهمیت این کتاب به ویژه در ذکر اسامی جغرافیایی تا اقصای ماوراءالنهر و سند است.

(کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران اثر دکتر عزیز اله بیات)

(۹۴) Niebuhr (Barthold Georg) (۱۸۳۱-۱۷۷۶): مورخ آلمانی، استاد دانشگاه برلن و نویسنده کتاب «تاریخ روم».

(۹۵) Gibbon (Edward) (۱۷۹۴-۱۷۳۷): مورخ انگلیسی، نویسنده کتاب مفصل و پر حجم افول و سقوط امپراتوری روم Decline and Fall of the Romain Empire در

پنج جلد (۱۷۸۸-۱۷۷۶).

(۹۶) و (۹۷) حاجی بابا سرگذشت یک نمونه ایرانی عهد فتحعلی شاه قاجار است، با ذکر توصیف اخلاق و آداب و عقاید و احوال آن روز ایران. مؤلف که به موجب ادعای جیمز موریه همان قهرمان کتاب است، سرگذشت خود را بالحنی که از انتقاد و طنز خالی نیست بیان می کند. جیمز موریه، مؤلف ظاهری کتاب، در حقیقت چنانکه خود وی مدعی است باید مترجم کتاب حاجی بابا باشد، زیرا اقامت محدود او در ایران و بی اطلاعی او از احوال واقعی ایران، و مخصوصاً ضعف سایر آثار او، نشان می دهد که سرگذشت حاجی بابا در واقع حاصل تجارب و مطالعات او نبوده است.

در زمان جیمز موریه، حاجی بابا نام افشار از قدیمترین محصلین ایرانی در لندن بوده است، و همچنین در «حیرت نامه ی سفرا» که تفصیل مسافرت حاجی میرزا ابوالحسن ایلچی است، مطالبی هست که بعضی تفصیلات سرگذشت حاجی بابا را به یاد می آورد. با این همه، هویت اصلی مصنف واقعی سرگذشت حاجی بابا محل بحث است به احتمال قوی چنان که خود جیمز موریه گفته است، می بایست مصنف آن یک ایرانی کاملاً واقف به اوضاع و احوال و عقاید و رسوم مملکت خود بوده باشد.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۸۲۵)

(۹۸) میرخواند یا میرخوند محمدبن شاه بن محمود، مورخ نامی قرن نهم هجری و مؤلف تاریخ معروف «روضه الصفا فی سیره الانبیا والملوک والخلفاء» که بیشتر به نام بخش اول آن «روضه الصفا» معروف است و آن را به نام امیر علیشیر نوایی کرده است. میرخوند به سال ۹۰۳ یا ۹۰۴ وفات یافته است.

(لغت نامه دهخدا)

(۹۹) خواند میر یا خوند میر شهرت خواجه غیاث الدین (۸۸۵-۹۴۲) یا (۹۴۳ هـ. ق.)

مورخ ایرانی، دخترزاده میرخواند، پسر خواجه همام الدین وزیر سلطان محمود گورکان پادشاه ماوراءالنهر. نخستین اثرش «خلاصه الاخبار» و بزرگترین و معروفترین اثرش «حبيب السیر» است.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۹۲۱)

(۱۰۰) شهر اورفا حاکم نشین ولایت «راکا» است که از شرق به موصل، از جنوب به سنجان، از مغرب به فرات و از شمال به دیار بکر محدود است. شهر اورفا بزرگ و دارای دژ عظیم و خندق است و چند چشمه از آن روان می شود و با جویبارهای دیگر دریاچه ای را می سازد. این شهر دارای چند مسجد و محل درویش و قصرهای متعدد است.

اورفه نام باستانی آدس است، شهری در جنوب ترکیه که در سال ۱۶۳۷ بتصرف دولت عثمانی درآمد و عثمانیان نام اورفه بر آن نهادند.

(سفرنامه ژان اوتر ترجمه دکتر علی اقبالی، ص ۵۶)

(۱۰۱) Mingrelie: نام قدیم بخش غربی گرجستان واقع در میان قفقاز و ریون (Rion)

که جمهوری فعلی ابخاز (Abkhazie) و مناطق کوتایسی (Koutaïssi) و پوتی (Poti) را در بر می‌گرفت.

(۱۰۲) چون برگردان متن انگلیسی فوق به فارسی، بر ابهام موجود در آن می‌افزود، از

ترجمه آن صرفنظر شد.

(۱۰۳) قره باغ: رشته کوهی است واقع در آذربایجان شوروی که انتهای جنوب شرقی

کوههای کوچکتر قفقاز را تشکیل می‌دهد. ناحیه قره باغ بر دامنه‌های شمالی آن واقع است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۰۲۱)

(۱۰۴) سیلان: رشته کوهی است به طول ۶۰ و به عرض ۴۵ کیلومتر در نواحی اردبیل و

سراب و اهر، شمال غربی ایران و شمال آذربایجان شرقی در غرب کوههای طالش که از غرب به قوشه داغ متصل می‌باشد. قله مهم آن سیلان (۴۸۲۱) در بیست کیلومتری غرب اردبیل قرار دارد. این قله آتشفشان خاموش است و آب گرم و سرد معدنی دارد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۲۵۹)

(۱۰۵) Kandilan: قندیل داغ کوههایی است در کردستان غرب مهاباد در مرز ایران

و عراق، قله آن قندیل داغی ۳۴۸۶ متر ارتفاع دارد و به کوههای مگری منتهی می‌شود.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۰۸۶)

(۱۰۶) بزرگوش یا بزقوش: رشته کوهی است در آذربایجان شرقی که از حوالی

بستان آباد بطول ۱۲۰ کیلومتر به طرف شرق تا کوههای طالش ممتد است. ارتفاعش در جنوب شهرستان سراب به ۳۱۷۰ متر می‌رسد. شعبات رود قزل اوزن آنرا از قافلانکوه و کوههای قراول جدا می‌کنند.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۴۲۶)

(۱۰۷) سهند رشته کوهی است در آذربایجان واقع در شرق دریاچه ارومیه که همه پهنه‌ی

بین تبریز و مراغه را فراگرفته است. دارای قله مخروطی آتشفشانی خاموش است. بلندترین قله آن ۳۷۲۲ متر ارتفاع دارد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۳۸۶)

(۱۰۸) Ouseley (Sir William): خاورشناس و محقق انگلیسی که در دومین دهه

۱۳۰۰

قرن نوزدهم در کشور ایران به سیر و سیاحت پرداخت. کتاب اوتحت عنوان (۱۸۱۲-۱۸۱۰ Travels of Sir W. Ouseley) بسال ۱۸۱۹ منتشر شد.

(۱۰۹) Fraser (James, Billy) (۱۸۵۶-۱۷۸۳): سیاح و مؤلف اسکاتلندی.

سفرنامه ها و افسانه هایی در باره مشرق زمین، مخصوصاً ایران نوشته است. تاریخ نادرشاه وی به فارسی ترجمه شده است.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۱۸۹۲)

(۱۱۰) از آبادیهای اطراف تهران.

(۱۱۱) ایوان کیف: قصبه مرکز بخش ایوانکی. تابع شهرستان دماوند، ۷۱ کیلومتری

جنوب شرقی تهران.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۱۲) ده نمک: قصبه ای کم آب و خراب واقع در ۱۸ کیلومتری مغرب لاسجرد بین

راه شوسه سمنان به تهران.

(تاریخ قومس از عبدالرفیع حقیقت)

(۱۱۳) لاسگرد: دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان، واقع در

۳۴ کیلومتری جنوب باختری سمنان.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۱۴) Sirvan: در اطراف بجنورد به روستایی به نام «سیروان» یا «ساروان» بر

نمی خوریم. اما قریه ای به نام «سملقان» در مغرب بجنورد قرار دارد.

(۱۱۵) Kallahkhan: احتمالاً کلاته خان محمد از آبادیهای شهرستان بجنورد.

(فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر لطف اله مفخم پایان)

(۱۱۶) رباط عشق یکی از آبادیهای شهرستان بجنورد.

(فرهنگ آبادیهای ایران)

(۱۱۷) Smalcalden یا Schmalkalden: شهری واقع در شرق آلمان که از نظر

صنعت اهمیت بسیار دارد.

(۱۱۸) ابن بطوطه (ebn-e-batuta): ابو عبدالله محمدبن عبدالله محمدبن ابراهیم

طنجی (۷۰۳-۷۷۹ هـ. ق.) او عالم و جغرافی دانی معروف بوده و در راه فرا گرفتن

جغرافی سفرها کرد. آغاز سفر او در سال ۷۲۵ هـ. ق. از شمال آفریقا و انجام آن به سال

۷۵۴ است که آخرین سفر خود را در مراکش به پایان رسانید. نتیجه این مسافرتها را ابن بطوطه

در کتابی مشهور به «رحلة ابن بطوطه» که مسمی به «تحفه النظار و غرائب الامصار» است

جمع‌آوری کرده است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

Conolly (Arthur) (۱۱۹): افسر انگلیسی که موقع مسافرت به هند در سال ۱۸۳۰ پس از درنوردیدن شمال و شمال شرق ایران، در افغانستان به تجسس پرداخت و اطلاعات زیادی در باره این کشور گرد آورد. کانولی در جنگی که در سالهای ۱۸۴۲-۱۸۳۹ بین انگلستان و افغانستان در گرفت نقشی فعال داشت و در این جریان مدتی نیز به اسارت افغانها در آمد. وی در سال ۱۸۴۱ پس از بازدید از خیوه و خوقند به بخارا رسید و در آن جا به دستور امیر نصراله خان، پادشاه بخارا همراه با کلنل ستددارت به اتهام جاسوسی اعدام شد.

(افغانستان در مسیر تاریخ)

(۱۲۰) عباس میرزا (۱۲۴۹-۱۲۰۲): نایب السلطنه فتحعلی شاه قاجار. وی چهارمین فرزند فتحعلی شاه و در زمان پدر ولیعهد و فرمانفرمای آذربایجان بود. عباس میرزا تنظیم قشون ایران را بر اصول اروپایی آغاز کرد و ابتدا از روسها یاری خواست و بعد از وجود صاحبمنصبان فرانسوی و انگلیسی استفاده کرد و برای غلبه بر تعصبات هموطنانش خود لباس متحدالشکل نظام اروپایی می پوشید... در جنگ ایران و روس فرماندهی کل با او بود، در سال ۱۲۱۹ هـ. ق. سیسیانوف اچیزاین را شکست داد و بار دیگر در قراباغ پیروز شد ولی در پایان مغلوب گردید. وی مردی شجاع، اصلاح طلب روشنفکر، خودخواه و مستبد بود.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۲۱) به احتمال زیاد اشاره دارد به جنگل زیارت استرآباد که خرابه‌های قلعه‌ای به نام قلعه حسن در آن دیده می شود.

(لغت نامه دهخدا)

(۱۲۲) یکی از گردنه‌های شاه کوه علیا که ارتفاع آن ۲۲۸۱ متر است.

(تاریخ قومس، ص ۲۱۰)

(۱۲۳) دهی است از بخش بهشهر، شهرستان ساری.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳)

(۱۲۴) Marghilan: شهری در جمهوری قرقیزستان.

(۱۲۵) خچند. یکی از شهرهای جمهوری ازبکستان در کنار سیحون که مرکز و پایتخت

آن محسوب می شود و امروز آنرا استالین آباد گویند.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۲۶) یارتند: شهری در جنوب غربی ایالت سن کیانگ.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۲۷) تومان آغا: قلعه ای است واقع در اسلام قلعه (مرز ایران و افغانستان)

(۱۲۸) تیرپول: دهکده ای است در کنار هریرود واقع در نزدیکی شهر معتبر کوسان

(کوشان) که در دوران شکوفایی این شهر بسیار آباد بوده است.

(۱۲۹) یارمحمد خان الکوزایی پسر عبدالله خان الکوزایی (والی کشمیر) که در سال

۱۸۳۰ پس از مرگ عطا محمد خان الکوزایی، وزیر کامران شد و بتدریج در نظم اداری و

عسکری کوشید و در امور هرات رونقی بخشید. یارمحمد خان در سال ۱۸۵۰ فوت کرد و جنب

مقبره جامی در هرات مدفون گردید.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۰۴)

(۱۳۰) سبزار: دومین شهر بزرگ ایالت فراه و مرکز عمده و آباد نواحی شمالی فراه شیندند

یاسیزوار است که در ۱۷ کیلومتری جاده قندهار - هرات در منطقه سرسبز ولی دور افتاده و در

کنار رودخانه فصلی هاروت قرار دارد. در سالهای ۱۸۳۰ رونق این شهر بیش از فراه بوده است.

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۶۵)

(۱۳۱) بخارا: یکی از قدیمیترین شهرهای ترکستان واقع در جلگه ی زرافشان.

صدر اسلام ناحیه بخارا در دست امرای محلی (بنام بخاراخنده) بود، بعد تابع امیر خراسان

شد، در زمان سامانیان شهر بخارا کرسی دولت سامانی و بازار عمده تجارتی آسیای مرکزی

گردید. در ۶۱۶ هـ. ق قشون چنگیز آن جا را تاراج کرد و در ۶۷۱ هـ. ق. سپاهیان اباخان

شهر را ویران کردند. در سال ۹۵۵ هـ. ق. شیبک خان ازبک بخارا را گرفت و از آن زمان تا

انقلاب روسیه جز در دوره کوتاه - یکی بعد از قتل شیبک (۹۹۶) و دیگری در سال ۱۱۵۳

هـ. ق. که نادر بر بخارا مستولی شد - این شهر تحت حکومت ازبکان بود از ۱۸۶۸ میلادی

امرای بخارا تابع روسیه شدند و از انقلاب روسیه به بعد بخارا جزء ازبکستان بوده است.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۳۹۲)

"But in our endeavours to crush the power of Napoleon, We gave strength to Russia, Who now commands from her adjoining frontiers, the influence over Persia for which France intrigued from a distance"

(۱۳۳) نویسنده کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» ضمن تأکید بر مأموریت‌های سری

نمایندگان دولت انگلیس و جهانگردان این کشور در افغانستان می نویسد: «حتی سرالکساندر

بازار

برنز که حیثیت نماینده دولت انگلیس را در دربار کابل داشت، به طوریکه فریزر تتر می‌نویسد طبق مکتوبی که از کلکته از طرف مکناتن منشی گرفته بود، وظیفه نمایندگی او از مذاکرات تجاری به وظیفه استخباراتی تبدیل گردید. »

(۱۳۴) دوست محمد خان افغان: نخستین امیر از خاندان بارکزایی افغانستان

(۱۸۲۶-۱۸۶۳ م.)

(۱۳۵) کندور: شهری واقع در منتهی الیه شمال افغانستان که در اراضی مسطح

و شزارهای مابین رودخانه‌ها قرار دارد.

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۹۶)

(۱۳۶) بلخ در قدیم ایالت معروف و بزرگی بوده بر سر راه خراسان به ماوراء النهر.

اکنون شهری کوچک در شمال افغانستان. قسمتی از ایالت قدیم بلخ جزء خاک افغانستان و قسمت دیگر جزء ترکستان شوروی است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۳۷) کارشی: شهری در ترکستان شوروی (جمهوری ترکمنستان فعلی)

(۱۳۸) بیکنند: نام شهری است که در روایات قدیم بنای آن را به جمشید نسبت دهند و

گویند که سالها پایتخت افراسیاب بود و به کنگ دژیاکنند مشهور است. و آن در پنج فرسخی بخارا و سرراهی که نزدیک «فربر» به جیحون می‌رسد قرار دارد و اکنون هم موجود است. این شهر در قرن چهارم دارای قلعه‌ای بود که فقط یک دروازه داشت و در وسط شهر مسجدی بود مزین به سنگهای مرمر و صحرایی زرانود و حومه آن بازار داشت که گویند به هزار می‌رسید.

(لغت نامه دهخدا)

(۱۳۹) Bétik: شاید نام رودی باشد: بر سوی سمرقند رودی عظیم است که آن را رود

ماصف خوانند. در آن رود آب بسیار جمع شود و آن آب بسیار زمین را بکند و گل بیرون آورد، چنانکه این مفاکها آکنده شده آب بسیار می‌آمد و گل می‌آورد تا به بتک و فرب رسید و آن آب دیگر بازداشت و این موضع که بخاراست آکنده شد و زمین راست شد.

(لغت نامه دهخدا از تاریخ بخارا، ص ۵)

(۱۴۰) مرو: نام شهری است باستانی از ایران که امروزه جزء جمهوری ترکمنستان

است و در انتهای جنوبی کویر قره قوم و به فاصله سی فرسخی شمال شرقی سرخس واقع و از رود مرغاب (مررود) مشروب می‌شود. قدمت مرو به پیش از میلاد مسیح می‌رسد.

(ایران باستان پرنیا، ج ۲، ص ۲۱۸۸)

(۱۴۱) Sarrivan: به زیر نویس شماره (۱۱۴) مراجعه شود.

(۱۴۲) Kila Khan : آبادی کلاته خان در حوالی بجنورد .

"There is prevalent belief, that the waters on the south side of the caspian have been receding and during this 12 years they have retired about 300 yards, of wick I have ocular proofs"

(۱۴۴) Vonhumboldt (Alexandre) (۱۸۵۹-۱۷۶۹): طبیعیان و سیاح آلمانی، دانشمندی جامع الاطراف و از جمله بنیانگذاران جغرافیای طبیعی است که در سال ۱۸۲۹ به توصیه تزار نیکلای اوّل سفری را به سوی اورال، آلتایی و سواحل دریای خزر انجام داد و نتایج آن را در کتابی زیر عنوان «آسیای مرکزی ...» به چاپ رسانید.

"With such an enumeration of petty vexations and phisical obstacles it is dubious, if an army could cross the desert at this point."

(۱۴۶) Lemm: لم به ظاهر برای تقدیم هدایا به شاه به ایران آمد، اما هدف اصلی او آن بود که نقشه شمال و شمال شرق ایران را تصحیح نماید. لم کمی بعد از سفر دوم «فریزر» به ایران در سال ۱۸۳۸ در غالب نقاط از روی خط سیر او عبور کرد. وی مطالعات خود را تحت عنوان: Astronomische Expedition nach Persian در سال ۱۸۵۶ منتشر کرد.

(۱۴۷) Struve (Wilhelm) (۱۸۶۴-۱۷۹۳): منجم روسی که از سال ۱۸۳۹ سرپرستی و اداره رصدخانه مرکزی پولکوا (Poulkova) را بر عهده داشت.

(۱۴۸) BERG (Fedor Fedorovitch, conte de) (۱۸۷۴-۱۷۹۴): ژنرال روسی که در جنگ علیه آلمان، فرانسه، قرقیزها و ترکیه شرکت داشت.

(۱۴۹) در قرن شانزدهم میلادی قزاقهای روسیه در قسمت سفلائی رود دون جمهوری مستقل معروف به «سرزمین قزاقهای دون» را تشکیل دادند، که در سلطنت س. رازین به اوج وسعت خود رسید. اگر چه وی رسماً تابعیت تزار روسیه را پذیرفت (۱۶۱۴) سرزمین قزاقهای دون تا شکست نهضت پوگاچوف (۱۷۷۵) استقلال خود را حفظ کرد.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۰۱۲)

(۱۵۰) Bessel (Friedrich) (۱۸۴۶-۱۷۸۴): منجم آلمانی که طی سالهای

۱۸۳۳-۱۸۱۴ در رصدخانه کونیگزبرگ (Königsberg) بیش از ۷۵۰۰۰ ستاره را رصد کرد. او استاد نجوم دانشگاه کونیگزبرگ و اولین فردی است که محاسبه ای معتبر از فاصله یک ستاره ثابت از زمین به دست داده است.

(۱۵۱) Instrument des passages: دستگاهی که به کمک آن می توان عبور

سیاره ها از نصف النهار یک نقطه (لحظه ای که سیاره ای بر اثر گردش زمین دقیقاً در نصف النهار

یک نقطه قرار می‌گیرد) تعیین کرد و بر اساس آن عرض جغرافیایی آن نقطه را مشخص نمود.
 Poulkiova (۱۵۲): تپه‌ای در جنوب لنین‌گراد در کشور روسیه که روی آن مهمترین رصدخانه این کشور بنا شده است. این رصدخانه به ابزار و دستگاههای قابل توجهی مجهز بوده، در کتابخانه آن نسخه‌های خطی با ارزشی در زمینه نجوم وجود دارد که از آن جمله کل آثار کیپلر را می‌توان ذکر کرد.

(۱۵۳) Struve (Otto) (۱۸۱۹-۱۹۰۵): پسر ویلهلم استروا که خود از منجمان معتبر روسیه به شمار می‌آید وی تعدادی بی‌شمار ستاره دوتایی (مزدوج) و نیز یکی از اعمار اورانوس را کشف کرد.

(۱۵۴) استرخان، هشترخان یا حاجی طرخان: شهر و بندری در جنوب شرقی روسیه اروپایی که از بندرهای مهم دریای خزر است که در کنار مصب رود ولگا قرار دارد.
 (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۵۵) Novokhopersk: یکی از شهرهای جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی یا روسیه واقع در نزدیکی ورونژ.

(۱۵۶) Sarepta: یکی از شهرهای قدیم فنیقیه در ساحل دریای مدیترانه واقع میان تیر (Tyr) و سیدون. تا پیروزی رومیها جزء قلمرو تیر به شمار می‌آمد. نام فعلی آن سرفان (Sarfan) است.

(۱۵۷) دماوند: بلندترین قله‌ی سلسله جبال البرز در شمال ایران که نامش در مآخذ قدیم فارسی و عربی به صورتهای مختلف نوشته شده، که دنبآوند از آن جمله است. ارتفاعش را به اختلاف از ۵۵۴۳ تا ۶۴۰۰ متر ذکر کرده‌اند.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۹۹۱)

(۱۵۸) Vladikavkaz یا Vladicaucase: شهری در اتحاد جماهیر شوروی سابق واقع در دامنه شمالی کوهستان قفقاز، پایتخت جمهوری مستقل اُستی شمالی (Ossétie du Nord)
 (۱۵۹) Novotcherkask: شهری در اتحاد جماهیر شوروی سابق در شمال شرقی

روستف. (Rostov)

(۱۶۰) Blarenberg: افسر مهندس روسی وابسته سفارت روس در ایران که در سال ۱۸۳۷، در حمله محمد شاه قاجار به هرات، سپاه ایران را همراهی کرد. وی با یاری تعدادی دیگر از نظامیان روسی و لهستانی در ترتیب نقشه‌های جنگی و تنظیم توپخانه و استحکامات نظامی فعالیت می‌کردند.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۰۴)

(۱۶۱) Ritter (Karl) (۱۸۵۹-۱۷۷۹): جغرافیادان آلمانی، استاد جغرافیا در دانشگاه برلن و عضو آکادمی علوم، ادامه دهنده راه بارون دوهمبولت و تکمیل کننده تحقیقات او.
 (۱۶۲) Delisle (Guillaume) (۱۷۲۶-۱۶۷۵): جغرافیادان فرانسوی که با استفاده از کلیه داده‌های مستدل و قابل اطمینان، هر نقطه از دنیا را روی نقشه در محل اصلی خود ترسیم کرد.
 (۱۶۳) Conard) معروف به Malte - Brun (Malte Conard Brunn) (۱۸۲۶-۱۷۷۵): جغرافیادان دانمارکی که آثاری در زمینه جغرافیای ریاضی، طبیعی و سیاسی تمامی نقاط عالم به رشته تحریر کشیده است.

(۱۶۴) FUSS (Nicolas) (۱۸۲۵-۱۷۵۵): ریاضیدان سوئسی، شاگرد برنوی (Bernoulli)، که در سال ۱۷۸۴ به عضویت آکادمی علوم سن پترزبورگ نایل آمد.
 (۱۶۵) Bunge (Alexandre Anderievilch) (۱۸۹۹-۱۸۰۳): گیاهشناس روسی که در سبیری، چین، قفقاز، ایران و روسیه در زمینه گیاهشناسی تحقیقات مهمی انجام داده است.

(۱۶۶) Gobi: بیابانی شنزار در آسیای مرکزی که بخشی از آن در چین و قسمت اعظم آن در مغولستان قرار دارد.

(۱۶۷) در این جا لازم می‌دانیم توجه خواننده را به عبارتی جلب کنیم که ریتر دریایان نتیجه گیری خود آورده است. به عقیده من این عبارت خطایی است لفظی که به احتمال زیاد خود او نیز در صورت بازبینی مجدد، آن را اصلاح می‌کرد. ریتر ضمن ارزیابی محاسبات فریزر چنین می‌گوید: «چون ارقام به دست آمده توسط سیاح انگلیسی بر اساس نقطه جوش آب محاسبه شده و نه از طریق بررسی با بارومتر، بنابراین ارقام بسیار دقیقی نیست. اما این ارقام به کمک شیوه‌های محاسباتی دقیقتری که آقایان اُلتمنز (Oltmans) و کنور (Knorr) معمول داشته‌اند، دقیقتر شده است.» اگر محاسبه و تحقیقی در اصل صحیح نباشد، هیچ روش محاسباتی دیگر نمی‌تواند آن را اصلاح کند. نتایجی را که با کاربرد شیوه‌ای خاص به دست آورده‌ایم حداکثر می‌توانیم با استفاده از همان شیوه اما بر سیهایی دقیقتر کنترل کنیم نه از طریق شیوه‌ای دیگر؛ و با توجه به این که فریزر حتی چگونگی کاربرد ترمومتر را هم برای تعیین نقطه جوش آب مشخص نکرده است، هیچ ریاضیدانی نمی‌تواند روش کار او را حدس بزنند و آن را اصلاح کند. لازم به تذکر است که در این جا ما از سایر اشتباههای فریزر از قبیل جا به جایی نقطه صفر و اشتباههای مربوط به درجه بندیهای ترمومتر سخنی به میان نیاورده‌ایم.

(مؤلف)

(۱۶۸) Burnouf (Eugène) (۱۸۵۲-۱۸۰۱): شرقشناس فرانسوی که به کمک

زبان سانسکریت ، موفق به خواندن زندگی‌اشد و غرب را با آیین بودایی آشنا کرد .
 (۱۶۹) Lassen (Christian) (۱۸۷۶-۱۸۰۰) : شرقشناس آلمانی نروژی الاصل .
 وی در شهرین به تدریس زبان سانسکریت و ادبیات هندی اشتغال داشت .
 (۱۷۰) اورمزد= اهورامزدا= ارمزد= هرمز= هورمزد: خدای بزرگ ایرانیان باستان و

زردشتیان

(۱۷۱) زند= تفسیر و گزارش اوستا در زبان پهلوی

(۱۷۲) کشور قدیمی آسیایی واقع در میان دورود سیحون و جیحون که شهر مرکزی آن

سمرقند بود .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۷۳) Marghiane: به زیر نویس شماره (۳۶) مراجعه شود .

(۱۷۴) Bactriane: به زیر نویس های شماره (۳۸ و ۲۵۱) مراجعه شود .

(۱۷۵) Nicâya: نیشابور، نیشابور، نیشابور و در زبان پهلوی نیشابور و نیوک

شاهپور . بنای این شهر را از شاهپور اوگ دانسته‌اند و آن را یکی از چهار شهر بزرگ خراسان قدیم گفته‌اند .

(لغت نامه دهخدا)

(۱۷۶) Ariane یا آری: به زیر نویس شماره (۳۷) مراجعه شود .

(۱۷۷) Vaêkereta: آقای لاسان، هوگ (Haug) و کیه پر در این واژه اوستایی،

سیستان کنونی را شناسایی کرده‌اند .

(مؤلف)

(۱۷۸) Hyrcanie یا Djordjan: به زیر نویس شماره (۳۳) مراجعه شود .

(۱۷۹) Arachosie یا Arakhodj: نام ناحیه باستانی در محل قندهار کنونی که آن را

هراوتی و هرخوامیش و یونانیان، آراکوز یا و عرب رخج می‌نامیدند .

(لغت نامه دهخدا)

(۱۸۰) Ragae: نام شهری قدیم نزدیک تهران که به روایت شاهنامه نام قدیم آن

پیروزرام است . نام این شهر در اوستا و در کتیبه بیستون (راگا) و در تورات (راگر) یا (راجس)

است و بواسطه قدیم بودن به شیخ البلاد مشهور بوده و ری اردشیر و محمدیه نیز گفته‌اند .

رقا، رگا، رگها، راگ، راگ صورتهای پهلوی و پارسی باستان کلمه است .

(لغت نامه دهخدا)

(۱۸۱) Hapta-Hendou: این نام را نباید هفت هند ترجمه کرد بلکه باید آنرا هفت

رودخانه نامید و این همان Sapta- Sindhou ی جغرافیای ودائی است.

(مؤلف)

سرپرسی سایکس هپتا - هند و راهمان ایالت پنجاب ذکر کرده است (هشت سال در ایران، ج ۱ ص ۱۰۷)

ARRIEN (۱۸۲) در یونانی Arrhianos، در لاتینی (Flavius Arrianus) مورخ و فیلسوف یونانی

(۱۸۳) کتاب دانیال نبی کتابی است از عهد عتیق در سرگذشت دانیال نبی.

(۱۸۴) Livre d Esther: بخشی است از تورات که احتمالاً در آغاز قرن دوم قبل از میلاد به زبان عبری نوشته شده و اختصاص یافته است به تسلائی یهودیان در برابر آزار و تهدید آنتیوخوس چهارم معروف به ایفانسن که قصد براندازی یهودیت را داشت.

دختر یهودی به نام هدر که بعدها به نام «استر» معروف شد، با ازدواج با خشایار شاه به کمک عموی خود «مردخای» از قتل عام یهودیان به دست «هامان» یکی از درباریان جلوگیری می کند و عید «پوریم» یادگار این واقعه است.

(۱۸۵) Ammien Marcellin در زبان لاتینی (Ammianus Marcellinus) (۴۰۰-۳۳۰ ق. م.) مورخ لاتینی یونانی الاصل.

(۱۸۶) Isidore de Charax: ایسیدوروس خاراکسی (اواخر قرن اول ق. م.) جغرافیادانی که در خاراکس در انتهای خلیج فارس متولد شد. از آثارش «شرح جهان»، «مسافرت دورپارت» و «پاسگاههای پارتها» است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۱، ص ۳۴۳)

(۱۸۷) بزرگترین سلسله کوههای افغانستان به طول ۶۰۰ کیلومتر که از پامیر خورد از قسمت غربی سلسله کوههای یخچالی قراقرم جدا شده به سمت جنوب امتداد یافته تا کوتل آق رباط یعنی به شمال منطقه کهگدای به پایان می رسد. نام قدیم هندوکش «پویای ری سنا» است. یونانیان این سلسله معروف را به نام پاراپامیزوس یا کوهی که بلندتر از پرواز عقابهاست یاد می کردند.

(نقل از جغرافیای عمومی افغانستان نوشته محمد اکبر شورماچ نورستانی، ص ۴۱)
(۱۸۸) رشته کوه پاکستان غربی که در امتداد مرز بلوچستان و پنجاب ممتد است. رود گومل (gomal) در نزدیک انتهای شمالی آن آنرا قطع می کند. در شمال دو قله ی توآمان دارد که به تخت سلیمان معروف است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۳۳۱)

(۱۸۹) کوه چگائی که در جنوب غربی افغانستان واقع است و به طول ۱۵۰ کیلومتر و وظیفه سرحدی میان افغانستان و بلوچستان را اجرامی نماید.

(جغرافیای عمومی افغانستان، ص ۶۳)

(۱۹۰) ظهیرالدین پسر عمر شیخ نواده پنجم تیمور گورکان (۱۵۳۰-۱۴۸۲) مطابق با (۹۳۷-۸۸۸ هـ. ق.) وی مؤسس دولت گورکانی یا امپراتوری مغول بود و از سال ۹۳۲ هـ. ق. (۱۵۲۵ م.) تا ۹۳۷ هـ. ق. (۱۵۳۰ م.) در هند سلطنت کرد.

(۱۹۱) قسمت مرکزی افغانستان، از غزنه تا هرات، مسکن قبایل مغول یا آمیخته‌ی ترک و مغول است، از این جمله است قوم هزاره که مذهب شیعه دارند، در دو طرف هری رود طایفه‌ی چهارایماق (= چهارقبیله) سکونت دارند.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۷۹)

(۱۹۲) لفظ تاجیک که صورتهای قدیمتر آن تازیک یا تازیک است به قولی اصلاً از نام قبیله‌ی طی از قبایل عرب گرفته شده و در آغاز معنی عرب داشته است و ظاهراً اقوام ایرانی آسیای مرکزی کشورگشایان مسلمان را بدین نام می خواندند و چون در آن زمان عقیده داشتند که یک فرد ایرانی اگر به اسلام بگردد، «عرب» می شود و از طرف دیگر بیشتر مسلمانانی که ترکان از آنان خبر داشتند، ایرانی بودند، لفظ تاجیک نزد ترکان معنی ایرانی (در مقابل ترک) یافت، و در دوره‌ی استیلای سلسله‌های ترک بر اقوام ایرانی، ایرانیان خود را تاجیک می خواندند، قول دیگر در باب این لفظ اینست که لفظ تاجیک از ریشه‌ی ترکی است و اصل آن به معنی «تبعه‌ی ترک» بوده است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۵۹۱)

(۱۹۳) افاغنه یا افغانها عده‌ای از طوایف مختلف بومی که در حدود مشرق خراسان امروز در نواحی مجاور جبال هندوکش و کوه بابا و کوههای سلیمان از قدیم سکونت داشته و مدت‌ها بطور بدوی زندگی می کرده‌اند. این طوایف خود را پشتون یا پختون یا پتان می خواندند و بیش از نصف سکنه افغانستان فعلی را تشکیل می دهند.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۸۰)

(۱۹۴) قول اوزن یا سفید رود نام باستانی آن «آماردوس» در مأخذ اسلامی «نهر الابيض» از رودهای مهم ایران که در ناحیه کردستان سرچشمه می گیرد و در ناحیه لاهیجان به دریای خزر می ریزد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ص ۲۰۴۷)

(۱۹۵) رودی در ناحیه بلخ (باکتریان) قدیم که اکنون خشک شده است.

(۱۹۶) و (۱۹۷) نام رودی که از دامنه جنوبی کوه بابا در افغانستان سرچشمه گرفته ، پس از مشروب نمودن شهر هرات بسوی شمال متوجه شده ، خط مرزی ایران و افغانستان را طی نموده به نام تجن وارد ریگزار خوارزم می شود .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۹۸) نام رودخانه ای که از کوههای هندوکش در افغانستان سرچشمه می گیرد و در نزدیکی مرو به ریگزار فرو می رود . به آن مرورود و مروالرود نیز گفته اند .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۱۹۹) رودی در شمال خراسان که از کوههای هزار مسجد در شمال شرقی قوچان سرچشمه می گیرد و به خلیج حیقلی در جنوب شرقی دریای خزر می ریزد .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ، ج ۱ ، ص ۴۶)

(۲۰۰) گورگان : یا گرگان (در مأخذ اسلامی رود طیفوری و آب جرجان) رودی در ایران شمالی . از آلاداغ و ارتفاعات کولان سرچشمه می گیرد و به خلیج گرگان می ریزد .

(۲۰۱) Margus : نام قدیمی رودخانه مرغاب در آثار جغرافیا دانان عهد کهن .

(۲۰۲) Antiocheia یا Antiocheia : در جغرافیای عهد کهن نام شهرهایی که پادشاه سلوکی ، سلوکوس (ملقب به نیکاتور = فاتح) تأسیس یا تجدید بنا کرده است و نیز شهرهایی که شاهزادگان مرو ، کاری ، بین النهرین ، سیلیسی و غیره بنیان نهاده اند .

(۲۰۳) گام محلی در (۷۲۰۰۰) گزی سرخس در خراسان

(لغت نامه دهخدا)

(۲۰۴) در قدیم به کشف رود (یکی از شعبه های هریرود) آب مشهد نیز گفته می شد .

(۲۰۵) Kouen- Louen : کوهستانی واقع در مغرب چین که تبت را از سین - کیانگ

جدا می کند .

(۲۰۶) اشاره به حمله محمدشاه به هرات در سال ۱۸۳۷ ؛ حمله انگلیس به افغانستان در سال ۱۸۳۶ که در ضمن آن قشون انگلیس در هفتم اوت ۱۸۳۹ وارد کابل شد و نیز حمله روسیه تزاری به خیوه در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۰ که تا مصب رودسیحون پیش رفت .

(۲۰۷) در این جنگ کلیه اعضای روسی و لهستانی مقیم دربار ایران ، در لشگرکشی

محمد شاه به هرات ، او را همراهی می کردند .

(۲۰۸) Chodzko (Aleksander) (۱۸۹۱-۱۸۰۴) : محقق لهستانی ، کنسول

روسیه در ایران که آثاری در زمینه «دستور زبان فارسی» (۱۸۵۲) و «تاثیر ایران» (۱۸۵۴) منتشر کرده است .

فوزدولو
سردارلو

(۲۰۹) Totld (E.D.Grey): نماینده سیاسی دولت انگلیس در هرات. این شخص زبان دری می‌دانست و در ایران سفر کرده و در هرات نماینده شده بود، مگر وزیر یارمحمدخان او را طرد کرد.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۷۰)

(۲۱۰) Simla: شهری واقع در هیمالایای غربی، کرسی سرزمین هیمالچال پرادش.
(۲۱۱) اشاره به حمله قشون ایران به هرات به سرکردگی حسام السلطنه به سال ۱۸۵۵ در زمان ناصرالدین شاه که به معاهده ۱۸۵۷ و قبول حکمیت انگلیس در امور متنازع بین ایران و افغانستان انجامید.

(۲۱۲) Leech (Robert): افسر انگلیسی که در سال ۱۸۳۷ به همراه هیأت نمایندگی انگلیس به ریاست سر الکساندر برنز به کابل رسید و با امیر دوست محمدخان داخل مذاکره شد. رابرت لیچ قبل از ورود رسمی به افغانستان مدت‌ها در ولایات شرقی این کشور گشت و گذار کرده و معلومات زیادی به دست آورده بود. لیچ در سال ۱۸۳۹ به عنوان نماینده سیاسی انگلیس به قندهار رفت. بعد از او هانری راولنسن نماینده سیاسی گردید.

(نقل از افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۵۳، ۵۱۹ و ۵۳۰)

(۲۱۳) Keinaide: مربوط به کیانیان یعنی اولین سلسله تاریخی یا نیمه تاریخی که بنا به نظریه آرتور کریستن سن شرقشناس دانمارکی، در مشرق ایران سلطنت می‌کرده‌اند و دوران حکومتشان به نام «عصر پهلوانی» نامیده می‌شود.

(۲۱۴) Mercator (Gerhard kremer) (۱۵۹۴-۱۵۱۲): ریاضیدان و جغرافیادان فلاماندی که در سال ۱۵۵۲ نقشه بزرگی از اروپا و در سال ۱۵۶۹ اولین نقشه دنیا را برای استفاده دریانوردان ترسیم کرد.

(۲۱۵) Bergaus (Heinrich) (۱۸۸۴-۱۷۹۷): جغرافیادان و نقشه بردار آلمانی که در زمینه جغرافیا آثار متعددی به رشته تحریر کشیده و نقشه‌هایی بی‌شمار ترسیم کرده است که از آن جمله است اطلس آسیا که در سال ۱۸۴۳ منتشر شده است.

(۲۱۶) Kiepert (Heinrich) (۱۸۹۹-۱۸۱۸): جغرافیادان و نقشه بردار آلمانی که در زمینه جغرافیای عهد باستان و جغرافیای امروز نقشه‌های زیادی تهیه کرده است، به ویژه نقشه‌ای در باره آسیای صغیر (۱۸۴۵-۱۸۴۳).

(۲۱۷) Abbot (K.E.): کنسول انگلیس در تهران که مشاهدات و مطالعات خود در ایران را تحت (Geographical notes taken, during a Journey in Persia) در سال ۱۸۵۵ منتشر ساخت.

(۲۱۸) Petermann (August) (۱۸۷۸-۱۸۲۲): جغرافیادان و نقشه بردار آلمانی، شاگردبرگوس درپتسدام وی در سال ۱۸۵۴ در شهر گوتاوارد انسیستوی جغرافیایی Justus perthes شد. در سال ۱۸۵۵ نشریه «اخبار گوتا» را تأسیس کرد که یکی از مهمترین انتشارات ادواری فعلی در زمینه جغرافیا می باشد.

(۲۱۹) Buhsé: (بوسه یا بوهزه) گیاه شناس روسی آلمانی الاصل که در سالهای ۱۸۴۷-۴۹ به آذربایجان، البرز و کویر لوت سفر کرد. وی علاوه بر گیاه شناسی در زمینه زمین شناسی نیز مطالعاتی انجام داد.

(۲۲۰) آزیموت: زاویه ای که بین یک سطح عمودی ثابت با سطح عمودی دیگر که از یک جرم سماوی عبور می کند، تشکیل می یابد.
(۲۲۱): دهی از دهستان غار در بخش ری شهرستان تهران.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۲۲) دهی از بخش زرنند شهرستان ساوه.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۲۳) Clarendon (Georgevilliers, Conte de): سیاستمدار و دیپلمات انگلیسی. او در سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۳، ۱۸۶۵-۶۶ و ۱۸۷۰-۱۸۶۸ اداره وزارت امور خارجه انگلیس (foreign office) را بر عهده داشت.

(۲۲۴) احتمالاً گودر که ده کوچکی است از بخش راین شهرستان بم واقع در ۲۴ هزار گزی شمال باختری راین و ۲۷ هزار گزی باختر شوسه بم به کرمان.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۲۵) Sérez: احتمالاً سیرج که نام یکی از دهستانهای شهداد که مرکز آن قصبه سیرج

است.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۲۶) دهی از دهستان حومه بخش زرنند شهرستان کرمان واقع در سر راه مالر و زرنند به

باقی.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۲۷) Tograjèh: دهی است از دهستان حصن در بخش زرنند شهرستان کرمان که در

۳۰ هزار گزی جنوب باختری زرنند و ۱۰ هزار گزی باختر زرنند رفسنجان قرار دارد.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۲۸) Koumabad: احتمالاً قوام آباد که دهی است از دهستان زنگی آباد بخش

مرکزی شهرستان کرمان .

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۲۹) مرکز دهستان زنگی آباد بخش مرکزی شهرستان کرمان

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۳۰) درختنگان یا درختنجان: دهستان بخش حومه‌ی شهرستان کرمان (استان هشتم)

که مرکزش ده لولوء است .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۱ ص)

(۲۳۱) دهی است از بخش شهداد شهرستان کرمان .

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۳۲) نام قدیم شهداد .

(۲۳۳) قصبهٔ مرکز دهستان گروک بخش شهداد شهرستان کرمان واقع در صد هزارگزی

جنوب شهداد، سر راه فرعی کرمان به شهداد

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۳۴) دهی از دهستان تهرود است که در بخش راین شهرستان بم واقع است و ۱۵۰ تن

سکنه دارد .

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)

(۲۳۵) Kalai-Daghianous : در «تاریخ کرمان» بارها به اهمیت منطقه جیرفت در

قدیم اشاره شده و به نقل از «تاریخ سلاجقه» تألیف محمد ابراهیم از شهری بنام قماذین یا کماذین یا کامادی نام برده شده است «به منزله دروازه جیرفت و مخزن ذخائر شرق و غرب» واقع بر سر راه تجارتنی و کاروانرو که در آن جا ترك و هندو و مسافرین بر و بحر بایکدیگر ملاقات و معامله می کنند . این شهر یک قرن قبل از سفر مارکوپولو به دست بهرامشاه سلجوقی در سال ۱۱۷۰ برای اولین بار غارت و تاراج شد . پس از آن این امر بازم تکرار شد تا شهر به دست غزها بگلی ویران گردید .

سرپرسی سایکس که در سالهای ۱۸۹۴ و ۱۹۰۰ از محل دیدن کرده و در آن جا به میلیونها

آجر کهنه هشت اینچی بر خورده و آثار و علائم خندق و اړک شهر را که چهار ضلعی و هر ضلع آن حدود ۲۸۶۰ ذرع بوده، مشاهده کرده است . می نویسد: «گرویند شهر جیرفت در اثر سیل از بین رفته و تصور می رود مقرو به حقیقت باشد . ویرانه های حوالی جیرفت را شهر دقینوس می گویند و دقینوس همان امپراتور روم است که افسانه اصحاب کهف به زمان وی نسبت داده می شود .»

(هشت سال در ایران، ج ۲، ص ۹۸)

(۲۳۶) دوساری که نام قدیم آن به نقل از صاحب عقد العلی «خلدوند» ذکر شده یکی از آبادیهای بسیار مهم جیرفت و خاک آن آمیخته به زر بوده است. احمدعلی خان وزیری در «جغرافیای کرمان» آن را از سایر قراء جیرفت آبادان تر و ملک خوانین و جبالبارزی ذکر کرده است و سایکس آنرا «کرمی نشین جیرفت» می داند.

در حال حاضر دو ساری دهی است از دهستان سبزواران بخش مرکزی شهرستان جیرفت.

(۲۳۷) کهنو یا کهنوج بخشی از شهرستان جیرفت مشتمل بر ۹ دهستان که مرکز آن شیخ آباد است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۳۳۱)
(۲۳۸) دهستانی از بخش رودان احمدی که از سال ۱۳۳۲ که فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان تشکیل شد، جزء بخش رودان احمدی گردید، قبلاً جزء بخش سعادت آباد شهرستان بندرعباس بود.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸)
(۲۳۹) دهی از دهستان حومه بخش کوهپایه است که در شهرستان اصفهان واقع است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰)
(۲۴۰) Banviz: احتمالاً آبادی بنوید از روستاهای اطراف ناین.

(۲۴۱) عقدا یکی از دهستانهای سه گانه بخش اردکان شهرستان یزد است که از بیست آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و از قراء مهم آن عقدا، مزرعه نو، هفتادر است.
(لغت نامه دهخدا)

(۲۴۲) نام یکی از دهستانهای سه گانه بخش اردکان، شهرستان یزد واقع در جنوب خاوری دهستان حومه اردکان که مرکز آن دهستان میبد است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)
(۲۴۳) در متن اصلی تنها بخش آخر نام این دشت (Éref) آمده و بقیه سفید مانده بود که با مراجعه به متن اصلی در کتابخانه ملی پاریس اصلاح شد.

(۲۴۴) Hilmand: از رودهای شرقی فلات ایران به طول ۱۱۰۰ کیلومتر که از کوههای بابا در ۶۰ کیلومتری غرب کابل نزدیک بامیان سرچشمه گرفته از شمال شرقی به طرف جنوب غربی جاری شده از نواحی هزارجات و زمین داور عبور می کند. از طرفین رودخانه های متعدد به آن می ریزند. نزدیک قلعه بست به رود ارغنداب می پیوندد و در همان جهت جنوب غربی تا مرز میان ایران و افغانستان جاری است. نهرهای متعدد از هیرمند به داخل خاک ایران جاری

شده، پس از مشروب ساختن اراضی سیستان مازاد آب آن به دریاچه هامون می‌ریزد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۲۴۵) فرارود از قلب سیاه کوه سرچشمه می‌گیرد و مقدار آب آن بر اثر یکجا شدن آب

دره‌هایی متعدد از جمله مالمند و ورود سرپنک زیاد می‌شود و از میان سرزمینهای کوهستانی غور ابتدا از شمال به جنوب و بعد جنوب به غرب جریان می‌یابد. سرعت جریان رود در فراه زیاد می‌شود و در نزدیک قریه لاش و جوین آهسته و آرام به هامون هلمند یا سیستان می‌پیوندد. (جغرافیای عمومی افغانستان، ص ۹۷)

(۲۴۶) Adreskan: در میان ولایت هرات و فراه و جنوب غربی ولایت غور، سلسله

کوهی به نام ادرسکن که از سیاه کوه منشعب شده است، رود ادرسکن یاها رود از نشیب جنوبی این کوه منبع گرفته است.

سمت جریان رود ابتدا از شرق به غرب بوده، بعد از طی فاصله چند کیلومتر به طرف جنوب غرب و جنوب از منطقه سبزوار، جدگه و کلیله گذشته و به هامون هلمند (سیستان) می‌ریزد.

(جغرافیای عمومی افغانستان، ص ۹۸)

(۲۴۷) Dorpat: شهری واقع در شمال استونی که در زبان آلمانی تارتو (Tartou)

دانشگاه معروف آن که به سال ۱۶۳۲ تأسیس شده است، از مراکز مهم فرهنگی قرن به شمار می‌آمده است.

(۲۴۸) دلواله (Della Valle) جهانگرد ایتالیایی که در قرن شانزدهم به ایران سفر

کرده است، شاه عباس را در نزدیکی فرح‌آباد در نقطه‌ای مرسوم به اشرف (بهشهر) ملاقات کرد. این شهر با قصور تفریحی و فواره‌ها و حوضهای عالی و منظره زیبایش به سمت دریا از شدت جذابیت یک «ورسای» ثانوی محسوب می‌شد. شاه مجالس ضیافت و عیش و عشرت خود را در آن جا برپا می‌ساخت و سفرای خارجی و فضلاء و صنعتگران داخلی و خارجی را در آن جا پذیرایی می‌کرد.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۰۷)

(۲۴۹) Aivan: ایوان که بنا به عقیده زالمن (Zalman) از واژه پهلوی «بان» به معنی خانه مشتق شده است به کوشک یا کاخی اطلاق می‌شود که در جلو ساختمان دارانی صفه و طاقی بلند باشد، مانند ایوان کسری.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۵۰) parrotia persica: درختی از خانواده (hammamélidacées) بومی ایران

ایوان
مشتق
طاقی بلند

که از نظر شاخ و برگ و ظاهر به درخت آالش (زان) شباهت دارد، اما از نظر قامت از آن کوتاهتر است. این درخت را به نام طبیعیدان آلمانی قرن نوزدهم (Paitot) پاروسیپار سیکا نام نهاده اند.

(۲۵۱) خلیج استرآباد یا خلیج گرگان خلیجی است در ساحل بحر خزر. طول آن از مشرق به مغرب قریب ۶۷ کیلومتر و عرض آن از شمال به جنوب قریب ۱۳ کیلومتر و عمق آن در مشرق ۶/۴ متر است و هر قدر به مغرب نزدیک می شود عمقش کمتر می شود بقسمی که در چهارکیلومتری ساحل بیش از دو متر نیست. خلیج گرگان را شبه جزیره میانکاله از بحر خزر جدا ساخته، سه جزیره آشورآده در امتداد این شبه جزیره واقع شده است.

(کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۳۰۷)

(۲۵۲) Potemkine: پوتیومکین، گریگوری آکساندروویچ (۱۷۳۹-۱۷۹۱) فیلد مارشال روسی که در توطئه ی ۱۷۶۲ که کاترین را به امپراتوری رسانید سهیم بود و مورد توجه او واقع شد. در اولین جنگ روس و عثمانی ابراز لیاقت کرد و لقب کنت یافت (۱۷۷۴) ... در الحاق کریمه به روسیه (۱۷۸۳) نقش بزرگی داشت و به لقب «پرنس» ملقب شد ...

(۲۵۳) Montpellier: یکی از شهرهای جنوبی فرانسه در ایالت قدیمی لانگدوک که امروزه مرکز دیپارتمان ارو (Hérault) است.

(۲۵۴) Provence: یکی از ایالات قدیمی فرانسه واقع در جنوب شرقی این کشور که در حال حاضر دیپارتمانهای سنراکپ، بوش-دون-رون و قسمتی از دیپارتمانهای دروم، واروکلوز را در بر می گیرد.

(۲۵۵) به احتمال زیاد روستای «زیارت خاصه رود» در حوالی گرگان.

(۲۵۶) نام گردنه معروفی است میان شاهرود و استرآباد و در چهار ده میلی شهر استرآباد قرار دارد ... در ارتفاع ۴۷۰۰ متری کاروانسرای حقیری به نام رباط قرلق است.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۵۷) یکی از گردنه های شاه کوه علیا.

(۲۵۸) ویج مینویازوج مینو از گردنه های شاه کوه علیا.

(۲۵۹) تاش یا طاش از آبادیهای اطراف شاهرود واقع در نزدیکی قصبه مَحَن. مؤلف مطلع الشمس می نویسد: «قریه طاش چهل خانوار سکنه و دو حمام و یک مسجد دارد. زراعت این قریه قلیل و عمده معاش اهالی از گوسفندداریست. از شاه کوه تا طاش چهار ساعت و سه ربع راه است. ارتفاع طاش از طهران هزار ذرع است.

(مطلع الشمس، ج ۱، ص ۶۴)

(۲۶۰) آب اکثر قراء دهستان حومه دامکوه از یک چشمه مهم به نام چشمه علی است که

در ۴۲ هزار گزی شمال دامغان از دره کوهستانی جاری می‌گردد. علت اصلی احداث شهر صد دروازه باستانی و دامغان فعلی همین چشمه است.

(تاریخ قومس تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ص ۲۳۳)

(۲۶۱) مسجد جامع دامغان که در حال حاضر آباد و دایر است در سمت شمال شرقی

این شهر واقع شده است. تاریخ بنای این مسجد به درستی معلوم نیست. گویند در زمان خلافت مأمون ساخته شده، ولی سند صحیحی در دست نیست و کتیبه‌ای هم ندارد که چیزی از آن مفهوم شود، بطور کلی تاریخ بنای این مسجد را به قبل از دوره سلاجقه یا در اوایل تشکیل این سلسله نسبت می‌دهند، محمد حسن خان صنیع الدوله در جلد سوم «مطلع الشمس» می‌نویسد:

مسجد جامع جدید دامغان را مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اعظم قاجار بنا کرده، یعنی مسجد خرابه بوده او به تجدید آن پرداخته [...] و در طرف یمن این مسجد، مسجد جامع قدیم دامغان است و راهروی به عرض دو زرع و نیم، فاصل فیما بین این دو مسجد است. (تاریخ قومس، ص ۳۰۹ و ۳۱۰)

(۲۶۲) منار مسجد جامع دامغان در شمال شرقی مسجد واقع شده و تنها بنایی است که از مسجد جامع قدیم باقی مانده است، تاریخ بنای آن را ۵۰۰ هجری تخمین می‌زنند. بطوری که صنیع الدوله در «مطلع الشمس» نوشته است، منار مذکور دارای یکصد و پنج پله و ارتفاع آن ۳۱ ذرع بوده ...

روی منار را با آجرهای نازک کوچک تزئین نموده و در وسط منار قدری متمایل به پایین کتیبه‌ای هست که از آجرآبه نور را بشرح ذیل نوشته اند:

بسم الله الرحمن الرحيم الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كتيبه دیگری هم از کاشی داشته که اکنون نیست.

(تاریخ قومس، ص ۳۱۱)

(۲۶۳) در شمال شرقی شهر دامغان تقریباً در نزدیکی و مشرق مسجد جامع گنبد برج مانند مدور و زیبایی از آجر وجود دارد که به نام پیر علمدار معروف است. بلندی برج مذکور تقریباً ۱۳ متر می‌باشد ولی این بنا آرامگاه محمد بن ابراهیم پدر ابو حرب بختیار مملوح متوجهری دامغانی و حاکم ایالت قومس در زمان سلطان مسعود غزنوی است که به دستور وی ساخته شده و در سال ۴۱۷ هجری (۱۲۰۶ م) ساختمان آن به اتمام رسیده است.

(تاریخ قومس، ص ۳۱۳)

(۲۶۴) متصل به برج پیر علمدار ایوانی مقرنس وجود داشته که در اطراف آن کتیبه ای از گچ بوده ولی اکنون از آن ایوان فقط کتیبه ذیل بجاست:

بسم الله الرحمن الرحيم امر ببناء هذا المسجد الشريف المولى المعظم خليفه العرب
 المعجم سلطان قضاة الشرق كافل مصالح الخلق ركن الحق والدين . عمل حاجى بن الحسين
 البناء الدا مغانى غفر الله له .

(تاریخ قومس، ص ۳۱۴)

(۲۶۵) در مغرب شهر دامغان جنب برج چهل دختر دامغان و کنار جاده دامغان به سمتان بقعه ای است که به نام امامزاده جعفر معروف می باشد، بقعه این امامزاده مربع و از هر طرف سیزده قدم است ... گنبد تقریباً هفده ذرع می باشد. داخل بقعه سفید و وسط گنبد آجر نماست، درب بقعه رو به جنوب و در وسط آن صندوقی است با منبت کاری ممتاز و کتیبه های بسیار ... تاریخ بنای بقعه امامزاده جعفر دامغان پیش از دوره سلجوقیان است و چنین استنباط می شود که در ابتدا بی پیرایه بوده ولی بعدها پادشاهان سلجوقی دیوارهای مدخل را با کاشیکاری خوش رنگ مصور مزین نموده و به صورت آبرومندی در آورده اند.

(تاریخ قومس، ص ۳۱۵ و ۳۱۹)

(۲۶۶) در داخل بقعه امامزاده جعفر طرف راست و کنار در ورودی، قبر شاه طاهر بن امیر شاهمرادالحسینی قرار دارد که بر هر چهار طرف آن با خطوط برجسته نسب وی همچنین ابیات چندی نوشته شده و تاریخ آن ۹۶۷ هجری است.

(تاریخ قومس، ص ۳۱۹)

(۲۶۷) در مدخل امامزاده جعفر دو تخته سنگ سیاه مقابل یکدیگر قرار گرفته و بر سنگ سمت چپ و قفنامه ای حک شده و بر صفحه سنگ مقابل نیز فرمان مذکور در فوق که متن کامل هر دو در کتاب قومس ص (۳۱۶-۳۱۹) به تفصیل ذکر شده است.

(۲۶۸) در مغرب شهر دامغان پشت بقعه امامزاده جعفر برج آجری جالب توجهی وجود دارد، که به نام چهل دختر معروف می باشد ... این برج که تقریباً به سبک برج طغرل ری و میل رادکان بنا شده در سال ۴۴۶ هجری (۱۰۵۴ میلادی) به امر ابوشجاع اصفهانی ساخته شده است.

بر دوره بیرون این برج کتیبه ای است، به خط کوفی که خواندن آن بسیار مشکل می باشد فقط امر ببناء هذا القبة الامير الجليل ابوشجاع و در آخر کتیبه (ثلثمائه) از آن خوانده می شود و معلوم می شود که از بناهای قرن چهارم هجری است و بعلاقی استحکام بنا خوب دوام کرده است. بطوری که هیچ گونه آثار خرابی در آن مشاهده نمی شود. در بالای درکوچک این برج که

به جانب جنوب باز می‌شود کتیبه‌ای است از گچ به خط کوفی که گویا نام بانی آنرا نوشته‌اند در وسط برج قبر ساده‌ای است از گچ که صاحب آن معلوم نیست و از قراین چنین بر می‌آید که تا چندی قبل سطح داخلی برج مرتفعتر از زمان کنونی بوده است [...] ولی قدر مسلم این است که اسم چهل دختر یا چهل دختران مربوط به دوره‌های قبیل از اسلام می‌باشد و بعید به نظر نمی‌رسد که ساختمان چهل دختر دامغان نیز مانند چهل دختر سمنان از خشت خام بوده، چون به مرور قسمتی از آن فرو ریخته بوده در قرن چهارم یا پنجم به دستور ابوشجاع که هویت او تا اندازه‌ای مجهول است مجدداً با در نظر داشتن طرح سابق آن، منتهی با آجر و سقف مخروطی شکل بنا گردیده است.

(تاریخ قومس، ص ۳۱۴-۳۱۵)

(۲۶۹) عراق عجم ناحیه‌ای است در مرکز ایران شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران ... اصطلاح عراق عجم در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیت معمول بود.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۲۷۰) مسجد جامع سمنان بنایی است بسیار قدیمی و کهنه که در طول زمان چندین مرتبه خراب و بعد تعمیر و ساخته شده و تغییراتی نیز در آن به وجود آمده است، ولی فعلاً در مسجد مذکور آثار دوره سلجوقی و تیموری دیده می‌شود.

مرحوم صنیع الدوله در کتاب «مرآت البلدان» در باره مسجد سمنان می‌نویسد: گویند در زمان خلافت حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام آن حضرت فرمودند که از کوفه تا بخارا هزارویک مسجد بناکنند، در حکومت عبدالله بن عمر اعیان سمنان مسجد حالیه این بلد را ساختند، ولی این بنا را چندان عظمتی نبود، بعدها به دفعات اشخاص عدیده بر بنای اول افزودند و هرکس چیزی علاوه و ملحق نمود...

(تاریخ قومس، ص ۲۷۴)

(۲۷۱) مسجد شاه سمنان که به همت یکی از بزرگان خیراندیش سمنان به نام حاجی سید حسن حسنی جدسادات شریعت پناهی سمنان از محل اموال ذوالفقارخان سمنانی حاکم جبار زمان فتحعلیشاه ساخته شد و موقوفات شیخ علاءالدوله سمنانی عارف قرن هشتم هجری نیز به این مسجد اختصاص یافت، بطوری که در حال حاضر یکی از موقوفات بسیار مهم و سرشار خطه قومس محسوب می‌شود.

(تاریخ قومس، ص ۲۷۸)

(۲۷۲) واژه «Moubera» به معنی «برادر من» است.

(۲۷۳) میرزا آقاخان (نوری) صدراعظم ناصرالدینشاه که بعد از امیر کبیر از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ صدارت کرد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۲۷۴) میرزا سعید خان مؤتمن الملک از رجال و وزرای مشهور قاجاریه در عهد ناصریه که اهل آذربایجان و منسوب به ایل انصاری بود. از سال ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ وزیر خارجه بود. در این سال متولی آستان رضوی گشت، اما در سنه ۱۲۹۷ مجدداً به وزارت خارجه منصوب شد و به سن هفتاد سالگی (۱۳۱۰ هـ. ق.) درگذشت.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۲۹۸)

(۲۷۵) قصبه ای واقع در ۶ کیلومتری شاهرود به روایتی در زمان خسرو پرویز، فرمانروای خراسان، قومس، گرگان و تبرستان، شخصی بنام بسطام این شهر را بنا کرد و به قولی دیگر از آثار شاپور دوم ساسانی است (۳۱۰-۳۷۹ م.). در دوره عباسیان بعد از دامغان، بسطام از حیث وسعت دومین شهر ولایت قومس بود.

(کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ص ۴۵۹)

(۲۷۶) بایزید بسطامی، شهرت طیفور ابن عیسی (ابن آدم) ابن سروشان متوفی سال ۲۶۱ یا ۲۶۴ هـ. ق.، از مشایخ بزرگ صوفیه و از مشهورترین عرفای ایران که مقبره اش در بسطام زیارتگاه صوفیان و مردان خداست. پیروان او راطیفوریه و بسطامیه گویند. وی شخصاً اثری از خود به جا نگذاشته است اما سخنان او را مریدانش گرد آورده اند و قریب ۵۰۰ از گفته ها، شطحات او به ماریده است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۳۸۶)

(۲۷۷) آرامگاه عارف شهیر بایزید بسطامی در وسط قصبه بسطام و شمال آرامگاه امامزاده محمد واقع و بطور کلی فاقد هرگونه تزیین و تکلف است. این طور به نظر می رسد که هیچ گاه ساختمانی به رسم آرامگاه بزرگان شیعه اثنی عشری بر روی آن بنا نشده است.

(تاریخ قومس، ص ۳۲۹)

(۲۷۸) بنایی که در بسطام بیش از همه بناها جلب توجه می کند، مسجد بایزید است که شامل دو قسمت یکی مختص نیایش مردان و دیگری مختص عبادت زنان بوده است. درب ورودی قسمت اول سه لنگه است که دو لنگه آن بهم چسبیده و درب سوم مجزا است. روی سه لنگه در مذکور نسبت کاری بسیار هنرمندانه و ظریفی به چشم می خورد، بالا سر این دریا آجرهای مخصوص مطالبی به خط کوفی نوشته شده است که در آن جمله «لا اله الا الله محمد رسول الله (ص)» خوانده می شود.

محراب مسجد بایزید سه حاشیه گچ بری شده دارد.

دورتا دور مسجد آیه ای که در حاشیه اول محراب نوشته شده، چندین مرتبه مکرر گچ بری شده است. در داخل قسمت دوم مسجد نیز گچ بریهای بسیار زیبایی وجود دارد که در آن نقش و نگار زیادی به چشم می‌خورد.

(تاریخ قومس، ص ۳۳۳)

(۲۷۹) در جنوب قصبه بسطام و همچنین جنوب شرقی مسجد جامع برج بلند و زیبایی وجود دارد که به نام کاشانه معروف می‌باشد.

ارتفاع برج مذکور از داخل ۲۴ متر و از بیرون ۲۰ متر و شکل خارچی آن کثیرالاضلاع منظم سی ضلعی است. در بالای برج دو حاشیه از آجرهای بزرگ وجود دارد که بر روی آن مطالبی نوشته شده است، در ضلع جنوب غربی این برج روی یک آجر عبارت بسم الله الرحمن الرحيم با خط ثلث خوانده می‌شود.

بطوری که مشاهده می‌شود به مرور زمان سقف برج فرو ریخته بوده و در دوره‌های بعد تعمیر شده، زیرا آجرهایی که در قسمت بالای این برج به کار رفته با آجرهای ساختمان برج تفاوت دارد، ثانیاً بندکشیهای پایین برج بسیار ظریف و استادانه است. از تاریخ بنای این برج اطلاع صحیحی در دست نیست. اهالی بسطام گویند که این برج آتشکده زردشیان قبل از اسلام بوده است، برخی از مستشرقین از جمله مسیو گدار بر این عقیده اند که این بنا از آثار غازان خان مغول است و اسم اصلی آن غازانه بوده و به مرور زمان وبدون توجه به اصل آن «کاشانه» نامیده شده است.

(تاریخ قومس، ص ۳۴۲ و ۳۴۳)

(۲۸۰) در سمت مشرق مسجد بایزید مناری است که طبق نوشته صاحب «گنج دانش» و مؤلف «مرآة البلدان» بیست و پنج ذرع است، در صورتی که فعلاً بیش از چهارده متر نیست ... تاریخ بنای منار بسطام طبق نوشته زیر: (... بن عیسی قدس الله روحه فی سنه اربع عشر و خمسمائه ۵۱۴ هجری) مربوط به دوره سلجوقیان است ... صنع اللدوله در جلد اول مرآة البلدان می‌نویسد:

و از عجایب آن که پهلوی گنبد مناره ای است که بیست و پنج ذرع طول آن است و مانند منارجنبان معروف اصفهان متحرك است، یعنی چون بر زبرآن روند و بقوت حرکت دهند، جنبش و حرکت مناره محسوس و مرعی شود، و سبب این حرکت معلوم نیست العلم عندالله تعالی.

(تاریخ قومس، ص ۳۳۵-۳۳۷)

(۲۸۱) دهی از دهستان زیراستاق، یکی از دهستانهای بخش مرکزی شاهرود. در این دهکده یک باب کاروانسرای آجری دیده می شود که از هر طرف شش ایوان دارد و بر سر در آن لوحی از سنگ مرمر که تاریخ بنای آنرا (۱۰۵۵ هجری) ذکر کرده است. در همین دهکده سه قلعه قدیمی وجود دارد، قریه بدشت یکی از مراکز مهم ارتباطی شاهراه قدیم ری به خراسان بوده است.

(تاریخ قومس، ص ۳۴۸)

(۲۸۲) شهری است در قفقاز، پایتخت جمهوری داغستان (شوروی سابق) واقع در کنار بحر خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلیشاه قاجار شمالی ترین شهر مرزی ایران به شمار می رفت.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۲۸۳) ولایتی در جنوب شرقی قفقاز، در حوضه علیای نهر ارس و رود «کورا» و آن در قدیم از نواحی باب الابواب (در بند) محسوب می شد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۲۸۴) یکی از شهرهای ماوراء النهر (جمهوری ازبکستان امروز) در کنار سیحون، در جنوب شرقی تاشکند که به استالین آباد معروف شد.

(۲۸۵) شهر مرکزی ترکستان شرقی واقع در ۱۷۰ کیلومتری شمال غربی یارکند (یارقند)، در ساحل کاشغر دریا (قزل سو) این شهر در میان سه کشور چین، ترکستان و افغانستان، یعنی نقطه تلاقی و محل ایاب و ذهاب دائمی چند راه کاروان رو واقع است. و از این لحاظ، چه از نظر تجاری و چه نظامی اهمیت بسیار داشته است ... امروزه این شهر را بزبان چینی «سی کیانگ» گویند.

(۲۸۶) تاشکند یا تاشگند: شهری در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) پایتخت ازبکستان در آسیای مرکزی.

(۲۸۷) دهی است جزء بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود واقع در سیزده کیلومتری جنوب باختری میامی و چهار کیلومتری جنوب شوسه شاهرود به سبزوار.

(تاریخ قومس، ص ۲۵۹)

(۲۸۸) Sireich: به احتمال زیاد قریه سرریز یا سویز.

(۲۸۹) یکی از بلوک سه گانه دهستان مرکزی بخش میامی که در قسمت شمال خاوری

میامی واقع شده و دارای سیزده پارچه آبادی است.

(تاریخ قومس، ص ۲۵۷)

(۲۹۰) دهکده‌ای از دهستان مرکزی بخش میامی که در هفت فرسنگی مشرق قصبه میامی واقع است. در این دهکده سه کاروانسرا وجود دارد که یکی از آنها کاروانسرای شاه عباسی است و دو کاروانسرای دیگر را حسینخان نظام الدوله در دوره قاجاریه ساخته است.

(تاریخ قومس، ص ۳۴۸)

(۲۹۱) نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان شاهرود که مرکز آن قصبه میامی در ۶۰ کیلومتری خاور این شهر سر راه شاهرودبه مشهد قرار گرفته است. در این قصبه یک رباط شاه عباسی هست که در زمان شاه عباس دوم صفوی بنا شده است.

در جنوب میامی خرابه‌ای است که شهرت دارد در گذشته مرکز قصبه میامی بوده است و نیز قلعه ارکی چهاربرجی که دروازه آنرا از آجر ساخته اند. میان این قلعه که روی کوه بنا شده یک آب انبار بزرگ وجود دارد.

(تاریخ قومس، ص ۳۴۸)

(۲۹۲) Nummilite: فسیل تک سلولی آغاز دوره سوم زمین شناسی با پوسته آهکی و عدسی شکل که قطر آن حداکثر به ۸ سانتیمتر می‌رسد.

(۲۹۳) دهی است از دهستان فرومد بخش میامی، شهرستان شاهرود واقع در ۷۲ هزارگزی خاور میامی سر راه شوسه شاهرود به سبزوار... در حوالی این آبادی معدن مس وجود دارد. کارخانه ذوب مس در آنجاست. یک کاروانسرای معروف به شاه عباسی در آنجاست.

(فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۲)

کاروانسرای عباس آباد نیز از ابنیه شاه عباس بزرگ است و با کمال اهتمام و استحکام با آجر و گچ بنا شده حاجی علینقی کاشی و مرحوم حسینخان نظام الدوله شاهیسون آنرا مرمت نموده‌اند. قریه عباس آباد به اسدآباد معروف بوده، قلعه عباس آباد را شاه عباس اول ساخته و برای حفظ راه و دفع غارتگری اوزبک و تراکمه از سرحد قفقاز جمعی از گرجیها را کوچانیده و در این جاسکنی داده این محل به نام آن پادشاه منسوب گردیده است.

(مطلع الشمس، ج ۳)

(۲۹۴) قلعه‌ای است واقع در فاصله دو فرسنگی عباس آباد. گویند کاروانسرای الهاک را شاه اسمعیل صفوی ساخته، بهر حال حالا خراب... سکنه الهاک تقریباً سی خانوار می‌باشند و بیارجمندی از طایفه عرب و عجم. آب الهاک از قناتی است که آب کمی دارد. آب انباری هم

رو به روی کاروانسرا هست .

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۳۷)

(۲۹۵) پل ابریشم در جاده مزینان به شاهرود، در فاصله چهار فرسنگی مزینان واقع است. این پل از ابنیه مرحوم محمد ناصر خان ظهیرالدوله است و تماماً آجری و روی آن سنگ فرش است و سه چشمه و دو دهنه دارد. در جنوب پل مزبور به فاصله چند ذرع آثار پل خرابه ای است که مردم آنرا از بناهای شاه عباس می دانند.

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۳۰)

(۲۹۶) به احتمال زیاد «کاهک» دهی از بخش داورزن شهرستان سبزوار که در تداول محلی آنرا «کِهک» نامند (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹) نام این دهکده در ص ۲۳۲ جلد سوم مطلع الشمس «کاهه» ضبط شده است.

(۲۹۷) شهرکی است خرد [از خراسان] بر راه ری و اندروی کشت و زرع بسیار است. در حال حاضر دهی از دهستان مزینان واقع در بخش داورزن شهرستان سبزوار.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۹۸) شهرکی است خرد [از خراسان] بر راه ری و اندروی کشت و زرع بسیار است (حدود العالم) امروزه نام یکی از دهستانهای بخش داورزن شهرستان سبزوار که از جنوب به کال شور (خارتوران)، از غرب به بخش عباس آباد از شهرستان شاهرود محدود است.

(لغت نامه دهخدا)

(۲۹۹) در خارج قلعه مزینان کاروانسرای آجری از ابنیه عهد شاه عباس ثانی برای قوافل و زوآر هست و سنگی بالای سر در کاروانسرا نصب است و بَخَط ثلث در بالای سنگ کتیبه کرده اند... رو به روی این کاروانسرا آثار خرابه دیده می شود معروف به کاروانسرای مأمونی از قرار مذکور در عهد خلفای بنی عباس یاد زمان مأمون ساخته شده این بنا بسیار وسیع و با آجرهای بسیار بزرگ ساخته شده و وضعاً ابتدا شبیه به محکمه می باشد لکن بعد از دقت معلوم می شود که کاروانسرا است.

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۳۰-۲۳۱)

(۳۰۰) Batmann و Batmenn, Batman : واحد قدیمی اندازه گیری وزن که بخصوص در ایران قدیم معمول بوده است و با توجه به مناطق و اجناس مختلف مقدار آن فرق می کرده است.

(۳۰۱) در ایران ظاهراً صاحبقران نام سکه ای بوده است و این لفظ روی بسیاری از سکه های عهد صفوی و قاجار دیده می شود، و همین لفظ است که بعدها به صورت قران از

مقیاسات پولی ایران گردید.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۱۵۴۸)

(۳۰۲) شهری است در مشرق ماوراء قفقاز که در کتب تاریخ مکرر ذکر آن آمده، و آن

اکنون تابع جمهوری آذربایجان شوروی [سابق] است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۰۳) Justinien: یوستینیانوس [ژوستی نین و ژوستی نیانوس] [۴۸۲-۵۶۵ م.]

امپراتور روم شرقی (۵۲۷-۵۶۵ م.). دوران فرمانروایی او دوره تجدید عظمت امپراتوری بود و چندین بار در زمان قباد انوشیروان با ایران جنگید و هر بار شکست خورد و مبالغ زیادی به دولت ایران غرامت جنگ پرداخت... از کارهای مهمش تدوین قوانین رومی است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۰۴) Serhind: پهنه زمینی در پنجاب، هند مشتمل بر قسمت شمال شرقی دشت بین

رودهای جمنا و سابلج... شهر کوچک سرهند از زمان اسکندر مقدونی سابقه دارد. در دوره‌ی سلطنت مغول در هند از شهرهای معتبر بوده است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ص ۱۲۹۱)

(۳۰۵) Turfan: شهری در ایالت شین چیان به ترکستان چین است که امروز خراب و

اخیراً بعض رساله‌ها و الواح پهلوی از آن خرابه‌ها به دست آمده است، که بیشتر راجع به دین مانی است.

(یادداشت‌های به خط مرحوم دهخدا)

(۳۰۶) از «رید» که به طرف شاهرود حرکت می‌نمایند غالباً منزلگاه صدخرو می‌باشد

که مردم «سودخر» تلفظ می‌نمایند (جلد سوم مطلع الشمس ص ۲۲۷) امروزه دهی از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار واقع در ۲۵ هزار گری خاور داورزن - سر راه شوسه شاهرود به سبزوار... مزرعه کلاته بالا جزء این ده است.

(لغت نامه دهخدا)

(۳۰۷) در یکفرسخی صدخروقریه مهر است و آن دهکده‌ای است آباد دارای هشتاد

خانوار از سکنه و آبش از رودخانه وازکوه طرف شمال می‌آید. آب انباری تقریباً در مقابل کاروانسرای هفتاد هشتاد سال قبل ساخته‌اند و بانی آن معلوم نیست. کاروانسرای از بناهای عهد شاه عباس ثانی در مهر بوده که منهدم شده و جناب حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد سبزوار کاروانسرای جدید در نزدیکی کاروانسرای قدیم بنا نموده‌اند.

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۲۷)

(۳۰۸) قریه‌ای واقع در چهار فرسخی سبزوار که آبادیهای قدیم خراسان و معروف می‌باشد و در مطلع الشمس به صورت ریید و نیز ریود ضبط شده است .

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۵۹، ص ۲۲۶)

(۳۰۹) خسروگرد یا خسروجرد که امروزه ده کوچکی از بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار واقع در ده کیلومتری غرب آن است در اوایل اسلام مرکز و حاکم نشین ناحیه بیهق، شهرکی آباد و دارای جمعیت متناسب بوده است . این شهر در جریان جنگها و انتقال حکومت از یک سلسله به سلسله دیگر رفته رفته خراب شده و آخرین خرابی که موجب فترت کامل خسروگرد شده، زمان انتقال سلطنت از سلجوقیان به خوارزمشاهیان بوده است . شهر و قلعه خسروگرد در این زمان به ویرانه‌ای بدل شده و مسجد جامع آن جا نیز بکلی خراب شده و فقط یک منار از آن به جا مانده است .

(آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۴۸۳-۴۸۷)

(۳۱۰) نویسنده کتاب «آثار باستانی خراسان» آقای عبدالحمید مولوی عقیده دارند که تاریخ ۵۰۵ هجری تاریخ تعمیر مناره خسروجرد است و سال ساخت بنا بسیار جلوتر از ۵۰۵ مذکور در کتیبه می‌باشد .

(آثار باستانی خراسان، جلد اول، ص ۴۸۸)

(۳۱۱) مناره‌ای که در سمت راست مسجد جامع قدیم سبزوار معروف به مسجد پامتار از قدیم برپا بوده است، این مسجد در محله سرده نزدیک به مدرسه مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری قریب به دروازه نیشابور است و دو در آن به بازار باز می‌شده . منار به طرف مغرب مایل شده و انحنائی دارد که از دور بیشتر محسوس است و قدری از سرمنار خراب شده بنای منار از آجر و ارتفاع آن پانزده ذرع و بالای آن کتیبه بخط کوفی دارد ...

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۸)

(۳۱۲) در وسط بازار سبزوار دو بقعه متلاصق به اسم دو امامزاده برپاست و معروف تر و مسلم تر از آن دو یحیی بن موسی بن جعفر علیهم السلام می‌باشد ... بنای بقعه مربع متساوی الاضلاع است و از هر طرف هفت قدم . ارتفاع گنبد تقریباً ده ذرع و مشهدی حسن نام تاجر تبریزی در سال هزار و دوست و نود و دو مرمت و سفید کرده . ظاهراً این بقعه مانند بقعه پهلوی آن گچ بری و کتیبه از قدیم داشته بهر حال از این بقعه داخل بقعه دیگری می‌گردند . بعضی از اهالی را عقیده بر این است که شاهزاده حسن از اولاد ونواده‌های حضرت امام محمد باقر (ع) در این محل مدفون است . بنای بقعه مربع متساوی الاضلاع و از هر طرف نه قدم و کتیبه پرتکلفی در آن گچ بری شده و آنچه از آن باقی مانده و خواننده می‌شود سوره مبارکه انا فتحنا

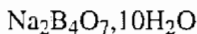
می‌باشد. این بنای مربع عبارتست از چهاربندنه دیوار که تقریباً هفت ذرع بیک‌نسب بالا رفته و در آنجا هشت طاق کوچک زده شده ... زیر هشت طاق مزبور کتیبه‌ای است به خط کوفی و در بالای در در همان زنجیره که خط کوفی است به خط نسخ نوشته‌اند (اعتمد عبدالله بن محمد بن حسین) بقیه خوانده نمی‌شود مگر سنه ثمان و به کلمه دیگر احتمال سبعمائه می‌رود. به نظر می‌رسد که این بنا از عهد غازان خان است.

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۱۰-۲۱۱)

(۳۱۳) رقاع یا قلم رقاع یکی از خطوط اسلامی است که بدان رقاع «رقعه‌ها» را می‌نوشتند و صور آن در اصل مانند حروف ثلث و توفیع است و در مواری با آنها اختلاف دارد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۱۴) Borax: نمک سدیم مشتق از اسید بوریک غلیظ که فرمول آن چنین است.



(۳۱۵) زعفرانیه دهی از دهستان ریاط سرپوشیده است که در بخش حومه‌ی شهرستان

سبزوار و پنجاه هزارگزی خاور سبزوار واقع است.

(۳۱۶) دهی است از دهستان سلطان‌آباد بخش حومه شهرستان سبزوار، در ۵۰ هزار

گزی شمال شرقی سبزوار و ۱۵ هزارگزی شمال جاده سبزوار به نیشابور

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۳۱۷) زرقی یا زرقة دهی از دهستان سلطان‌آباد است در بخش حومه شهرستان سبزوار.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۳۱۸) دهی است از دهستان طاغنکوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۳۱۹) دهی از دهستان بارمعدن که در بخش سروولایت شهرستان نیشابور واقع است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۳۲۰) *gundelia turnefortia* نوعی کنگر خوراکی یا شلپا: صاحب مطلع الشمس

در باره این گیاه می‌نویسد: «گیاه دیگر موسوم به شلپا در نیشابور می‌روید و کمال امتیاز را دارد. این گیاه در بهار تازه و نازک و سبز است و مردم از آن بسیار می‌خورند در تابستان و پاییز که قوی و سخت می‌شود به دوآب می‌دهند و در زمستان بیشتر خوراک گاوهاست و از خوردن این گیاه گاو فریه می‌گردد.

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۴۸)

(۳۲۱) Nourata: شهری در جمهوری ازبکستان در حاشیه بیابان قرل قوم.

(۳۲۲) Boukharie : نام قدیمی سفدیان .

(۳۲۳) معادن فیروزه نیشابور بر دو قسم است کوهی و خاکی . معدن کوهی در کوه واقع شده به این معنی که فیروزه با کلیه سنگ کوه که غیر فیروزه است اتصال دارد و باید آن سنگ شکسته و فیروزه از آن جدا گردد . معدن خاکی در اراضی دامنه کوه و پایه کوه واقع شده ... اما معدن کوهی در شش دره واقع است و هر دره به مناسبتی به اسمی موسوم گردیده و از طرف شرقی این کوه ابتدا نمایم دره اول دارای چهار غار است . غار اول معروف به عبدالرزاقی است که قدیم آنرا غار ابواسحق می نامیده اند و آن غار وسیعی است که عمق آن چهل و هشت ذراع است . در این سنوات فیروزه کمی از آن جا به دست آمده و فیروزه این غار از غارهای دره های دیگر بابهاتر و جلوه و صفای آن بیشتر است .

فیروزه بعد از آن که تراشیده شد و جلا به هم رسانید تجار آنها را نوع نوع جدا می نمایند . آنها که از معدن عبدالرزاقی است بهترین انواع فیروزه است و به بخارا حمل می شود از آن جا به روس و فرنگستان و هندوستان می برند ، ولی فیروزه خوب در مشهد دیده نمی شود ، آنچه خوب است به طور مخفی به جاهای دیگر فرستاده می شود .

(مطلع الشمس ، ج ۲ ص ۳۳ ج ۳ ص ۷۴)

(۳۲۴) Khanlouk : دهی است از دهستان ماروسک بخش سرولایت شهرستان نیشابور

واقع در ۲۴ هزارگزی جنوب خاوری چکنه بالا که ناحیه ای است کوهستانی و معتدل ...

(فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۹)

(۳۲۵) تخمیناً در نیم فرسخی طرف جنوب شرقی دروازه مشهد تکیه و باغ با صفایی

است که آن جا مقبره امامزاده محمدبن محمدبن زیدبن امام زین العابدین (ع) می باشد . این امامزاده چون به فرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان مقتول و پس از قتل محروق گردید به محمد محروق معروف شد ... بقعه این امامزاده عبارت است از قبه و گنبد بسیار قشنگی از کاشی سبز که شاه طهماسب صفوی آن را بنا و شاه صفی آن را مرمت کرده است .

(مطلع الشمس ، ج ۳ ، ص ۶۴)

(۳۲۶) ظاهراً خانیکوف یزید بن مهلب والی خراسان در آن زمان را بایزیدبن معاویه ،

خلیفه اموی اشتباه گرفته است . چون امامزاده محروق به فرمان یزید بن مهلب سوزانده شد .

(۳۲۷) مقبره حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم مشهور به خیام نیشابوری ، فیلسوف و

ریاضی دان و منجم و شاعر ایرانی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هـ . در جنوب شهر نیشابور ، در جوار مقبره امامزاده محروق واقع است . نظامی عروضی در سال ۵۳۰ مقبره خیام را زیارت کرد ... ویلیام جکسن نویسد : « این بنا را که فعلاً بر قبر امامزاده موجود است ظاهراً در

قرن هفدهم (یازدهم هجری) به جای بنایی که در آن وقت مشرف بویرانی بوده است، بنا کرده اند. «باردیگر در سال ۱۳۱۳ ه. ش. مقارن با جشن هزاره فردوسی بنای دیگری ساخته شد که هنوز باقی است، و آن مشتمل است بر ستونی سنگی در وسط سکوی چهارگوش متصل به بقعه امامزاده محمد محروق... لازم به تذکر است که انجمن آثار ملی در جانب دیگر باغ بنای یادبودی در خور مقام خیام احداث کرده است و ستون سنگی مذکور در یکی از میادین شهر نیشابور نصب شده است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۲۸) مقبره عطار فرید الدین نیشابوری در شادباغ جنوب نیشابور واقع است. در بقعه عطار سنگ قبر بلندی بشکل ستون حاوی اشعاری در ثنای عطار و ذکر سال شهادت او موجود است، و آن سنگ بالای سر شیخ نصب شده. در اواخر دوران محمد علی شاه قاجار، نیرالدوله والی خراسان که عازم مشهد بود، دستور داد که بقعه ای بر مزار عطار احداث کنند، ولی به علت انقلابات و بازگشت نیرالدوله به تهران، آن بنا به صورت بقعه ساده آجری و گنبد آجری باقی ماند. انجمن آثار ملی در تکمیل بنا و کاشیکاری و تزیینات آن اقدام کرد...

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۲۹) Garcin de Tassy (Joseph) (۱۸۷۸-۱۷۹۴) مستشرق فرانسوی که متون مختلفی از ترکی و هندوستانی ترجمه کرده است و مهمترین اثر او «تاریخ ادبیات هند و هندوستانی ۱۸۴۷-۱۸۳۹» است.

"L'Histoire de la littérature hindoue et hindoustanie 1839-1847"

می باشد.

(۳۳۰) شهاب الدین یاقوت در «معجم البلدان» از قریه قدمگاه که روی کوه تپه ماندنی واقع در شمال بقعه قدمگاه قرار دارد به نام «سرخک» و شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» از آن به نام «حمرا» یاد کرده است که در واقع ترجمه عربی سرخک است. و اما قدمگاه عبارت از یک پارچه سنگ سیاه سخت تقریباً نیمدُرغ در نیمدُرغ است که بر روی آن اثر دو قدم بزرگ منطبق شده و این سنگ را بر دیوار به ارتفاع یک ذرع و نیم بر دیوار بقعه نصب کرده اند. این بقعه که واقع در میان باغی است در اصل ساخت و طرح و طرز بعینه مثل بقعه خواجه ربیع اما کوچکتر از آن است...

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۹-۳۰)

(۳۳۱) از طرق به شریف آباد چهار فرسخ است و این دهکده در دره واقع که سمت مشرق و شمال آن بعضی تلال است طرف مشرقی را بازحوض گویند و کوه مغربی را بیوه ژن و

جبال جانب جنوب را دلبران و شمالی را کوه باد نامند. خاک این جا سرخ رنگ و این علامت و فور معدن آهن است.

(مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۴)

۳۳۲) دهی است از دهستان مرکزی بخش طرّبه شهرستان مشهد واقع در هفت هزارگزی جنوب باختری طرّبه و سر راه مالرو عمومی نیشابور.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

۳۳۳) سلطانمراد میرزا حسام السلطنه شاهزاده قاجار ۱۲۹۹ هـ. ق. : از شاهزادگان رجال و حکام امرای لایق و کافی و معروف قاجاریه، پسر عباس میرزا ولیعهد. وی در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه قاجار خراسان را فتح کرد و فتنه سالارافرو نشانند و حکومت خراسان یافت (۱۲۶۶) در ۱۲۷۳ هرات را فتح کرد و در آن شهر به نام ناصرالدینشاه سکه زد. پس از بازگشت از هرات به دفع ترکمانان پرداخت. چندی بعد او را از خراسان فراخواندند (۱۲۷۵) در ۱۲۷۷ باردیگر به ولایت خراسان آمد تا ۱۲۸۱ در آنجا بود و باز در سال ۱۲۸۸ به ولایت خراسان منصوب شد ... وی در تاریخ قاجاریه به فاتح هرات معروف است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۳۲۵)

۳۳۴) مؤلف مطلع الشمس در ص ۴۴ از ج ۲ کتاب در این مورد می نویسد: «در این مطلب سیاح دانشمند روس سهو کرده، متهای خراسان بلخ است نه مشهد.»

۳۳۵) هارون الرشید (۱۴۸ هـ. ق. - ۱۹۳ هـ. ق.): بزرگترین خلیفه عباسی که در سال ۱۷۰ به خلافت رسید و در طوس درگذشت و در سناباد در خانه حمید ابن قحطبه که از جانب خود وی حکومت خراسان را داشت، مدفون گردید و قبه به اراده عبدالله مأمون بر فراز تربت او ساخته شد و به قبه هارونیه اشتهار یافت، چون حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی صلوات علیه در طوس رحلت فرمودند در قبه هرونیه مدفون گردیدند.

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۴۹)

این بطوطه که در سال ۱۳۳۰ میلادی از مشهد دیدن کرده، در باره مرقد مطهر امام رضا(ع) چنین نوشته است: «مشهد امام رضا قبه بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه ای است که مدرسه و مسجدی در کنار آن وجود دارد و این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشانیده اند. از سقف مقبره تندیلهای نقره آویزان است. آستان دربقعه هم از نقره است و پرده ابریشم دوزی از در آویخته داخل بقعه با فرشهای گوناگون فروش گردیده، رو به روی قبر امام، قبر هارون الرشید واقع شده که آن هم ضریحی دارد و شمعدانها روی قبر گذاشته اند و

مردم مغرب گوروی را به علامت شمعدانها که دارد بازمی‌شناسند.

(سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۴۱)

(۳۳۶) Baisongour Mirza: بایستقر ابن شاهرخ میرزا و برادر الغ بیک شاهزاده

تیموری (۸۰۲-۸۳۷ هـ. ق.). وی ذوق ادبی و هنری داشت و اشعار و آثار فارسی را بدقت مطالعه می‌کرد و مجلس او مجمع شاعران، مورخان، خوشنویسان و نقاشان ایرانی بود، خود او در خط استاد بود و رقم استادانه او بر طاق و پیرامن سر درمسجد گوهرشاد مشهد - که آیاتی از قرآن مجید نوشته - ظاهر است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۳۷) منظور میرزا سعید خان مؤتمن الملک است که در سال ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۷ که

مجدداً پست وزارت خارجه را بر عهده گرفت، متولی آستان قدس رضوی بود و همان طور که مرحوم اُکتایی در مقدمه جلد اول «فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی» که در سال ۱۳۲۵ شمسی چاپ و انتشار یافته، نوشته‌اند اولین فهرستی که از کتابهای کتابخانه آستان قدس تهیه شده، فهرستی است که میرزا سعید خان در سنه ۱۲۹۶ ترتیب داده است.

(۳۳۸) خط کوفی یکی از انواع خطوط عربی که در همه حروف دارای قاعده افقی است

و وقتی این حروف در کنار هم قرار گیرند، حاشیه مرتبی را تشکیل می‌دهند. این خط بیشتر برای آیات و کتیبه‌ها، در ساختمانهای مذهبی قدیم، بر روی سطوحهایی که عنصری تزئینی لازم داشته به کار می‌رفته است. می‌توان گفت که هیچ نوع خطی در جهان مثل خط کوفی برای تزئین و آرایش مناسب نیست.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۳۹) خط نسخ خطی است که محققان ریشه آنرا در جاهلیت نیز یافته‌اند. اما خط نسخ

عربی (اسلامی) پس از خط کوفی در ایران رواج یافت و این که شهرت دارد که خط عربی اوّل کوفی بوده و این مقله خط نسخ را اختراع کرده است بر اساسی نیست و خطوطی به خط نسخ بر روی پاپیروس موجود است که متعلق به اواخر قرن اوّل هجری است و این مقله خط نسخ را موزون و زیبا ساخت و لایق آن قرار دارد که قرآن را بدان خط بنویسند.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۴۰) خط ریحانی خطی است از خطوط عربی که این ابواب اختراع کرده است و با

خط ثلث اختلاف اندکی دارد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۴۱) ابن خاتون شیخ اسدالله بن شیخ محمد مؤمن. کتاب فرائدالقالاند (۱۱۹ نحو

و صرف خطی) که برای شیخ محمدابن خاتون عاملی در سنه ۱۰۴۰ نوشته شده، از جمله کتب وقفی مشارالیه است. از این قرینه گمان می‌رود که از خاندان معروف ابن خاتون عاملی باشد. بالجمله تاریخ وقف کتب ابن خاتون سال ۱۰۶۷ است.

(فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی)

(۳۴۲) خواجه شیر احمد (بن عمیدالملک بن شیر احمد) تونی از مردمان اوایل سده دهم هجری قمری است. شرح حال او در دست نیست. تاریخ وقف نیز نوشته نشده است.

(فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی)

(۳۴۳) آقا زین العابدین خادم شریف اصفهانی که شرح حال او در دست نیست تاریخ وقف رجب ۱۱۶۶ می‌باشد.

(فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی)

(۳۴۴) Théodosios: منجم و ریاضیدان یونانی قرن دوم قبل از میلاد که از خود سه اثر مهم بر جای گذاشته است که یکی از آنها Sphericae در زمینه هندسه فضایی است.

(۳۴۵) Apollinos de Perga: (حدود ۱۸۰- حدود ۲۶۲ ق. م.). ریاضیدان و منجم یونانی، شاگرد و مرید ارشمیدس و یکی از پایه گزاران علم ریاضی. وی رساله‌ای در زمینه ویژگیهای مخروطات نوشته است.

(۳۴۶) کتاب فتوح الشام اثر محمدبن عمرو بن واقد الواقدی المدینی مولی اسلم، مکنی به ابو عبدالله از محدثان و از قدیمی ترین مورخان (۲۰۷-۱۳۰) است.

(لغت نامه دهخدا)

(۳۴۷) تاریخ طبری یا تاریخ الامم و الملوك یا کتاب اخبار الرسل و الملوك، کتابی تاریخی به عربی از محمدابن جریر طبری، مشتمل بر تاریخ از آغاز آفرینش تا سال ۳۰۲ ه. ق. ذیلهای بسیاری بر این کتاب نوشته‌اند... تاریخ طبری نخستین تاریخ کاملی است که به زبان عربی نوشته شده و از تواریخ معتبر محسوب می‌شود. از جهت تاریخ ایران و بخصوص ایران پیش از اسلام، اهمیت خاص دارد. در ۱۹۰۱-۱۸۷۶ به اهتمام دخویه و عده‌ای دیگر از مستشرقین درلیدن، در پانزده مجلد و در مصر مکرر منتشر گردیده... تاریخ طبری با تلخیص و اختصار بوسیله ابوعلی محمد بلعمی در ۳۵۲ ه. ق. به فارسی ترجمه شده است...

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۵۹۶)

(۳۴۸) کتاب خطط مقریزی یا «الخطط المقریزیه» عنوان مشهور کتاب «المواعظ و

الاعتبار بذكر الخطط والآثار» تألیف تقی الدین احمدبن علی بعلبکی از مردم مقریز، از مورخان و جغرافیادانان اسلامی قرن نهم هجری، کتابی است تاریخی و جغرافیایی مشتمل بر تاریخ و

جغرافیای مفصل مصر، و به خصوص شهر قاهره و آنچه بدان مربوط است. (۳۴۹) شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی بغدادی از ادبا و لغویان اوایل قرن هفتم هجری و مؤلف کتاب معجم البلدان و معجم الادباء. (۳۵۰) Cheikh Mouhammad Chafeï: محمدبن ادریس بن عباس بن عثمان ابن شافع هاشمی قرشی مطلبی، مکنی به ابو عبدالله، یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت (۲۰۴-۱۵۰ ه. ق.) و مؤسس فرقه شافعیه.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۵۱) [احمدبن الحسین الجمعی الکوفی] شاعر معروف عرب (۳۵۴-۳۰۳) وی در خدمت عضدالدوله دیلمی به سر برده و قصاید غراً در مدح وی سروده است.

(۳۵۲) Abdoul - Ali-Maazi: با این که احتمال زیادی وجود دارد که مقصود دیوان «ابو العلامعری» بوده و در متن حرف (ح) اشتباهاً به جای (ع) چاپ شده باشد، اما چون نام کوچک شاعر «عبدالعلی» ضبط شده، جای تردید باقی می ماند. با وجود این در فهرست نسخ خطی آستانه از قدیم الایام تاکنون به چنین نامی برنخوردم.

(۳۵۳) Ibrahim ou'ksous: در فهرست نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی و نیز در فهرستی که مؤلف «مطلع الشمس» از این نسخ ارائه داده است، چنین نامی به چشم نمی خورد. (۳۵۴) در ص ۴۴ جلد دوم مطلع الشمس در این باره می خوانیم: «مسیوخانیکوف در این جا اشتباه غریبی کرده، چه در کتیبه‌ها و کاشیها تواریخ بسیار قدیم و پیش از صفویه هست و بعدها واضح خواهد شد.» مؤلف مطلع الشمس صورت کتیبه‌های حرم مطهر را در همین جلد از ص ۵۶ تا ۱۳۵ به تفصیل ذکر کرده است؛ اما ظاهراً توجهی به دنباله بحث خانیکوف نکرده و تحقیقات وی را در مورد تاریخ بنای حرم مطهر حضرت رضا(ع) نادیده گرفته است.

(۳۵۵) این مسجد در حسن بنا و استحکام و زینت به کمالست و نظیر آن نادراً دیده می شود از اینبه گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ ابن امیر تیمور است و فی الحقیقه صحن جنوبی حرم مطهر محسوب می شود کاشیهای معرق و غیر معرق که در این بنای عالی به کار رفته بنفاست و صفای چینیهای ممتازست. وسعت فضای مسجد طولاً قریب پنجاه و سه ذرع و عرض تقریباً چهل و هشت ذرع و چهار ایوان دارد غربی و شرقی و جنوبی که شمال آن ایوان حرم است معروف به ایوان دارالسیاده

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۱۳۸)

(۳۵۶) به این ترتیب نظر میرخواند که در کتاب «روضه الصفا» تاریخ بنای مسجد را سال

۸۲۲ ضبط کرده است، چندان هم بی اعتبار نیست. (مؤلف)

(۳۵۷) «المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء»

(۳۵۸) «المنافق فی المسجد کالطیّر فی القفس» که در این جا خانیکوف «پرنده» را

شاهین یا عقاب ترجمه کرده است .

(۳۵۹) مؤلف مطلع الشمس اشتباه خانیکوف در مورد مرمت ایوان جنوبی مسجد

گوهرشاد در زمان شاه سلطانحسین بسال ۱۰۸۸ را خاطرنشان می کند و می گوید : «نیز مسیو خانیکوف اشتباه کرده چه جلوس شاه سلطانحسین در سال هزار و صد و شش است و سالیکه این مسافر معین می کند هجده سال قبل از جلوس شاه سلطانحسین است .»

(۳۶۰) و (۳۶۱) در دو طرف ایوان مقصوره (ایوان جنوبی مسجد گوهرشاد) دو مناره

زیبا قرار گرفته اند که روی آن اشعاری نقش بسته است . در مناره سمت چپ می خوانیم :

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| بزرگ چاکر شاه جهان شهاب الملک | که رجم دیو کند ز آسمان شوکت شاه |
| حسین خوی و حسن خلق ویم نوال کریم | که کوه در نظر همتش کم است زکباه |
| چه از حوادث گردون دون بوقلمون | مراین مناره ایوان خراب گشت و تباه |
| درم فشانند و نمود اهتمام به غمزدم | که ذکر خیرش ماند درالسن و افواه |
| بقای شه طلبید و سعادت ابدی | چو شاه را از سر صدق بوددولتخواه |

(۳۶۲) مؤلف مطلع الشمس موقعیت محلّه ارك را که در حقیقت محلّه نظامی مشهد بوده

است بین مغرب و جنوب مشهدوارگ دولتی را متصل به باروی شهر ذکر کرده است . احداث بناهای دولتی ارگ را به عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلیشاه نسبت می دهند . ضمناً فریزر که در سال ۱۲۳۷ هجری به مشهد سفر کرده ، در سفرنامه خود شرح مفصلی در باره ارك نوشته است .

برای اطلاع بیشتر به مقاله آقای تقی بینش تحت عنوان «جغرافیای محله های مشهد» در

مجله دانشکده ادبیات ، س ۱۲ (۱۳۵۵) ش ۳ ، ص (۵۹۹-۵۷۴) مراجعه شود .

(۳۶۳) اشاره به شورش محمد حسن خان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله و تسلط

او بر مشهد در سال ۱۲۶۴ هـ . ق . که عاقبت به دست سلطانمراد میرزا حسام السلطنه فرونشست و به محاکمه و کشتن سالار ، دو پسر و کسانش در سال ۱۲۶۶ هـ . ق . انجامید .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ، ج ۱ ، ص ۱۲۴۰)

(۳۶۴) Katle-Gâh : قتلگاه که بعضی به آن قطع گاه گفته و داستانی در مورد خریداری

اراضی آن به وسیله حضرت رضا(ع) نقل کرده اند ، قبرستان وسیعی بوده است واقع میان بازار سنگ تراشها و گنبد خشتی و تپل المحله و بیشتر قبور آن جا به امواتی اختصاص داشت که وصیت کرده بودند در جوار حضرت به خاک سپرده شوند .

بعضی از قبرهای قبرستان قتل گاه دارای بقعه بود و مانند مقبره امین السلام فضل بن

حسن طبرسی که اکنون در کنار خیابان نوقان قرار دارد. قسمتی از قبرستان قتل‌گاه در زمان رضا شاه مقارن با احداث فلکه دور حرم مطهر خراب و جزو فلکه شد بقیه آن به صورت باغ وسیعی به نام باغ رضوان در آمد. در سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ در آن جا مدرسه‌ای دایر بود. در حدود سالهای ۱۳۴۰ در زمان حاج میرزا حسین فقیه سبزواری قبرستان احیاء و دارای صحن و حجرات و سردابهایی شد که در قبال حق‌الدفن در آن جا اصوات را به خاک می‌سپردند. این قبرستان در سال ۱۳۵۴ به کلی خراب شد.

(جغرافیای محله‌های مشهد، نوشته‌ی تقی بینش، مجله دانشکده ادبیات مشهد، س ۱۲ ص ۳۱۵ تاریخ آستان قدس رضوی تألیف عزیزاله عطاردی، ج ۱، ص ۳۶۰) (۳۶۵) از قدیم هر کاروانی که به شهر وارد می‌شده یکی دو صندوق محتوی جنازه هم با خود می‌آورده است. این جنازه‌ها به افرادی تعلق داشت که در سایر شهرها و دهات دور دست در گذشته و همراه زوآر به مشهد حمل و به تناسب پولی که ورثه آنها برای «قبرجا» می‌پرداختند، در داخل حرم یا صحن و یا قتلگاه دفن شده بودند.

این گورستان سه چهارمتر از کوچه‌های اطرافش بلندتر بود. در آن جا آثار هیچ قبوری بیش از یک نسل باقی نمی‌ماند. همین که ساختمان یکی کهنه و مخروبه می‌شد، قبرکها آن را در هم می‌کوفتند و روی آن گور تازه‌ای می‌ساختند و به خریدار دیگری می‌فروختند... همواره سنگ تراشهای آن حدود سنگ گور می‌تراشیدند، خرکچی‌ها آجر و سنگ و خاک به آن جا می‌بردند و زوار هم اصوات خودشان را در آن قبرجاهای «بکر» دفن می‌نمودند... تا این که در طول چند قرن از مجموع آن مواد این تپه مقدس پدید آمده بود. به همین مناسبت محله مجاور قتلگاه را «تپه‌المحله» می‌نامیدند.

(انگیزه، ص ۶۷-۶۸)

(۳۶۶) در دوره ایلخانان نایبان از مأموران عالی‌رتبه شهرستانها به شمار می‌آمدند، در دوره صفویه حکام محلی و تیولداران را در پاره‌ای موارد به لقب «نایب» می‌خواندند؛ در دوره قاجاریه واژه «نایب» برای افسر، معاون وزارتخانه‌ها و نیز دبیر سفارت و معاون کنسول و صاحب برخی از مقامهای دیگر به کار می‌رفت.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۶۷) مسجد شاه واقع در محله سرشور که چندان مسافتی تا روضه منوره ندارد مشتمل است بر دو مناره و گنبدی با دو شبستان جنب گنبد. گویند از بناهای اوزبکیه است و معلوم می‌شود که ابتدا بنایی با وسعت بوده، حالا فضایی درستی و عمارت زیادی ندارد. در پیشانی ایوان کتیبه‌ای است به خط ثلث بر کاشی معرق به این عبارت قال الله سبحانه تبارک و تعالی

قَدَرَى تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ تَأْخِرَ آيَةً وَ فِي دَوْرَةِ أَيَّوَانٍ نِيزَ كَتَبَهُ أَيُّ اسْتَبَدَّ بِهٖ خَطُّ ثَلَاثٍ كِهٖ فِي وَسْطِ سَفِيدٍ وَ بَاقِي زَرْدٍ وَ بَر كَاشِي مَعْرُوقٍ بَسِيَّارٍ مِمْتَازِ فِي اَوَّلِ بَسْمِ اللّٰهِ اسْتَبَدَّ وَ فِي اَآخِرِ اِيْنِ عِبَارَتِ خَوَانَدَهٗ مِي شُوْد (الامير ملكشاه اعرج الله معارج دولته في رجب سنة خمس و خمسين و ثمانمائة الهجرة) ابیاتی چند نیز در این جا نوشته اند که اکثراً محو شده ... سطر کوچکی از آن به این عبارت مانده عَمَلٌ ... ابن شمس الدین محمد التبریزی بتأ...

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۴۴)

(۳۶۸) بقعه پیرالاندوز در خیابان صفوی سابق کوچه شور واقع است. مؤلف مطلع الشمس کتیبه سر در مقبره را چنین ذکر کرده است: فی ایام دولت السلطان الاعظم والخاقان المعظم حافظ بلاد و ناصر عباداله ابوالمظفر شاه سلطان محمد خدابنده خلداله ملکه و سلطانه بسعی و اهتمام بنده درگاه خواجه قنبر علی ابن خواجه حسین نام البزازی سنه ۹۸۵هـ. ق.

(۳۶۹) سلطان محمد خدابنده، چهارمین پادشاه از خاندان صفوی، فرزند شاه طهماسب اول و نوه شاه اسمعیل اول که به سال ۹۸۵هـ. ق. پس از برادر به تخت نشست. وی پادشاهی ضعیف بود و آنچه در زمان او انجام شد، به دست فرزند ارشد او حمزه میرزا بود. به دوران او سپاه عظیم سلطان مراد خان ثالث پادشاه عثمانی، پس از جنگهای سخت و خونین شهرهای تبریز، شروان، تغلیس و نواحی دیگر را تصرف کرد و چون حمزه میرزا کشته شد، سپاه ایران به کلی شکست خورد و وضع داخلی کشور دچار هرج و مرج شد تا آن که فرزند دوم او شاه عباس اول از خراسان به پایتخت آمد و به جای پدر زمام امور را به دست گرفت. سلطان محمد خدابنده نیز مدت کوتاهی پس از آن درگذشت.

(لغت نامه دهخدا)

(۳۷۰) مقبره شیخ محمد مؤمن عارف استرآبادی یکی از مشایخ عهد صفویه و مؤلف کتاب تحفه حکیم مؤمن و از پیشوایان دراویش سلسله خاکساری که در سال نهصد و چهار هجری وفات یافته است. این بقعه که بواسطه گنبد کاشی سبز رنگ زیبای روی آن به گنبد سبز معروف است در سال ۱۰۹۱ در عهد شاه عباس و به دستور او بنا شده و صندوقی از چوب نیز داشته است. مقبره دریاغ پُر دار و درختی، در کوچه قبرستان میرهوا، نزدیک تکیه آقای شاه قرار داشت و به نام خانقاه معروف و محل اجتماع دراویش فرقه خاکساریه بود.

این مقبره در حال حاضر به علت تغییرات ناشی از خیابان کشیهای شصت سال اخیر در شهر، وسط میدان جدید الاحداثی قرار گرفته و از باغ قدیمی جز گوشه از آن چیزی باقی نمانده است.

(۳۷۱) آقای تقی بینش در مقاله‌ای تحت عنوان «جغرافیای محله‌های مشهد» ضمن توصیف بالا خیابان از باغهای معروف آن و نیز از باغ نادری نام برده‌اند که متصل به مقبره نادر بود و حمام و مسجد و آب انبار بزرگی داشت و به مناسبت انتساب یا ارتباط با مقبره نادر به اسم حمام مقبره و مسجد مقبره معروف بود. فضای مسجد هنگام تعریض خیابان نادری در زمان رضاشاه که تقریباً از بین رفت و کتیبه زیبا و تاریخی آن به خط علی رضای عباسی ضمن نوسازی مسجد معدوم یا مفقود شد. احتمال دارد این مسجد، همان بنایی باشد که خانیکوف از آن نام برده است.

(مجله دانشکده ادبیات مشهد، س ۱۳، پاییز ۱۳۵۶، ص ۵۸۴)

(۳۷۲) مؤلف مطلع الشمس (در ص ۳۰ ج ۲) به نقل از سفرنامه فریزر می‌نویسد: «خرابه قبر نادرشاه و رضا قلی میرزا پسر او در مشهد دیده می‌شود اگر چه جسد نادر در این قبر نمانده است. از روضه حضرت تادروازه شهر که در شمال غربی می‌باشد خیابانی طرح شده و خرابه قبرهای مزبور در نیمه راه این خیابان است. قبر نادرشاه در طرف شمال شرقی نهر و قبر رضا قلی میرزا در طرف جنوب غربی و این هر دو بقعه را خود نادر بنا کرده و قصد او این بوده است که بنای باشکوه بسیار عالی مانند ابنیه معتبره هند از او به یادگار بماند چنان که استحکام این دو بقعه زیاده از استحکام جمیع ابنیه این مملکت است قبرها در وسط بقعه و مصالح بنا آجرهای ممتاز و سنگهای حجاری شده و جلو طرف شرقی قبر نادر یک درب مرمریست که با مخارج زیاد از مراغه بدینجا آورده. آنها که قبل از خراب شدن این بنا رادیده‌اند خیلی از استحکام و قشنگی آن تعریف می‌نمایند. بقیه آن نیز مصدق قول آن اشخاص است اما حالا هر دو مقبره جای کثافات است.

(۳۷۳) در فارسنامه ناصری نوشته حاج میرزا حسن حسینی فسالی (ص ۶۶۳) می‌خوانیم: «آغا محمدخان در همین سال [۱۲۱۰ ه. ق.] روز هفتم ذی‌قعدة به عزم تسخیر خراسان راه مشهد مقدس را در پیش گرفت... در آیام زیارت مانند یکی از خدام حرم مطهر خدمت می‌نمود. و در همین اوقات به فرموده شه‌ریار قاجار قبر نادرشاه افشار را که در جوار حرم محترم رضوی (ع) بود شکافتند و استخوانهای او را در کریاس خلوت کریم خانی تهران قرین استخوانهای مغفرت پناه کریم خان وکیل نمودند و بعد از چند سال به فرمان خاقان زمان فتحعلیشاه طاب ثراه، استخوانهای آن دو پادشاه را به نجف اشرف برده دفن نمودند.

(۳۷۴) مدرسه دو در معروف به مدرسه یوسف خواجه در بازار بزرگ واقع بوده است و در سال ۸۴۳ در دوران سلطنت شاهرخ به فرمان امیر یوسف بن امیر شیخعلی بن امیر تیمور ساخته شده است. شرح مفصل کتیبه‌های این مدرسه در جلد دوم کتاب مطلع الشمس

ص ۲۵۵-۲۵۷ آمده است. این مدرسه در حال حاضر تخریب شده است. (۳۷۵) مدرسه خیرات خان واقع در شمال بست سفلی دارای صحنی وسیع و در چهار طرف حجرات تحتانی و فوقانی و جلو حجرات ایوان است. این مدرسه در سال ۱۰۵۷ ساخته شده و بانی آن چنان که در کتیبه سر در مدرسه بر کاشی معرق به خط ثلث نوشته شده است خیرات خان بوده.

(تاریخ مشهد، تألیف محمد حسین خجسته مبشری)

(۳۷۶) مدرسه میرزا جعفر در شمال صحن عتیق واقع است و درب آن از صحن عتیق گشوده شده. بانی این مدرسه میرزا جعفر و تاریخ بنای آن هزار و پنجاه و نه هجری است و از بهترین مدارس قدیمه مشهد می باشد. دارای صحن بسیار وسیع و عمارت دو طبقه و در حدود نود اطاق دارد.

در منتخب التواریخ آمده است که میرزا جعفر خراسانی بوده، مدتی در هندوستان بسر برده و هنگامی که قصد بازگشت به خراسان را داشته از دنیا رفته و چون قسمتی از اموال خود را وقف امور خیریه نموده بوده، و جوهی هم به مشهد فرستاده که صرف ساختن این مدرسه شده است. حاج محمد ناصر ظهیرالدوله والی خراسان در سال هزار و دوست و هشتاد و پنج هجری این مدرسه را تعمیر کرده است.

(تاریخ مشهد، ص ۳۲۲-۳۲۱)

آقای فریزر در سفرنامه خود راجع به این مدرسه می نویسد: «از زیر طاقهای طرف شمال شرقی صحن داخل مدرسه میرزا جعفر می شوند و این مدرسه بهترین بنا و مدارس مشهد است. صحن آن مربع مستطیل که تقریباً شصت یارد طول و چهل یارد عرض دارد و دور آن دو مرتبه حجرات که هریک ایوانچه های طاق دار دارد در وسط باغچه کوچکی طرح نموده که دور آن سکوی سنگ فرش است، این مدرسه هم با کاشیهای خوب مزین شده و درهای حجرات قشنگ می باشد. این مدرسه و نیز مدرسه خیرات خان تجدید بنا شده و جزو دانشگاه رضوی است.»

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۱)

(۳۷۷) مدرسه نوآب یا صالحیه یکی از بهترین مدارس مشهد با صحن وسیع و سر در باشکوه در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی و از مال خالص نوآب مستطاب عمده السادات النجیا صدرالاسلام والمسلمین میرزا صالح النقیب الرضوی به سال ۱۰۸۶ هجری ساخته شده است.

(تاریخ مشهد، ص ۳۲۴)

(۳۷۸) مدرسه عباسقلیخان واقع در خیابان سفلی دارای صحنی وسیع است و ساختمان آن دو طبقه، بیش از صداتاق دارد و دارای مسجد و کتابخانه می‌باشد. در پیشانی ایوان مسجد مدرسه با کاشی معرق به خط زردکتبه ای است که نشان می‌دهد این مدرسه در عهد شاه سلیمان صفوی در سال ۱۰۷۸ ه. ق. ساخته شده و بانی آن عباسقلیخان شاملوی بگلربیگی خراسان از طایفه شاملوی بوده است. این مدرسه در حال حاضر دایر است.

(تاریخ مشهد، ص ۳۲۲)

(۳۷۹) مدرسه پایین پای مبارک معروف به سعیدیه که در طرف پایین روضه مقدسه واقع شده به سال ۱۰۸۷ به فرمان سعدالدین میرزا محمدالوزیر الکمل خراسان ساخته شده و در زمان ناصرالدین شاه قاجار تزیین گردیده (۱۲۸۹) است. این مدرسه بهنگام سفر فریزر به مشهد در محلی که اکنون عمارت موزه و کتابخانه آستانقدس است قرار داشته، دارای اتاقهای متعدد بوده و پنجاه طلبه در آن تحصیل می‌کرده اند.

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۵۹)

(۳۸۰) مدرسه ملا محمد باقر مشهور بمدرسه سمیعیه واقع در خیابان علیا یا بالاخیابان، که به آن مدرسه باقریه هم می‌گویند از مدارس آبرومند مشهد است. کتبه بسیار خوش خطی در بالای در این مدرسه به خط رقاع در سنگ منبت شده است که نشان می‌دهد مدرسه به سال ۱۰۸۳ در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی با اجازه مجتهد ملامحمد باقر خراسانی سبزواری (فاضل سبزواری) از سرمایه ملامحمد سمیع ساخته شده است. این مدرسه هشتاد تا نود نفر طلبه داشته است و خود محقق سبزواری در آن جا تدریس می‌کرده و کتب بسیاری بر آن وقف کرده.

(تاریخ مشهد، ص ۳۱۸، تاریخ علمای خراسان تألیف

میرزا عبدالرحمان با مقدمه و تحشیه محمد باقر ساعدی)

(۳۸۱) در مورد مدرسه امیر ناصر یا ناصری جز این که در انتهای کوچه عباسقلیخان قرار

داشته و در سال ۱۰۹۱ ساخته شده بود و اکنون تخریب شده است، اطلاعاتی در دست نیست.

(۳۸۲) مدرسه بالاسر واقع در بازار بزرگ را به علت واقع شدن در مغرب دارالسیاده،

مدرسه بالاسر می‌نامند. در ایوان بالای سر مبارک مقابل در مدرسه کتبه ای گچ بری شده بخط ثلث که نشان می‌دهد این مدرسه بسال ۱۰۹۱ هجری در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی، به همت سعیدالدین میرزا محمدالوزیر الکمل خراسان ساخته شده است. بهنگام سفر فریزر به مشهد این مدرسه، مدرسه ای پاک و تمیز بوده و بیست نفر طلبه داشته است.

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۵۴)

(۳۸۳) مدرسه حاجی حسن یا بهزادیه واقع در خیابان علیا در سال ۱۰۹۰ هجری در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی از مال ملک بهزاد ویسی حاجی نظر علی ساخته شده است.

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۵۲)

(۳۸۴) مدرسه سلیمانخان واقع در محله سرشور نزدیک مسجد شاه، بنا بر کتیبه بالای درب مدرسه که بر لوحی سنگی مسطور است، به همت یکی از امرای معظم قاجار اعتضادالدوله سلیمانخان قاجار در دوران سلطنت آغا محمد خان قاجار ساخته شده است و در سال ۱۲۵۷ در دوران سلطنت ناصرالدین شاه به همت نصرالله خان قاجار تعمیر شد. در این مدرسه بیست تا سی نفر طلبه سکنی داشته اند.

(مطلع الشمس، جلد ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲)

(۳۸۵) مدرسه میرزا تاج یا ملا تاجی یا ملا تاج از مدارس قدیمی مشهد واقع در شمال صحن عتیق بوده، میرزا رضا مستشار الملک در سال ۱۲۹۰ آنرا تعمیر نموده و به همین جهت بمدرسه مستشار معروف گردیده است. به هنگام سفر فریزر به مشهد این مدرسه طلبه نداشته و از آن برای توقف زوار استفاده می شده است. این مدرسه اکنون مخروبه و متروک و از صورت مدرسه خارج شده است.

(تاریخ مشهد، ص ۳۳۱)

(۳۸۶) مدرسه علیتی میرزا در جنوب شرقی حرم مطهر بوده که در سنوات اخیر مسقف و آینه کاری گردیده و دارالذکر نامیده شده و یکی از رواقهای حرم مطهر می باشد.

(تاریخ مشهد، ص ۳۳۰)

(۳۸۷) آخوند عبدالرحمان، شیخ الاسلام مشهد مقدس، فقیهی جلیل القدر بود و در سال یکهزار و دوست و نود و دو رحلت نمود، قبرش در توحیدخانه است از حوالی و منضمات حرم مبارک رضوی. بسیاری از مدرسان مشهد آکر (دانش شناخت کره ها) و مجسطی (هیئت ونجوم) را در محضر این استاد استفاضه نموده اند.

(المآثر والاثار، ص ۱۷۳، ۱۵۹)

(۳۸۸) کاروانسرای امام جمعه از بناهای مرحوم حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد است. بنای آن از آجر و گچ و مشتمل بر سه طبقه عمارت و در عقب آن طویله دو طبقه بنا شده که در بالای آن بعضی از زوآر منزل می گیرند و در دوران سلطنت ناصرالدین شاه ساخته شده است.

(مطلع الشمس، ص ۲۶۴)

(۳۸۹) کاروانسرای میرمعین معروف به کاروانسرای اوزیکها که در مشهد بلکه سایر بلاد نیز کمتر کاروانسرای به این وسعت است از بناهای قدیم و بانی آن از اهل قاینات بوده، دارای سه طبقه عمارت که حجرات فوقانی را زوآر و کسبه آلیجه باف منزل قرار داده و اواسط را تجّار، طبقه تحتانی انبار است. کتیبه سر در این کاروانسرا بخط ثلث برخشت کاشی نشان می‌دهد که این بنا در سال ۱۲۷۲ هـ. ق. به سعی عالیشان آقا محمد علی شیرازی اتمام یافته است.

(مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵)

(۳۹۰) ایوانی مستحکم و مرتفع به نام ایوان مصلی در خارج از دروازه خیابان سفلی قرار داشته که به کاشیهای الوان مزین بوده، لیکن کاشیها بر اثر مرور زمان و حوادث شکسته و فرو ریخته است. طبق گفته مؤلف مطلع الشمس در باره کتیبه های مصلی، یک طرف دور ایوان سوره مبارکه تبارک الذی بیده الملک و طرف دیگر در سر در ایوان سوره یسبح لله ما فی السموات و الارض، میان ایوان دو طرف طاق نما آیه الکُرسی و در طاقنمای وسط سوره سبّح اسم ربک الاعلی، در وسط طاقنما آیه قدری تقلّب وجهک فی السما و در میان ایوان حدیثی از حضرت امام جعفر صادق (ع) نوشته شده بوده است و نیز اشعاری در دو طرف ازاره ایوان که نشان می‌دهد این بنا از یادگارهای نواب ابوصالح (میرزا صالح رضوی) است که عالمی فاضل و ادیب و سیدی بزرگوار بوده و مصلی را در عهد شاه سلیمان به سال ۱۰۸۷ بنا کرده است.

(۳۹۱) ربیع بن خثیم الاسدی الثوری التمیمی الکوفی از جمله تابعین و در شمار هشت تنی است که در صدر اسلام به زهد معروف بودند. تاریخ تولد او معلوم نیست ولی مصاحبت او بایکی از صحابه به نام ابن مسعود که به سال ۳۲ هـ. در گذشته است، نشان می‌دهد که قبل از هجرت به دنیا آمده است. ربیع در دوران خلافت حضرت علی (ع) امارت ری داشته و بنا به قول شیخ بهایی در پاسخ به نامه شاه عباس که خواجه را جزو شورشیان علیه عثمان معرفی می‌کند، وقتی که لشکر اسلام به جهاد کفار به خراسان آمده بود همراه بوده و در آن جا فوت شده است. بنابراین خواجه ربیع نمی‌توانسته است معاصر حضرت رضا (ع) و در نتیجه معلّم ایشان بوده باشد.

قاضی نورالله در مجالس المومنین می‌نویسد که در وقتی که حضرت رضا (ع) با مأمون عباسی در طوس می‌بودند، به زیارت خواجه توجه می‌فرمودند. از این کلام چنین بر می‌آید که وجود مرقد خواجه ربیع در طوس در آن زمان شایع بلکه مسلم بوده است.

(مزارات خراسان، تألیف کاظم مدیر شانه چی، ص ۱۶۲)

مؤلف مطلع الشمس مقبره خواجه را چنین توصیف می‌کند: «این مقبره در میان باغی

واقع شده که از دروازه نوقان مشهد تا آن باغ شش هزار و هفتصد قدم است، قبه عالی با تکلفی بر بالای تربت خواجه ساخته شده و اصل بقعه را از داخل بروجه تربیع طرح ریخته‌اند و از هر سمتی در شاه نشین درهم اخراج نموده‌اند و از این جهت درون بقعه دوازده ضلع بهم‌رسانیده است و آن را دو در متوازیست یکی جنوبی و دیگری شمالی ... بنای قبه خواجه ربیع از بیرون به شکل مشمت و در هر قسمتی ایوانی ساخته شده و در جلو چهار ایوان چهارحوض آبست ... بقعه و گنبد باشکوه آن در سال ۱۰۳۱ به فرمان شاه عباس صفوی ساخته شده و روی قبر خواجه ضربیحی قرار داده شده است. دیوارهای بقعه به کاشیکاری معرق و ممتاز آراسته شده و دارای کتیبه‌های زیبا به خط علیرضا عباسی است.

(۳۹۲) فتحعلیخان تاجار جد آقا محمد خان اهل استرآباد از امرای اشاقه باش از ایل تاجار بود که به سال ۱۰۹۷ متولد شد، به هنگام فتنه افغان نزد شاه طهماسب دوم صفوی قرب و منزلت یافت و به مقام سپهسالاری رسید، ولی به تحریک نادرشاه طهماسب او را بقتل رسانید (۱۱۳۹ ق.) و خود زمام امور را به دست گرفت. مدفن فتحعلیخان در خواجه ربیع است.

(۳۹۳) بارتولد در کتاب نفیس جغرافیای تاریخی ایران آرد: «کلمه طوس در قرن دهم به یک ولایت تمام اطلاق می‌شد که شهر نوقان و شهر طابران و قریه سناباد که به سال ۸۰۹ هارون الرشید و به سال ۸۱۸ علی بن موسی الرضا از ائمه آل علی در آن مدفون گردیدند در ولایت طوس بودند ... شرح و توصیف طوس قرون وسطی را ما در دست نداریم. در زمان جغرافیایونیسان عرب شهر طوس به واسطه رونق و ترقی نیشابور اهمیت زیادی نداشت. طوس هم مانند نیشابور به دست تولوی پسر چنگیز خان خراب و در زمان اوغدی جانشین چنگیز به تجدید عمارتش پرداختند و از آن بعد چند مرتبه مقرر فرمانروایان مغول شد ...

در سال ۱۳۸۹ بعد از شورشی که پیشرفت نداشت طوس را قتل عام کردند و قریب به ده هزار نفر کشته شد ... تجدید عمارت قلعه طوس بعد از فوت تیمور و در سال ۱۴۰۵ انجام گرفت. دوره‌های بعد اسم طوس را با نام مشهد یکجا می‌برند. مشهد تدریجاً به واسطه اهمیت مذهبی خود شهر مجاور را تحت الشعاع قرار داده و پایتخت خراسان گردید.

(لغت نامه دهخدا)

(۳۹۴) هارون در سال ۱۹۲ هجری برای دفع رافع بن لیث شخصاً در رأس نیروی مجهز به طرف خراسان حرکت کرد ... مورخان نوشته‌اند که هارون هنگام بیرون شدن از بغداد بیمار بود و در حالت بیماری عازم خراسان شد و طبیب خود را نیز همراه داشت.

(تاریخ آستان قدس رضوی، تألیف عزیزاله عطاری، ج ۱، ص ۲۸)

(۳۹۵) حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، بزرگترین حماسه سرای تاریخ ایران و یکی از

برجسته‌ترین شاعران جهان که در ۳۲۹ هجری قمری متولد و در ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری قمری وفات یافته است.

(۳۹۶) ابوالقاسم ملقب به یمن الدوله (۴۲۱-۳۸۷ ه. ق.) فرزند ارشد سبکتکین، سومین و مقتدرترین شاه سلسله غزنوی که در سال ۳۸۷ پس از شکست دادن برادرش اسمعیل به تخت نشست.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۹۷) ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ه. ق.) از علمای بزرگ ریاضی و نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزراء آن عصر است. مدتی در دستگاه اسماعیلیه بود و هنگام حمله هلاکو خان مغول به ایران، برای نجات مسلمانان از خونریزیهای آن مرد سفاک به خدمت او درآمد و با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. این دانشمند که در ضمن یکی از فقهای مذهب تشیع است، هلاکو را به ایجاد رصدخانه در مراغه و ترتیب زیج جدیدی که بعداً به زیج ایلخانی مشهور گردید و خود تصدی این کار را بر عهده گرفت تشویق کرد...

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۹۸) در زمان منکوقاآن نواده چنگیز خان مغول، ایران در تحت سلطنت «هولاکو» (برادر منکوقاآن و یکی از فرزندان تولی پسر چنگیز) درآمد و جانشینان او خاندان «ایلخانان» ایران را تشکیل دادند. هولاکو به سهولت امرای محلی ایران را که پس از انقراض خوارزمشاه در صدد احیای استقلال بودند، از میان برداشت و پس از قلع و قمع اسماعیلیه و تخریب قلاع مستحکم آنها، بغداد پایتخت خلفای عباسی را در سال ۶۵۶ ه. ق. فتح نمود و معتصم آخرین خلیفه عباسی را کشت و شهر بغداد را قتل عام کرد... پایتخت او شهر مراغه بود... جانشینان او مدت یک قرن سلطنت داشتند.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۳۹۹) Assassins: حشیشین (حشیشی، منسوب به حشیش) نامی است که به اسماعیلیه پیروان حسن صباح داده اند. همین نام است که به تحریف در زبانهای اروپایی به صورت Assassins یعنی قاتلان در آمده است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۰۰) از داعیان فرقه نزاریه اسماعیلیان در الموت قزوین که اهمیت واقعی کار او در حقیقت از ششم رجب سال ۴۸۳ ق. از تاریخ صعود او بر قلعه الموت شروع شد و او نه تنها این قلعه بلکه نقاط متعدد اطراف را مستحکم کرد و بر قلاع بسیاری دست یافت و پس از این که

نظام الملک دشمن بزرگ صباحيان ، دوپسراو وبيارى ديگر از رجال که در دشمنی اسماعيليان تعصب می ورزیدند ، به کارد آنان کشته شدند رعبی عظیم از آنان دردل مخالفان افتاد .

(لغت نامه دهخدا)

(۴۰۱) فریزر ضمن تعریف طوس از مناره کوچکی (در نزدیکی مسجد) و گنبد کوچکی در بالای قبر فردوسی که در بیرون شهر نزدیکی دروازه جنوب شرقی واقع بوده سخن می راند . به طوری که نقل می کنند ساختمان این گنبد را به عییداله خان بخارایی که در قرن شانزدهم زمامدار بوده نسبت می دهند .

(لغت نامه دهخدا)

(۴۰۲) چشمه ساری در شمال قریه ای به همین نام ، به فاصله ی ۴۴ کیلومتری شمال غربی مشهد که از دامنه ی کوه سیاه از شعب جبال هزار مسجد جاری می شود و از منابع کشف رود به شمار می رود . این چشمه را در ادوار قدیمتر «چشمه ی گل» و «چشمه ی گلس» و در دوره های جدیدتر «چشمه ی گلسب» خوانده اند .

در زمان مؤلف روضه الصفا (قرن نهم هـ . ق .) آب این چشمه نواحی اطراف طوس را مشروب می کرده و ظاهراً از همان ایام که طوس به سبب خرابی رفته رفته متروک شده است ، آب این چشمه را از مجرای طوس منحرف کرده اند و به سمت مشهد - که آبادانی آن شروع می شده است - آورده اند . این اقدام را ، به گفته دولتشاه سمرقندی ، نخست امیر علیشیر نوایی شروع کرده است ، اما در قرن بعد ، مؤلف تاریخ عالم آرا آن را به شاه عباس صفوی نسبت داده . به ظن قوی آوردن آب چشمه گلس به مشهد از اقدامات خیرامیر علیشیر بوده است و ظاهراً بعدها شاه عباس اول در هنگام طرح خیابان مشهد آن را در وسط خیابان مزبور جاری ساخته و از صحن رضوی عبور داده است .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۱ ص ۸۰۲)

مک گرگر چشمه گیلان را چشمه ای فوق العاده زیبا وصف کرده «که آب آن از کنار کوهی که سنگهای آن آهکی است فوران می کند و به داخل استخری به عمق ۱۲ تا ۱۴ پا می ریزد تمام این آب به کانالی سرازیر می شود که در داخل شهر کشیده شده است و از این راه آب مصرفی مشهد مقدس تأمین می شود .»

(شرح سفری به ایالت خراسان ، ص ۱۲۹)

(۴۰۳) قوام الدوله (میرزا عباس خان) (۱۲۳۶-۱۳۱۴) از رجال دوره ناصری . وی وزیر امور خارجه ناصرالدینشاه بود .

(۴۰۴) محلی است در پایین ولایت شهر مشهد در سر راه هرات و سرخس که رباط

خاکستر هم نامیده می‌شود.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۴۰۵) همان فرهاد گرد که دهی است از دهستان مرکزی بخش فریمان شهرستان مشهد که در چهارده هزار گزی شمال باختری فریمان سر راه شوسه عمومی مشهد به فریمان واقع است. (لغت نامه دهخدا)

(۴۰۶) دهستان مرکزی بخش فریمان مشهد که در حال حاضر به صورت شهر در آمده است.

(۴۰۷) بادغیس یا بادغیس ناحیه‌ای در قسمت شمال غربی افغانستان کنونی در ایالت هرات ... در اصطلاح جغرافیون قرن چهارم ه. ق. بادغیس نام ناحیه شمال غربی شهر هرات، بین این شهر و سرخس بود و بعداً به تمام سرزمین بین هریرود و مرغاب اطلاق گردید. شهر عمده آن قلعه نواست. جنگ سال ۶۷۸ ه. ق. ایرانیان و مغولها بر سر تصرف مراتع بادغیس در گرفت.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۳۶۳)

(۴۰۸) عنوان شعبه‌ای از ایل و طایفه جوجی خان مغول که به نام ازبک خان (از اعقاب جوجی) تحت عنوان طوایف ازبک مشهور شده است.

(دائرةالمعارف فارسی، مصاحب، ج ۱، ص ۱۱۴)

(۴۰۹) یکی از چهار قبیله بزرگ جغتای. پدر تیمورلنگ از این قبیله بود.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۱۰) شهر سبز یا کش شهرست در ماوراءالنهر نزدیک نسف یا نخشب.

(۴۱۱) بدخشان یا بلخشان ولایتی است در شرق افغانستان و متصل به ترکستان شرقی، مرکز آن امروزه فیض آباد است.

(لغت نامه دهخدا)

(۴۱۲) محمدبن ارغون بن اباقبن هلاکو، هفتمین از ایلخانان مغولی که از سال ۶۹۴ تا ۷۰۳ ه. ق. مطابق با ۱۲۹۵-۱۳۰۴ میلادی حکومت کرد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۱۳) (آران، آلان) سرزمینی در شمال غربی ایران و مغرب بحر خزر، در قفقاز که روسها بدان نام آذربایجان (شوروی) داده‌اند. شهرهای عمده آن باکو، شماخی، گنجه، دربند، ایروان و نخجوان و از شهرهای قدیم آن بردعه (بردوا) است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۱۴) صفوةالصفا کتابی است فارسی تألیف ابن بزّاز که در اواسط قرن هشتم ه. ق.

تألیف شده ، و آن تقریباً شامل ۲۱۶۰۰۰ کلمه است با عبارات ساده و خالی از تکلف و صنایع ، در احوال و کرامات اجداد صفویان مخصوصاً ترجمه احوال و کرامات شیخ صفی الدین اردبیلی و نیز شرح حالی مختصر از شیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین دارد .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۱۵) ابوالفتح اسحاق بن امین الدین جبرائیل عارف نامی ایران از مردم کلخوران اردبیل ... که سلاطین صفویه نام و نسب خود را از او گرفته اند . شیخ صفی اشعاری به لهجه گیلانی یا گیلکی و ایباتی به زبان رایج فارسی سروده است ... مقبره او در اردبیل است .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۱۶) دهی از دهستان مرکزی بخش فریمان شهرستان مشهد در ۱۵ هزارگری جنوب خاوری فریمان و سر راه مالروعمومی فریمان به تربت جام .

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۴۱۷) بر دو دهی است از دهستان کاریزنو بالا جام بخش تربت جام شهرستان مشهد .

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۴۱۸) از آبادیهای اطراف مشهد با طول جغرافیایی ۳۵ درجه و ۲۹ دقیقه و عرض جغرافیایی ۶۰ درجه و ۱۴ دقیقه .

(۴۱۹) دهی از دهستان کاریزنو . بخش تربت جام شهرستان مشهد واقع در ۶۴ هزارگری شمال باختری تربت جام . این محل سابقاً به خرجرد جام معروف بوده و امروزه لنگر نامیده می شود .

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۴۲۰) علی بن نصر بن هارون بن ابوالقاسم تبریزی ملقب به معین الدین (یا صفی الدین) و متخلص به قاسم و معروف به قاسمی و شاه قاسم ، عارف و شاعر ایرانی (۸۳۷ مطابق ۱۴۳۲ م .) وی در طریقت مرید صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اردبیلی بود و تحت تربیت وی ریاضتها کشید و از جانب او به قاسم الانوار ملقب شد ، سپس نزد شیخ صدرالدین یمنی تلمذ کرد و صحبت شاه نعمت اله ولی را نیز دریافت و در هرات به ارشاد خلق مشغول شد و چندان نفوذ یافت که شاهرخ میرزا تیموری از سلطه اوبهراس افتاد ، و چون آن پادشاه در سال ۸۳۰ در مسجد هرات مورد سوء قصد قرار گرفت و معجروح شد ، به قاسم انوار ظنین شدند و او را متهم بحمایت از احمد لُر کردند و وی ناگزیر هرات را ترک گفت ، مدتی در بلخ و سمرقند روزگار سپری کرد و عاقبت به خراسان بازگشت و در قریه خرجرد (یا قصبه لنگر) جام اقامت گزید و همانجا درگذشت . در اواخر قرن نهم هجری به امر علی شیر نوائی عمارتی زیبا بر سر

قبر وی بنا کردند.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۲۱) خواجه بهاء الدین محمد بخاری نقشبند (۷۹۱-۷۱۸ هـ. ق.) عارف و صوفی معروف قرن هشتم هجری و مؤسس طریقه نقشبندیه. در دهی به نام قصر عارفان، در یک فرسنگی بخارا متولد شد، مریدان بسیار داشت که مشهورترین ایشان خواجه علاء الدین عطا و خواجه محمد پارسا بوده‌اند. طریقه وی به بایزید بسطامی عارف و صوفی مشهور می‌رسد. بهاء الدین در مولد خود درگذشت و مزارش اکنون «قصر عارفان» می‌باشد. از آثار اوست: «دلیل العاشقین» در تصوف و «حیات نامه» در تصایح و مواعظ.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۲۲) امغان دهی است از بخش تربت جام شهرستان مشهد که ۸۸۶ تن سکنه دارد و آب آن از رودخانه وقتات تأمین می‌شود.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۴۲۳) خیره (خیوگ، خیوق) یا خوارزم، شهری در آسیای مرکزی (ازبکستان)

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۲۴) نورالدین عبدالرحمن ابن نظام الدین احمد بن محمد شاعر و نویسنده معروف متولد خردگردجام (۸۱۷) که به مناسبت مولد خویش و نیز به سبب ارادت باطنی بشیخ الاسلام احمد جامی (متوفی به سال ۵۳۶ هـ. ق.) جامی تخلص کرد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۲۵) احمد ابن ابی الحسن ابن محمد ابن جریر ابن عبدالله ابن لیث ابن جریر ابن عبدالله البجلی الجامی الخراسانی مکنی به ابی نصر و ملقب به زنده پیل و شیخ الاسلام و شیخ جام. یکی از بزرگان طریقه صوفیه و از اکابر مشایخ این طایفه است و گویند نسب وی به سی و پنج واسطه به اسماعیل ابن ابراهیم الخلیل علیهما السلام رسد. و ابوالمکارم ابن علاء الملک جامی درباره احوال شیخ کتابی کرده است. مولد شیخ به قریه و اقم از اعمال ترشیز از بلادخراسان است.

(لغت نامه دهخدا)

(۴۲۶) شهرجام به دست اولاد شیخ شهاب الدین (از اولاد شیخ چند تن شهاب الدین لقب داشتند ولی خود او لقب قطب الدین داشت) و از مالیات دیوانی معاف است. فرزندان شیخ همه صاحب مکنت و ثروت می‌باشند.

(سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۴۴۰)

(۴۲۷) بوزجان یا پوچکان کرسی ناحیه جام یا زام در شمال شرقی قهستان، نام قرون وسطایی تربت جام می باشد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۶۲۵)

(۴۲۸) منظور روستای نامق (احتمالاً نامق معرب نامه است) از توابع کاشمر.

(۴۲۹) کوه نمک در دو فرسنگی نامق در چلپوکوه سرخ کاشمر واقع است.

(آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۶۲)

(۴۳۰) در کتاب «خلاصة المقامات» (ص ۲۴-۲۶) داستان توبه شیخ از زبان خود او به

تفصیل نقل شده است

(۴۳۱) کوه بیزد، بزد (بزرگ) جام

(۴۳۲) السلطان معزالدین و الدین ملکشاه بن محمد (۴۸۵-۴۴۵ هـ. ق.) مدت عمر او

چهل سال و مدت سلطنتش بیست سال بود. وزیر او نظام الملک الحسن ابن علی بن اسحق بود.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۳۳) رکن الدین ابوالمظفر ابن ملکشاه، پادشاه سلجوقی (۴۸۶-۴۹۸ هـ. ق.) بعد از

فوت ملکشاه زوجه او ترکان خاتون، محمود پسر خردسال خود را - که چهار سال داشت - به

تخت سلطنت نشانید و برکیارق پسر ارشد ملکشاه را در اصفهان به زندان انداخت، لیکن

طرفداران نظام الملک او را آزاد کردند و به سلطنت برداشتند و وی عزالملک پسر خواجه

نظام الملک را به وزارت خود برگزید. برکیارق در سال ۴۹۸ پس از ده سال و چهار ماه سلطنت

به سن بیست و پنج سالگی در بروجرد به مرض سل در گذشت و پیش از فوت پسر کوچک خود

را که چهار سال و هشت ماه داشت به جای خود تعیین کرد.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۳۴) معزالدین ابوالحارث احمد بن ملکشاه سلجوقی آخرین پادشاه از سلجوقیان

بزرگ (جولوس ۵۱۱ فوت ۵۲۲ هـ. ق.) بنا به قول سورخان در ظرف ۴۰ سال امارت و سلطنت

او در خراسان ۱۹ فتح نصیب وی گردید. بعد از شکست برادرزاده اش کار او بالا گرفت و

در شمار سلاطین بزرگ سلجوقی در آمد.

(لغت نامه دهخدا)

(۴۳۵) احتمال دارد گنبدی باشد که به نام گنبد سبز و گنبد فیروز شاهی «که در ضلع

غربی فضای مزار شیخ قرار دارد مزین به کاشیکاری و دارای کتیبه ای به خط ثلث (سوره مبارکه

تبارک الذی بیده الملک). قسمت عمده کاشی نفیس گنبد به مرور زمان ریخته و بنا از نظر سبک و

کاشی و خط و ریزه کاریهای نقوشی که دارد، از آثار ارزنده عهد احفاد امیر تیمور

گورکان می باشد. « اما این که چرا این گنبد به گنبد سفید معروف بوده، سند معتبری در دست نیست.

(آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۶۱-۶۲)

(۴۳۶) در طرف چپ ایوان جلو قبر شیخ مسجدی است معروف به مسجد کرمانی که با همه کوچکی از نظر هنری شاهکاری ارزنده است. عرض مسجد تقریباً شش متر و طول نه متر و ارتفاعش نزدیک به هشت متر است.

داخل مسجد یک کتیبه کمربندی دارد که سوره مبارکه یس را با خط ثلث به سبک خطوط اوایل قرن هشتم هجری با گچ به طور برجسته نوشته اند و در بین کلمات سوره همه جا نقش اسلیمی بسیار ظریف به کار برده شده است.

محراب مسجد از نقایس هنری است و گچ بری بسیار ظریف دارد و بیشتر این محراب تا بحال سالم مانده است.

(آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۴۲-۴۳)

(۴۳۷) قبر شیخ احمد جام جلو ایوان بلندی به ارتفاع ۲۷ متر قرار دارد که از ابنیه ملک غیاث الدین محمد کرت است، اما تزئینات و کاشیکاری آن در دوران شاه عباس صفوی انجام شده، در چهار طرف قبر نرده سنگی به طول ۸ متر و بلندی ۵۰ سانتیمتر با هجده ستون قرار دارد... کنار قبر درخت انجیر کوهی کهنسالی است که برگ و میوه آن را مردم برای تبرک می برند... در بالاسر و پایین پای قبر دو میله سنگ سفید دارای حاشیه مثبت کاری ظریف در سال ۱۳۰۰ قمری نصب شده است.

(آثار باستانی خراسان، ج اول، ص ۳۶-۳۷)

(۴۳۸) مسجد جامع از ابنیه عهد شاهرخ گورکانی است که ایوانی طولانی در طرف قبله دارد و در دو طرف ایوان دو شبستان. عرض بنای مسجد ۱۷ متر و طول آن ۲۱ و ارتفاع ایوان ده متر است. مسجد جامع هیچگونه کتیبه و گچبری و کاشیکاری تزئینی ندارد و یک بنای آجری محکم است.

در زاویه شمال شرقی فضای مسجد آثار بنایی قدیمی از گزند حوادث برجای مانده و اگر قبول کنیم که سلطان سنجر، در نزدیکی مزار شیخ مسجدی ساخته، بنای مذکور قسمتی از مسجد سلطان است که تا عهد شاهرخ پابرجا بوده و موقع بنای مسجد جامع، بخشی از مسجد مذکور را خراب کرده و آن را ضمیمه فضای مسجد جامع کرده اند.

(آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۵۵-۵۸)

(۴۳۹) ابوالغازی بن سلطان منصور میرزا از سلسله تیموری، وی در قسمتی از خراسان

و گرگان و مازندران سلطنت داشته (۸۷۳-۹۱۱ ه. ق.)

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۴۰) آل کرت : عنوان سلسله‌ای از امرا که از حدود ۶۴۳ تا ۷۸۳ ه. ق. در خراسان استقلال داشته‌اند. اولین امیر و مؤسس این سلسله ملک شمس الدین محمد ابن ابوبکر نام داشته و نسب او به سلاطین غور می‌پیوسته است ... مرکز امارت این خاندان هرات بوده، و مجموعاً هشت تن از آنها در خراسان امارت کرده‌اند: شمس الدین کرت، رکن الدین کرت، فخرالدین کرت، غیاث الدین I کرت، شمس الدین محمد کرت، حافظ کرت، معزالدین کرت، غیاث الدین II کرت.

(دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ج ۱، ص ۲۱۷)

(۴۴۱) در کتاب آثار باستانی خراسان، آقای عبدالحمید مولوی از سراچه مانندی نام برده‌اند که در دوطرف آن ایوان و حجراتی وجود دارد. تمام سراچه در محاذات ضلع غربی صفا واقع شده و دری از سمت قبله از همین سراچه به مسجد جامع باز می‌شود و احتمال می‌دهند که سراچه مدرسه کوچکی باشد که امیر تیمور بنا کرده است. اما چون هیچ سند معتبری ارائه نداده‌اند، نمی‌توان گفت این همان مدرسه‌ای است که خانیکوف در جام دیده و بنای آن را به شاهرخ نسبت داده است.

(۴۴۲) سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم خان (برادر وزیر فتح خان) او که بعد از پایان جنگ میان افغانستان و انگلیس (۱۸۴۲) به امر امیر قندهار به ایران تبعید شده بود. با موافقت دولت ایران به افغانستان برگشت و حکومت هرات را به دست گرفت و از سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۲ حاکم هرات بود. وی در سال ۱۸۶۳ درگذشت.

سلطان احمد خان که با انگلیسیها دشمن بود، در سال ۱۸۵۷ هیأت سیاسی آنها را پذیرفت، در حالی که یک هیأت ظاهراً علمی روس را به نام هیأت «خانیکوف» در هرات گرم پذیرفت و بعد از چندی مرخص نمود.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۰۹ و ۵۸۶)

(۴۴۳) اشاره به حمله محمد میرزا ولایتعهد فتحعلیشاه به هرات در سال ۱۸۳۲.

(۴۴۴) Kussan یا Kussavièh: مقدسی کوسان را پس از پوشنگ یا فوشنج بزرگترین شهر هرات دانسته و آن را یک سوم فوشنج تخمین زده است.

در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» می‌خوانیم که در سال ۱۷۱۸ میلادی، در یکی از جنگهایی که بین دولت ایران به سرکردگی فتح علی ترکمن و افغانها به سرداری اسدالله پسر عبدالله خان ابدالی روی داد در این محل شکست سختی به سپاه ایران وارد آمد.

(۴۴۵) فوشنج یا پوشنج یا پوشنگ: شهرکی نزدیک هرات که تا آن شهر ده فرسنگ فاصله داشت و در وادی پردرخت و میوه واقع بود و از آن گروهی از اهل علم برخاسته‌اند.
(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۴۶) غوریان در نواحی غربی هرات و با فاصله ۵۰ کیلومتر از آن قرار دارد. این مرکز در بخش تحتانی دشت کم‌آباد هریرود واقع شده است و از کم‌آبی در مضیقه است. این نقطه مرکزی بود که قبل از هرات در مقابل ایرانیان ایستادگی می‌کرد. استحکامات شهر پیوسته مورد تاخت و تاز و خرابی مهاجمان قرار می‌گرفت.

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۶۳)

(۴۴۷) در فارسی باستان «هریو» نام شهری در خراسان قدیم که امروز در شمال غربی افغانستان در کنار هری رود واقع است. پس از اسلام کانون نشر معارف اسلامی بود و در عهد پسران تیمور پایتخت گردید.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۴۸) یکی از روستاهای نزدیک شهر هرات که در سال ۱۷۳۱ صحنه برخوردهای خونینی میان سپاه نادر و الله یارخان حاکم هرات بود.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۴۶)

(۴۴۹) مقدسی مسالین رایکی از شهرهای هرات ذکر می‌کند و در باره پل مسالین چنین می‌گوید: «رودخانه هرات از زیر غور برخاسته در آغاز این حوزه دو شاخه شده یک شاخ به درون قصبه رفته از کوچه‌های شهر گذشته به باغها می‌رود. بر روی آن پلی است که در همه خراسان شگفت‌انگیز تر از ساختمان [آن] نیست. یک مردمجوسی آنرا بساخت و نام خود را بر آن نوشت ...»

(احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۴۸۳)

(۴۵۰) Andromède: که در زبان عربی به آن امرأة الملسله می‌گویند.

(۴۵۱) او به در فاصله نود کیلومتری شرق هرات قرار دارد، مرکز بخش دارای بازارهای کوچک اما پر اهمیت و پر جنب و جوش است ... آب گرم او به در ده کیلومتری شمال غربی شهر قرار دارد و گردشگاه مردمان مرقه هرات و سیاحان خارجی است. تا دهه شصت راه مرکزی هرات - کابل که در مسیر دره هریرود قرار داشت، از او به می‌گذشت. بعد از ریزش پل هریرود و فرسایش جاده و خرابی آن در نقاط متعدد، وسائط نقلیه راه دیگری را که از طریق شینوند و فارسی به طرف شهرک کشیده شده بود، انتخاب کردند. بدین جهت او به مرکز تردد کاروانیان و افراد بی‌بضاعتی شد که پیاده سفر می‌کردند. این افراد از مردمان غور بودند که یا از

هرات می آمدند و یا به آن جا سفر می کردند .

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۶۳)

(۴۵۲) احمدخان ابدالی پسر زمان خان ابدالی از سرداران نادرشاه افشار و مؤسس

استقلال افغانستان .

(۴۵۳) دُرّانی عنوان طایفه ای از افاغنه، که اصلاً ابدالی نام داشت ، و پس از برآمدن

احمد شاه درّانی نامش به درانی مبدل گردید . طایفه ی ابدالی به چند تیره تقسیم می شد که از مهمترین آنها پوپلزای یا پوپلزایی و بازکزای یا بارکزایی بود . بعد از قتل نادر (۱۱۶۰) شعبه ی صدوزای یا سدوزایی از تیره پوپلزایی و سپس تیره بازکزایی در افغانستان حکومت کرده اند .

امرای شعبه ی صدوزدایی بعد از احمد شاه درانی [مؤسس سلسله] به ترتیب عبارت بوده اند از تیمور شاه درانی ، زمان شاه درانی ، محمود شاه درانی ، شاه شجاع درانی ؛ علی شاه درانی (کابل) ایوب شاه درانی (پشاور و کشمیر) ، کامران میرزا (هرات) ، در زمان امرای اخیر خاصه محمود شاه درانی و کامران میرزا جنگهای هرات بین ایران و افغانستان واقع شد .

سلسله صدوزایی به دست دوست محمد افغان [از خاندان محمدزایی از تیره بارکزایی] منقرض شد و فرمانروایی به تیره بارکزایی منتقل گردید .

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۹۶۵)

(۴۵۴) پسر تیمور شاه و برادر زمانشاه درّانی که در دوران سلطنت برادر خود بارها با او

علم مخالفت برافراشت به تحریک دول خارجی و نیز مخالفان داخلی زمانشاه با او داخل جنگ شد تا این که سرانجام به تحریک فتح خان پسر پاینده خان، زمانشاه را دستگیر و کور کرد و در کابل به سلطنت نشست و از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۴ سلطنت کرد تا به دست طرفداران برادرش شاه شجاع به زندان افتاد و سلطنت به شاه شجاع رسید . آن گاه در سال ۱۸۰۹ بار دیگر به کمک فتح خان به قدرت رسید و تا سال ۱۸۱۸ سلطنت کرد . در این سال دولت ابدالی افغانستان منقرض شد و تنها به شکل یک شهزاده نشینی کوچک در قالب ولایت هرات تا سال ۱۸۶۳ باقی ماند .

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۷۹-۴۰۳)

(۴۵۵) پسر محمود شاه درّانی، امیر هرات که بعد از مرگ پدر در سال ۱۸۲۹ خود را

جانشین پادشاهان ابدالی اعلان کرد . و در سال ۱۸۳۹ به دست وزیر یارمحمدخان کشته شد . بدین صورت آخرین بقایای حکومت ابدالی در شمال مغرب افغانستان برافتاد و سه سال بعد با مرگ شاه شجاع و انقراض حکومت پسران او ، بکلی از بین رفت .

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۰۸)

(۴۵۶) یکی از روستاهای هرات در کنار هریرود که مقدسی نیز از آن نام برده است .

(۴۵۷) کنج جیهان یا کنج جهان روستایی است در نزدیکی هرات، در حوالی کورزان و پوزه کیوتر.

(۴۵۸) آغاز شهرت طوایف افغان ظاهراً از وقتی است که بعضی امرای افغان مانند بهلول لودی و شیرخان لودی، از قبائل غلجایی در هند به قدرت و امارت می‌رسند. مع‌هذا، دولت مستقل آنها در مملکت افغانستان فعلی تقریباً با ظهور میرویس افغان (غلجایی) و تحقیقاً با احمد شاه ابدالی (احمد شاه درانی) آغاز شد، و از قدیم همواره بین دو طایفه ی غلجایی و ابدالی که هریک شعبه‌ها و شاخه‌های مختلف دارند، اختلاف و رقابت در میان بود.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۷۲)

(۴۵۹) روستایی در سیستان افغانستان در حوالی چخانسور که محل زندگی طایفه‌هایی به نام «کول» می‌باشد.

(سیستان، نوشته جی پی تیت، ص ۲۲۳)

(۴۶۰) Stoddart: نماینده سیاسی انگلیس در دربار امیر بخارا که از طرف سفیر انگلیس در تهران به نام مکتیل به آنجا مأمور شده بود. امیر نصراله خان پادشاه بخارا در سال ۱۸۴۱ این شخص وکانولی را یکجا اعدام کرد، زیرا از یک سو وزیر یارمحمد خان از هرات کتآب به امیر بخارا اطلاع داده بود که این شخص جاسوس است و از سوی دیگر مکاتب آنها به دست امیر افتاد که به عنوان انگلیس‌های افغانستان و ایران نوشته و انگلیس را به حمله به بخارا ترغیب نموده بودند.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۵۴)

(۴۶۱) دهکده چهاربرج یا چهاربرجک به گفته جی پی تیت بر روی هیرمند واقع است.

(۴۶۲) روستایی در ناحیه سرحد (بلوچستان) که امروزه جزو خاک افغانستان است.

(۴۶۳) Davandar: یکی از شاخه‌های فرعی سلسله جبال پاراپامیزوس در جنوب هریرود که به سوی اراضی شرق ایران امتداد یافته است.

(جغرافیای عمومی افغانستان، ص ۳۷)

(۴۶۴) Zouri: طایفه‌ای از بلوچهای سیستان

(۴۶۵) از قراین موجود چنین بر می‌آید که مناره سیروان همان مناره قاسم آباد، واقع در چهار ونیم میلی زاهدان قدیم است. چون دهکده قاسم آباد نزدیکترین مکان به این مناره می‌باشد، آن را «میل قاسم آباد» نام نهاده‌اند. امّا جی. پی. تیت بنای مناره قاسم آباد را به نیمه دوم قرن ششم هجری یا حداکثر اوایل قرن هفتم نسبت می‌دهد، در صورتی که خانیکوف آن را

به نیمهٔ دوم قرن پنجم منسوب می‌داند.

(۴۶۶) چون گرماسنج با خود به همراه نداشتم، دمای آب را حدوداً تخمین زدم.

(مؤلف)

(۴۶۷) Galbaunum : (در زبان فارسی باریجه) صمغی را گویند که از گونه‌های

مختلف بارزد گیاهی از تیرهٔ چتریان که دارای برگهای نسبتاً پهن با بریدگیهای بسیار، گلپای زردرنگ و میوه‌ای بقطر ۲ میلیمتر و درازی یک سانتیمتر است) به دست می‌آید و آن به سبب گزش اندامهای گیاهی به وسیله حشرات یا ایجاد شکاف در ساقه گیاهان مذکور حاصل می‌شود. (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۶۸) ناحیهٔ کوهستانی گناباد در شمال غربی سیستان افغانستان واقع است..

(۴۶۹) به احتمال زیاد سردار شیر علیخان قندهاری پسر مهردلخان که در زمان حکومت

وزیر یارمحمدخان با او به مخالفت برخاست، به قصد حمله به هرات لشکر کشید و تالاش پیش رفت.

(افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۰۹)

(۴۷۰) Barbier de Meynard (Casimir) (۱۹۰۸-۱۸۶۲): مستشرق فرانسوی،

استاد زبانهای ترکی، فارسی و عربی در کلژ دو فرانس. او در سال ۱۸۶۱ کتاب «فرهنگ جغرافیایی، تاریخی و ادبی ایران و نواحی مجاور آن» و در سال ۱۸۷۸ کتاب «شعر فارسی» را منتشر کرده است.

(۴۷۱) آخرین پادشاه معروف از سلسلهٔ تیموریان پسر میرزا سلطان محمد گورکانی

(محمد ابن میرانشاه) (۸۷۲-۸۵۵)

(۴۷۲) حسین ابن منصور ابن بایقرا، مکنی به ابوالغازی، از سلاطین تیموری (حکومت

گرگان و مازندران ۸۶۳-۸۴۶ ه. ق. خراسان و مضافات ۹۱۲-۸۷۸ ه. ق.) وی از حامیان علم و فضل و از طرفداران جدی ادبیات و صنایع و دربارش در هرات مجمع دانش و کمال بود.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۷۳) Koungrat یا Koungrad : سلسله‌ای از خانهای خیه (۱۹۲۰-۱۸۰۴) از

اعقاب محمد امین که بعد از سلسله شیبانی قدرت را در خیه به دست گرفتند. نوه محمد امین به نام ایناق ایلتوزدر سال ۱۸۰۴ اعلام استقلال کرد و محمد رحیم (۱۸۲۵-۱۸۰۶) منطقه دریای آرال را مطیع کرد و مرور را تحت کنترل خود گرفت. خانان خیه در زمان الله قلی خان (۱۸۴۲-۱۸۲۵) به اوج وسعت و قدرت خود رسید. در سال ۱۸۷۳ سید محمد رحیم خان

تحت الحمایگی روسیه را پذیرفت.

(۴۷۴) اویماق (به معنی قبیله و طایفه) در عهد تاتار، عنوان هریک از دسته‌های مستقل و مجزای طوایف و قبایل و در عهد صفویه، عنوان هریک از ۳۲ تیره‌ای که اتحادیه‌ی آنها طبقه نظامی قزلباش را تشکیل می‌داد... لفظ اویماق از عهد تیموریان به بعد به معنی قبیله و طایفه آمده است. در دو طرف هریرود طایفه چهار آیماق (= چهار قبیله) سکونت دارند که تقریباً چادر نشین هستند.

(۴۷۵) گروهی از قبایل ترک، که حدود اواسط قرن یازدهم میلادی استپهای شمال دریای سیاه تحت اشغال آنان بود و تا هجوم مغول بر آن نواحی استیلا داشتند. در مآخذ اسلامی نام آنها به صورت قبچاق، قفقچاق، خفچاخ و خفشاخ هم آمده است. در مآخذ بیزانسی و لاتینی کومانی خوانده شده‌اند، که در زبانهای اروپایی به صورت کومان و امثال آن در آمده است.

ظاهراً طوایف قپچاق اصلاً از طوایف کیماک بوده‌اند و پیش از اواسط قرن یازدهم میلادی از آنها جدا شده‌اند، و در هجوم به جانب غرب، طوایف غز را از پیش رانده‌اند و عاقبت به جنوب روسیه رسیده‌اند... بیهقی سرزمین قپچاق را همسایه خوارزم شمرده است، و اصطلاح «دشت قپچاق» در مآخذ اسلامی به معنی «بیابان غز» به کار رفته است. باید گفته شود که دشت قپچاق را به روسیه جنوبی هم اطلاق کرده‌اند.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ص ۲۰۱۴)

(۴۷۶) طبق شهادت ملک عظیم خان (ملک محمد عظیم خان) و ارباب سیف الدین قبایل بختیاری و جمشیدی تا سقوط زاهدان (دسامبر ۱۳۸۳ تا ژانویه ۱۳۸۴) در سیستان مستقر بودند. می‌گویند تیمور آنها را به دشتهای اطراف دلتای هیرمند منتقل کرده است.

(۴۷۷) شهری قدیمی بر سر راه بلخ، در دو منزلی تالقان که در قرون وسطا آن را یهودان و یهودیه می‌گفته‌اند. یاقوت حموی از آن به نام یهودان بزرگ نام برده است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۷۸) و (۴۷۹) معین الدین اسفزاری در کتاب «روضات الجنات» توران یا توران

توتیان را از توابع هرات بر شمرده است.

(۴۸۰) اورگنج یا گرانج، به عربی جرجانیه و در ترکی مغولی اورگنج شهر قدیم خوارزم، نزدیک کهنه اورگنج کنونی. در سال ۳۸۵ هـ. ق. امیر گرانج خوارزم را تحت حکومت واحد در آورد در حکومت خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۰ هـ. ق.) شهر گرانج به اوج رونق خود رسید، در عهد اتسز خوارزمشاه از مراکز عمده علم و ادب و محل اجتماع عدده زیادی از فضلاء نامی بود. این شهر در سنه ۶۱۸ هـ. ق. به دست لشکریان چنگیز خان ویران شد،

و مردم آن قتل عام شدند، چندی بعد در محل شهر کهنه، اورگنج کنونی بنا شد، از ۷۹۰ هـ. ق. امیر تیمور آن را بکلی ویران کرد و تا ۷۹۳ هـ. ق. که امر به تعمیر آنجا کرد، خالی از سکنه بود. در قرن شانزدهم میلادی که آمودریا مسیر خود را تغییر داد، این شهر متروک شد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۲، ص ۲۳۸۲)

(۴۸۱) از توابع هرات در سال ۶۴۵ هـ. ق. (سیستان، ج ۱، ص ۷۶)

(۴۸۲) یکی از مراکز عمده هرات واقع در بخش شرقی استان در فاصله ۴۰ کیلومتری این شهر است. شهرکروخ که در زمان مقدسی از بزرگترین شهرهای خوره و دارای آب و باغ فراوان بوده، بر سر راه قلعه نو واقع شده و مرکز بخش است. شهرت آن بواسطه زیارتی بودن آنست.

(جغرافیای شهری افغانستان، ص ۱۶۴)

(۴۸۳) ابومحفوظ معروف بن فیروزان کروخی بغدادی. وفات وی به سال ۲۰۰ هـ. ق.

در بغداد بود. گویند وی دربان علی بن موسی الرضا(ع) بوده است.

(۴۸۴) احمد بن عمر بن محمد خوفی خوارزمی مکنی به ابوالجناب و ملقب به نجم الدین و طاقه الکبری و معروف به شیخ نجم الدین کبری مؤسس سلسله کبرویه، از مشاهیر عرفا و اکابر صوفیان قرن ششم و هفتم است. وفات وی به قول مشهور در سنه ۶۱۸ هـ. ق. در موقع فتح خوارزم به دست لشکر مغول بوده است. اولین کسی که به این فقره اشاره نموده، تا آنجا که اطلاع داریم رشیدالدین فضل اله وزیر است، در جامع التواریخ که در حدود ۷۱۰ تألیف شده و عین عبارت او از قرار ذیل است: «چنگیزخان چون آوازه شیخ نجم الدین شنیده بود، به وی کس فرستاد که من خوارزم را قتل عام خواهم کرد و آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون رود و به ما بپیوندد، شیخ رحمة الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه بسر برده ام، اکنون که هنگام نزول بلاست، اگر بگریزم از مرورت دور باشد، بعد از آن او را از میان کشتگان باز نیافتند.»

(لغت نامه دهخدا)

(۴۸۵) همانطور که در بالا مشاهده شد، شیخ نجم الدین در مقابله با سپاه مغول کشته شد، نه در جنگ با ایرانیان (آنطور که خانیکوف اشاره کرده است) مؤلف کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» می نویسد: «وقتی که هجوم مغول به اورگنج نزدیک شد، شیخ نجم الدین ۶۰ نفر از بزرگان صوفیان را از قبیل شیخ سعدالدین حموی، رضی الدین علی لالا، سیف الدین باخرزی و غیره امر خروج از خوارزم داد و خود از جاننبد تا قشون مغول در رسید. آنگاه به مریدان خود گفت: «قومو اعلی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله» پس خودش برخاست و کمر بست

و نیزه در دست گرفت و به میدان جنگ شتافت و آنقدر سلاح راند تا به زخم تیرهای دشمن از پا در آمد و جان داد.»

(۴۸۶) در مورد محل دفن شیخ نیز اقوال متفاوت است. برخی از مورخان از جمله حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده که در سال ۷۳۰ تألیف شده، مزار شیخ را ناپیدا ذکر کرده‌اند. اما این بطوطه که در سال ۷۳۳ در سفر خود به خوارزم به مزار او را زیارت کرده، چنین می‌نویسد: «در خارج خوارزم خانقاهی هست که بر تربت شیخ نجم‌الدین کبری ساخته شده است. شیخ از بزرگان صلحا بوده است.» و مرحوم رضاقلی خان هدایت در سفر خوارزم خود در سنه ۱۲۶۷ نیز مرقد او را در گرگانج مشهور به اورگنج زیارت کرده است.

(۴۸۷) Lady Sale همسر ژنرال سیل فرمانده ارتش انگلیسی هند که در حمله انگلیس به افغانستان (۱۸۴۲ - ۱۸۳۹) در این کشور بود و جزو اسرا و گروگانان انگلیسی مدت چهارماه اسیر افغانها بود. لیدی سیل در اثر خود تحت عنوان «تذکره مصائب از افغانستان» جزئیات جالبی بیان داشته و شرح شکست انگلیسی‌ها و اسارت آنها را به رشته تحریر کشیده است:

(از افغانستان در مسیر تاریخ، ۵۳۵-۵۵۴)

(۴۸۸) بعد از مرگ سلطان احمد خان حکومت هرات را به دست گرفت و در مقابل حمله دوست محمد خان به دفاع از این شهر پرداخت، اما دوران حکومت او بسیار کوتاه بود، چون دیری نپایید که دوست محمدخان هرات را فتح کرد و شاهنواز خان را به زندان انداخت (۱۸۶۳)

(۴۸۹) Adreskand: رود ادرسکن یاهاروت از نشیب جنوبی کوه ادرسکن واقع در میان ولایت فراه، هرات و جنوب غربی ولایت غور، سرچشمه می‌گیرد. سمت جریان این رود ابتدا از شرق به غرب بوده، بعد از طی فاصله چند کیلومتر به طرف جنوب غرب و جنوب از منطقه سبزواری، جدگه و کلیله گذشته و بالاخره به هامون هلمند (سیستان) می‌ریزد.

(جغرافیای عمومی افغانستان، ص ۹۸)

(۴۹۰) Isfēzar: اسفزار در قدیم یکی از شهرهای آباد خراسان و سیستان بود که به گفته مقدسی آب و باغ و تاکستان فراوان داشت. معین‌الدین این شهر را قدیمتر از هرات دانسته و بنیاد آن را سه هزار سال قبل از سال تألیف کتاب خود تخمین زده است. مطابق با نقشه کائولی، شهر اسفزار در بخش غربی بلوک زابل و در ملتقای رود بوژغانان و ادرسکن ساخته شده است. این شهر امروزه از توابع هرات است و آنجا را سبزواری می‌گویند.

(۴۹۱) معین‌الدین محمد اسفزاری مؤلف کتاب «روضات الجنات فی تاریخ المدینه الهرات» که تاریخی از شهر هرات است و آنرا بنام سلطان حسین ابوالغازی مصدر کرده

است. وی در ترسل مهارت داشته و بشغل انشاء نامه‌ها و منشورهای دولتی مشغول بوده، شاعر نیز بوده است.

(۴۹۲) قلعه مظفر کوه یا قلعه دختر در سه میلی (۱۸ کیلومتری) جنوب شهر امفزار واقع بوده است.

(سیستان، نوشته جی. پی. تیت، ص ۱۲)

(۴۹۳) عضدالدین ابوشجاع پسرچغری بیک که از ۴۵۵ ه. ق. تا ۴۶۵ ه. ق. پادشاهی کرد. وی پسرچغری بیک بود و پس از فوت عم خود طغرل بیک مؤسس سلجوقیان، بیاری خوواجه نظام الملک به سلطنت رسید.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۴۹۴) Hami-Govin: گوین از شهرهای سگستان (سجستان) که دژی استوار و بزرگ دارد.

(احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۴۴۵)

(۴۹۵) Merendera: گیاهی دیرپا از خانواده سوسن‌ها ویژه قاره آسیا و مناطق مدیترانه‌ای که بر صخره‌ها و زمینهای آهکی می‌روید. گل‌های صورتی این گیاه قبل از برگ‌ها ظاهر می‌شود.

(۴۹۶) یکی از مراکز ایالت کنونی فراه.

(۴۹۷) طاهرابن حسین بن مصعب ابن رزق بن ماهان از رجال دوره مأمون عباسی (ه. ق. ۲۰۷-۱۵۹)

(۴۹۸) دهکده‌ای در سیستان نزدیکی شهر سروان یا سروان یکی از شهرهای چهارگانه زمین داور در قدیم.

(۴۹۹) Drangiane: درانژیان یا درانگیان یکی از ساتراپی‌ها (ایالات) امپراتوری قدیم ایران در اطراف دریاچه هامون. این ایالت در حال حاضر بخش جنوب غربی افغانستان فعلی را تشکیل می‌دهد.

(۵۰۰) قلعه‌نو از بزرگترین نقاط مسکونی ایالت بادغیس است که در شصت و یک بند بادغیس (سفید کوه) واقع شده است، رویهم رفته محل قلعه‌نو که در کنار جاده قندهار (جنوب شرق) و کوشک (طرف غرب) که از راه تجارتهی هرات - میمنه جند می‌شوند، قرار دارد، امکانات ارتباطی مناسبی را در اختیار این مرکز قرار داده است. در سال ۱۸۶۳ این محل ویرانه‌ای بود که از برج و باروی قدیمی و چند چادر عشایری هزاره‌ها تشکیل می‌شد.

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۵۰)

(۵۰۱) کورا که نام باستانی آن کوروس است و در مآخذ اسلامی «کر» ضبط شده است رود عمدهٔ جمهورهای گرجستان و آذربایجان شوروی. این رودخانه در شمال غربی قارص در ارتفاع ۱۹۸۰ متری سرچشمه می‌گیرد و مسافت ۱۵۰۰ کیلومتر بطرف شمال طی کرده به شکل قوسی به جانب جنوب شرقی به قفقاز می‌رود و به دریای خزر می‌ریزد. بر مسیر علیای آن نزدیک تفلیس یک کارخانهٔ نیروی برقی ساخته شده است ... در مسیر سفلی کورا، رود ارس به آن ملحق می‌شود ...

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ص ۴۴۱)

(۵۰۲) Pendjdih: آبادی واقع در سرحد افغانستان و ترکمنستان.

✎ (۵۰۳) Forbes: دکتر فردریک فوربس از مأموران کمپانی هند شرقی بود که به منظور عزیمت به قندهار از سیستان دیدار کرد. پیش از آن به کردستان مسافرت کرده بود و به هم راهی مأموری متهور، جهانگردی کنجکاو و دقیق بود.

(سیستان نوشتهٔ جی. پی. تیت، ج ۱، ص ۱۸۶)

(۵۰۴) سردار ابراهیم خان از قبیله سنجرانی است که به گفتهٔ سرپرسی سایکس بلوچ خالص می‌باشند. جی. پی. تیت می‌نویسد: «ظاهراً ابراهیم خان چون ملک جهان آباد را برای سنجریان گرفت. سرکردگی این طایفه را یافت. وی بیش از ۵۰ سال بر این طایفه حکومت کرد. (۵۰۵) یکی از شهرهای عمدهٔ ایالت نیمروز است که سیستان افغانستان را در بر

می‌گیرد. این مرکز در نزدیکی تقاطع جاده‌های هرات - دلارام - قندهار قرار دارد ...

(جغرافیای شهری در افغانستان، ص ۱۶۸)

(۵۰۶) زمین داوریا زمند اور یا داور، ناحیه‌ی تاریخی بین سجستان و غور. این ناحیه عبارت بوده است از دره‌ی وسیعی که رود هیرمند از جبال هندوکش تا بستان در آن جاری است. بنابراین مآخذ اسلامی، ناحیه‌ای حاصلخیز و پرجمعیت بوده است و چهار شهر عمده به اسمی در تل یا تل، درغش، بغین و سروان یا سروان و آبادیهای بزرگ داشته است. هیچیک از شهرهای مذکور امروز باقی نیست ...

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ص ۱۱۸۲)

(۵۰۷) بخش بندان ناحیه سرحد است که در اراضی بلند و مرتفع بین کوئته و کرمان قرار

دارد و به بلوچستان انگلیس معروف بود. در حال حاضر این ناحیه جزو کشور پاکستان است.

(۵۰۸) یکی از قبایل سیستان مشتمل بر سه هزار خانوار که مرکز آنها دولت آباد

است. سربندیها را نادرشاه افشار از شیراز به سیستان کوچاند. پس از مرگ وی کشمکشهای سرکرده‌های طوایف سربندی و شهرکی با ملوک کیانی وضع سیستان را آشفته ساخت و عاقبت

در سال ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۴ هـ. ق. دست ملک جلال الدین کیانی از سیستان کوتاه شد ...
 (دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۲۸۲)
 (۵۰۹) ملوک کیانی نام خاندان معروفی است از فرمانروایان سیستان. بعضی از مورخین سرسلسله این خاندان را طاهردانسته اند که از جانب پادشاه سلجوقی به حکومت سیستان رسید.

(۵۱۰) و (۵۱۱) ... پس از حمله ی افغان، محمد کیانی با توطئه با افغانها سیستان و قسمتی از خراسان را متصرف شد و اسداله کیانی را که از جانب صفویه امارت ناحیه ی سیستان را داشت برکنار کرد. نادرقلی محمد را به قتل رسانید و دگر بار اسدالله کیانی را به تخت سلطنت سیستان نشانید. پس از مرگ نادر سیستان به دست احمد شاه درانی افتاد و او با خواهر ملک سلیمان کیانی وصلت کرد و پس از وی پسرش بهرام کیانی به سلطنت نشست ...
 (دائرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۲، ص ۲۳۳۲)

(۵۱۲) Touki: طایفه ای از بلوچ.

(۵۱۳) شهر جهان آباد در نزدیکی ریگان و فهرج واقع شده است.

(۵۱۴) سه کوهه یا سکوّه: مرکز بخش پشت آب و شیب آب، شهرستان زابل واقع در ۱۹ کیلومتری جنوب غربی زابل. سه کوهه سابقاً آبادی عمده ی سیستان بود، ولی پس از تأسیس نصرت آباد ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ هـ. ق. از اعتبار افتاد. ظاهراً در ۱۲۸۸ دارای ۱۲۰۰ کلبه ی گلی بود، ولی در سال ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ هـ. ق. که لرد کرزن از آن جا دیدار کرد، نیمی از آنها غیرمسکون بود، در وسط آبادی سه تپه بوده است، که بر یکی از آنها ارگی بنام ارگ میر کوچک، و بردومی برجی بنام برج فلک و برسومی کاروانسرای ساخته بودند. ارگ و بوسیله ی معبر زیر زمینی به یکدیگر مرتبط بودند.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ص ۱۳۸۵)

(۵۱۵) حاجی میرزا آقاسی بن میرزا سلیم ایروانی از طایفه پات. وی چون بنام جدش موسوم بود، او را به جهت احترام میرزا آقاسی نامیدند. پس از تحصیل علوم دینی در عتبات به ایروان برگشت و پس از چندی به تبریز مهاجرت کرد، مورد تفقد عباس میرزا قرار گرفت و به سمت ملاباشی اولاد وی منصوب گردید. در زمان پادشاهی محمد شاه، به صدارت عظمی رسید. پس از فوت شاه، به سبب مخالفان بسیار که داشت ناگزیر به حضرت عبدالعظیم پناه برد و سپس بعثت رفت و در سال ۱۲۶۵ هـ. ق. در کربلا در گذشت.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۱۶) اوچگان یا اوچقان که احتمال دارد آبادی اوچان باشد و آن دهی است از دهستان

شاخات بخش در میان شهرستان بیرجند.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۵۱۷) بندان دهی از دهستان نهبدان است که در بخش شوسف شهرستان بیرجند واقع

است.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۵۱۸) جغرافیادانان قرون وسطی در گزارشهای خود از «ده سلم» نام برده‌اند که آبادی

بزرگی بوده و کانالهای آب و بازارهایی داشته است. هنگامی که مقدسی آن را توصیف کرده، چیزی جزیک ویرانه نبوده است. اکنون نیز چیزی از آن به چشم نمی‌خورد و تنها علائم باقی مانده از آبادی گذشته که در جنوب دهکده فعلی قرار داشت، خرده سفالهای پراکنده، تکه‌های شکسته سرقلیانهای سنگی، خرده شیشه و دانه‌های بلوری بود که احتمالاً به لوازم زینتی مربوط می‌شد... ده سلم امروزی از تنها رشته آب باریک فتاتی زنده بود که در اثر باران سیل آسای سال گذشته قسمتی از آن ریزش کرده و هنوز هم تعمیر نشده بود...

(عبور از صحاری ایران «تألیف دکتر آلفونس گابریل، ترجمه فرامرز نجد سمعی، ص ۳۱۶)

(۵۱۹) ایزیدوردو خاراکسی نام این شهر را «نیه» (در پارسی کهن معادل شهر) ضبط

کرده است و دکتر آلفونس گابریل در (عبور از صحرای ایران، ص ۱۳۸) آن را چنین توصیف می‌کند: «از ده سلم پس از چهار روز راهپیمایی در اراضی خالی از سکنه به «نه» آبادی بزرگ بعدی رسیدیم. «نه» در ارتفاع ۱۱۸۴ متری دور از جاده بزرگ اصلی قرار داشت. جاده از ۵ کیلومتری شرق آبادی فعلی درست از کنار شهر ویرانه‌ای می‌گذشت که در رأس یک تپه عمودی قرار گرفته بود و به زبان محلی «قلعه شاه دزد» نامیده می‌شد. سایکس از این ویرانه به عنوان «نه» قدیم نام برده و آن را محل بااهمیتی از شرق ایران دانسته است... زاغه‌هایی در قلعه دیده می‌شد که به عمق زمین فرو می‌رفت. صعود به قلعه دشوار و فقط از جبهه شمال غربی امکان‌پذیر بود. آبادی نیز در همان بالا قرار داشت.

جی. پی. تیت این قلعه را با استناد به «طبقات ناصری» و این که در زبان پارسی قدیم

واژه دوزودز به معنی قلعه بوده است، شاهد زیعنی دژشاه سیستان نامیده است.

(۵۲۰) سرپرسی سایکس درج ۲ سفرنامه خود به ایران در این باره می‌نویسد: «تنها

چیزیکه برای مسافرین عادی جالب توجه است کثرت و تعدد آسیاهای بادی است که طبق مندرجات کتاب استخری در قرن دهم مدتها قبل از آن که در اروپا معمول شود، در سیستان فراوان بوده. پرفسور براون معتقد است که آسیاهای بادی قبل از استیلای اعراب به ایران، در کشور شاهنشاهی متداول بوده و برای اثبات عقیده خود به مندرجات کتاب مروّج الذهب

مسعودی استناد می‌کند.

(هشت سال در ایران، ج ۲، ص ۲۵۳)

(۵۲۱) از دهستانهای بیرجند واقع در چهار فرسنگی نهبندان.

(۵۲۲) Meigoun: احتمالاً دهکده میغان در نزدیکی چهار فرسنگ که دهی است از

دهستان نهبندان بخش شوسف شهرستان بیرجند واقع در ۶۲ هزارگزی باختر شوسف.

(فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹)

(۵۲۳) قریه‌ای در حاشیه شرقی کویر لوت. سرپرستی سایکس در سال ۱۸۹۹ به آن جا

رفته و ارتفاع آن را از سطح دریا ۴۸۰۰ پا برآورد کرده است.

(۵۲۴) قریه محقری است در پایین گذاری به همین نام واقع میان بیرجند و درغش یا

درخش. این قریه به هنگام سفر سایکس به آن ناحیه یکصد خانوار جمعیت داشته است.

(۵۲۵) قلعه زری که در ازمنه قبل از اسلام آن را قلعه گبری می‌نامیده‌اند عیناً شبیه

قلعه‌ای بود که در قاین دیده بودیم و قلعه نه نیز که بعداً دیدیم نظیر همین قلعه است. قلعه زری

چهار ضلعی است و در بالای کوه از سنگ و ساروج ساخته شده و ارتفاع دیوار آن بیست پا و

ضخامت آن سه پا می‌باشد. در دامنه این قلعه معدودی عمله به سبک و اسلوب قدیم مشغول

استخراج معادن مس می‌باشند. یکی از چاه‌های مس در حدود پنجاه پا عمق داشت و بیست پا

وسعت دهانه آن بود و ما به سهولت یکی دو سه قطعه مس برای نمونه از آن جا برداشتیم.

(هشت سال در ایران، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۲۷۳)

(۵۲۶) Cheddad: پادشاه افسانه‌ای قوم عاد که گویند با هود نبی معاصر بود و چون

هود او را و قوم عاد را دعوت به خدا می‌کرد و وعده بهشت می‌داد، او به رغم هود، باغ و

قصری آراسته و باشکوه در سرزمین شام ساخت. بنای این «بهشت شداد» که به انواع نعمتها و

ثروتها آراسته بود، به روایتی سیصد سال طول کشید و طی این مدت هود وفات یافت. پس از

پایان بنا، شداد از سرزمین حضر موت به دیدن قصر رفت، اما همینکه قدم به دروازه آن نهاد،

ملک الموت او را هلاک کرد.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ص ۱۴۶۰)

(۵۲۷) خُسف یا خوسف معروفترین رودخانه‌ای که به ریگزار نمک وارد می‌شود و

ازدهی به همین نام می‌گذرد. دکتر آلفونس گابریل به اشتباه خانیکوف در مورد مخرج آبهای

لوت اشاره کرده و می‌گوید: «مجاری آبی که از سرزمین خوسف جاری می‌باشند روبه جنوب

نمی‌روند، بلکه پس از آن که احتمالاً بواسطه رودهای فرعی که از کوه نای بند و ارتفاعات

شمالی آن در یک بستر توأم شده و در مغرب مرغاب کوه از تمام عرض لوت می‌گذرند، رودی

را تشکیل می‌دهند که در تمام سال جاری و به یک دریاچه نهایی واقع در شرق یا شمال شهداد می‌ریزد.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۶۵)

(۵۲۸) نام قدیم شهر فردوس.

(۵۲۹) Lehmann (Otto): (۱۸۸۴-۱۹۴۱) جغرافیادان اطریشی، استاد دانشگاه وین و زوربخ که آثار متعددی در زمینه ژئومورفولوژی تألیف کرده است. علاوه بر آن جریان آبهای زیر زمینی را در زمینهای آهکی مورد مطالعه قرار داده است.

(۵۳۰) نام دیگر رودسغد است که قسمت اعظم ایالت سمرقند را سیراب می‌کند و آن را در سمرقند کوچک نیز نامند.

(لغت نامه دهخدا)

(۵۳۱) نام این آبادی در کتاب «تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران» «انبار» ذکر شده است.

(۵۳۲) Atech - Kerdéh: نام این محل روی نقشه ایران «آتشکده» ضبط شده است اما چون نام صحیح آن را در مآخذ مطمئن دیگری نیافتیم، به همین صورت نوشته شد.

(۵۳۳) Mihibakhtou: کوه بختورشته کوهی است در دل کویر

(۵۳۴) آبادی بالا حوض در دل کویر لوت میان راه ده سیف به بصیران واقع شده است.
(۵۳۵) آزارات بزرگ: یکی از دو قلّه کوه معروف آزارات واقع در انتهای شرقی ترکیه، نزدیک مرز ایران و ترکیه و ارمنستان در ولایت آغری که ارتفاع آن ۵۱۵۶ متر است. قلّه‌ی آزارات بزرگ که در مآخذ اسلامی جبل الحارث نامیده شده، بشکل گنبدی است که محیط قلّه‌اش ۱۵۰ تا ۲۰۰ قدم است و اطرافش را یخبرف و یخچالها فرا گرفته ...

(دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۸۲)

(۵۳۶) مرغاب کوه کوهستان پکپارچه‌ای است در داخله لوت که از مواد آهکی خاکستری رنگ ساخته شده و کاملاً عریان می‌باشد.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۹۵)

(۵۳۷) سلسله جبال دربند پشت مرغاب کوه قرار دارد و به گفته سایکس ارتفاع آن متجاوز از هزار فوت و پر از شکار است و دارای معدن «پنبه کوهی» نیز می‌باشد.

(هشت سال در ایران، ج ۱، ص ۴۱)

(۵۳۸) ده سیف در فاصله نزدیکی از شهداد و درست در حاشیه کویر لوت واقع شده است. دکتر آلفونس گابریل که در سال ۱۹۳۳ از کویر لوت بازدید کرده چنین می‌نویسد:

«شفیع آباد و ده سیف آخرین دهکده‌ها در آستانه ورود به انزوا بودند. کاروانهایی که قصد رفتن از این سوی کویر به آن سو یعنی به فردوس، بیرجند یا نه را داشتند، در ماههای زمستان در این جا جمع می شدند.

بعد از شفیع آباد، راه از کنار قلّه عظیم ده سیف که برجهای آن با آجرهای ویژه این ناحیه تزیین یافته بود می گذشت... چند کیلومتر پس از ده سیف زمین یکباره از زندگی گیاهی عاری شد. آخرین آثار حیات محو ولوت بی روح و برهوت آغاز گردید.

(عبور از صحاری ایران، ص ۳۰۵ و ۳۰۶)

(۵۳۹) گندم بریان ناحیه ای است از کویر لوت واقع در میان ده سیف و شهر لوت.

(۵۴۰) Régnault (Victor) (۱۸۷۸ - ۱۸۱۰): فیزیکدان و شیمی دان فرانسوی که در

سال ۱۸۴۰ به عنوان استاد شیمی در مدرسه پلی تکنیک پاریس جانشین گی لوساک (Guy - Lussac) شد و سال بعد نیز کرسی استادی فیزیک در کلژ دو فرانس را به دست آورد.

(۵۴۱) Barabinskaya یا Baraba: یکی از استپهای غرب سبیری واقع میان کوههای

آلتائی، ایتریش و اوب.

(۵۴۲) دکتر آلفونس گابریل سرچشمه شور رود را در شمال شرق یا شرق شهاداد ذکر

کرده و می نویسد: می توان از «گذار باروت» جریان این رودخانه را نامصب آن واقع در نمکزار تعقیب نمود.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۹۶)

(۵۴۳) دکتر آلفونس گابریل کوچه را چنین وصف کرده است: کوچه به معنی «خیابان

باریک» یک معبر تنگ پر از ماسه در میان تپه های گلی کلوت بود. آبروهای طبیعی در دیواره دوسوی آن شیارهای منظمی ایجاد کرده بود که تنگ در کنار هم قرار داشتند. آنها به موازات یکدیگر امتداد می یافتند. نزدیک «کوچه» راهی منشعب می شد که بدون عبور از «ده سلم» از شمال مسیر ما به «شاه کوه» می رفت.

(۵۴۴) آبادی کوچکی در دل کویر واقع میان «خیص» و «ده سلم».

(۵۴۵) در غرب کویر لوت منطقه ناهموار منحصر به فردی قرار گرفته است که بلوچها

اصطلاحاً به آن کلوت (۴) می گویند. کلوتها ناشناخته تر و خطرناکتر از ریگهای روانند. در بعضی نقاط آن با د از شنها مجموعه اشکالی به وجود آورده است که ظاهر آن را شهر لوت می پندارند. پنج انگشت نقطه ای تماشایی از شهر لوت است. دکتر آلفونس گابریل در باره این نقطه می نویسد: «نزدیک کوچه راهی منشعب می شد که بدون تماس با «ده سلم» از شمال مسیر

ما به «شاه کوه» می رفت

کم کم به «شهر لوت» نزدیک می‌شدیم. شیخ اوکین تپه‌های کلوت که در تاریکی مانند نگهبانان غول‌پیکری به نظر می‌رسیدند، پدیدار شد. آنها همواره متراکم‌تر شده و شکل‌های عجیبی پیدا می‌کردند. یک نقطه چشمگیر آن «پنج انگشت» خوانده می‌شد. پس از طی ۲۴ میل راه از جلگه خارج شده و به دره و ماهورهای رشته جبال پنج انگشت و پس از ۲۹ میل راه به چشمه زیارت رسیدیم که از ریگان به این طرف اولین نقطه ایست که آب شیرین دارد.

(عبور از صحاری ایران، ص ۳۰۷)

(Djazairtchi ۵۴۶): صحیح آن جمازه چی است. به احتمال زیاد خانیکوف تلفظ کلمه را درست ضبط نکرده است.

(۵۴۷) چهار فرسنگ یا چهار فرسخی: از قرای خبیص کرمان

(لغت‌نامه دهخدا به نقل از مرآت البلدان، ج ۴، ص ۵۰)

(۵۴۸) مارکوپولو در سال ۱۲۷۱ م. همراه پدر و عموی خود از راه سیواس، تبریز و کرمان به هرمز و از آنجا به چین سفر کرد.

(۵۴۹) در جغرافیای کرمان تألیف احمد علی خان وزیری می‌خوانیم: «در زمان شاه سلیمان صفوی انارالله برهانه، علماء کرمان گفتند مجوسیه ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند تا با مسلمانان محسور نباشند، آنها را در خارج بلده سمت شمال، جنب دروازه گبریه، سکنا دادند و خانها و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند. کرات اول که محمود قلزائی آوغان از قندهار به کرمان آمد، اول نتوانست شهر را تسخیر و تصرف نماید، مجوسیه را غارتید، آن بیچارگان لابد به شهر منزل گرفتند...»

(۵۵۰) پس از این که لشگر حضرت شاه قاجار گواشیر را مفتوح کردند، از جانب سنی‌الجوانب حکم به قتل عام و غارت آن بلد گردید... مردم اردو از تراکمه و استرآباد و طبرستان و سایر سپاه بنای قتل و آس و نهب را گذاشتند. در آن شهر شور محشر و قزع اکبر واقع شد. آثار قهر حضرت داور بظهور آمد. قتل عام چنگیزی را آوازه نوشت و جنگ خاص هلاکوئی آئین جدید یافت.

(تاریخ کرمان، ج ۲، ص ۷۴۷)

سرپرستی سایکس در باره گردن زدن ششصد نفر اسیر و حمل آنها به بم توسط سیصد اسیر دیگر و ساختن هرم با سر هر نهصد تن برای محفوظ ماندن خاطره دستگیری لطفعلی خان زند مطالبی نوشته و اظهار می‌دارد که پاتینجر در سال ۱۲۲۵ هـ. (۱۸۱۰ م.) شخصاً این هرمها را دیده است.

(۵۵۱) شهر کرمان سابقاً دارای شش دروازه و حصاراری دور تا دور شهر بوده است. بیرون حصار به فاصله چهار تا شش متر خندق بود و به فاصله‌هایی حدود سیصد تا پانصد متر برج‌هایی داشت و در دو طرف هر دروازه یک برج آجری ساخته شده، بقیه برج‌ها و حصار از گل رس بود. عمق خندق از شش تا هشت متر بود و حصار دور شهر تقریباً ده کیلومتر یعنی یک فرسخ و نیم محلی بود.

(کرمان شهر شش دروازه، ص ۱۰)

(۵۵۲) دروازه ششم یعنی دروازه ناصریه در زمان مسافرت خانیکوف به ایران بازنشده بوده است. این دروازه در سال ۱۲۸۰ به دست محمد اسمعیل خان و کیل الملک نوری بنا گردیده است.

(۵۵۳) این دروازه به حکم سلطان شاهرخ باز شده و دروازه دولت هم نامیده می‌شود.

(جغرافیای کرمان، ص ۲۸)

(۵۵۴) چون این دروازه در خارج شهر بوده و طایفه زردشتیان سکونت داشته‌اند، لهذا به دروازه گبری معروف بوده، محمد اسمعیل خان و کیل الملک در سنه ۱۲۸۰ هجری آن را تعمیر نموده و به ملاحظه آن که رو به خراسان باز می‌شود، دروازه خراسان نام نهاد. این دروازه که با کاشیهای آبی و سیاه رنگ تزئین شده بود، در سال ۱۳۱۰ به دستور بلدییه وقت خراب شد.

(کرمان شهر شش دروازه، ص ۱۴)

(۵۵۵) واقع در شمال شهر در سال ۱۲۲۵ هـ. ق. به دستور ابراهیم خان (ظهیرالدوله) ساخته شده و وجه تسمیه آن به علت نزدیکی به ارگ دولتی یا باغ نظر بوده است. این دروازه محل ایاب و ذهاب مأمورین و حاکمان بوده و اغلب روزها بسته بود. از آجر سفید و نیمه آجرهای ضریبی ساخته شده بود و در سال ۱۲۹۶ هـ. ش. بدستور سردار نصرت خراب شده و خندقیهای اطراف آنرا پر کردند.

(کرمان شهر شش دروازه، ص ۱۲-۱۳)

(۵۵۶) دروازه مسجد (یا وکیل) در مشرق کرمان و در ابتدای بازار مظفری واقع و چون نزدیک به مسجد جامع کرمان بوده، به آن دروازه مسجد می‌گفتند. این دروازه که یکی از پررفت و آمدترین دروازه‌های شهر بوده است، بدستور سلطان محمد مظفر در سال ۷۵۰ هـ. ق. در بهترین محله شهر بنا گردیده است سر در و برجهای دو طرف دروازه کاشیکاری بوده و آنرا به علت خطر ریزش در سال ۱۲۹۶ هـ. ق. خراب کرده‌اند.

(کرمان شهر شش دروازه، ص ۱۲)

(۵۵۷) دروازه ریگ‌آباد (یارق‌آباد) در نزدیکی اراضی زراعی رق‌آباد در جنوب شهر در مسیر راه ماهان، راین، رابر، بم، جیرفت، گلبافت... واقع بوده و در تمام ایام سال بویژه در تابستان، بسیار پر رفت و آمد بوده است.

این دروازه در سال ۱۳۱۴ هـ. ش. بدستور بلدیة وقت خراب شد.

(کرمان شهر شش دروازه، ص ۱۰)

(۵۵۸) مسجد جامع کرمان از بناهای قرن هشتم هجری و جزئی از مجموعه مظفری است که بنای آن در سال ۷۵۰ هـ. ق. (مطابق با ۱۳۴۹ میلادی) در زمان حکومت امیر مبارزالدین محمد مظفر میبدی یزدی به اتمام رسیده است. طول صحن مسجد ۶۴ ذرع و عرض آن ۴۶ ذرع می‌باشد. مسجد جامع کرمان یکی از قدیمیترین ابنیه‌ای است که از سلاطین ایرانی بعد از آل بویه باقی مانده است.

ساختمان مسجد شامل سه ایوان بزرگ غربی (قبله) و شمالی و جنوبی است و در دو طرف هر ایوان شبستانهای مسجد قرار دارد. کتیبه‌های داخل مسجد و کاشیکاریهای آن بتدریج ریخته و فقط کاشیکاری سر در بزرگ مسجد و مخصوصاً کتیبه آن سالم است.

(تاریخ کرمان ج ۱، ص ۴۹۹-۴۹۶)

(۵۵۹) قدیمی‌ترین مسجد کرمان که بوسیله ملک تورانشاه سلجوقی (۴۹۰-۴۷۷) بنا

گردیده است و بعضی به غلط آن را به دوران قاوردشاه نسبت داده‌اند.

مسجد ملک پیش از ۱۰۷ متر طول و ۹۱ متر عرض دارد و در چهار طرف آن شبستانها ساخته شده است که معروفترین شبستان آن معروف به شبستان امام حسنی است، ایوان بزرگ قبله مسجد رو بروی در شرقی قرار دارد، یک در بزرگ به طرف شمال و در دیگری به طرف جنوب غربی باز می‌شود. متأسفانه بواسطه بعد زمان و از بین رفتن موقوفات مسجد، کتیبه‌ها و کاشیکاریهای مسجد به کلی از میان رفته و نوشته‌ای که دال بر تاریخ بنا و معمار آن باشد، در خود مسجد وجود ندارد.

(راهنمای آثار تاریخی کرمان از باستانی پاریزی، ص ۴۹)

(۵۶۰) مدرسه مرحوم ابراهیمخان ظهیرالدوله در سنه ۱۲۳۰ در سال چهاردهم حکومت

او در جنب حمام و قیصریه که خود بنا کرده به اتمام رسید. الحاق بنایی عالی و رفیع است. سالی دو هزار تومان متجاوز حاصل موقوفات آن می‌باشد.

(جغرافیای کرمان، ص ۳۰-۳۱)

در نشریه دفتر فنی سازمان میراث فرهنگی کرمان (۲۳۵۵ ص ۲۵) چنین آمده است:

«این مدرسه متعلق به فرقه شیخیه و پلان آن مستطیل شکل بوده و حجره‌های آن در اطراف و

چهار ضلع آن واقع گردیده و دو طبقه می باشد. ساختمان آنرا شاهنشین و محراب، ایوانچه‌ها و غرفه‌های اطراف تشکیل می دهند، تزیینات نمای داخلی مدرسه کاشی هفت رنگ با نقش گل و بوته، گلدان و باغ، مقرنس کاری و گچ بری است.»

(۵۶۱) کاروانسرای عهد صفوی در شهر کرمان واقع در میدان گنجعلی خان از آثار گنجعلی خان که آثار تاریخی متعدد در کرمان و قندهار و سایر نقاط قلمرو حکمرانی خود ساخته است. کتیبه و تزیینات خوش طرح کاشی معرق در آن به کار رفته، نام استاد سلطان محمد معمار یزدی سازنده ی بنا و مقرنساها و تزیینات دیگر و امضای علیرضا عباسی نویسنده ی کتیبه ها و تاریخ ۱۰۰۷ هـ. ق. در آن مرقوم است. برخی اشخاص این بنا را مدرسه گنجعلیخان نامیده اند، اما با توجه به کتیبه ی سر در آن که اشاره به ساختمان این رُبع به امر گنجعلی خان می کند، تردیدی در کاروانسرا بودن آن نیست و جز کاروانسرا هم از آن استفاده دیگر نکرده و نمی کنند.

(دائرة المعارف فارسی مصاحب ج ۲، ص)

(۵۶۲) کاروانسرای گلشن از مداخل موقوفه مرحوم گنجعلی خان زیک بسعی آقا عبدالباقی تاجر کاشانی به اتمام رسید.

(جغرافیای کرمان، ص ۳۲)

(۵۶۳) در این کاروانسرا اغلب تجّار فارسی رفت و آمد دارند.

(۵۶۴) در کاروانسرای صالح ناظر اغلب تجّار ایرانی سکونت دارند.

(۵۶۵) و (۵۶۶) ارگ کواشیر سمت غربی شهر واقع است، یک در به خارج دارد، و یک در به شهر. عوام کرمان آنجا را باغ نظر گویند. وجه تسمیه اینکه نظر علیخان زند در زمان سلطنت کریمخان زند باغی آنجا بساخت و منزل نمود، بعد که تقی درانی به تغلب مستولی گردید، باروئی بر آن کشید. بعد از آن علی نقیخان یزدی آنجا را تعمیر کرده مسجد و خانهای بسیار بساخت و پس از آن ابراهیمخان ظهیرالدوله ارگ را از سمت غربی وسیع نموده سوری محکم برگرد آن بکشید و دیوانخانه عالی که مسمی به باغ گلشن است، بساخت و خانهای متعدد و توپخانه و قورخانه بنا فرمود، کارکنان او از آن جمله محمد حسینخان قاجار نایب الحکومه و ابوالقاسمخان گروسی سردار و عامل بلوچستان در آنجا عمارات عالیه بنا نمودند. بعد از آن هرکسی حاکم کرمان می شد بر عمارتش می افزود و به خرج دیوان می آورد.

(جغرافیای کرمان، ص ۳۶ و ۳۷)

(۵۶۷) بقعه‌ای که در زمان سفر سایکس به کرمان در حومه شهر در قبرستان شرقی کرمان در منطقه شیوشگان قرار داشته است. در دائرةالمعارف فارسی مصاحب ساختمان این گنبد آبی رنگ به دوران صفویه نسبت داده شده است.

(۵۶۸) در سفرنامه سرپرسی سایکس می‌خوانیم: «مرکز کرمان در دامنه دو قلعه ویران قدیمی واقع شده اوکی قلعه اردشیر است که در بالای تپه مرتفعی ساخته شده و تا سطح جلگه پانصد پا ارتفاع دارد ... دو می قلعه ایست که به مسافت کمی در طرف غربی قلعه اردشیر واقع گردیده و در گذشته باراهروئی که آثار آن هنوز باقی است، به قلعه مزبور متصل بوده است.

اهمیت سوق الجیشی کرمان ساختمان قلاع مستحکم را ایجاب می‌کرده و دو قلعه فوق که از آثار قبل از اسلام و بنا به روایت بسیاری از کتب تاریخی هسته‌های اولیه شهر کرمان بوده‌اند، به منظور دفاع از شهر ساخته شده بوده است. آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی معتقدند که زردشتیان برای پرستش الهه مهر که آنرا الهه‌ای مؤنث می‌پنداشتند قلاع دختر بنا و در کنار آن قلاع نظامی برپا می‌کردند و بنای عظیم تاریخی قلعه دختر بر فراز تپه‌های مرتفع شرقی کرمان به همین منظور ساخته شده است.

(تاریخ کرمان، ص ۴۳۰)

(۵۶۹) منظور محمد اسمعیل خان نوری ملقب به وکیل الملک که از سال ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۴ حاکم کرمان بوده است.

(۵۷۰) اشاره به آقا خان محلاتی که از ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۳ حاکم کرمان بوده است.

(۵۷۱) تاریخ معجم: کتایب تاریخی است که سرگذشت پادشاهان قدیم ایران تا آخر عهد ساسانی در آن نوشته شده است. مؤلف آن فضل‌اله الحسینی است و آنرا به نام «نصرت‌الدین احمد بن یوسف شاه» اتابک لر بزرگ نموده است. سبک نگارش مؤلف در این کتاب با تکلف انجام گرفته است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۷۲) داستان هفت آباد یا هفتواد (شاهنامه فردوسی، داستان اردشیر بابکان) یا هفتان بُخت (کارنامه اردشیر بابکان) در کتابهای تاریخی دیگر هم با تفاوت‌هایی آمده است که هر چند از نظر شرح جزئیات ماجرا با یکدیگر تفاوت دارند، اما از نظر محتوای کلی یک موضوع را دنبال کرده‌اند و آن شرح ماجرای فتح قلعه هفتواد یا قلعه بم بدست اردشیر بابکان است. در کتاب ایران باستان می‌خوانیم که «وجود هفتواد اصولاً جنبه افسانه ندارد و ظاهراً یکی از سلاطین دست‌نشانده اشکانی در حدود کرمان بدین نام حکومت کرده است.

از پادشاهان دست‌نشانده اشکانی مسکوکاتی از باختر و آذربایجان، پارس و هفتواد کرمان و پادشاهان یزد و ... بدست آمده است. «بنا بر این وجود قلعه هفتواد واقعیت داشته و فتح آن برای اردشیر آنقدر مهم بوده که بعداً به صورت افسانه درآمد است.

(تاریخ کرمان، ص ۲۶۲-۲۶۸)

(۵۷۳) پسر شاپور دوم ساسانی که از سال ۳۸۳ تا ۳۸۸ م. سلطنت کرد، پادشاهی ضعیف بود و به مرگی ناگهانی درگذشت.

(۵۷۴) بهرام پنجم مشهور به بهرام گور، پانزدهمین پادشاه سلسله ساسانی. (۴۲۱-۴۳۸ م.) که در زمان ولیعهدی به کرمانشاه ملقب بوده و بنای شهر کرمان را به او نسبت داده اند.
(۵۷۵) خسرو دوم مشهور به خسرو پرویز، شاهنشاه ساسانی (۳۶۶-۵۹۱) پسر هرمز چهارم.

(۵۷۶) محلی دو در فرسخی جنوب شرقی شیراز.

(لغت نامه دهخدا به نقل از فارستامه ناصری)

(۵۷۷) جوفاریاجوپار مخفف جویبار یا معجم نهر فارد قریه معتبری است در پنج فرسنگی گواشیر که متجاوز از چهارصد باغ دارد. عدد نفوسش ۱۲۰۰ نفر است و مرحوم محمد اسمعیل وکیل الملک در حوالی مزار آنجا موسوم به شاهزاده حسین بازار و کاروانسرای و باغی موسوم به باغ فردوس ساخته و به فاصله دو میل مزرعه ای موسوم به اسمعیل آباد احداث فرموده مشتمل بر باغات وسیع و عمارات رفیع...
جوپار را قلعه ایست بر روی تلی که تقریباً سی ذرع ارتفاع آن می باشد و سابقاً معمور بوده...

(جغرافیای کرمان، ص ۸۵)

(۵۷۸) مؤلف جغرافیای کرمان ماهان را از محدثات آذرماهان ذکر کرده است که در سلطنت انوشیروان متجاوز از سی سال حکمران کرمان بوده و املاک زیاد آبادان کرده، از جمله ماهانک رفسنجان و ماهان دشتاب و ماهانک بردسیر...

مقدسی می نویسد: «ماهان شهر عرب نشین است. جامع در میان شهر است. آشامیدن ایشان از نهریست. در میانش قهندزی بایک دروازه هست و دور آن را خندقی فراگرفته است... امروزه قصبه ماهان مرکزی یکی از بخشهای شهرستان کرمان به همین نام در دامنه کوهستان جوپار است. مزار شاه نعمت اله ولی در این قصبه قرار دارد.

(۵۷۹) به معنی کسی که بر قول او اعتماد کنند، پیشوای زردشتیان و خادم بزرگ آتشکده را گویند. (ناظم الاطبا) در یادداشتهای مرحوم دهخدا آمده است که دستور اصل کلمه یونانی دکتر است. یوحنا الدمشقی دکتر کنیسه یونانی بود. این کلمه و کلمه دکتر توسط ایرانیان مسیحی وارد کلیسا شده است و در زبانهای اروپایی در آمده. دستور رئیس روحانی زردشتیان در هر شهر است.

(لغت نامه دهخدا)

(۵۸۰) هزوارش (= زوارش در زبان پهلوی شرح و تفسیر) کلماتی که از زبان آرامی مأخوذ است و در کتیبه‌ها و کتابها و رسایل پهلوی بخط پهلوی ثبت می‌شده، ولی در موقع قرائت، ترجمه فارسی آن خوانده می‌شد. چنانکه می‌نوشتند Malkāndah (شاه) و می‌خواندند (شاه).

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۸۱) وندیداد: یکی از بخشهای پنجگانه اوستا که در مراسم دینی خوانده نمی‌شود، مندرجات آن مختلف است و هر فصل از آنرا فرگرد گویند و مجموعاً شامل ۲۲ فرگرد است. در این کتاب از آفرینش جهان و پاکیزگی و طهارت و نگهداری آب و پرهیز از مردار و کفار، و جز آن بحث می‌کند.

(لغت نامه دهخدا)

(۵۸۲) Spiegel (Friedrich, Von) (۱۷۸۰-۱۹۳۰): مستشرق آلمانی، استاد دانشگاه هایدلبرگ و مونیخ که آثاری در زمینه تمدن مصر، سوریه و نیز فرهنگی به زبان قبطی تألیف کرده است.

(۵۸۳) لهجه زردشتیان یا لهجه‌ی بهدیتان، از لهجه‌های ایرانی غربی، از ریشه‌های هند و اروپایی است که میان زردشتیان یزد و کرمان متداول می‌باشد، و اصولاً از لهجه‌های محلی یزد است و با نائینی و اردستانی و آنارکی قرابت دارد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۱۱۷۲)

(۵۸۴) balaibalan: مخلوط کردن زبانها را گویند و نیز متفرق و پراکنده کردن افکار و «بکبله» سخنی است که فهمیده نشود و نیز اختلاط لسانها.

(لغت نامه دهخدا)

(۵۸۵) Néarque در یونانی نئارخوس (Nearkhos): ملاحی اهل جزیره کرت در قرن چهارم قبل از میلاد که امیرالبحر اسکندر کبیر بوده است. این شخص سوار بربیک کشتی یونانی دریای هند را از مصب رود گنگ تا فرات درنوردید و سواحل گندروزیا (مکران سابق) و بلوچستان فعلی (کارامانی (کرمان) و فارس را سیاحت کرد و وضع طبیعی منطقه را به دقت شرح داد. اغلب اطلاعاتی که او گرد آورده و در آثار فیلسوف و مورخ یونانی آریان ضبط شده با اطلاعاتی که کشتی رانان معاصر ارائه داده اند مطابقت کامل دارد.

(۵۸۶) دومین امیر از سلسله امرای محلی آل مظفر که به مدت چهل سال (بیست و دو سال در یزد، سیزده سال در کرمان و پنج سال در ممالک عراق و پارس) حکومت کرد و در سن شصت و پنجسالی (اواخر ۷۶۵) درگذشت.

(۵۸۷) مظفریان یا آل مظفر عنوان سلسله‌ای از امرای مستقل محلی که از حدود سال

۷۱۳ تا ۷۹۵ هـ. ق. در فارس و کرمان و یزد و احیاناً بعضی بلاد دیگر فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله شرف‌الدین مظفر آ حکومت مید یزد داشت، و در خدمت قراختایان کرمان و ایلخانان مغول ابراز لیاقت کرد. جانشین او مبارزالدین محمد از قرت و اواخر عهد ایلخانان استفاده کرد، و کرمان و فارس را گرفته شیخ ابواسحاق اینجو را هلاک کرد، اما بدست پسران خویش شاه محمود و شاه شجاع مقید و مجبوس گشت. اخلاف او، که در واقع وارث مملکت قسمت یافته‌ی او گشتند، همواره پایکلیگر در منازعه بودند... تا عاقبت با استیلای تیمور و در میان جنگ خانگی سلطنت آل مظفر به پایان آمد...

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۱، ص ۲۲۵)

(۵۸۸) منظور ابراهیم خان ظهیرالدوله پسر عموی فتحعلیشاه است که از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ بر کرمان حکم می‌رانده است.

(۵۸۹) کرمان تا همین اواخر به خاطر شالهای اعلای خود اشتهار تامی داشت، ولی امروز صنعت قالی بافی گوی سبقت را از صنعت مزبور روده است. شال کرمانی با کرک یا پشم بافته می‌شود و نقشه و طرح آن نیز مثل نقشه قالی، ذهنی شالبافهاست. این متاع از حیث ظرافت به قالی ترجیح دارد و اکثراً به دست اطفال خردسال بافته می‌شود... شالهای کرمان دارای اشکال و نقوش مختلف است و از همه بهتر نقش گل بوته ایست که از طرف ولات و حکام به عنوان خلعت برای اشخاص فرستاده می‌شود. شالهای سفید حاج خلیل خانی معمولاً به اسلامبول حمل می‌گردد... محصول کارخانجات کشمیر به مراتب بر شالهای بافت کرمان رجحان دارد، ولی این نکته مسلم است که مواد خام هیچ نقطه‌ای با مواد خام کرمان نمی‌تواند رقابت کند و آب و هوای این ناحیه در لطافت جنس محصول دخالت تام دارد. تعداد دستگاههای دایر کرمان به سه هزار بالغ می‌شود و سالیانه سیصد هزار تومان که معادل شصت هزار لیره است، شال از دستگاه خارج می‌شود.

(هشت سال در ایران، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۰)

(۵۹۰) سید یا شاه نعمت‌الله ولی کرمانی از شعرای عصر تیموری و از اولیا و مشایخ بزرگ متصوفه است. نام او امیر نورالدین نعمت‌الله فرزند میر عبدالله و نسب او به محمد باقر(ع) می‌رسد... شهرت شاه نعمت‌الله بیشتر از جنبه تصوف است نه شعر و شاعری. غالب اشعار او در شرح مبادی «وحدت وجود» است...

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۹۱) Nostradamus (Michel de Nostre - Dame) (۱۵۶۶-۱۵۰۳): طبیب

و اخترشناس فرانسوی. کتابی دارد به شعر که در سال ۱۵۵۵ منتشر کرده و در آن چگونگی مرگ

هانری دوم پادشاه فرانسه را به درستی پیشگویی کرده است. وی مورد عنایات کاترین دوم دیسی قرار گرفت و طیب شارل نهم گردید.

(۵۹۲) آرامگاه شاه نعمت‌اله ولی یا آستانه شاه ولی در ماهان کرمان و مرکب است از سه صحن که به ترتیب عبارتند از صحن اتابکی (که توسط مرتضی قلی خان بن وکیل الملک ساخته شده) به طول ۵۱ و عرض ۵۱ متر، صحن وکیل الملکی (که توسط وکیل الملک اسماعیل خان نوری ساخته شده) به طول ۴۱ و عرض ۳۰ متر، صحن میرداماد معروف به حسینیه به طول ۴۵ و عرض ۲۵ متر در صحن وکیل الملکی دوطرف ایوان یک طرف موزه و طرف دیگر - که جنوب غربی است - مقبره امیر نظام گروسی قرار دارد. حرم شاه نعمت‌اله به امر شهاب الملک احمد شاه دکنی شروع شده و در زمان فرزندش علاء الدوله احمد شاه اتمام یافت (سال ۸۴۰ هـ. ق.). (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

در راهنمای آثار تاریخی کرمان آمده است که بر فراز جلوخان و سردر آرامگاه شاه ولی، دو مناره مرتفع در عهد محمد شاه قاجار و پس از او ساخته شده که بسیار زیباست و در اطراف آن اطاق‌های چند متری نیز قرار دارد.

(۵۹۳) ظاهر آدو صفحه از این قرآن هنوز در موزه آستانه شاه ولی موجود است که سبک نگارش آن تاریخ کتابت قرآن را متجاوز از هشتصد سال پیش نشان می‌دهد. این کتاب در سال ۱۳۱۲ به آب سیل شسته شد و چند صفحه از آن باقی ماند.

(راهنمای آثار تاریخی کرمان، ص ۸۳)

(۵۹۴) در حقایق الاخبار آمده است که در سال ۱۲۷۵ ایالت و حکمرانی دارالامان کرمان به کیومرث میرزا خلف مرحوم قهرمان میرزا مفوض گردید و پیشکاری او و کار گذاری دارالامان به محمد اسمعیل خان نوری... در «تاریخ کرمان» سال حکومت کیومرث میرزا سال ۱۲۷۶ ذکر شده است.

(تاریخ کرمان، ج ۲، ص ۸۰۵)

(۵۹۵) به مقدمه کتاب مراجعه شود.

(۵۹۶) از آبادیهای قدیم نزدیک شهر کرمان، واقع در حدود شش فرسنگی آن که نخستین منزل در راه کرمان به اصفهان بوده است. در فرهنگ جغرافیایی ایران ج هشتم آمده است: این دهستان در باختر بخش واقع شده و محدود است از طرف شمال به کوه بادامان، از طرف جنوب به کوه خانه کوه، از خاور به حومه شهر و از باختر به دهستان کبوترخان شهرستان رفسنجان.

(۵۹۷) از قراء قصبه باغین.

(۵۹۸) دهی است از دهستان خاور شهرستان رفسنجان واقع در ۳۵ کیلومتری جنوب

خاوری این شهر .

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

(۵۹۹) این ده در قدیم آناس نام داشته و به گفته مقدسی در مرز کرمان جای داشته است . در لغت نامه دهخدا آمده است که شهر رفسنجان در قدیم ده کوچکی به نام بهرام آباد بوده که بواسطه وقوع بر سر راه شوسه کرمان به یزد از حدود قرن چهارده هجری شمسی بتدریج روبه آبادی رفته و اکنون یکی از شهرهای متوسط استان هشتم به شمار می رود و از سه آبادی متصل به هم به نام علی آباد - بهرام آباد و قطب آباد تشکیل شده است .

(۶۰۰) پاکشکوئیه دهی است مرکز دهستان کشکوئیه شهرستان رفسنجان واقع در ۳۷ هزار گزی شمال باختری رفسنجان و ۷ هزار گزی خاور شوسه رفسنجان به یزد .

(فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۸)

(۶۰۱) روستایی واقع میان رفسنجان و انار .

(۶۰۲) در هفتاد و پنج میلی یزد ، نیمه راه یزد و شهر بابک ، شهر انار است که در جهت جنوب خاوری شصت میل تا بهرام آباد فاصله دارد . اکنون انار و بهرام آباد هر دو از توابع کرمان اند ولی این ولایت در قرون وسطی از توابع فارس بوده است و آنرا ولایت رودان می گفتند . سه شهر مهم این ولایت ابان (که انار امروز است) و اذکان و اناس (حوالی بهرام آباد) می باشند (از سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۰۷) انار امروزه یکی از دهستانهای پنج گانه شهرستان رفسنجان و حدود آن به قرار زیر است از شمال به دهستان بافق یزد ، از خاور به دهستان نوق و از جنوب به دهستان کشکوئیه و ارتفاعات شهر بابک ، مرکز این دهستان نیز انار است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۸)

(۶۰۳) از آبادیهای شهر رفسنجان با طول جغرافیایی ۵۸ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۱ دقیقه . این آبادی به هنگام سفر سرپرسی سایکس دارای کاروانسرای شاه عباسی بوده است .

(فرهنگ آبادیهای ایران دکتر مفخم پایان)

(۶۰۴) کرمانشاهان یا کرمانشاه از آبادیهای رفسنجان با طول جغرافیایی ۵۵ درجه و ۱۷ دقیقه و عرض جغرافیایی ۵۵ درجه و ۳۰ دقیقه .

(فرهنگ آبادیهای ایران دکتر مفخم پایان)

(۶۰۵) دهی از دهستان حومه بخش مهریز (شهرستان یزد) واقع در ده کیلومتری شمال

مهریز .

(دائرة المعارف ، مصاحب ، ج ۱ ، ص ۱۲۹۲)

Isatichae (۶۰۶) ... مشهور است که یزد اولیه در قسمت مهریزد (۳۵ هزارگزی جنوب شهر فعلی) بوده و آثاری که از آنجا بدست آمده نشان می‌دهد که این شهر از شهرهای عصر قدیم و متعلق به زمانی بوده که مردم در گورمردگان خود وسایل جنگ می‌نهادند. اسم یزد قبلاً ایساتیس و پس از آن فرامیژ بوده و قریه به نام هرفته فعلاً باقی است که در زمان تسلط اسلام جزیه می‌داده و در نتیجه آیین زردشتی را حفظ کرده و بعداً بتدریج دین اسلام در آن نفوذ کرده است.

(لغت نامه دهخدا)

Caramanie (۶۰۷): نام قدیم کرمان بنابر کتیبه‌های هخامنشی «بوتیا» بوده ... و بعدها «کارامانیا» نامیده شده که کم کم «کرمان» شده است.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی استخری معروف به کرخی که در استخر فارس متولد شده و به سال ۳۴۶ ه. ق. وفات یافته است. وی جزء نخستین دانشمندان مسلمانی است که در زمینه جغرافیا به مطالعه و تحقیق پرداخته است. از آثار مهم او یکی کتاب «مالک الممالک» است در زمینه جغرافیای تاریخی.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

Ketha, Kéteh (۶۰۹): در اغلب کتابهای تاریخی «کته» را شهری در حومه یزد ذکر کرده‌اند، مقدسی کته را شهری در کرانه کویر می‌داند «باسرمای سخت و پرمیوه» صاحب معجم البلدان آنرا جزء اعمال یزد با هوایی خوش و میوه فراوان ذکر می‌کند و می‌نویسد: «موضعیت در فارس و آن شهری از ولایت یزد از نواحی استخر است.» استخری آن را از شهرهای بزرگ ناحیه استخر در حومه یزد و ابرقوه می‌داند و می‌نویسد: «شهریست به کناره بیابان هوائی خوش دارد ... غالب بناهایش نوعی عمارات طولانی و دراز از گل است. شهریست با باروی استوار و درباروی آن دو دروازه از آهن است یکی را باب ایزد و دیگری را باب مسجد گویند بسبب نزدیکی به مسجد جمعه که در ریض است و آب آنجا از قنات است. تنها نهری که دارد از ناحیه قلعه می‌آید از دیهی که در آنجا معدن سرب است.

(لغت نامه دهخدا)

(۶۱۰) مسجد جمعه قدیم یزد از بناهای امیر علی گرشاسب پسر علاء الدوله کالنجار، در عصر خود مسجدی ممتاز بوده که در حال حاضر جز یکی چند دیوار خرابه واقع در پشت مسجد جمعه جدید چیزی از آن باقی نیست و قسمت مهمش جزو مسجد جدید شده است که بانی آن عالم و حکیم معروف مولانا الاعظم مرتضی سعید رکن الدین محمد بن نظام الدین

الحسینی الریاضی است که در سال ۷۲۴ طرح مسجد جمعه را ریخته، پایه مسجد را برافراخت و بنیان اصلی آن چنانکه منظور بود ساخت و خود جای از جهان پیرداخت و شرف الدین علی برحسب وصیت او باتمام مسجد مبادرت نمود و مناره بر سر گنبد قدیم برافراخت ... در سال ۷۷۸ بامرامیر شمس الدین دالان مسجد را عقیف الدین بساخت و پس از چندی نصره الدین شاه یحیی در طرف چپ گنبد مقصوره و صنفه وطنی عالی بنا کرد.

در زمان میرزا شاهرخ گورکانی شاه نظام کرمانی بفرمانداری یزد آمد و مسجد را که گچ اندود بود بکاشی تراشیده الوان مزین ساخت و سوره فتح را بخط بهاء الدین هزاراسب ... کتیبه کرده و در شاهنشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر نصب کرد و در پیشطاق صنفه دوازده امامی بکاشی منبت ساخت و بر بالای شرفه طاق کریمه (اذیرفع ابراهیم القواعد الخ) بکاشی نقش کرد ... و در کتیبه درگاه مسجد نام میرزا شاهرخ را بکاشی ثبت نموده و بشرحی که در مرآت البلدان است دو مناره بر مسجد قرار داد.

(تاریخ یزد، تألیف عبدالحسین آیتی، ص ۹۵ و ۱۲۳-۱۲۵)

(۶۱۱) مسجد امیر چقماق که بعد از مسجد جمعه بهترین مسجد یزد است در قرن نهم ساخته شده. سال اتمام آن بموجب کتیبه که بخط محمد حکیم موجود است و از ثلث نویسان درجه یک بوده در سال ۸۴۱ بوده است ... زیرا می نویسند که امیر چقماق در سفر دوم خود این مسجد را بنا کرد و بیست سال تمام زیر دست بناء و کاشی ساز و ثلث نویسان ماهر بود و پوشیده نماند که یکی از کتیبه های مسجد جمعه هم بخط محمد حکیم است که در دوره امیر چقماق تنظیم شده و آن سوره فتح است که با سوره سجده که در مسجد امیر چقماق است بیک خط تنظیم شده مگر اینکه مسجد جمعه کتیبه های متعدد دارد و چندین خوشنویس و صنعتگر ماهر در آن کار کرده اند و در مدت دو قرن هر کس به یزد آمده و قدرتی داشته چیزی بر مسجد جمعه افزوده ولی مسجد امیر چقماق تمامش کاریک خوشنویس و اقدام شخص امیر بوده و کسی در آن شرکت نکرده است.

(تاریخ یزد، ص ۱۹۴-۱۹۵)

(۶۱۲) جلال الدین امیر چقماق شامی از سر لشگران مهم تیموری که از طرف امیر تیمور به حکومت یزد منصوب شد وی یک بار در سالهای ۸۱۱ و ۸۱۲ و یک بار نیز مدتی کوتاه قبل آن در یزد حکومت کرد و در آبادانی شهر کوشید و مسجد، بازار و دکان و کاروانسرا و بقعه و حمام و آسیاب و خانقاه در این شهر بنا کرد.

(تاریخ یزد، ص ۱۹۳ و ص ۱۹۵)

(۶۱۳) Zenguain: منسوب به سلسله اتابکان فارس که از ۵۴۳ ه. ق. (۱۱۴۸ م.)

تا ۶۸۶ هـ. ق. (۱۲۸۷ م.) در فارس حکومت کرده‌اند.

(۶۱۴) لقب دارالعباده از جانب ملک‌شاه سلجوقی خطاب به علاء الدوله کالنجار بدین شهر داده شده است.

(تاریخ یزد تألیف عبدالحسین آیتی، ص ۸۹ و ۹۰)

(۶۱۵) در ص ۷۰ از تاریخ یزد می‌خوانیم: «... آنگاه عمروبن مغیره از طرف خلیفه والی یزد شد و معلمین عرب را بر تأسیس مکاتب و تدریس قرآن مجید بگماشت و در اندک زمانی مردم یزد حافظ قرآن شدند و از عربها مسلمان تر گشتند زیرا همیشه مقتضیات آب و هوای یزد بوده که مردمش در هر مذهب و مسلکی بوده‌اند راه استقامت بلکه طریق حمیت و عصبیت می‌پموده‌اند، چنانکه آن دسته از فارسیان که اسلام را نپذیرفته بودند بقدری متعصب بودند که نمیتوانستند زیست کنند و کیشی جز آیین خود در ترویج بینند و آنان که اسلام آورده بودند چندان متعصب شدند که بقای پارسیان را بر کیش باستانی نپسندیده هر روز بهانه جویی می‌کردند تا مگر ایشانرا خسته کرده بدین اسلام آرند (مجملاً پیش از همه بلاد اهل شهر و توابع یزد باداب اسلامی مؤدب گشته هر روز آتشکده خراب کردند و مسجدی بجایش ساختند...

(۶۱۶) در جلد اول دائرةالمعارف فارسی مصاحب (ص ۵۰۷) آمده است که زردشتیان کرمان و یزد تا سال ۱۲۹۹ هـ. ق. جزیه می‌دادند و بر اثر مساعی پارسیان هند این جزیه برداشته شد.

لازم به تذکر است که در حال حاضر دین زردشتی جزء اقلیت‌های رسمی کشور محسوب می‌شود.

(۶۱۷) سرپرسی سایکس می‌نویسد: «یزد حدود هفت هزار زردشتی دارد که قریب یکهزار نفر آنها در شهر و بقیه در دهات اطراف سکونت دارند.

(هشت سال در ایران، ج ۲، ص ۲۸۸)

هانری پازو، سیاح آلمانی که در اوایل قرن هفدهم به ایران سفر کرد، در یزد به تعداد زیادی از زردشتیان برخورد و از قرار معلوم در آن شهر هفت هزار خانه محل سکونت این جماعت بوده است.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۹۰)

(۶۱۸) تفت قصبه ایست در پنج فرسخی یزد بطرف جنوب یزد. نام تفت با وضعیت آن بسیار مناسب است، زیرا تفت بفارسی سبد یا طبق میوه را گویند و این قصبه هم مانند طبقی است پر از میوه. تفت در اعتدال هم کم نظیر است و در گوارایی آب بی‌عیل ... قصبه مهمی

است دارای هفده کوی و محله که سه کویش جایگاه زردشتیان است (باباخواندان، راحت آباد، باغ گلستان) و چهارده محله اش مسکن مسلمین ... تفت محققاً از آبادیهای قدیم است که می توان گفت هیچگاه یزد بدون تفت نبوده زیرا گذشته از اینکه وضع طبیعی آن این حکم را می کند یعنی تفتی که مجری و مسیر اغلب از آبهای یزد است با خود یزد توأمآ آباد شده باشد، آثار تاریخی آنهم همین دلالت را دارد ...

(تاریخ یزد ص ۵۱-۵۲)

(۶۱۹) در ص ۵۷۸ تاریخ کرمان آمده است که شاه نعمت اله ولی در سنه هفتصد و نود از مشهد بهرات رفت و پس از ازدواج هفت سال در کوبنان یکی از بلوکات شمالی کرمان به امامت مسجد و ارشاد اشتغال داشت. پس از آن شاه نعمت اله باعیال از کوبنان میل یزد که وطن معهود آن جناب بود کردند. مدتی در شهر و سالها در قریه تفت منزل گزید و عمارات عالیه بنا فرمود که هنوز بعضی از آن معمور است.

در کتاب تاریخ یزد می خوانیم که: «گویند شاه نعمت اله شخصاً چندی در یزد و تفت اقامت داشته اما شخص متفرس اماراتی که بر صحت این قول می بیند فقط عمارات شاهولی تفت است که آنهم برخی گفته اند متعلق بشاه ولی و ابوالولی است که از احفاد و نبیره شاه نعمت اله بوده اند و هم چنین بعضی این ابنیه از بناهای شاه صفی و شاهزاده عبدالله و میرمیران و ابوالبقا و شاه خلیل الله سیم و شاه نورالدین است مگر آنکه بگویم قبلاً شاه نعمت اله عماراتی در تفت داشته است که بایر شده بوده و نبیره های او بعد از چند قرن آنرا تجدید کرده اند. در هر حال این ابنیه تاریخی که خرابه هایش را می بینیم اکثر آنها از بناهای دوره صفویه و متعلق بنبیره شاه است از خانقاه و کاخ و کوشک و غیره بویژه مسجد شاهولی ...

(تاریخ یزد، ص ۲۲۹ و ۲۳۰)

(۶۲۰) شاه نعمت اله مدتی نیز در یزد ساکن بود و در تفت خانقاهی ساخت که مدتها بنام او مشهور بوده است و حتی سلطان اسکندر بن عمر شیخ، فرمانروای تیموری این نواحی، مدت چهار سال عایدات و تیول تفت را به شاه نعمت اله سپرده و وقف خانقاه او نموده بود که مریدان ترك و تازیک و علماء و فقراء بخدمت می آمدند و سرارادت بر آستانش می سودند، این خانقاه هنوز هم وجود دارد و اخیراً تعمیراتی نیز در آن انجام گرفته است.

(راهنمای آثار تاریخی کرمان - نشریه فرهنگ استان هشتم شهریور ۱۳۳۵)

(۶۲۱) در مغاره کوه تفت مشهور به غار زمرّد آثار کند و کوبی دیده می شود، چندانکه راههای وسیعی ایجاد کرده و آثار تیشه و کلنگ در آن موجود است و حکایت می کند از اینکه هزارها سال طبقات مختلفه مردم بطعم یافتن طلا و فلزات دیگر و سنگهای قیمتی معدن در این

مغاره کارکرده و این راه‌های وسیع را ایجاد نموده‌اند.

(تاریخ یزد، ص ۵۲)

(۶۲۲) رجوع کنید به: Retsen in orient چاپ لایپزیک، ۱۸۶۱، جلد دوم، ص ۲۱۰ تا ۲۲۰.

از این فرصت استفاده می‌کنم و توجه خواننده را به صفحه ۲۴۹ کتاب خود، جایی که نوشته‌ام «دوپره تنها مسافر اروپایی است که از جاده شیراز- یزد شرحی ارائه داده است.» معطوف می‌دارم و اضافه می‌کنم که این مطلب قبل از انتشار جلد دوم اثر این استاد دانشمند آلمانی، که مطالب بسیار جالبی در باره طبیعت مناطق واقع میان این دو شهر به دست داده است، نوشته شده. (به ص ۱۸۴- ۲۱۰ از فصل یازدهم و دوازدهم مراجعه شود.)

یادداشت مؤلف

(۶۲۳) Druze یا Druz در زبان عربی Dalazi سلسله جبال آتشفشان در سوریه واقع میان ارتفاعات حوران و صحرای سوریه و عربستان در مرز اردن. اقوامی که در جبل دروز زندگی می‌کنند جزء فرقه‌ای مذهبی از مسلمانهای فاطمی مصر هستند که «درزی» آن را در سال ۱۰۱۲ میلادی تأسیس کرد. اعضای این فرقه اغلب در سوریه و لبنان زندگی می‌کردند. گروه ساکن در سوریه حکومتی را تشکیل دادند به نام «جبل دروز» و سویدا را پایتخت خود کردند. در سال ۱۹۲۱ میلادی ناحیه دروز جزء حکومت سوریه شد.

(۶۲۴) Murchison (sir Roderick Impey) (۱۸۷۱- ۱۷۹۲): دانشمند

زمین شناس اسکاتلندی که در انگلستان سرپرستی امور مربوط به تحقیقات زمین شناسی را برعهده داشت. وی کتاب «سیستم سیری» The siberian system را در سال ۱۸۳۹ و کتاب «روسیه و کوههای اُرال» Russia and Ural Mountains را در سال ۱۸۴۵ تألیف کرده است.

(۶۲۵) Ehrenberg (Christian Gottfried) (۱۸۷۶- ۱۷۹۵): طبیعی‌دان و پزشک آلمانی که بواسطه تحقیقات خود در باره حیوانات نقوعیه، صدفها و حیوانات پست شهرت یافته است. او در سالهای ۱۸۲۵- ۱۸۱۹ همراه همپریش (Hemprich) برای تحقیقات علمی به عربستان و نوبی و در سال ۱۸۲۹ همراه الکساندر همبولت به نواحی اُرال و آلتایی سفر کرد.

(۶۲۶) Rose (Gustav) (۱۸۷۳- ۱۷۹۸): دانشمند معدن شناس آلمانی، استاد دانشگاه برلن که همراه الکساندر دوهمبولت به منظور تحقیقات علمی به سیری مسافرت کرد.

(۶۲۷) بزرگترین رود آسیای غربی، به طول ۳۶۰۰ کیلومتر و یکی از رودهای تاریخی جهان در دشت ارمنستان در ترکیه سرچشمه گرفته، عموماً به جانب جنوب شرقی از سوریه گذشته، وارد عراق می‌شود، و در قسمت جنوبی این کشور به دجله متصل شده شط العرب را

تشکیل می دهد که به خلیج فارس می ریزد ...

(دائرةالمعارف مصاحب، ج ۲، ص ۱۸۵۰)

Volga (۶۲۸): رودی در روسیه که بزرگترین رود قسمت اروپایی این کشور و

طولترین رود اروپاست به طول ۳۷۰۰ کیلومتر

Obi یا Ob (۶۲۹): رودی در روسیه که سبیری غربی را زهکشی می کند. طول آن ۳۶۸۰

کیلومتر است و میانگین نیروی مولد آن یک برابر نیم میانگین نیروی مولد رودخانه ولگا است. با این که شش ماه از سال یخ می بندد و در شش ماه دیگر نیز مسیر آن دشتی با تلاقی و صعب العبور است، یکی از راههای مهم بازرگانی روسیه به شمار می رود.

Léna (۶۳۰): رودی به طول ۴۲۷۰ کیلومتر که از شرقترین و طولترین رودهای

سبیره است نزدیک دریاچه ی پائیکال سرچشمه می گیرد و به جانب شمال شرقی و سپس شمال غربی جاری شده با دلتایی به عرض ۲۴۰ کیلومتر به دریای لاپتف می ریزد. ۲۴۴۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی است.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۵۰۱)

Amour (۶۳۱): که منچوها به آن ساخالین، مغولها کاراموران و چینها هی - لانگ -

کیانگ می گویند رودی به طول ۴۳۵۰ کیلومتر که در مغولستان سرچشمه می گیرد و مرز چین را تاخاباروفسک می پیماید و هزار کیلومتر آخر آن تماماً در خاک روسیه جریان دارد.

Houang - Pou یا Wang Poa (۶۳۲): رودی در شمال یانگ - تسه در چین مرکزی

که اهمیت آن از نظر اقتصادی به واسطه قرار گرفتن بندر مهم شانگهای در ساحل آن است.

Brahampoutra (۶۳۳): رودی به طول حدود ۲۹۰۰ کیلومتر در تبت و هند که از

کوههای هیمالای جنوبی سرچشمه می گیرد و در آغاز تسانگ پونام دارد، آنگاه متوجه مشرق می شود و از هیمالای شرقی و گردنه های صعب العبور آن می گذرد و نام دی بنگ (Dibâng) دارد از آن بعد براهام پوترانام می یابد و دشت آسام را در می نوردد، به رودخانه گنگ می پیوندد و با آن دلتایی تشکیل می دهد که از آن دلتا دو رودخانه به خلیج بنگال می ریزند.

Gang (۶۳۴): رودی در هند به طول ۲۵۰۰ کیلومتر که در ایالت اوترپرادش سرچشمه

می گیرد. آبش از زهکشی هیمالایای مرکزی تأمین می شود و در دشت حاصلخیز و پر جمعیتی جریان می یابد و به خلیج بنگال می ریزد.

(دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۲۴۱۷)

Indus (۶۳۵): در سانسکریت Sindhu رودی به طول ۳۰۴۰ کیلومتر در جنوب آسیا

از کوههای هیمالایا سرچشمه می گیرد و مانند رود تسانگ پو از تبت می گذرد، اما در جهت

مخالف به سوی شمال غربی. از تبت به سوی کشمیر جریان می‌یابد، به پاکستان غربی می‌رسد، از پنجاب و ناحیه سند می‌گذرد در آنجا پنج رود پنجاب به آن می‌ریزد. این رود از مهمترین رودهای پاکستان است و قسمت عمده‌ای از زمینهای این کشور را سیراب می‌کند.

Van (۶۳۶): دریاچه‌ای در مشرق آسیای صغیر، در فلات ارمنستان نزدیک مرز ایران و ترکیه که قریب ۳۶۹۰ کیلومتر مربع وسعت دارد عمق آن کم و از ۱۰۰ متر تجاوز نمی‌نماید.

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

Aral (۶۳۷): دریاچه ایست در آسیا در ترکستان غربی که دو رودخانه جیحون و

سیحون (سیردریا و آمودریا) به آن می‌ریزد و به علت خشکی آب و هوای اطراف و کمی واردات آن روز به روز از وسعتش کم می‌شود (مساحت ۶۷۰۰۰ کیلومتر مربع)

(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

Abich(Hermann) (۶۳۸): (۱۸۸۶-۱۸۰۶): دانشمند زمین‌شناس که در سفرهای

مکرر خود به ایران راجع به قفقاز، حوزه رضائیه مطالعاتی به عمل آورده است.

(تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۴۸)

Sirocco یا Sirocco (۶۳۹): باد گرمی را گویند که از کویر آفریقا به سوی سواحل

مدیترانه می‌وزد و سراسر آنرا فرا می‌گیرد. این باد را بادسوموم و ریح الشلوق نیز می‌نامند؛ بادهایی با این مشخصات در دیگر نقاط دنیا نیز به همین نام مشهور است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- آیتی، عبدالحسین: تاریخ یزد یا آشکده یزدان، چاپخانه گلپهار، یزد، ۱۳۱۷
- ۲- ابن بطوطه: رحله ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
- ۳- اعتماد السلطنة (محمدحسن خان صنیع الدوله): مطلع الشمس، مقدمه و فهرست از محمد پیمان، چاپخانه افست گلشن، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲
- ۴- اعتماد السلطنة (محمدحسن خان): المآثر والآثار، چاپ دار لطباعه خاصه دولتی، ۱۳۰۶ هـ. ق.
- ۵- اعتماد السلطنة (محمدحسن خان): مرآت البلدان، به کوشش پرتونوری علاء، محمد علی سپانلو، چاپ ۱۳۶۴
- ۶- اوتر (ژان): سفرنامه (عصر نادرشاه)، ترجمه دکتر علی اقبالی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶
- ۷- بقیعی، غلامحسین: انگیزه، چاپ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳
- ۸- بیات، دکتر عزیزاله: کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷
- ۹- بینش، تقی: جغرافیای محله های مشهد، مجله دانشکده ادبیات مشهد، س ۱۲ (۱۳۵۵) ش ۴، ص ۸۴۲-۹۰۳ (۱۳۵۶) ش ۲، ص ۳۰۳-۳۳۰، س ۱۳ ص ۵۷۴-۵۹۹
- ۱۰- تیت، جی. پی: سیستان، ج ۱، ترجمه دکتر سید احمد موسوی، ج ۲ به اهتمام غلامعلی رئیس الذاکرین، انتشارات اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان با همکاری

- سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، بهمن ۱۳۶۴
- ۱۱- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، ۱۳۶۷
- ۱۲- حقیقت، عبدالرفیع: تاریخ قومس، انتشارات کومش، ۱۳۷۰
- ۱۳- خجسته مبشری، محمد حسین: تاریخ مشهد، چاپ ۱۳۵۳ شمسی مطابق با ۱۳۹۴ قمری
- ۱۴- ریاضی، غلامرضا: دانشوران خراسان، ناشر کتابفروشی باستان، دی ۱۳۳۶
- ۱۵- سایکس، سرپرسی: هشت ساله در ایران ج ۱ و ۲ ترجمه و تزییل حسین سعادت نوری، چاپخانه ارمغان، ۱۳۱۶
- ۱۶- شورماچ «نورستانی»، محمد اکبر: جغرافیای عمومی افغانستان، مؤسسه انتشارات زوری، کابل، ۱۳۵۰
- ۱۷- عطاردی، عزیزالله: تاریخ آستان قدس رضوی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱
- ۱۸- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸ و ۹، از انتشارات دایره جغرافیایی ستاد ارتش، چاپخانه ارتش، اسفند ۱۳۲۹
- ۱۹- فهرست نسخ خطی آستان قدس رضوی با مقدمه مرحوم اوکتایی (محرّم ۱۳۴۵ مطابق با تیرماه ۱۳۰۵)
- ۲۰- دکتر گابریل، آلفونس: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تکمیل و تصحیح از دکتر هومان خواجه نوری، انتشارات ابن سینا، آذر ۱۳۴۸
- ۲۱- دکتر گابریل، آلفونس: عبور از صحاری ایران، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، ناشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸
- ۲۲- گسروتس باخ، اروین: جغرافیای شهری در افغانستان، ترجمه سید محسن محمینیان، ناشر، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸
- ۲۳- مدیر شانه چی، کاظم: مزارات خراسان، با مقدمه آقای دکتر علی اکبر فیاض، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۵
- ۲۴- دکتر مفحّم پایان، لطف الله: فرهنگ آبیادهای ایران، انتشارات امیر کبیر،

آبان، ۱۳۳۹

- ۲۵- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علی قلی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اسفند ۱۳۶۱
- ۲۶- مک گرگر، کنل سی. ام: شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان ج اول ترجمه مجید مهدی زاده، ناشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی ۱۳۶۶، ج دوم ترجمه اسدالله توکلی طبسی، ناشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸
- ۲۷- میرزا عبدالرحمان: تاریخ علمای خراسان، با مقدمه و تحشیه محمد باقر ساعدی، مشهد ۱۳۴۱ هجری
- ۲۸- میر غلام محمد «غبار»: افغانستان در مسیر تاریخ، مطبعه کابل، میزان ۱۳۴۶
- ۲۹- مولوی، عبدالحمید: آثار باستانی خراسان، ج ۱، شامل آثار وابینه تاریخی جام و نیشابور و سبزوار، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴
- ۳۰- همت، محمود: کرمان، شهرش دروازه، انتشارات رجی
- ۳۱- وزیری، احمد علی خان: تاریخ کرمان، به کوشش دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات علمی، ۱۳۶۴
- ۳۲- وزیری، احمد علی خان: جغرافیای کرمان به کوشش دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۳)

فهرست راهنما

فهرست راهنما

۱۸۰، ۱۴۵، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۴، ۹۹، ۷۹

۲۳۰، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۲، ۱۹۷

آسیای بالا: ۲۲۱

آسیای بلند: ۲۲۱

آسیای شرقی: ۱۹

آسیای صغیر: ۱۲۶، ۷۳، ۲۳، ۲۰

آسیای مرکزی: ۲۸، ۲۱، ۱۹، ۱۷، ۱۴، ۱۳

۶۴، ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۳۷

۸۵، ۷۸، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۶۵

۲۲۵، ۲۲۲، ۲۲۱، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۹۳

۲۲۷، ۲۲۶

آشوراده: ۸۳، ۸۲، ۸۱

آغامحمدخان: ۲۰۳، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۵

آفریقا: ۸۳، ۵۶

آکسفورد: ۱۱۴

آلب ارسلان: ۱۶۲

آل کرت: ۱۳۴

آلمان: ۱۰۸

آل مظفر: ۲۱۰

آمریکای جنوبی: ۶۵

آبوت: ۲۰۲، ۱۹۸، ۷۴، ۷۳، ۶۶، ۳۳۷، ۲۲۵
آبیس، ه: ۱۸۸
آتش کرده: ۱۸۸

آخوند عبدالرحمان: ۱۱۹

آدرسکن: ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۷۸

آدریاجان: ۱۲۶، ۱۱۷، ۹۳، ۸۰، ۵۴، ۴۳، ۳۶

۱۵۰

آراخوزیا: ۵۸

آرارات: ۱۹۱

آرال: ۲۲۲، ۵۷

آرتور کانولی: ۴۲

آرگوانی: ۵۴

آرو اسمیت: ۵۰، ۴۹، ۴۰، ۳۹، ۲۱

آروخاج: ۵۸

آری: ۲۰

آریا: ۵۷

آریان: ۵۹، ۵۸

آرین: ۵۷

آزیموت: ۷۳

آسیا: ۷۸، ۶۹، ۶۵، ۶۱، ۵۶، ۵۵، ۳۲، ۱۳

| | |
|--------------------------------------|--|
| آمر: ۲۲۲ | ارانبرگ: ۲۲۱ |
| آموردزیا: ۱۵، ۳۳، ۴۶، ۴۷ | اریلو: ۱۵، ۳۲ |
| آمین مارسلن: ۵۹ | ارتل: ۵۲، ۵۳ |
| آنتیوخویای: ۶۳ | ارسکین: ۶۰ |
| آندرومه: ۱۴۰ | اردشیر بابکان: ۲۰۵ |
| آنکارا: ۱۸۰ | اردشیر ساسانی: ۲۰۶، ۲۰۷ |
| | ارفا: ۳۶ |
| «القبه» | ارمستان: ۲۰، ۳۶ |
| ابراهیم آکسوس: ۱۱۴ | ارتر: ۵۲ |
| ابراهیم خان: ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۰۳، ۲۱۰ | اروپا: ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۸۰، ۹۹ |
| ابن بطوطه: ۴۱، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۱ | ۱۸۰ |
| ابن حوقل: ۳۲ | ارومیه: ۲۲۲ |
| ابوالحسن علی بن احمد: ۱۴۷ | ارس: ۵۴ |
| ابوالفدا: ۳۲، ۱۸۰ | اسپانیا: ۲۶ |
| ابوالمکارم بن علاء الملک جامی: ۱۲۸ | اسفزار: ۱۶۱ |
| ابوت: ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۸ | استخری: ۱۵، ۱۸۰ |
| ابوشیر: ۲۳ | استددارت: ۱۴۵ - ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۹ |
| ابومسلم: ۱۰۶ | استر: ۵۹ |
| ایش: ۲۲۵، ۲۲۷ ← آیس | استرآباد: ۳۸، ۴۴، ۴۸، ۵۴، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳ |
| اپاردوس: ۶۳ | ۹۳، ۹۵، ۸۴ |
| اترك: ۶۲، ۶۴ | استرابون: ۱۶، ۵۹، ۲۰۱، ۲۰۹ |
| اتک: ۲۸ | استرخان: ۵۲، ۸۱، ۸۳ |
| اتواسترو: ۵۲، ۵۴ | استیوان: ۱۳۶ |
| احمدآباد: ۱۱۴ | اسدالله الخاتونی: ۱۱۲ ← خاتونی، اسدالله |
| احمدخان: ۱۵۶، ۱۶۹ | اسدالله خان: ۱۷۴ |
| احمدخان اسحاق زه ای: ۱۶۸ | * اسفزیکای تودوزیوس: ۱۱۴ ← تودوزیوس |
| احمد شاه: ۱۴۲، ۱۴۸ | اسفزار: ۱۶۱ |
| ادریسی: ۱۵ | اسکنیل: ۱۸۷ |
| اران: ۱۲۶ | اسکندر کبیر: ۱۴، ۲۲، ۳۴، ۶۳، ۲۰۹ |

| | |
|--|--|
| اسکندریه: ۱۶، ۸۳ | الله قلیخان: ۱۵۲ |
| اسلامبول: ۲۲، ۲۳ | الله قلیخان خیوه ای: ۱۲۷ |
| اسمالکالدن: ۳۹ | الهیارخان جونی: ۹۸ |
| اشتن هیل: ۵۲ | التاریوس: ۱۶ |
| اشیگل: ۲۰۹، ۲۱۷ | امام رضا (ع): ۲۹، ۵۳، ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، |
| اشرف: ۴۴، ۴۸، ۸۱ | ۱۱۲، ۱۵۳ |
| اشقرا: ۱۸ | امام زاده پیر علمدار: ۸۶، ۸۷ |
| اصفهان: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۷۴، ۱۳۸، ۱۹۲، | امام زاده جعفر: ۸۷ |
| ۲۱۱، ۲۱۵ | امام زاده محروق: ۱۰۶ |
| اصلاندوز: ۲۸ | امام جعفر (ع): ۱۰۶ |
| افغان بارکزیایی: ۱۵۱، ۱۶۰ | امغان: ۱۲۷ |
| افغانستان: ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۴۶، ۴۷، ۵۹، ۶۰، | امودوس: ۲۰ |
| ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۹، | امیرابوشجاع عسگریک: ۸۷ |
| ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۲۳ | امیر معید طاهر: ۸۷ |
| افغان علی زه ای: ۱۵۲ | امیرستقر: ۲۱۷ |
| افغان نورزه ای: ۱۵۲، ۱۶۴ | امیرشاه ملک: ۱۳۱ |
| افلاطون: ۵۹ | امیرموسی: ۱۳۴ |
| اقیانوس منجمد شمالی: ۲۲۲ | امیرناصر: ۱۱۹ |
| اقیانوس هند: ۲۲۲ | اتار: ۲۱۶ |
| اکرام خان: ۱۵۶ | اتار دره: ۲۹، ۱۶۳، ۱۶۴ |
| اکل: ۱۸، ۲۸ | اندروجیوکس: ۳۸ |
| البروج: ۱۶۳ | انگلیس: ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۶۶، ۷۴، |
| الزورین: ۱۷ | ۱۰۸، ۱۶۹ |
| الکساندر دو همبولت: ۲۲۱ | انگیانا: ۱۶۶ |
| الکوزایی: ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹ | اوب: ۲۲۲ |
| المسالك والممالک: ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۱۷ | اوبه: ۱۴۲، ۱۴۹ |
| النهالك: ۹۵ | اوجگان: ۱۷۸ |
| الله آباد: ۳۰ | اورامبورگ: ۲۲۵ |
| الفیستون: ۳۲، ۶۰ | اوژن بورنرف: ۵۸ |

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| باغ آقاخان: ۲۰۴ | اورستا: ۲۰۹، ۵۸ |
| باغ اسد: ۱۹۵، ۱۹۴ | اورگنج: ۱۵۳ |
| باغ محمد اسمعیل خان: ۲۰۴ | اورموز: ۲۳ |
| باغ گلشن: ۲۰۳ | اورسلی: ۳۷، ۶۴، ۵۸، ۲۶۶ |
| باغ نظر: ۲۰۴ | اورکال: ۱۵۹ |
| باغین: ۲۱۶ | ایران: ۴۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷ |
| باکریان: ۲۰، ۲۱، ۵۸ | ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹ |
| بافق: ۷۴ | ایروان: ۲۴ |
| باکو: ۸۱، ۲۲۵، ۲۲۶ | ایزد: ۲۳ |
| بالاسر: ۱۱۹ | ایزودور دوشاراکس: ۵۹ |
| بالاحوض: ۱۹۰، ۱۹۱ | ایزی: ۱۷۹ |
| بامیان: ۷۶ | ایکیانیف: ۱۲۸ |
| بایستقر میرزا: ۱۱۲ | ایلا آباد: ۳۰ |
| بتک: ۴۷ | ایمائوس: ۲۰ |
| بجنورد: ۳۸، ۴۸، ۵۳ | ایوان کیف: ۳۸ |
| بخارا: ۲۱، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۵۸، ۸۰، ۹۳، ۹۴ | |
| ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵ | «ب» |
| ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۸۷، ۲۲۵ | بابر: ۶۰، ۷۷ |
| بدخشان: ۱۲۵ | بایان: ۲۱۳ |
| بدشت: ۹۳، ۹۹ | بادام: ۳۰ |
| بدلخان: ۱۱۹ | بادریز: ۱۹۳ |
| برادر مائریک: ۱۷ | بادغیس: ۱۲۵ |
| براکس: ۱۰۰ | بارایینکایا: ۱۹۴ |
| براهام پوترا: ۲۲۲ | باریه دومینار: ۱۵۰، ۱۷۱، ۲۱۶ |
| بردر: ۱۲۶ | بارفروش: ۱۸ |
| برکهارد: ۲۶ | بارکزایی: ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۳ |
| برکیاری: ۱۲۹ | بارو: ۵۲، ۵۳ |
| برک بنگر: ۵۲ | بارون دوهمبلیت: ۵۵، ۶۵، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۲۵ |
| برگ: ۵۱ | باریجه: ۱۴۸ |

| | |
|-------------------------------------|--|
| بنویز: ۷۵ | برلاس: ۱۲۵ |
| بنی امیه: ۱۰۶ | برلن: ۵۵ |
| بهاء الدین نقشبندی: ۱۲۷ | برنز: ۲۱، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۶۴، ۶۶ |
| بهرام آباد: ۷۴، ۲۱۶ | برگوس: ۷۰ |
| بهرام بنجم: ۲۰۷ | بزگوش: ۳۷ |
| بهرامخان: ۱۷۴ | بسل: ۵۱ |
| بهرام میرزا: ۱۷۶ | بسطام: ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۲۲۳ |
| بهروز پسر اسکندر میرزا: ۲۰۸ | بصره: ۹۳ |
| بهشهر: ۸۱ | بصیران: ۱۸۶، ۱۸۴ |
| بهمن آباد: ۹۸ | بظلمیوس: ۲۰، ۲۱۶ |
| بوریا: ۱۰۵ | بغداد: ۱۵، ۲۳، ۳۱، ۳۶، ۹۳، ۱۱۷ |
| بورنوف: ۵۷ | بکوا: ۱۸ |
| بوخاری: ۱۰۵ | بلارامیری: ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۷۱ |
| بوسه: ۷۳، ۲۱۸ | بلخ: ۲۰، ۲۱، ۴۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۷۶، ۱۱۴ |
| بوشهر: ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۸ | ۱۴۱، ۱۴۴ |
| بوهزه: ۷۳ | بلخیان: ۱۴۴ |
| بیاض: ۲۱۶ | بله بلان: ۲۰۹ |
| بیچگان: ۱۴۳ | بلوچستان: ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۱۷۷، ۲۲۳ |
| بیرجند: ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۴ | بلوچ هارون: ۱۷۴ |
| بیز: ۸۰ | بم: ۷۵، ۷۶، ۱۰۲، ۲۰۶ |
| بیزانس: ۹۹ | بمبئی: ۲۸ |
| بیزد: ۱۲۹ | بمپور: ۲۸، ۳۱ |
| بیکند: ۴۷ | بنابارت (نابالتون): ۲۲، ۲۸، ۳۳، ۴۷ |
| بین النهرین: ۱۴، ۳۷، ۶۹ | بندان: ۱۷۳، ۱۷۸ |
| پاتیشجر: ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۷۴، ۷۵ | بندرعباس: ۲۳، ۱۹۷، ۲۱۱ |
| ۲۰۲، ۱۷۹ | بند قریدون: ۱۲۴ |
| پارتی: ۲۰ | بندیکنن: ۱۶ |
| | بنگال: ۶۱، ۶۸، ۸۳، ۱۷۷ |
| | بنگه: ۵۷، ۸۰، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۸۶ |

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| (ت) | پارویامیز: ۲۰، ۶۰ |
| تاپوری: ۲۰ | پاروسیا پرمیکا: ۸۲ |
| تاتارستان: ۲۲۱ | پارویامیسوس: ۳۰ |
| تاج محمدخان: ۱۷۷ | پاریس: ۱۱۴، ۶۵، ۲۸ |
| تاد: ۶۶ | پاوند خوجہ: ۱۲۷ |
| تاریخ طبری، ۱۱۴ | پائین پا: ۱۱۹ |
| تاریخ معجم: ۲۰۵ | پتروف: ۸۰ |
| تاریخ مقریزی: ۱۱۴ | پرسپولیس: ۵۸، ۲۳ |
| تاسبت: ۱۶ | پوند: ۱۸۳ |
| تاش: ۸۵ | پروانس: ۸۳ |
| تاشکند: ۹۳ | پشکوہ: ۱۴۶ |
| تاق: ۱۸۹ | پطر کبیر: ۶۷ |
| تاورنیہ: ۱۶، ۱۷ | پکن: ۲۲۵ |
| توہدزیوس: ۱۱۴ | پل ابریشم: ۹۷ |
| تبریز: ۲۴، ۲۸، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۷۴، ۱۴۱ | پلوار: ۲۴ |
| ۲۲۹ | پلین: ۵۹ |
| تپہ سلام: ۱۰۹ | پنجاب: ۷۶ |
| تجن: ۶۲، ۶۴ | پنج ہہ: ۱۶۷ |
| تربت حیدریہ: ۱۲۲ | پوتمکین: ۸۳ |
| تربت شیخ جام: ۴۵، ۶۳، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۵ | پویلزایی: ۱۴۶ |
| توزل: ۲۲، ۲۵ | پوشت بادام: ۳۰ |
| توشیز: ۱۸، ۶۳، ۱۲۲، ۱۲۹، ۲۲۳ | پولکو: ۵۲ |
| ترکستان: ۷۷ | پولکی: ۲۸ |
| ترکستان: ۱۲۷، ۲۲۵ | پیرترمن: ۷۲، ۷۳، ۱۴۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱ |
| ترکیہ: ۲۲، ۴۲ | پیر پالاتوز: ۱۱۸ |
| تروس: ۲۰ | پشاور: ۶۱ |
| ترونی لیہ: ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۸، ۵۳، ۷۲ | پشاوران: ۲۸ |
| ۱۰۱، ۹۸، ۸۸ | پیر محمد قراولی: ۱۴۸ |

۲۵
 Petermann, August
 کتاب: آلوست

| | |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| | ترون: ۲۳ |
| «مع» | تزوج: ۷۵ |
| جاتانوشکی: ۲۸ | تفت: ۱۰۴، ۲۱۸، ۲۱۹ |
| جاجرود: ۴۴ | تغلیس: ۵۴، ۸۱، ۱۶۷، ۲۲۵ |
| جاده شاهی: ۱۵۸ | تقی کرمانی: ۱۱۸ |
| جام: ۱۳۰ | تکسرا: ۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۷ |
| جامی: ۷۷، ۱۲۸، ۱۶۱ | تل قلندر: ۱۹۳، ۱۹۴ |
| جان بیک: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹ | تهران: ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۸، ۴۴، ۴۸ |
| جان کرواثر: ۱۷ | ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۷۴، ۸۴، ۸۵، ۸۹ |
| جانوزی: ۱۰۹ | ۹۰، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۶ |
| جرجان: ۵۸ | ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۱ |
| جرون: ۲۳ | تهرود: ۷۵، ۷۶ |
| جریر عبدالله بعلی: ۱۲۹ | توحید مفصل: ۲۱۹ |
| جزایرچی: ۱۹۶ | تودشک: ۷۵ |
| جعفرقلی خان بجنوردی: ۸۲ | تورفان: ۹۹ |
| جلال آباد: ۲۸ | توس: ۴۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ |
| جلال الدین خان: ۱۷۴ | توکی: ۱۷۴ |
| جلال الدین میرزا: ۱۶۱ | توماس مور: ۳۳ |
| جلفا: ۵۴ | تومان آقا: ۴۵، ۱۳۴، ۱۳۵ |
| جمشید: ۵۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۲ | تون: ۱۸۵، ۲۲۴ |
| جو دانه: ۹۴ | تویان: ۱۵۱ |
| جوفار: ۲۰۸ | تیرپول: ۴۵، ۱۳۵ |
| جوی رومی: ۱۹۶ | تیمور شاه درآنی: ۱۶۸ |
| جوین: ۲۸، ۲۹، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۳ | تیمور لنگ: ۲۲، ۴۹، ۸۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۵ |
| جهان آباد: ۱۷۴ | ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۶۵ |
| جیحون: ۶۲، ۶۶، ۱۵۰ | تیمور گورکائی: ۱۱۵ |
| جیلن بیلن: ۴۴، ۸۴ | تیموری: ۱۶۰ |
| | تیمونی: ۱۵۱ |

| | |
|---|---------------------------------------|
| خاتون: ۶۶ | «ج» |
| خاتونی، اسداله: ۱۱۲ | چارک: ۱۹۹ |
| خاران: ۳۱ | چاه عنبر: ۱۸۷ |
| خاقان: ۱۱۵ | چخانسوز: ۱۶۹، ۱۷۵ |
| خاکستر: ۱۲۴ | چشمه گیلان: ۱۲۲ |
| خان جان خان: ۱۷۴، ۱۷۵ | چشمه علی: ۸۶ |
| خان نایب: ۱۰۹، ۱۱۷ | چنگیز خان: ۳۱، ۴۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰ |
| خانیکوف: ۸۰، ۸۴، ۱۵۵ | چوال مغان: ۳۶ |
| خیوشان: ۳۸، ۴۸، ۵۳، ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۲۴ | چهار ایماق: ۱۵۱ |
| خییص: ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸ | چهار برج: ۱۴۶ |
| ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۶ | چهارده: ۳۰ |
| خجند: ۴۴، ۹۳ | چهار فرسخ: ۱۸۳، ۲۰۰ |
| خراز: ۱۴۴ | چین: ۴۴، ۸۰، ۹۹ |
| خراسان: ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۳۷، ۳۸، | |
| ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، | |
| ۶۴، ۶۶، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، | |
| ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، | |
| ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶، | |
| ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، | |
| ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، | |
| ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۷، | |
| ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، | |
| ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰ | |
| خراسم: ۲۰ | حاجی بیرکش: ۹۵، ۹۶، ۹۷ |
| خرم آباد: ۷۵ | حاجی حسن: ۱۱۹ |
| خسرو دوم: ۲۰۷ | حاجی میرزا آغاسی: ۱۷۶ |
| خسروگرد: ۹۹، ۱۴۷ | حامی گوین: ۱۶۲ |
| خلاصه المقالات: ۱۲۸ | حسن صباح: ۱۲۱ |
| خلیج فارس: ۲۳، ۳۸، ۵۰، ۲۲۲ | حنک: ۱۲۶ |
| | حسین خان: ۲۰۴، ۲۱۰ |
| | حوض مفید: ۱۳۲ |
| | حمزه بیک کیانی: ۱۷۳ |
| | حمزه خان: ۴۸ |
| | «ح» |
| | خاییه: ۱۸۰ |

| | |
|---|---|
| دریاچه ارومیه: ۳۷ | خواجه آدوره: ۴۶ |
| دریاچه هامون: ۱۷۳، ۱۷۰، ۷۸ | خواجه ربیع: ۱۲۰ |
| دریای خزر: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷ | خواف: ۱۸، ۳۰، ۲۲۴ |
| ۸۲، ۸۴، ۹۹، ۱۴۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶ | خوجه: ۱۴۹ |
| ۲۲۷ | خوس: ۱۸۵ |
| دشت: ۷۶ | خوندمیر: ۳۴ |
| دشت مغان: ۳۷ | خوی: ۲۴ |
| دخمری: ۱۵، ۴۱، ۲۱۰ | خیرات خان: ۱۱۹ |
| دقیانوس: ۷۵ | خیوه: ۴۴، ۶۶، ۶۹، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۵۳ |
| دماغه سونز: ۱۹۷ | «د» |
| دماوند: ۲۳، ۲۳، ۵۴، ۶۲، ۲۲۳ | داراب: ۲۳ |
| دمشق: ۲۲۱ | دارالزوار امام ثامن: ۱۱۹، ۱۲۰ |
| دن: ۵۱ | دارالعباده: ۲۱۷ |
| دنبی سیمور: ۷۶ | داریوش: ۵۸ |
| دوانک: ۱۹۵ | داغستان: ۳۶ |
| دوپره: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۳، ۷۴ | دامغان: ۳۸، ۳۹، ۷۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۲۲۳ |
| دوتویوگراف: ۸۰ | دانتقو: ۲۳ |
| دودر: ۱۱۹ | دانگ ونیم: ۲۰۰ |
| دوربات: ۸۰ | دانیال نبی: ۵۹ |
| دوزنک: ۱۲۶ | دانبویل: ۲۰، ۵۵، ۲۱۶ ^{۱۱/۲} |
| دوساری: ۷۵ | دارور: ۱۷۳ |
| دوست آباد: ۱۴۵ | درآنی: ۱۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۷۴ |
| دوستمحمدخان: ۴۷، ۱۷۴، ۱۷۶ | دریند: ۹۳، ۱۱۷، ۲۲۶ |
| دوسی: ۲۶ | درختگان: ۷۵ |
| درکینی: ۱۵ | دروازه سلطانی: ۲۰۳ |
| دونلر: ۱۴۶ | دروز: ۲۲۱ |
| دوهامر: ۵۹ | درویش خان: ۱۷۴ |
| دهانه غار: ۱۵۳ | دره سخت: ۲۰۰ |

| | |
|---------------------------------|--|
| ده بالا: ۱۶۲ | رودبار: ۲۸، ۱۷۳ |
| ده دراز: ۱۵۰ | رود پلوار: ۲۴ |
| ده زیارت: ۸۴ | رود کاشان: ۲۴ |
| دهستان: ۲۰ | رود گز: ۴۶ |
| ده سلم: ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۵ | رود هند: ۲۲۲ |
| ده سیف: ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۴ | روسیه: ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۶۹، ۸۰، ۱۱۲ |
| دهلی: ۴۷ | ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۱ |
| ده نمک: ۳۸ | روضه باغ: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸ |
| دیناموک: ۳۸ | ری: ۵۸ |
| دیوان متنی: ۱۱۴ | ریتر: ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳ |
| «ر» | ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۹۹ |
| راگا: ۵۸ | ریچارد استیل: ۱۷ |
| راوند: ۱۲۸ | ریچاردسون: ۶۸ |
| رباط: ۲۱۶ | ریحانی: ۱۱۲ |
| رباط عشق: ۳۸ | ریستوری: ۸۰ |
| رحمانخان علی کوزه‌ای: ۱۵۸ | ریگ آباد: ۲۰۳ |
| رحیم دادبیک: ۱۳۲، ۱۳۳ | ریگان: ۳۱ |
| رحیم دلخان: ۱۶۸ | ریگ پنج انگشت: ۱۹۵ |
| رخاراکسی: ۱۷۹ | رنیر: ۱۸۰، ۱۹۳ |
| رخ گه: ۱۰۲ | ریود: ۹۹ |
| رز: ۲۲۱ | «ز» |
| رشت: ۵۲، ۵۳ | زرانشان: ۱۸۵ |
| رضاقلی میرزا: ۱۱۹ | زردشت: ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸ |
| رقاع: ۱۰۰ | زردفراه: ۱۶۷ |
| رم: ۱۴، ۳۵ | زردک: ۱۸۷ |
| رنل: ۱۹، ۲۱، ۳۷ | زرقی: ۱۰۲ |
| رنو: ۱۵، ۱۷۱ | زری: ۱۰۴، ۱۸۴ |
| روبر: ۳۳ | زعفرانلو: ۱۰۰ |

| | |
|---|--------------------------|
| ساوه: ۸۸، ۷۴ | زعفرانی: ۱۰۱ |
| سبز: ۱۲۵ | زمان آباد: ۱۵۱ |
| سبزوار: ۴۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۵۸، | زنبورکچی: ۱۱۹ |
| ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲ | زند: ۵۸، ۶۰، ۲۰۹ |
| سیلان: ۳۷ | زنگی آباد: ۷۵ |
| سجستان: ۱۶۱ | زنگیان: ۲۱۷ |
| سرپند: ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶ | زنیکا: ۳۳ |
| سرچاه: ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵ | زور: ۱۷۲ |
| سرچیل قائن: ۱۷۳ | زوری: ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰ |
| سرخس: ۶۴ | زیارت: ۴۴ |
| سردارخان باباخان: ۲۰۰ | زیگوفیلوم: ۱۸۷ |
| سردره: ۳۸، ۱۸۳ | زیگین: ۱۶۳، ۱۶۴ |
| سرز: ۷۵ | زیرمن: ۶۹، ۷۰، ۷۱ |
| سرهندو: ۹۹ | زین العابدین خادم: ۱۱۳ |
| سریزد: ۲۱۶ | |
| سزار: ۱۶ | «ژ» |
| سغدیان: ۱۵، ۲۱، ۴۷، ۵۸ | ژوستینی: ۹۹ |
| سلطان ابوسعید: ۱۵۰ | |
| سلطان احمدخان: ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۵۵ | «س» |
| سلطان بن سلاطین: ۱۴۷ | سارتا: ۵۲ |
| سلطان جان: ۱۵۸ | ساری: ۴۴ |
| سلطان حسین: ۱۳۰، ۱۵۰ | ساریفی: ۲۰ |
| سلطان خان: ۱۱۹ | ساریوان: ۴۸ |
| سلطان سنجر: ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۳۰ | ساسانی: ۲۰۸، ۲۰۹ |
| سلطان محمد: ۱۰۰ | سامانیان: ۹۹ |
| سلطان مراد: ۱۰۹ | سامی: ۱۵ |
| سلطان مراد میرزا: ۱۲۳ | سانگی نتی: ۴۱ |
| سلطان محمد خدابنده: ۱۱۸ | سالار: ۱۱۹ |
| سلطان محمود غزنوی: ۳۱، ۱۲۱، ۱۴۷ | سامی خان: ۱۰۹ |

| | |
|---|---------------------------------------|
| سیستان: ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۵۷، ۶۰، ۶۷، | سلطانیه: ۲۵ |
| ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۶، | سلیمان: ۲۳، ۵۹ |
| ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، | سلیمانخان: ۱۷۴ |
| ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۲۴ | سلمتی: ۱۴۳ |
| سیلوستر دوساسی: ۱۵، ۵۷ | سلمی: ۱۸۷ |
| میمرغاب: ۱۲۸ | سمرقند: ۲۱، ۸۰، ۹۸، ۱۳۸، ۱۸۰، ۱۸۷ |
| سمنان: ۳۸، ۸۴، ۸۸ | سمور: ۱۷۰ |
| شاهپولانی: ۱۴۶ | سعیلا: ۶۶ |
| شاردن: ۱۶، ۱۷، ۳۲ | سن پترزبورگ: ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۸۰، ۱۱۲، ۱۱۴ |
| شاه آباد: ۱۴۴ | سند: ۳۶، ۴۷، ۵۷ |
| شاه احمد: ۱۶۶ | سنگ دختر: ۱۶۱، ۱۶۲ |
| شاه اسمعیل: ۱۱۵، ۱۱۹ | سنگک سیاه: ۱۵۸ |
| شاهباز: ۴۸ | سوتخر: ۹۹ |
| شاه پسند خان: ۱۷۰، ۱۷۵ | سور شرقی: ۱۶۰ |
| شاهپور سوم: ۲۰۷ | سویاتایاروس: ۸۱ |
| شاهرخ: ۲۹، ۴۱، ۴۹، ۸۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، | سه کوهه: ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶ |
| ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱ | سهند: ۳۷ |
| شاهرورد: ۱۸، ۴۴، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۶ | سیاروشان: ۱۴۳ |
| شاه سلطان حسین: ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، | سیتی: ۲۰ |
| ۱۷۳ | سید کرامتعلی: ۴۳ |
| شاه سلیمان: ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، | سید میر ابوالحسن شاه: ۱۵۶ |
| ۱۷۳ | سیرج: ۱۹۹ |
| شاه صفی: ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۷۳ | سیردریا: ۱۵ |
| شاه طهماسب: ۱۱۴، ۱۱۹ | سیروکوه: ۲۲۶ |
| شاه عباس: ۸۱، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۴، | سیروان: ۳۸، ۱۴۷، ۱۵۰ |
| ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۷۳ | سیروس: ۱۶۷ |
| شاه عباس دوم: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۷۳ | سیریش: ۹۴ |
| شاه کوه: ۱۱۸ | سیرستان: ۲۰ |

- شاهنواز خان: ۱۵۶، ۱۷۶
 شاه مراد: ۸۷
 شاهوردیخان: ۱۲۰
 شدآد: ۱۸۴
 شریف آباد: ۱۰۷
 شریفخان: ۱۷۴
 شط زرد: ۲۲۲
 شکیر: ۶۶
 شکی: ۹۸
 شلیا: ۱۰۴
 شمس: ۲۱۶
 شمس الدین خان: ۱۶۶
 شمس الدین محمد معمار تبریزی: ۱۱۷
 شمیه: ۱۳۵
 شودزکو: ۱۰۳، ۶۶
 شوراب: ۱۰۲
 شوررود: ۱۹۴
 شوسکه: ۱۶۶
 شیخ الاسلام قطب الدین: ۱۳۰
 شیخ بایزید بسطامی: ۹۱، ۹۲
 شیخ بنا: ۱۴۸
 شیخ جام: ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 شیخ صفی احمد تونی: ۱۱۳
 شیخ صفی الدین اردبیلی: ۱۲۶
 شیخ قاسم انواری: ۱۲۷
 شیخ محمد شافعی: ۱۱۴
 شیخ محمود لوگانی: ۱۶۶
 شیخ نعمت الله: ۲۱۳
 شیخ نعمت الله ماهانی: ۲۱۹
- شیخ مؤمن: ۱۱۸
 شیراز: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۷۵، ۲۱۵، ۲۱۶
 ۲۱۷
 شیردلخان: ۱۷۵
 شیرعلیخان: ۱۴۹
 شیروان: ۳۶، ۳۸، ۵۳، ۹۳، ۹۷، ۱۲۶
 شیلیپرگر: ۱۶، ۷۲
 «ص»
 صفوی: ۱۶
 صفویه: ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۷۲، ۱۷۴
 صغه الصف: ۱۲۶
- «ط»
 طالش: ۹۸، ۲۲۸
 طاهر ذوالعینین: ۱۶۵
 طبرستان: ۲۰
 طبیس: ۲۶، ۳۰، ۶۱، ۶۳، ۱۴۲، ۱۸۶، ۲۲۳
 ۲۲۵
 طرق: ۱۲۳، ۱۲۴
- «ع»
 عادلشاه: ۱۱۵
 عالم خان: ۱۷۴
 عباس آباد: ۹۵، ۱۳۲
 عباسقلیخان: ۱۱۹
 عباس میرزا: ۲۸، ۳۴، ۴۳، ۴۸، ۱۲۳، ۲۱۳
 عدل آباد: ۱۲۶
 عدل الرزاق: ۱۰۵

۳۰

عسل (تبریزی)
 ۲۲۲-۲۲۳، ۲۲۳-۲۲۲
 شیراز
 شیرعلیخان

| | |
|--|---------------------------|
| غوریان: ۱۸، ۱۳۵، ۱۳۶ | عبدالرسولخان: ۱۶۸، ۱۶۹ |
| | عبدالله رومی: ۲۱۷ |
| «ف» | عبدالقاسم: ۱۵۳ |
| فاریس: ۱۷۵ | عبدالعلی معاذی: ۱۱۴ |
| فارس: ۳۶، ۲۱۶ | عجایب المخلوقات: ۱۱۴ |
| فارمستر: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۱۵۹ | عراق: ۸۷ |
| فاس: ۵۷ | عربستان: ۱۹۰ |
| فتحعلیخان: ۱۲۰، ۱۷۴ | عظامحمود خان: ۱۶۶ |
| فتحعلیشاه: ۸۸، ۹۸، ۱۱۵، ۱۳۴، ۱۷۴، ۱۷۶، | عقدا: ۲۴، ۷۵ |
| ۲۱۰، ۲۱۳ | علی آباد: ۴۸، ۸۴، ۱۸۷ |
| فتوح الشام: ۱۱۴ | علیای کרוخ: ۱۵۳ |
| فرات: ۲۲۲ | علی بن عثمان بن احمد: ۱۴۷ |
| فرانسه: ۲۲، ۲۷، ۴۷، ۵۰، ۷۶ | علی بوزجانی: ۱۲۸ |
| قراه: ۲۹، ۱۷۳ | علیخان: ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶ |
| قراه رود: ۷۸، ۱۶۷، ۱۷۰ | علی زایی: ۱۶۰ |
| فردوسی: ۵۷، ۱۲۱، ۱۲۲ | علی زه: ۱۶۴ |
| فریدالدین عطار: ۱۰۶ | علی کوزه: ۱۶۰ |
| فریزر: ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۳، | علیقلی میرزا: ۱۱۹ |
| ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۳، | عمرخیام: ۱۰۶ |
| ۱۰۷، ۱۲۱، ۲۲۷ | عنبر: ۱۸۹، ۱۹۲ |
| فریمان: ۱۲۳ | عید فطر: ۱۲۰ |
| فریمون: ۱۲۴، ۱۲۵ | عید قربان: ۱۲۰ |
| فسریه: ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، | |
| ۱۶۰، ۱۷۰ | «غ» |
| فیروزآباد: ۲۳ | غازان خان: ۱۲۵ |
| فیروزان: ۲۰۸ | غزنه: ۵۹ |
| فیروزکوهی: ۱۵۱ | غلجایی: ۱۴۳، ۱۴۶ |
| فیض آباد: ۷۴، ۷۵ | غور: ۲۰، ۱۵۳ |
| فوشنج: ۱۳۴ | غوری آباد: ۱۵۱ |

- تیج: ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۶۴
 تیجاق: ۱۵۱
 تیصر: ۱۶۲، ۱۱۵
- «ق»
 قائن: ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۴۳
 قاجار: ۱۳۵
 قدمگاه: ۱۲۰، ۱۰۷
 قرقیز: ۱۹۰
 قرقیزستان: ۲۲۵
 قره باغ: ۳۶
 قزل اوزن: ۶۲
 قزلق: ۸۴
 قزل قوم: ۲۲۸، ۱۹۷، ۱۸۷، ۹۴
 قزوین: ۵۳، ۲۵
 قسطنطنیه: ۱۱۰، ۹۹
 قفقاز: ۲۰، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۱، ۵۴، ۸۰
 ۲۲۵، ۱۲۶، ۹۸
 قفقاز هندلی: ۵۸
 قلعه کال دختر: ۲۱
 قلعه نو: ۱۶۶
 قلندرآباد: ۱۲۶
 قم: ۲۴، ۷۴، ۷۵، ۲۲۳
 قندهار: ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۴۵، ۵۹، ۷۶، ۷۷، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۸
 ۱۷۶، ۱۷۱
 قندیل داغ: ۳۷
 قنقرات: ۱۵۰
 قوام الدوله: ۱۲۳
 قوچان: ۳۸، ۵۳، ۱۰۹
 قومس: ۲۰
 قهرمان میرزا: ۲۱۴
- «ک»
 کابل: ۳۶، ۴۷، ۵۹، ۶۶، ۹۳، ۱۲۵، ۱۴۰
 ۲۲۸
 کارآتا: ۷۱
 کارامانی: ۲۱۶
 کارشی: ۴۷
 کاروانسرای سلطان: ۱۲۰
 کازرون: ۲۳
 کاشان: ۲۲۳
 کاشغر: ۲۱، ۹۳
 کامران: ۱۴۳
 کامران شاه: ۱۶۱
 کانولی: ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۸، ۷۷
 ۸۴، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۷۷، ۲۴۷
 کاهه: ۹۸
 کیوترخان: ۲۱۶
 کیودگنبد: ۳۸
 کنایا: ۲۱۷
 کتا: ۲۱۷
 کردستان: ۳۷، ۵۷
 کرکان = گرگان: ۲۰
 کرمان: ۱۳، ۲۸، ۳۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۲
 ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
- ۲۵۹۶

| | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| کوشک جمبوران: ۴۶ | ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۱۶ |
| کوشک سبزوآر: ۱۶۱ | کرمانشاه: ۲۱۶، ۲۳ |
| کوشکک: ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶ | کرونوس: ۲۰ |
| کوش کوه: ۲۱۶ | کروخ: ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۲ |
| کوشکه رود: ۱۶۷ | کریستی: ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۱۷۹، ۱۸۰ |
| کوشکی: ۱۴۹ | کریستین لامان: ۵۸، ۵۷ |
| کوگا: ۱۷۲ | کریم خان زند: ۱۱۵ |
| کول: ۱۴۳ | کسلف: ۵۲ |
| کولا: ۴۶ | کلات: ۲۸ |
| کوهیا: ۲۴ | کلاته: ۹۴ |
| کوه پاریس: ۲۱۵ | کلاریخو: ۲۲، ۱۶ |
| کوه دریند: ۱۹۲ | کلاه خان: ۳۸ |
| کوه روباه: ۱۶۲ | کلکته: ۴۷ |
| کوه زیبا: ۱۶۲ | کلک فارس: ۱۶۹ |
| کوه سرآسیاب: ۲۰۴ | کله پر: ۱۹۱، ۱۹۲ |
| کوه مشهد: ۲۱۵ | کلیرندون: ۷۴ |
| کوه نمک: ۱۲۹ | کمال خان: ۱۶۸ |
| کوه یاقوت: ۱۲۴ | کمپانی هند شرقی: ۱۷، ۲۸، ۳۸ |
| کویر ترکمن: ۴۷ | کنج جهان: ۱۴۹ |
| کویر گئی: ۱۹۷ | کندوز: ۴۷ |
| کویر لوت: ۱۰۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵ | کونن: ۶۵ |
| ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳ | کوچه: ۱۹۵ |
| ۲۲۶، ۲۲۵ | کور: ۱۶۷ |
| کویر مرکزی: ۷۵ | کورا: ۲۲۲ |
| کویر نمک: ۷۳، ۸۶، ۹۶ | کورگچولو: ۱۰۵ |
| کهریز: ۱۳۳ | کویس: ۱۴۳ |
| کهریزدمه: ۱۲۴، ۱۳۴ | کوسان: ۱۳۴، ۱۳۵ |
| کهریزک: ۱۶۴ | کوسویه: ۱۳۴ |
| کهندل خان: ۱۷۶ | کوشک: ۱۴۵ |

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| گنجملیخان: ۲۰۳ | کهنو: ۷۵ |
| گندم آباد: ۱۱۹ | کیانی: ۶۴، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ |
| گندم بریان: ۱۹۳ | کیزرلینگ: ۸۰ |
| گنگ: ۲۲۲ | کیشمیش: ۲۳ |
| گوتز: ۱۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴ | کیلاخان: ۴۸ |
| گوبیل: ۸۰، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۹ | کینیر: ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۶ |
| گوتا: ۲۱۹ | کیه پرت: ۷۲ |
| گودران: ۷۳ | «گ» |
| گودراند: ۷۵ | گیاردان: ۲۲ |
| گودنیمه: ۱۹۲ | گارسن دوتاسی: ۱۰۷ |
| گور: ۲۱ | گازرگاه: ۱۳۹ |
| گورگان: ۶۲ | گاهورشاه: ۴۹ |
| گورک: ۷۵ | گیر: ۲۱۸ |
| گوندلایاتور نوفورنیا: ۱۰۴ | گیریه: ۲۰۲، ۲۰۳ |
| گوهرشاد آغا: ۱۱۱، ۱۱۵ | گیی: ۵۷ |
| گیبون: ۳۲ | گلدار: ۲۰۰ |
| گیس: ۱۹۹ | گرجستان: ۳۶ |
| گیلان: ۳۷، ۵۳، ۸۳، ۹۸، ۱۷۸، ۲۲۶ | گردونه برج گوراب: ۱۷۹ |
| گیوم دولیل: ۵۵ | گورشک: ۱۸، ۴۶ |
| «ل» | گرفیث: ۶۷ |
| لایی: ۲۴، ۲۵ | گروگان: ۶۴ |
| لاتری: ۹۸، ۹۹ | گرونیک: ۷۳ |
| لار: ۲۳ | گرویک: ۲۱۸ |
| لازگرد: ۸۸، ۸۹ | گلنا آباد: ۲۴ |
| لاسرگرد: ۳۸ | گلوی سوداگر: ۱۸۹ |
| لاش: ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹ | گمرك: ۱۱۹ |
| لاش جوین: ۱۶۶ | گناباد: ۱۲۹، ۱۵۰ |
| | گنبد سفید: ۱۳۰ |

فهرست راهنما

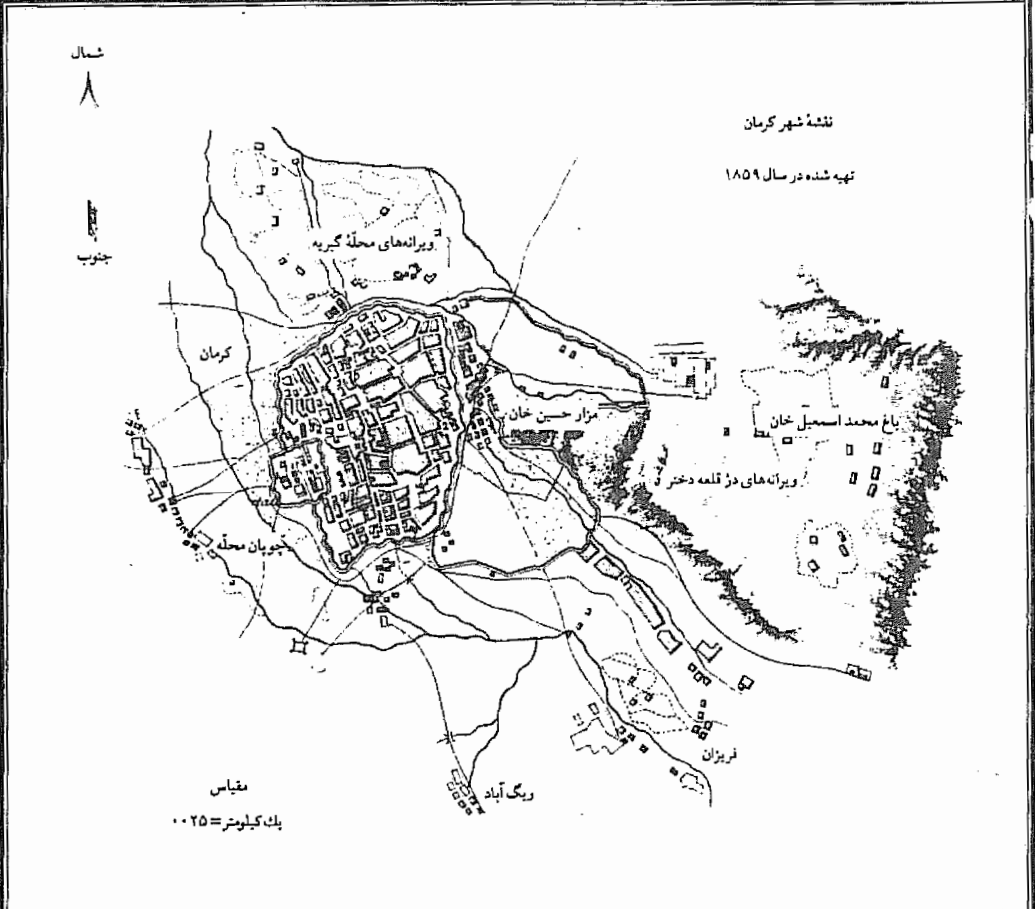
فهرست راهنما
۲۲۹ ← زانوی

| | |
|---------------------------------------|----------------------------------|
| ماهان: ۲۰۸، ۲۱۳ | لاگسکی: ۹۰ |
| ماهگیر: ۱۸۷ | لانکوران: ۶۱ |
| ماوراءالنهر: ۱۴۱ | لانوت نامه: ۴۹ |
| ماوراء جیحون: ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۲۸ | لاپزیک: ۳۳ |
| مبارزالدین محمد: ۲۱۰ | لطفعلیخان: ۱۷۶، ۱۷۷ |
| متولی باشی: ۱۱۲ | لم: ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۹، ۲۵۰ |
| مجوس: ۲۰۹ | لمن: ۸۰ |
| مجدوش: ۱۵۲ | لنا: ۲۲۲ |
| محمدباقرخان: ۱۰۹ | لندن: ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۱۱۴، ۱۷۰ |
| محمدبن ابی بکر: ۱۳۱ | لنز: ۸۰، ۱۸۱، ۲۲۷ |
| محمد خوجه: ۱۲۷ | لنکران: ۶۱، ۲۲۵ |
| محمدحجیم خان خیوه ای: ۱۵۰ | لنگر: ۱۲۷، ۱۶۶ |
| محمدرضاییک: ۱۸۵، ۱۹۷ | لوتن: ۶۵ |
| محمدرضاخان: ۱۷۶ | لیچ: ۶۸، ۶۹، ۱۷۷ |
| محمد سرریله: ۱۶۱ | لیدی هیل: ۱۵۶ |
| محمد شاه: ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۷۳ | |
| ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۳ | «م» |
| محمد عظیم خان: ۱۵۶ | مادری: ۱۵۸ |
| محمد مظفر: ۲۱۰ | مارکوپولو: ۱۶، ۲۰۲ |
| محمد میرزا: ۱۱۸ | مارگوس: ۶۳ |
| محمود خان: ۱۴۳ | مارگیان: ۲۰، ۵۸ |
| محمود شاه: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۸ | مارگیلان: ۴۴ |
| محمی الدین الحسینی: ۱۴۸ | مازندران: ۴۸، ۴۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۰ |
| مخروطات آپولونیوس: ۱۱۴ | ۱۶۳، ۲۲۶ |
| مدد خان: ۱۶۸ | ماسون: ۲۲۸ |
| مرآباد: ۱۵۱ | مالت بون: ۵۵ |
| مرآندا: ۱۶۴ | مالن: ۱۳۹ |
| مراغه: ۱۲۱ | مامون: ۲۹ |
| مرچین درنوی: ۲۲۱ | ماندار: ۲۸ |

Lemm

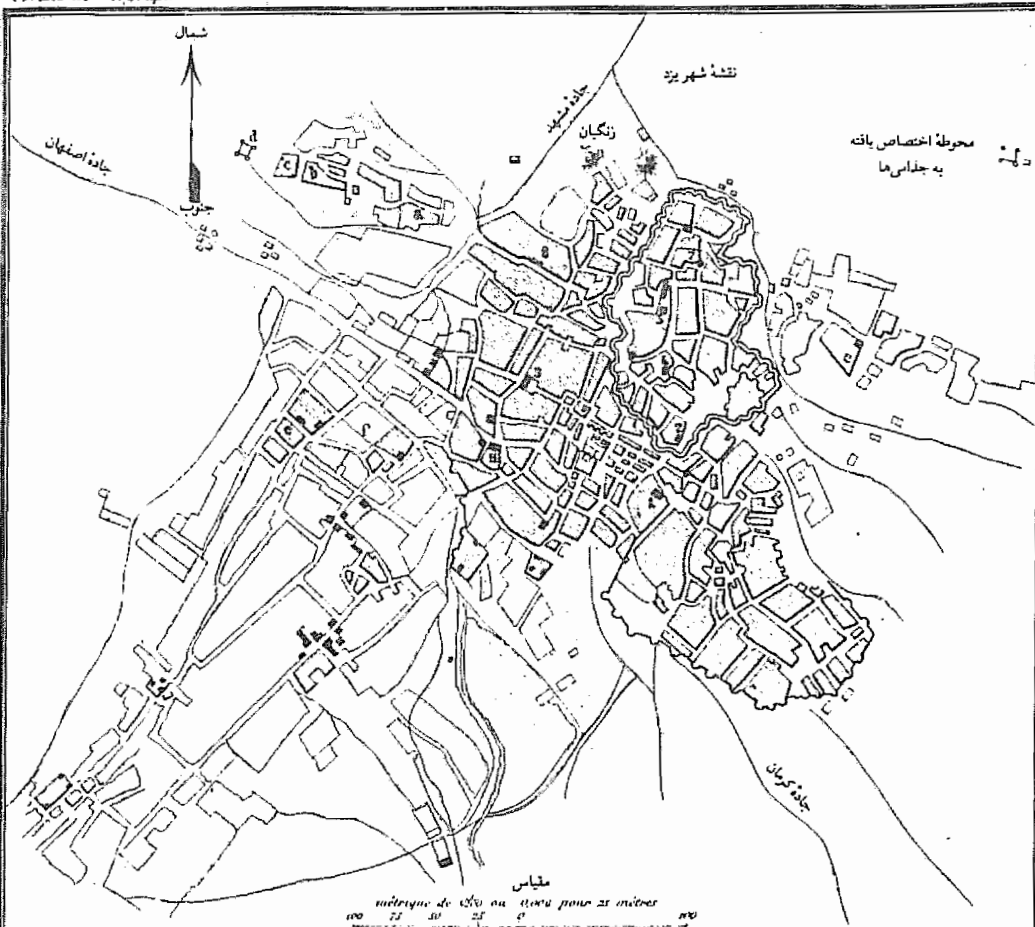
سفرنامه خانیکوف
 فهرست
 چاپ اول
 ۱۳۷۰

۱۳۷۰



توضیحات

- | | |
|--------------------------|------------------------------------|
| ۱۰ - دروازه باغ | ۱ - قصر |
| ۱۱ - مدرسه آبراهیم خان | ۲ - مسجد جامع |
| ۱۲ - کاروانسرای گنجعلیان | ۳ - مسجد ملک |
| ۱۳ - هندوبه | ۴ - مسجد کلانتر |
| ۱۴ - گریه | ۵ - بنای تاریخی مشهور به گنبد کیود |
| ۱۵ - گلشن | ۶ - دروازه مسجد |
| ۱۶ - میرزا حسین خان | ۷ - دروازه ریگ آباد |
| ۱۷ - صالح ناظر | ۸ - دروازه سلطانی |
| ۱۸ - خراسانی | ۹ - دروازه گریه |



توضیحات

- | | |
|--|--------------------------------------|
| ۱- مسجد ابرچنخماق | ۱۱- مدل تکیه |
| ۲- گنبد سازده | محلله های اطراف شهر |
| ۳- تکیه یا محلل برگزاری نمز به در ماه محرم | هد ناصرآباد |
| ۴- مسجد جامع | b- کهنو |
| ۵- گنبد معروف به وقت ساعت | c- مردآباد |
| ۶- گنبد زنگیان | d- ارنوا |
| ۷- گنبد شیخ عبدالکاسم | e- کوچه بیوک (محلله سکونت زردشتی ها) |
| ۸- مسجد شیخ دادا | f- اربستان |
| ۹- برج افغانی | g- بازار |
| ۱۰- گنبد معروف به گنبد میرشمس الدین | A- باغ دولت |

نقشه برداریهای انجام شده

در سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۵۸

در خراسان، افغانستان غربی سیستان و جنوب ایران

تحت سرپرستی

بن . خانیکوف

منطقه ترکمن نشین

خراسان

کویر بزرگ نمک





NICOLAS DE KHANIKOFF

**MÉMOIRE
SUR LA PARTIE MÉRIDIIONALE
DE
L'ASIE CENTRALE**

Traduit Par

**Dr. Aghdasse Yaghmaï
Abolghassem Bigonah**

